آقای جعفری

۸۵،۹،۱۴

انتقل به ... سال ۱۱ ... محمد رضا الموسوی

...

حرره الاحقر محمد حسن گنابادی
التماس دعا دارم از خوانندگان
محترم ۱۳۰۴
غره محرم

~~صلى الله العرش ... الا ... الا ...~~

لا اله الا الله
منکل عمیق فج

محمد حسن گنابادی

حرره الاحقر محمد حسن گنابادی
التماس دعا دارم از خوانندگان
محترم ۱۳۵۳
غره محرم

لا اله الا الله

هذا کتاب صحبة الابرار
مال حقیر راپا تقصیر میباشد الاحقر
علی محمد اعتمادی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اكرمنا بسيد الابرار ونخبة الاخيار ونور الانوار زين الرسالة والنبوة
وينبوع الرحمة المروة وواسطة قلادة الشرف والفتوة اشرف الاشراف وغرة عبد مناف
المبعوث لتتميم مكارم الاخلاق وشرايف الاوصاف نجي الله ونجيبه وخليل الله وحبيبه
سيد الكونين وضياء الخافقين محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم خاتم النبيين
والصلوة والسلام على وصيه ووزيره وخليفته والمخلوق من طينته امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب واولاده الطيبين الطاهرين المعصومين ولعنة الله على اعدائهم
ومخالفيهم ومعانديهم ومبغضيهم وغاصبي حقوقهم ومنكري فضائلهم اجمعين
الى يوم الدين   در ذكر برخي از مناقب وفضايل ان بزرگزيده خالق ومنافع
خلايق محمد بن عبد الله صلى الله عليه واله وكيفيت احوال ان بزرگوار از چنينكه نور
او را خلق نموده الا تا اوان بعثت از نخبه ونقاوه اخبار عليه سلام الله الملك الغفار
ما تعاقب الليل والنهار والظلم والانوار على سبيل الاختصار مخرج حكم احصاي

مناقب

مناقب ومحامد ذات ان خاتمه وخلاصه موجودات در حقيقة البشريت وعلاوه
ان مقام نيز مقتضي بسط كلام در اين باب نيست اما بذكر يكحديث مسلسلي كه مشتمل بر اوست
بر جلالت قدر ان بزرگوار وحسب ونسب ان خلاصه اخيار علاوه قليلي از وقايع وحالات كه
قبل از ولادت وبعد از ان وبعضي از معجزات وسبب عداوت جميع طوايف با ان مخدوم
انام اقتصار نمود   چون كلام در ذكر خلقت نور پاك سيد كاينات پيغمبر
اخر الزمان است زينت بدهيد مجلس را بذكر صلوات بر ان بزرگوار ودر حديث است
كه هر كس بر انحضرت صلوات فرستد در حال حيات انحضرت يا بعد از وفات انحضرت
حق تعالى بعدد صلواتي ده صلوات بر او بفرستد وده حسنه باو عطا فرمايد وهر كس
بعد از وفات ان بزرگوار بر او صلوات بفرستد انحضرت بر او مطلع ميشود وبر انكس
سلام ميفرستد مثل صلواتيكه فرستاده است وخدا وند دعاي امت را تا بر انجناب
صلوات نفرستد مستجاب نميفرمايد ودر رسالة الصلواتيه روايت شده است
كه روزي جبرئيل نزد رسول جليل صلعم عرض كرد كه امروز امر غريبي مشاهده
كرده ام وان اينست كه در وقت نزول از اسمان گذارم بكوه قاف افتاد ودر انجا
اواز ناله دلخراشي وفرياد جگرسوزي شنيدم دانستم كه محنت زده ايست
كه بزبان مينالد از عقب ان ناله رفتم فرشته را ديدم كه پيش از ان او را
در اسمان بعظمت هر چه تمام تر ديده بودم كه بر تختي از نور نشسته بود وهفتاد هزار
فرشته در خدمت او صف زده مي ايستادند وچون نفس ميكشيد از نفس او

ملائکه خلق میشد پس او را دیدم با دل خسته و بالهای شکسته بر زمین افتاده
چون احوال از او استفسار نمودم گفت در شب معراج من بر تخت خود نشسته بودم
که جناب ختمی مآب حضرت محمد مصطفی بر من گذشت و من از برای او تعظیم کما ینبغی و اکرام
و تکریم شایسته بجای نیاوردم لهذا باین عقوبت گرفتار شدم و از بلندی
افلاک بر پستی خاک افتادم و الحال تو شفیع من شو در نزد حضرت ذو الجلال
شفاعت من کن پس من بدرگاه احدیت تضرع بسیار کردم و عفو و مغفرت او را
درخواست نمودم تا آنکه خطاب از حضرت رب الارباب در رسید که اگر
مغفرت خطیئه خود را میخواهد بر حبیب من صلوات فرستد تا بمقام قرب عود کند
پس من صورت حال را بآن شکسته بال گفتم او بر جناب شما از روی اخلاص
صلوات فرستاد فی الحال بالهای اقبال کرامت او روییده از برکت صلوات
فرستادن بر جناب شما از پستی خاک ببلندی افلاک بمقام قرب خود رسید
کنز شیخ برقی — مصنف بیان الشهاده از شیخ ابو الحسن بکری استاد شهید ثانی در کتاب انوار
از مشایخ خود معنعن نقل نموده از ابی عمرو انصاری از کعب الاحبار و وهب ابن
منبه و عبد الله ابن عباس همگی از جناب امیر المومنین علی ابن ابی طالب روایت
کرده که چون جناب اقدس الهی اراده نمود که خلق کند سید عالم را بملائکه خود
خطاب فرمود که اراده دارم کسی را خلق کنم که بر همه مخلوقات خود او را فضیلت
و شرافت دهم و بهتر از اولین و آخرین نمایم و او را شفیع روز قیامت کنم و اگر

او

او نمی بود بر این بعثت را زینت نمیدادم و آتش دوزخ را نمی افروختم پس بدانید
او را بدانید و منزلت او را بشناسید ملائکه عرض نمودند که همگی بنده و مطیع تو
هستیم و بنده را چه سرکشی و اعتراض بر آقای خود می باشد پس جبرئیل را امر فرمود
با سایر حاملان عرش که قبضه از تربت مقدس آن بزرگوار را از موضع ضریح او بردارند
مقدر بود که از خاک خلق شود و در خاک بمیرد و در خاک محشور شود پس آن
تربت آن بزرگوار را قبضه برداشتند که در هیچ زمان معصیت بر آن نرفته بود و آن را
باسمان بردند و در چشمه سلسبیل از او فرو بردند و پاکیزه و طیب گردانیدند
در سفید درخشنده در آوردند در نهری از نهرهای بهشت از او فرو بردند و چون
بر ملائکه عرض نمودند و نور او تابان و درخشان بود و ملائکه او را استقبال نمودند
بتعظیم و جبرئیل با جمیع ملائکه او را طواف می نمودند و همگی اعتراف بشرافت و فضیلت او
نمودند قبل از آنکه آدم خلق شود و چون آدم را خلق نمود و در پشت خود صدائی
شنید چون صدای بال زدن مرغان و تسبیح و تقدیسی از پشت خود شنید عرض
نمود که خداوندا این چه صدا است که از پشت خود میشنوم فرمود تسبیح محمد عربی
سید اولین و آخرین است و سعادت مند کسیست که او را متابعت نماید
و شقی کسیست که او را مخالفت کند پس بگیر ای آدم عهد او را و بسیار او را در
اصلاب پاک طاهر از مردان نیک و رحمهای پاکیزه از زنان عفیفه نیکوکار
نور پیغمبر در پیشانی آدم بود و چون آفتاب در وسط آسمان و چون ماه تابان

در شب معراج که آسمانها و زمینها و سرادقات و عرش و کرسی آنان نور روشنایی
می یافتند پس جناب امیرالمؤمنین فرمودند که خداوند عالم بود و هیچ چیز با او نبود
و اول خلقی که فرمود نور حبیبش محمد مصطفی بود پیش از خلق عالم بچهار صد و بیست و
چهار هزار سال او را خلق نمود پس هزار سال در برابر جناب اقدس ایزدی
ایستاده بود و تسبیح و حمد مینمود و حقتعالی باو نظر مینمود و میفرمود ای بنده
من تو بی مرادی من تو بی مرید من تو بی برگزیده از خلق من بعزت و جلال خودم که
اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی نمودم هرکه ترا دوست دارد او را دوست دارم و هرکه ترا
دشمن دارد دشمن دارم پس نور آنجناب مرتفع شد و شعاع او بعین شد و خداوند
عالم دوازده حجاب آفرید و خلق نمود اول حجاب قدرت پس در آن حجاب او را داخل
نمود او تسبیح میکرد خدا را بدین منوال سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى تا دوازده هزار سال
دوم حجاب عظمت و در آن نیز داخل شد و تسبیح نمود بدین طریق سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْمَنَّانِ
تا یازده هزار سال سیم حجاب هیبت و در آن نیز داخل شد و تسبیح نمود بدین طریق
سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَيٌّ لَا يَفْتَقِرُ تا ده هزار سال چهارم حجاب منت و در آن نیز داخل
شد و تسبیح می نمود بدین قسم سبحان من هو قائم لا ینام تا نه هزار سال پنجم
حجاب جبروت و در آن نیز داخل شد و میگفت سُبْحَانَ الْكَرِيمِ هشت هزار سال
ششم حجاب رحمت و در آن داخل شد و میگفت سُبْحَانَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
هفت هزار سال هفتم حجاب نبوت و در آن داخل شد و میگفت سُبْحَانَ

رب العزة

رب العزة عما یصفون شش هزار سال هشتم حجاب کرامت و در آن داخل شد
و میگفت سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ پنج هزار سال نهم حجاب منزلت و در آن
داخل شد و میگفت سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الْكَرِيمِ چهار هزار سال دهم حجاب رفعت
و در آن داخل شد و میگفت سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ سه هزار سال یازدهم
حجاب سعادت و در آن داخل شد و میگفت سُبْحَانَ مَنْ يُزِيلُ الْأَشْيَاءَ وَلَا يَزُولُ
دو هزار سال دوازدهم حجاب شفاعت و در آن داخل شد و میگفت سبحان الله
و بحمده سبحان العظیم هزار سال بعد از آن از نور آن بزرگوار بیست دریا خلق نمود
که در هریک علوم غیر متناهیه بود که اسامی آن دریاها این بود دریای عزت
و صبر و خشوع و تواضع و رضا و علم و وقار و تقوی و خشیت و انابت و عمل و مزید
و هدی و صیانت و حیا و غیر این و امر فرمود که داخل آن دریاها شو و چون
بیرون آمد فرمود یا حبیبی پیغمبران منی و اول مخلوقات منی و آخر رسل منی تونی
شفاعت کننده روز قیامت این روز قیامت روزیست بزرگ خداوند
عالم در آن روز جمیع خلایق را از اهوال آن روز محافظت فرماید روزیست که
خلق اولین و آخرین در یکجا مجتمع اند زمین مثل کره حداد آن و آفتاب در نهایت
قرب بر رؤس خلق در حالتیکه تمام خلق در مقام حساب در حضور خلاق علیم
ایستاده اند همه مخلوقات تماما رب نفسی گویان مگر پیغمبر آخر الزمان که رب
امتی امتی گویان است بروایتیکه در بحار الغزوات از تفسیر خلاصه نقل میکند

که روزیکه جناب ختمی مآب بغزوه بنی المصطلق تشریف میبردند در بین راه
ایشان اول سوره حج نازل شد که یا ایها الناس اتقوا ربکم یعنی ای مردمان که
از اهل تکلیفید و قابل خطاب ترسید از عذاب پروردگار ان
زلزلة الساعة شیء عظیم بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین را چیزی
بزرگ و پر هول و هیبت است یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت روزیکه تذهل
غافل و بی خبر کرداند از دهشت از فرزند مر زن شیر دهنده آن را فرزند
که شیر دهد او را یعنی از دهشت و هول آن پستان از دهن فرزند خود
بکشد و تضع کل ذات حمل حملها و بنهد هر زنی که آبستن باشد حمل خود را
یعنی از غایت دهشت فرزند خود را از شکم بیندازد و تری الناس سکاری
و ببینی همه مردمان را از ترس در حالتیکه مستان باشند و ماهم بسکاری
و حال آنکه ایشان نباشند مستان از روی حقیقت و لکن عذاب الله
شدید و لکن عذاب خدا سخت است و این دو آیه در شب نازل شد در غزوه
بنی المصطلق وقتیکه لشکر دوری از جنگ میرفتند رسول خدا فرمود تا توقف
کردند و آنحضرت این دو آیه را باواز بلند بر ایشان خواند همه مردم گریستند
و در هیچ وقت مردم آنقدر گریه نکرده بودند که در آن شب گریه کردند و چون روز
شد هیچکس زین از پشت اسبان برنداشت و خیمه نزد و طعام نپخت بعضی
گریه میکردند حزین و غمگین سر بزانوی خود فرو برده بودند رسول خدا

فرمود

فرمود آیا میدانید که آن روز چه روزی خواهد بود گفتند خدا و رسول
او بهتر میدانند فرمود آن روز خداوند تعالی فرماید که ای آدم برخیز که ای آدم
برخیز و جمعی از فرزندان خود را بدوزخ فرست آدم گوید چند کس را بدوزخ
بفرستم ندا رسد که از هزار نفر نهصد و نود و نه نفر را بدوزخ فرست و یک نفر را
به بهشت چون اصحاب این سخن را شنیدند صدای الله اکبر از ایشان
بلند شد و های های گریستند و گفتند یا رسول الله نجات یابنده از فرزند
که خواهد بود فرمود مژده باد شما را که از جنس شما دو خلق هستند که
ایشان را یاجوج و ماجوج میگویند و از غایت کثرت از حد حصر تجاوز نموده
عدد ایشان را بغیر از خدا کسی دیگر نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند
با سایر کافران و دیگر عدد شما و عدد کافران مانند یک موی سفید است در
گاو سیاه و امید میدارم که ثلث اهل بهشت شما باشید ایشان بنا نعره تکبیر
و تمجید گفتن گرفتند پس فرمود امید من چنان است که شما دو ثلث اهل بهشت
باشید و بدانید که اهل بهشت صد و بیست صف میباشند و هشتاد صف
امت من باشند و بقیه که چهل صف باشد امت بقیه پیغمبران الی این جا مرتبه
که پیغمبر و اصحاب نام روز قیامت را شنیدند گریه کردند مرتبه دیگر بروایت
مجمع المعارف چون جبرئیل آیه ان جهنم لموعدهم اجمعین را آورد و هر وقت
جبرئیل خدمت رسول خدا مشرف میشد مسرور و خوشحال و دیگر از زود

که آنها زغم واندوه آنها ظاهر بود حضرت فرمود وصف کن برای من احوال جهنم را و اهل
جهنم را عرض کرد امر شد دمهای آتش را گذارند وحق تعالی فرموده مید ند
بر آتش جهنم هزار سال تا سفید شد و هزار سال دمیدند تا سرخ شد
و هزار سال دمیدند تا سیاه شد واکنون سیاه و تاریک است و اگر قطره
از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک فرج زناکاران است در آبهای دنیا بچکد
همه اهل دنیا از گند آن بمیرند و اگر حلقه از زنجیر جهنم بر زمین گذارند
از شدت حرارت آن تمام دنیا بگدازند و اگر پیراهنی از اهل آتش را میان آسمان
و زمین بیاویزند اهل دنیا از تعفن آن هلاک شوند و در جهنم روایت
که از فلق که یک در آن هفتاد هزار خانه است در هر خانه هفتاد هزار
حجره در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر
و جمیع اهل جهنم را گذار بر این درع خواهد افتاد و از برای جهنم هفت در است
از هر دری تا دری دیگر هفتاد ساله راه هست اول که هاویه است جای منافقین
و کفار و فراعنه دوم جحیم است مسکن مشرکین است سیم سقر جای صابئین است
چهارم لظی جای ابلیس و مجوس است پنجم حطمه منزل یهود است ششم سعیر مکان
نصاری است و چون به هفتم رسید جبرئیل ساکت شد حضرت رسول فرمود
مرا خبر ده از هفتم عرض کرد در اینجا اهل کبیره از امتان تو که بی توبه مردند پس
رسول خدا بیهوش شد جبرئیل سر حضرت را در دامن گذاشت تا بهوش آمد

کرد

رسول خدا فرمود آیا امت من داخل جهنم خواهند شد پس آنحضرت گریست
و رسول خدا تا چند روز کسی را بخدمت خود راه نمیداد و بیرون نمی آمد
مگر برای نماز و با هیچ کس تکلم نمی نمود و چون نماز میکرد گریه و زاری مینمود جان
عالم فدای مهربانی تیت شود ای رسول مکرم بلی رسول خدا امت خود را
دوست میداشت مگر نشنیده که چون روز قیامت شود بروایت مصابیح القلوب
خطاب رسد یا احمد امتان خود را بجهت حساب حاضر کن پس رسول خدا
امت را از مرد و زن بر داشته بموقف حساب آورند ندا آید که یا احمد
این الباقون کجایند باقی امتان پس رسول خدا کسانیکه حسنات ایشان
از سیئات زیادتر است ایشان را برداشته در پای حساب آورند ندا رسد
این العاصون یعنی کجایند معصیت کاران امت پس حضرت همه امت را برداشته
بیاورد بر پای حساب ندا رسد که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
آیا عهد نکردم با شما بزبان پیغمبران ای فرزندان آدم و نفرمودم شما را اینکه نپرستید
شیطان را و بدرستیکه گمراه کرد این شیطان از شما ادمیان خلق بسیاری را
پس ندا میرسد یا احمد تنح عنهم یعنی ای پیغمبر دور شو از میان ایشان پیغمبر
قدمی یا سه قدم از میان امت بر میگردد که بیرون آید که ببیند که آتش از پایه
جهنم نزدیک امت شود امت صداها را بگریه و ناله بلند نمایند که یا رسول الله
بفریاد ما برس حضرت خود را در میان امت انداخته از آتش دور شود دوزخ

بدرستی و تحقیق که او از برای شما دشمن است هویدا

ندا رسد یا احمد تیغ ستم باز پیغمبر بیرون آید امت شروع بگریه و زاری در آیند
باز پیغمبر طاقت نیاورده خود را در میان امت اندازند در مرتبه سیم ندای عظیمی رسد که یا
احمد از میان امت بیرون رو پس حضرت عمامه از سر بردارد و ردا از دوش مبارک
بیندازد و فغان از یا مظلوما کند جبرئیل عرض میکند چرا چنین میکنی آفتاب محشر گرم است
پیغمبر میفرماید ای جبرئیل پیغمبر کرامت را لباس زینت پیغمبر عمامه و ردا نمیخواهد پس سر را
بلند میکند که یا رب خود فرمودی و لسوف یعطیک ربک فترضی پس ندا آید
که ای حبیب من امروز روز وعده ماست قیامت است کنون وقت انتقام شماست
حسین کرد در کربلا بوقت سجود سر بدرگاه گرفت و وفا بوعده نمود بگو بیا و تماشای
کبریائی کن نظر بعدل و فا کردن خدائی کن * پس حضرت پیغمبر میفرماید جبرئیل برو حسین را
خبر کن و او را بعرصه محشر بیاور پس همه مردم خود فراموش کنند تا ببینند صدای شور
و غوغا بلند میشود اهل محشر نگاه میکنند می بینند جماعتی وارد صحرای محشر شدند
سعادت رسد انجماعت بروایت مجالس المتقین غلغله عظیمی در محشر پیدا شد که چشم روزگار
ندیده فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت سرها بکف گرفته بمحشر قدم زنند
خلق محشر نگاه کنند شهیدان و مظلومان صحرای کربلا هر یک با بدن نقاب پاره پاره
پر از زخم تیر و نیزه و شمشیر سر بریده خود را بیکدست گرفته و بدست دیگر دست
قاتل خود را گرفته بپای علم عدل الهی وارد شوند و مظلوم صحرای کربلا جناب امام حسین
با بدن چهار هزار زخم تیر و خنجر سر خود بیکدست و دست دیگر شمر را گرفته و

[illegible]

و حضرت عباس بیکدست سر خود و بدست دیگر قاتل خود و علی اکبر هجده ساله
و قاسم نوداماد هر کدام بیکدست سر خود و بدست دیگر دست قاتل خود را گرفته
و علی اصغر با گلوی پاره و خون جاری باین احوال صحرای محشر را فرا گیرند امام مظلوم
کربلا هرچند بمقتضای حدیثی بیکدست سر خود و بدست دیگر دست قاتل خود
گرفته لکن این شیعه میل نیست که دستهای آن مظلوم را جمال ملعون چون دستهای
ابو الفضل جدا نموده دستی ندارند که دستهای قاتل خود بگیرند مناسب جان بازان
راه دوست آنکه در طبق قدرت خداوند دستهای بریده با انگشت بریده
و سر بریده که ابن زیاد نجس با دو کشتهای حنظل و را بریده گذارد و بر سم تحفه
و هدیه جان باختگان راه دوست و شفاعت شیعیان و تعزیه داران بحضور بجهت د
خداوند اعلا ببرد تا شفاعت گناهکاران گریه کنندگان خود نماید آیا شیعیان
آنگاه اهل محشر نگاه کنند اسیران صحرای کربلا یعنی زینب و ام کلثوم و سکینه و
مادر علی اکبر و سایر زنان مو پریشان با طفلکان یتیمان سر برهنه بر شتران بی جهاز
بریسمان ستم و غل و زنجیر با روهای سوخته از آفتاب و بدنهای از
کعب نیزه سیاه شده خون چکان فریاد کنان بپای علم عدل بداد خواهی آیند
آیا هیچ مادری چگونه میتواند اینحالت را در فرزندان خود مشاهده نماید
واویلا وا مصیبتاه فاطمه در قبرستان نور و چندین هزار حوران بهشت
بخدمت او خطاب الهی رسد یا فاطمه ادخلی الجنه یعنی ای فاطمه داخل بهشت شو

عرض کند الهی لا ادخل حتی ارحی ماضع بلائی یعنی داخل بهشت نمیشوم تا ببینم پسر
فرزندمن چه اوریه اند خطاب از مصدر جلال الله رسد یا فاطمه بقلب محشر نگاه کن
چون نگاه کند این احوال را ببیند که از یکطرف فرزندش حسین بدن بی سر خود را بکف
دست گرفته و از یکطرف علی اکبر و عباس و قاسم و سایر شهدا و دختران اسیر جنان
صیحه و ناله زنند که جمیع ملائکه و انبیاء گریان بقسمی که صحرای محشر متلزل اید خرقه
زهر ابو حسن را بدوش راست جامه و پیراهن پر خون سوراخ سوراخ حسین را
بدوش دیگر عمامه پر خون علی بدست بر هیا تی ناله و صیحه زند که هیچکس را
یارای دیدن ان نباشد بی اختیار قائمه عرش را بگیرد و بگوید یا عدل و یا حکیم
داد من بگیر و بفریاد من رس پیغمبران از منبرها بیفتند و صحرای محشر کانه بلرزه اید
دریای قهر الهی متلاطم شود ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یکباره
بر جریده رحمت قلم زنند جبرئیل سراسیمه وار نزد سید عالم اید کو بیای پیغمبر
خدا فاطمه باین هیات یعنی با پیراهن خون الود حسین و جامه زهر الود حسن
و عمامه علی بپای عرش الهی امده نزدیکست که اتش قهر الهی شعله ور گردد و اکثر
ویرا در نیابی خطر عظیم است پس جناب پیغمبر خدا ان نوشته که در حق فاطمه
زهرا ضبط شده بود و در حدیث عقابی مذکور است که در ان خدا وعده
قدرت خود وعده عفو گناهان شیعیان را فرموده میگیرد بنزد فاطمه اید بید
ایعزیز یکبار عرصه روز نواخنی است نه روزی که اخشی روز فریاد ربی است

فریاد

کشیدند ایفاطمه بعرصات محشر نگاه کن گناهکاران امت را ببین چگونه در اضطراب
میباشند و حال انکه شیعیان و دوستداران و گریه کنندگان حسین باشند
ایعزیزه خداوند را قسم بده بحق پیراهن خون الود حسین که از تقصیرات
گریه کنندگان بر حسین وانکسانیکه مال خود را صرف تعزیه حسین نموده اند در
گذرد و در بعضی کتب مسطور است که پیغمبر میاید اینجا پیک بیا تا نزد منبر ابرویم
که در اینجا چندین هزار شیعیان بیچاره در انتظار ما هستند و دل بما و تو بسته اند
تو با دل خسته و پیراهن خون الود حسین دعا کن و من با دندان شکسته و
رخساره خون الود شفاعت کنم شاید ارحم الراحمین بر گنهکاران امت من رحم
کند پس این دو بزرگوار در پای عرش الهی بسجود و خضوع شفاعت عاصیان
نمایند خطاب الله رسد چنانچه گذشت یا فاطمه نظر بمحاسبه بندگان نمیکنیم
تا انکه داخل بهشت شوی تو و ذریه تو و شیعیان تو و کسیکه احسان نموده اند
بذریه تو این انتقام کز نفتادی مرد حشر با اینمعامله در جیرنش بدی

الا لعنة الله على القوم الظالمين

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي مَنَّ عَلىٰ عِبادِهِ بِنَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ وَكِتابِهِ الْمُنْزَلِ عَلَيْهِ الَّذِي لا يَأْتِيهِ
الْباطِلُ حَتّىٰ اتَّسَعَ عَلىٰ أَهْلِ الْأَفْكارِ طُرُقُ الْاِعْتِبارِ بِما فِيهِ مِنَ الْقَصَصِ وَالْأَخْبارِ

وَاقتفی بسلوک المنهج القویم والصراط المستقیم بما فیه من الاحکام وفرق بین الحلال
والحرام فهو الضیاء والنور فی ظلمات الدجی وسبیل النجاة من الشرور وفیه شفاء لما فی الصدور
ومن خالفه من الجبابرة قصمه الله ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله وهو حبل الله المتین و
نوره المبین والعروة الوثقی والمعتصم الاوفی وهو المحیط بالقلیل والکثیر والصغیر
والکبیر والصلوة والسلام علی السید البشیر والسراج المنیر محمد الذی جاء بالهدایة
والتذکیر ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم ومعاندیهم ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم
ومنکری فضائلهم اجمعین الی قیام یوم الدین قال الله تبارک وتعالی
فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ان الله و
ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما یعنی
بدرستیکه خداوند جل وعلا وملائکه او صلوات میفرستند بر او وتسلیم
کنید امر او را تسلیم کردنی واز ابن عباس روایت شده است که چون این آیه
نازل شد رخساره آنحضرت از شدت خوشحالی برافروخته گشت وفرمود
که تهنیت مرا که اینچنین نازل شده است که در نزد من دوستتر است از دنیا
وانچه در او است در رساله صلواتیه از کتب اهل سنت روایت کرده است که
رسول خدا فرمود که حق سبحانه وتعالی ملکی را آفریده است که دو بال دارد یکی در
مشرق ویکی در مغرب وسر او در زیر عرش است وپای او در زمین است و
از برای او پرها است بعدد همه خلایق از انس وجن وحیوانات صحرا ودریا و

میفرستند بر پیغمبر ایگروهی که
گرویده اید صلوات

بعدد

وبعدد نفسهای همه وقطرات باران وبرگ درختان وستارهای آسمان
وریگهای بیابان وچون یکی از امت من بر من صلوات فرستد حقتعالی بآن
فرشته امر فرماید که در بحری که در زیر عرش است فرو رود وبیرون آید و
خود را بیفشاند پس از پرهای او قطرها فرو ریزد خداوند از هر قطره از آن ملکی خلق
میفرماید وجمع ایشان را امر فرماید که تا روز قیامت از برای آن بنده استغفار نمایند
ودر بعضی از کتب است که از ملک که از فرستادن صلوات خلق میشود درخواست
میکند که خداوندا صلوات فرست برای بنده مادامی که بر حبیب تو صلوات میفرستد
چون کلام در خلقت نور مقدس آنجناب است بدانکه از نور مقدس آن حضرت
دریای نور خلق فرمود که در هر یک علوم غیر متناهیه بود واز آن دریاها
گذشت وبیرون آمد خداوند عالم فرمود ای سید پیغمبران واول مخلوقات و
آخر رسل من تو شفاعت کننده روز قیامت پس نور محمدی بسجده افتاد
وچون برخاست یکصد وبیست وچهار هزار قطره از او جدا شد واز هر
قطره نور پیغمبری خلق فرمود وتمام آن نورها دور نور محمد طواف میکردند
مثل طواف حجاج دور بیت الله همه ایشان تسبیح وتهلیل الهی مینمودند پس خطاب
فرمود بآن نورها که من کیستم نور جناب محمد سبقت نمود وجواب داد که انت
الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب الارباب وملک الملوک پس فرمود
تو نبی برگزیده وبهترین مخلوقات وحبیب منی وامت تو بهترین امتها است که ایشان را

بیرون آورم از عدم بوجود بجهت هدایت مردم پس از نور محمد جوهر را خلق نمود و
اورا بدو نیم فرمود و بیک نیمی از ان بچشم هیبت نگاه کرد آب خوشگوار شیرین شد و به
نیم دیگر بچشم شفقت نظر نمود و از آن عرش را خلق نمود و عرش بر روی آب قرار گرفت
و از نور عرش کرسی را خلق نمود و از نور کرسی لوح را و از نور لوح قلم را پس بقلم فرمود
بنویس مدت هزار سال ~~مست~~ بیهوش شد از استماع کلام الهی چون بهوش آمد پس قلم از استماع کلام الهی
گفت چه بنویسم فرمود بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله چون قلم اسم محمد را
شنید بسجده رفت و گفت سبحان الواحد القهار سبحان العظیم الاعظم
پس سر برداشت و نوشت عرض کرد که کیست این محمد که اسم و ذکر او را مقرون
باسم و ذکر خود نمودی فرمود ای قلم اگر او نبودی ترا خلق نمیکردم و هیچ خلقی را
خلق نکردمی مگر برای او پس او دوست بشیر و نذیر و سراج منیر و شفیع و حبیب منست
پس قلم از شیرینی نام محمد شق شد و گفت السلام علیک یا رسول الله خداوند
پس از نور عالم فرمود علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته باین جهت سلام سنت
و رد آن واجب بعد از آن فرمود بنویس قضا و قدر مرا آنچه خلق خواهم کرد تا روز
قیامت بروایتیکه در مجالس المتقین مذکور شده که بعد از آنکه نور پیغمبر بسجده
افتاد یکصد و بیست و چهار هزار قطره عرق از او ریخت از هر قطره پیغمبری آفریده
شد جمیع از انوار مرده نور اصحاب تسبیح و تقدیس خدا میکردند و از زبدة
الریاحین از داود سلیمان ماثور است که چون خطاب اقدس اله بنظر هیبت بقلم نگاه

کرد

کرد قلم از ان شق شد خطاب دیگر رسید ای قلم بنویس آنچه خواهد بود تا روز
قیامت قلم عرض کرد الها بچه ابتدا کنم خطاب رسید بسم الله الرحمن الرحیم
از هیبت و عظمت خطاب الهی مدت هفتصد سال قلم بسر گردید تا اینکه اتمام
نمود خطاب آمد بعزت و جلال خودم قسم که هر کس از امت محمد یکبار بسم الله
الرحمن الرحیم بنویسد در نامه عمل حسنه او ثواب عبادت هفتصد سال از انفعال
که قلم بسر گردید آنگاه قلم نوشت آنچه در خلق خداست تا قیامت حتی برگیکه از درخت
بجنبد و فرود آید پس لوح بر خود بالید که الحمد لله مثل من کیست که
علم خدا در من مکشوف شده ندا آمد یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب محو کنم آنچه خواهم و اثبات کنم آنچه خواهم عبد الله عباس گوید چهار
چیز است که در لوح نوشته تغییر بردار نیست الرزق و الاجل و السعادة
و الشقاوة چون دانستی که کل موجودات از نور رسول الله مخلوق شده
اند نور همه اشیاء پرتو و شعاعی از نور آنجناب است پس عجب نیست که حسن
آنجناب زیاده از حسن یوسف باشد هر چند وارد شده که چون یوسف
تبسم نمودی نور از دندانهای او تابیدی و هرگاه بکوچهای
مصر میگذشت شعاع رخسارش بدیوارها چون نور آفتاب تابیدی هر که
بر او نگاه کردی روی خود دیدی و مغز استخوان ساقش چون رشته در
میان بلور رخشان نمودار و چون سبزی میل میفرمود رنگ سبزی از نای گلویش

نمود از عجب بود که حضرت یعقوب اینقدر یوسف را دوست میداشت که از فراق
او چشمهایش نابینا شدند و سفید شد و غمی حضرت یعقوب مستوجب سیاست
قهاری شد که بر زیردست خود رحم نکرد که آن ذمیال بود فقیر و مستحق بود
و بدر خانهٔ یعقوب نبی آمد سوال کرد او را محروم کردند و آن شب آن مومن فقیر
گرسنه خوابید و بدرگاه خدا نالید این بود که یعقوب بفراق او مبتلا شد البته هر
دل سوخته که بدرگاه خدا بنالد خداوند عالم بر او ترحم میفرماید خاصه وقتیکه صدق
صاف بوده باشد حضرت رضا علیه السلام فرمودند که در زمانهٔ سابق چهار نفر
از مومنان که سه نفر از ایشان غنی و یکی پریشان بود و آن سه نفر با یکدیگر در
خانهٔ خود بودند و گفتگو مینمودند که آن درویش فقیر بدر خانهٔ اغنیا آمد و در کوبید و غلام
بیرون دوید پرسید که مولای تو در کجا است گفت در خانه نیست پس برگشت
و غلام بمولای خود اعلام کرد که فلان شخص آمد و من چنین گفتم و برگشت ایشان ساکت
شدند و غلام را ملامت نکردند که چرا چنین کردی و از برگشتن آن فقیر آزرده نشدند
هیچ یک از ایشان و باز مشغول بکار خود شدند روز دیگر بامداد فریاد
بر آورد آن فقیر پریشان در بخانهٔ ایشان و هر سه نفر از خانه بیرون آمدند
که بمزرعهٔ خود بروند پس آن فقیر پریشان سلام کرد و گفت منهم با شما بیایم
گفتند بلی و عذر بود لکن تشنه را از آن هیچیک نخواستند پس بفرموده خدا
در اثنای راه ناگاه ابری ظاهر شد کان چنانکه باران در آن بیابان از آسمان الله بر ایشان

ببارد

ببارد چون بمحاذی سر ایشان آمد ندائی رسید از میان ابر که ای آتش بگیر ایشان را
و منم جبرئیل رسول الله در رب جلیل پس آتشی آمد و هر سه نفر غنی را ربود و
آن درویش فقیر سرگردان و ترسان و لرزان در آن بیابان و تعجب کنان بجانب شهر آمد
خدمت حضرت یوشع رسید و از ایشان پرسید یوشع فرمود که خداوند دو
بر ایشان غضب فرمود بعد از آنکه از ایشان راضی بود واسطه آنچه نسبت بتو
عمل آورده بودند قصه را برای فقیر تقریر فرمود آنم در پریشان گفت از کرده ایشان گذشتم
و حلال نمودم ایشان را فرمود یوشع که هرگاه قبل از نزول عذاب بود فایده و نفع داشت
و حال نفع ندارد شاید در قیامت ایشان را نفع دهد این حقوق پس از آنکه حضرت
سبحانی بی اعتنائی ایشان را بر این فقیر دید ایشان را باین بلا مبتلا گردانید [illegible]
که بواسطه اعتنا نمودن حضرت یعقوب بر ذمیال بفراق یوسف مبتلا شد و
هر کس که در حین هجوم آورده شدن عسکر بلا و مایوس شدن از ماسوی الله البته
خداوند علی اعلا بفریاد او خواهد رسید و آورده شده که در زمان حضرت موسی
جوانی فاسقی در بنی اسرائیل بود که خلق از فسق و فجور او بتنگ آمده تضرع بدرگاه اله
نمودند پس خطاب الهی رسید که ای موسی این فاسق را از بلد بیرون کن تا بسبب او
آتش غضب الهی بر این بلد نبارد حضرت کلیم او را بیرون کرد در یکی قریه رفت مجدد را
خطاب رسید که از آن بلد نیز بیرون نما پس حضرت کلیم او را از آن قریه نیز بیرون نمود
پس آن جوان فاسق بصحراها رفت تا آنکه پناه برد بمغاره که در حول و حوش آن هیچ [illegible]

علامت آبادی نبود نه خلقی و نه زوجی و نه فرزندی و نه وحشتی با این غربت و بی‌کسی که
داشت مریض شد و احدی نبود که او را اعانت و پرستاری نماید فوقع علی التراب
و وضع جبهته علیه و یتضرع و یبکی علی غربته و وحدته و مرضه و اضطراره ثم توجه بقلبه
الی الله تعالی و یناجی یا رب لو کانت والدتی عند رأسی لرحمتنی و بکت علی ذلتی و غربتی
و لو کان والدی حاضرا لغسلنی و کفننی و لو کانت زوجتی و اولادی عندی لبکوا علی
و قالوا اللهم اغفر لنا الغریب الضعیف العاصی المطرود من بلد الی بلد و من قریة الی مغارة
اللهم یا رب اذا قطعت لی و فرقت بینی و بین والدتی و والدی و اولادی فلا تقطعنی
یا رب من رحمتک و کما احرقت قلبی بفراقهم و لا تحرقنی بنارک لاجل معصیتی فارسل الله
الیه حورا علی صفة زوجته و غلمانا علی صفة اولاده و ملکا علی صفة ابیه فبکوا علیه
و جلسوا عنده یتباکون علیه فقال الشاب الفاسق هذا والدتی و والدی و اولادی
حضروا عندی و طاب قلبه و صار الی ربه حاصل مفاد حدیث آنکه جوان فاسق بیچاره
خود را بحالی که ذکر شد و میگریست بر غربت و تنهائی و اضطرار خود آنگاه از قلب متوجه
بخداوند شد مناجات با خدا کرد که هرگاه مادرم بر سر من بود رحم میکرد بر من و گریه
میکرد بر غربت و خواری من و هرگاه پدرم بودی مرا غسل و کفن میکرد و هرگاه زن
و اولاد من بودی گریه میکردند بر من و میگفتند خدایا رحم کن بر غریب عاصی که از وطن
او را بیرون کرده‌اند از بلدی به بلد دیگر تا آنکه بمغاره آمد الهی چون جدا کردی مرا از
پدر و مادر و اهل و عیال و سوزاندی مرا با آتش خود بجهة معصیت من پس فرستاد

حق

خدا نزد او حوران را بصورت مادر و زن و غلمان را بصفت اولاد او و ملکی بصفت
پدر او و نشستند نزد او و گریستند بر او آنجوان فاسق گفت این پدر و مادر و اولاد
من است که نزد من حاضر شده‌اند روحش بروضات جنان پرواز نمود پس خطاب
از مصدر جلال الهی بموسی کلیم رسید که ای موسی دوستی از دوستان ما در فلان
مغاره از دنیا رفته او را تغسیل و تکفین و نماز کن بجنازه او و دفن نما حضرت کلیم الله
شتابان با قوم خود رفت دید که همان جوان فاسق است که بامر پروردگار او را اخراج
بلد نموده شناخت دید غلمان و حور العین را که در اطراف او بودند عرض کرد
یا رب هو ذلک الشاب الفاسق الذی امرتنی باخراجه من المدینة و القریة فقال الله
تعالی نعم انی رحمته و تجاوزت عنه بانینه فی مرضه و بغربته عن وطنه و عن ولده
و والده و زوجته و اعترافه بذنبه و طلبه العفو عنی فبعثت علیه هؤلاء و غفرت له ذنوبه
و ذلته یعنی ای پروردگار من آیا نیست این همان جوان فاسق که امر فرمودی مرا
باخراج از بلاد خطاب مد بلی من رحم کردم او را بناله که در مرض موت میکرد
بجهة دوری او از وطن و اهل خود و اعتراف او بگناه خود و طلب عفو از من
آنگاه فرستادم بر نزد او این حور و غلمان را و امرزیدم او را بسبب غربت و خواری او
پس هرگاه خداوند کریم بناله و تضرع و زاری چنین غریب فاسق چنین حور را و غلمان
و ملائکه خود را ببالین او حاضر فرماید بتعزیه و گریستن باحوال او و مشغول در صورت
پدر و مادر و اقارب و زوجه و اولاد او بر بالین مؤمنین او باشند چه گمان میبرید

باحوال آن غریب مبتلا که ناله او بعالم اعلا رسید ملائکه آسمانها بخروش آمدند که آن
پیغمبرزاده کنعانی حضرت یوسف بود که در صغر سن و هفت سالگی در سر قریه کنعان
چاهی بود که عمق آن هفتاد ذرع بود در غایت ظلمت و تاریکی برادرانش او را در آن
چاه انداختند و کیفیت آن بدین طریق است بروایت مرحوم مجلسی طاب الله مرقده در حیوة القلوب
بسند صحیح از ابو حمزه ثمالی منقولست که گفت روز جمعه نماز صبح را با حضرت امام زین العابدین
در مسجد مدینه ادا کردم و چون از نماز فارغ شدند بخانه تشریف بردند و من نیز در خدمت
آنحضرت رفتم پس طلبیدند کنیزک خود را که سکینه نام داشت و فرمودند هر سائلی که
بدر خانه ما بگذرد البته او را طعام بدهید که امروز روز جمعه است من عرض کردم که چنین
نیست که هر کس سوال کند مستحق باشد فرمود که ای ثابت میترسم که بعضی از آنها که سوال
میکنند مستحق باشند و ما او را طعام ندهیم و رد کنیم پس بما نازل شود آنچه بیعقوب و آل
یعقوب نازل شد البته طعام بدهید بدرستیکه یعقوب هر روز گوسفندی میکشت
و تصدق میکرد بعضی از آنرا و بعضی را خود و عیال خود تناول مینمودند پس در شب جمعه
در هنگام افطار سائل مومن روزه دار مسافر غریبی که نزد خدا منزلت عظیم داشت
بر در خانه یعقوب گذشت و ندا کرد که طعام دهید سائل مسافر غریب گرسنه را از
زیادتی طعام خود چند نوبت این ندا کرد و ایشان میشنیدند و حق او را نشناختند
و سخن او را باور نداشتند چون ناامید شد و شب او را فرا گرفت گفت انا لله و انا الیه
راجعون و گریست و شکایت گرسنگی خود را بحقتعالی و گرسنه خوابید و روز

دیگر

دیگر روزه داشت گرسنه و صبر کرد و حمد خدا بجا آورد و یعقوب و آل یعقوب شب سیر
خوابیدند و چون صبح کردند نزد ایشان زیادتی از طعام شب مانده بود پس حقتعالی
وحی کرد بسوی یعقوب در صبح آن شب که ای یعقوب بتحقیق که ذلیل کردی بنده مرا ذلیل کردنی که
بسبب آن غضب مرا بسوی خود کشیدی و مستوجب تادیب من گردیدی و عقوبت و ابتلای
من بر تو و فرزندان تو نازل میگردد ای یعقوب بدرستیکه محبوبترین پیغمبران من بسوی
من و گرامی ترین پیغمبران من بسوی من و گرامیترین ایشان نزد من کسی است که رحم کند
مساکین و بیچارگان بندگان مرا و ایشان را بخود نزدیک گرداند و طعام دهد و امیدگاه
ایشان باشد ای یعقوب آیا رحم نکردی ذمیال بنده مرا که سعی کنندهاست در عبادت من
و قانع است باندکی از حلال دنیا در شب گذشته در هنگامیکه بدر خانه تو گذشت در
وقت افطار و فریاد کرد بر در خانه شما که طعام دهید سائل غریب را هکذا او را ندا
و شما هیچ طعام باو ندادید و انا لله و انا الیه راجعون گفت و گریست و حال خود را بمن
شکایت کرد و گرسنه خوابید و مرا حمد کرد و صبح روزه داشت و تو ای یعقوب و فرزندان
تو سیر خوابیدید و صبح زیادتی طعام نزد شما مانده بود مگر ندانستی ای یعقوب که عقوبت و بلا
بدوستان من زودتر میرسد از دشمنان من و این از لطف و احسان منست نسبت بدوستان
خود و استدراج و امتحان منست نسبت بدشمنان خود بعزت خود سوگند میخورم که
بتو نازل میگردانم بلای خود را و میگردانم تو را و فرزندان ترا نشانه تیرهای مصیبتهای
خود و ترا در معرض عقوبت و آزار خود بدر میآورم پس مهیای بلای من شوید

و راضی باشید بقضای من و صبر کنید نزد مصیبتهای من ابو حمزه گفت فدای تو شوم
در چه وقت یوسف ان خواب را دید فرمود که در همان شب که یعقوب و ال یعقوب
سیر خوابیدند و ذمیال گرسنه خوابید و چون یوسف ان خواب را دید صبح شد پیش
خود یعقوب خواب را نقل کرد و گفت ای پدر در خواب دیدم که یازده ستاره و ماه وخورشید
مرا سجده کردند و چون یعقوب ان خواب را از یوسف شنید با انجناب وحی شده بود
که مستعد بلا باش یوسف گفت که این خواب خود را ببرادران خود نقل مکن که میترسم
ایشان کیدی و مکری درباب هلاک کردن تو بکنند و یوسف عمل باین نصیحت ننمود
و خواب را به برادران خود نقل کرد حضرت فرمود که اول بلائی که نازل شد بیعقوب و ال یعقوب
حسد برادران یوسف بود نسبت باو بسبب خوابی که از او شنیدند پس محبت
یعقوب بر یوسف زیاده شد و ترسید که ان وحی که باو رسیده است که مستعد بلا
باشد درباب یوسف باشد و چون برخیش نسبت باو زیاده از فرزندان دیگر بود
چون برادران یوسف دیدند که نسبت باو مهربان تر است و او را بیشتر گرامی میدارد
و بر ایشان اختیار میکند بر ایشان دشوار بود در میان خود مشورت کردند و گفتند
یوسف و برادرش محبوب تر است بسوی پدر ما از ما و حال انکه ما قوی و تومندیم و بکار
او می ائیم و انها دو طفلند و بکار او نمی ایند بدرستیکه پدر ما در این باب در گمراهی
هویدا نیست بکشید یوسف را یا بیندازید او را در زمینی که دور از ابادانی باشد
و رو بدیگری نیاورد و توبه باشید بعد از ان گروهی شایستگان یعنی بعد از ایکل

دنم

توبه کنید و صالح شوید پس برای توفیق بر نزد پدر خود امدند و گفتند ای پدر ما
چرا ما را امین نمیکردانی بر یوسف که همراه ما او را بفرستی و حال انکه ما ان برای او
ناصح و خیر خواهیم بفرست او را فردا با ما که بچرد یعنی میوها بخورد و بازی کند و بدستیکه
ما او را حفظ کنندگانیم ان انکه مکری و هجی باو برسد پس یعقوب گفت بدرستیکه مرا اندوه
۳ مجی اورد اینکه او را از پیش من ببرید و تاب مفارقت او ندارم و میترسم که گرگ او را
بخورد و شما از او غافل باشید پس یعقوب مضایقه میکرد که مبادا ان بلا از جانب
خدا درباب یوسف باشد چون از همه بیشتر دوست میداشت او را و راضی
نمیشد که برادران او را ببرند اخر ابر رضای خدا بداد دل یعقوب که بلا امام حسین برسند
با وجود اینکه یقین داشت که یوسف او را که مثل علی اکبر جوانی در همین سالها بر او
بلیست و پنج سالد او را شهید خواهند نمود ایا چگونه راضی و تحمل این مصیبت را
نمود که او را سوی نیزها و شمشیرها فرستاد والله هیچ بشر را طاقت چنین مصیبتی
نیست و اگر کوئی غیر از امام حسین کیست همینکه این نوجوان اراده میدان نمود بجهة
اذن جهاد خدمت پدر بزرگوار رسید انحضرت دست برگردن علی اکبر نمود و فرمود
ای فرزند دلبند چگونه تاب اورم که تو را در میان سپاه اعدا نامرد ببینم روانه نمایم
خلاصه هر قدر امام مظلوم ابا و امتناع مینمود ان نوجوان ابرام و بی تابی افزود
بگریه و ناله و بیقراری و شیرین زبانی دل امام مظلوم غریب را بجی می برد تا انکه انحضرت
در کار خود ماند و چاره بجز حواله باهل بیت ندید که شاید بتوانند اهل بیت او را راضی

نماید و فرمود این روبه علی جان مادرت بسی زحمت ترا کشیده و شبها و روز
و روزها نسبت او در بدر حق مادری عظیم است و استرضای خاطر او از اهم مطالب است
و بعد از آن عمه‌های تو علی الخصوص زینب خاتون در این وقت بسی غمخوار دل او دارد
امید و این غم علاوه داغهای ایشان خواهد گردید و تحمل این داغ بسیار مشکل است
محشر و مصیبت و فتنی برپا شد که علی اکبر بجهت وداع وارد خیمه حرم گردید و دور او را
مثل حلقه انگشتر گرفتند هر دل سوخته بصدائی و هر جگر ریشی بفریاد و فغانی
هم آواز شدند که گویا ناله و افغان بر افلاک رسید در آن وقت خدا بداد دل
لیلا رسد که چگونه با دل جوانش وداع نمود خلاصه بعد بی کربه با اهل حرم
وداع نمود و بر کل امیران بابی ساکت نمودند در هنگامی که این نوجوان با اهل حرم
مشغول وداع بود جناب امام حسین در بیرون خیمه مکالمات ایشان را میشنید
و نادار که میکرد بطریقیکه بی طاقت گردیده و بی اختیار داخل خیمه شد و گفت
ای خواهران زینب و ای مادر علی اکبر و ای سایر زنان دست از فرزندم علی اکبر بدارید
پس بدست مبارک سلاح بر تن علی اکبر آراست و او را سوار اسب عقاب نمود و مادر
و عمه و خواهرانش در عنان و رکاب وی او بخشند و بجای آب خون از دیده‌ها بخشند
و بعد از آنکه آن جوان روانه میدان شد حضرت امام حسین دستهای خود را بجانب آسمان بلند
نمود و اشک از دیده‌های مبارکش جاری بود و میگفت اللّهمّ اشهد علی هؤلاء القوم
فقد برز الیهم اشبه الناس خلقا و خُلقا و منطقا برسولک یعنی خداوندا شاهد باش

و بعضی از ارباب [مقاتل] نوشته‌اند که دامن او را گرفته جان او را بر دست [illegible]

برآن

بر این جماعت بدین که فرزند رسول خدا و شبیه‌ترین یاران جناب محبت صورت
و سیرت و گفتار بسوی ایشان فرستادم ما هر وقت مشتاق ملاقات جد
بزرگوار میشدیم بجمال این فرزند نگاه میکردیم و چون بمیان میدان رسید
و ساحت میدان از شعاع رخسارش منور گردید تمام لشکران مشاهده جمال
عدیم المثالش حیران گردیدند صدا بر آوردند فتبارک الله احسن الخالقین بعد
نمودند و فریاد بر آوردند که این جوان کیست که ما را بجنگ وی امر می‌نمایید
عمر سعد چون تامل نگریست شاهزاده علی اکبر را دید که بر اسب عقاب سوار است
گفت ای قوم بدانید که این پسر بزرگ امام حسین است که در شکل و شمایل شبیه
پیغمبر است در آن وقت جناب سید الشهداء باواز بلند بعمر سعد فرمود قطع الله
رحمک کما قطعت رحمی یعنی خدا قطع نسل ترا مانند آنچه قرابت و خویشی را با من
منظور نداشتی خدا یتعالی رحم ترا قطع کند ولا بارک الله فی امرک و سلط علیک
من یذبحک علی فراشک کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله یعنی خدا
عمر ترا قطع کند و مبارک نگرداند هیچ امری را بر تو و مسلط بگرداند بر تو کسی را که ترا ذبح
کند در بستر تو چنانچه رحم مرا قطع کردی و قرابت مرا از رسول خدا محافظت
نکردی پس آن ملعون گوش بفرمایش آنحضرت نداده فریاد زد که بر این نوجوان
احاطه کنید و او را بقتل رسانید پس آن ملعون بمیان آن گروه دغا روی بقتال
با پاره تن مظلوم کربلا علیه السلام نهادند پس این یادگار حیدر کرار شمشیر آبدار را

از غلاف کشیده چون شیر خشمناک در میان آن روبه صفتان افتاده و بهر طرف
که حمله میکرد از کشته پشته میساخت تا آنکه صدای الامان الامان والحذر الحذر
از آن لشکر شقاوت اثر بلند و بروایت بحار در عوالم که آن بزرگوار با آنکه در شدت
تشنگی بود یکصد و بیست نفر از آن اشقیاء را بدرک نیران فرستاد و از
کثرت جراحت که بر بدن نازنین او رسیده بود و شدت تشنگی که بر او هجوم
آورده ضعف بر او عارض و غالب شد لهذا روانه خدمت پدر بزرگوار خود
گردید فقال یا ابتاه العطش قد قتلنی وثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من الماء
سبیل اتقوی بها علی الاعداء ای شیعیان وای تعزیه داران والله عجب دارم
از صبر جناب سید الشهداء که چگونه این سخن را از فرزند دلبند خود شنید
که عرض کرد که ای پدر جان شدت تشنگی مرا کشت و سنگینی زره و آلات حرب
مرا خسته کرد آیا در این بیابان بهمرسانیدن آب راه توان برد که تا قوت بهم رسانم
از برای مقاتله با اعدا همین بس است از برای بیان شدت تشنگی آن نوجوان مظلوم
آنکه در کتاب بعضی از اصحاب است که آه اگر جمع شوند همه خلایق نتوانند که احصا
کنند مقدار تشنگی آن غریب را در روز عاشورا واه مصیبتاه زیرا که از شدت
تشنگی جگر آن کودک مثل قطعه آهن شده بود که در آتش گداخته شود واه واحزناه
اگر از برای این مصیبت تا قیامت ناله و نوحه کنیم کمست آه آه جانم بفدای او شود متحیرم
که با این شدت تشنگی چگونه با اعدای دین مجاهده میفرمود واه مصیبتاه

بز

قلب مجروح جناب سید الشهداء شوم چگونه صبری میفرمود که مثل جناب علی اکبر
فرزندی در این شدت تشنگی مشاهده میفرمود و بی‌چاره آبی نبود که بر او
بپاشد آه از این اشقیا که نظر نکردند بروز حشر با این عمل عاملند در محشر چه شدی
الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احرق قلوب اولیائه بنار محبته واستوفی هممهم وارواحهم
بالشوق الی لقائه ومشاهدته ووقف ابصارهم وبصائرهم علی ملاحظة جمال
حضرته حتی اصبحوا سکری من نسیم روح الوصال واصبحت قلوبهم من ملاحظة
سبحات الجلال فلم یروا فی الکونین شیئا سواه ولم یذکروا فی الدارین الا ایاه
والصلوة والسلام علی محمد المبعوث برسالته وآله الذین هم ائمة الهدی ومنار التقی
اما بعد در کتاب علل الشرایع از امام حسن عسکری روایت شده است که
حق سبحانه و تعالی حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید بجهت آنکه بر سید انبیا و آل
طاهرین او صلوات بسیار میفرستاد و در کتاب روضة العلماء و بهجة الطائفة روایت
شده است که حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که یا موسی میخواهی من
بتو نزدیکتر باشم از کلام تو بزبان تو و از دیدن تو بچشم تو و از شنیدن تو
بگوش تو و از روح تو ببدن تو و از اندیشه و خیال تو بدل تو حضرت موسی عرض کرد

که چه بسیار طالب این مقام و کیست که خواهان چنین قربی نیست خطاب الهی رسید
که اگر چنین کرامتی را طالبی و اینگونه سعادت را راغبی بر حبیب من جناب محمد مصطفی
بسیار صلوات بفرست زیرا که صلوات بر وی رحمت و نور و هدایت است و در
کتاب شفاء الاسقام از اهل سنت روایت کرده است که جناب اقدس متعال بحضرت
موسی وحی فرستاد که یا موسی هر وقت سخن گفتن با تو ده هزار گوش برای تو دادم
تا کلام مرا تو اخشی بشنید و ده هزار زبان بتو ارزانی داشتم تا تو اخشی جواب مرا داد
و با این همه مراتب کلمه بتو عطا نمودم هر وقت که بر حبیب من محمد مصطفی صلوات
فرستی در نزد من محبوبتر و نزدیکتری چون کلام در خلقت نور پاک
سید لولاک و سرور کاینات محمد ابن عبد الله است بعد از آنکه قلم اینجا رسید
شنید و نوشت بنام روایت مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه که در حیوة القلوب
متعرض است خداوند عالم ملکی چند آفرید که صلوات فرستند بر محمد و آل محمد
و استغفار نمایند برای شیعیان ایشان تا روز قیامت پس خداوند عالم
از نور محمد بهشت را آفرید و بچهار صفت آراسته بخشید تعظیم و جلالت
و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود مقرر
فرمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخاست خلق کرد و از کف آن زمینها را
خلق کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را
خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد که زمین را برداشت و سنگی عظیم

آفرید

آفرید که پای آن ملک بر روی او قرار گرفت و گاوی عظیم آفرید که سنگ
بر پشت او مستقر گردید و ماهی عظیم آفرید که گاو بر پشت او ایستاده و ماهی
بر روی آبست و آب بر روی هواست و هوا بر روی ظلمات است و آنچه در زیر
ظلمات است کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را آب و نور منور گردانید نور فضل
و نور عدل و از فضل عقل و حلم و علم و سخاوت را آفرید و از عقل خوف و بیم و از
علم رضا و خوشنودی و از حلم مودت و از سخاوت محبت آفرید پس جمیع این صفات را
در طینت محمد و اهل بیت آنحضرت تخمیر کرد پس بعد از آن ارواح مومنان را از
محمد آفرید پس آفتاب و ماه و ستارهها و شب و روز و روشنائی و تاریکی و سایر
ملائکه را از نور محمد آفرید پس نور مقدس آنحضرت را در زیر عرش هفتاد و سه هزار
سال ساکن گردانید پس نور آنحضرت را هفتاد هزار سال در بهشت ساکن گردانید
پس هفتاد هزار سال دیگر او را در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس نور آنحضرت را
از آسمان بآسمان منتقل گردانید تا بآسمان اول رسانید پس در آسمان بگذاشتند تا
حق تعالی اراده نمود که حضرت آدم را بیافریند پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شود
بسوی زمین و قبضه از خاک را برای بدن آدم فرا گیرد پس ابلیس لعین سبقت گرفت
بسوی زمین و بزمین گفت که خدا میخواهد که از تو خلقی بیافریند و او را به آتش عذاب
کند پس چون ملائکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از آنکه از من چیزی بگیرید که آتش را
در آن بهره باشد چون جبرئیل نازل شد و زمین استعاذه نمود جبرئیل برگشت

د گفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس از او رحم کردم و همچنین میکائیل
و اسرافیل هر یک آمدند و برگشتند پس حقتعالی عزرائیل را فرستاد چون
زمین پناه بخدا برد عزرائیل گفت من نیز پناه بخدا میبرم از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه
از بالا و پائین و تمام رنگ زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین
گرفت و باین سبب اخلاق و رنگهای فرزندان آدم مختلف شد پس حقتعالی
وحی نمود که چرا تو از او رحم نکردی چنانچه آنها رحم کردند گفت فرمان برداری تو
بهتر بود از رحم کردن بر آن پس وحی نمود که میخواهم از این خاک خلقی بیافرینم که پیغمبران
و شایستگان و اشقیا و بدکاران در میان ایشان باشند و تو را قبض کننده
ارواح همه گردانیدم پس چون اصل خاک طینت انسان مختلف شد همچنین طبایع
و اخلاق مخلوقهم مختلف شد بعضی صاحب رحم و مروتند و بعضی بی رحم هستند
و بعضی قوه غضبی ایشان زیادتست و بعضی گاهی از یاد خدا غافل میشوند و گاهی غافل
نیستند و بعضی سخی هستند و بعضی خسیس اند اما صفت رحم بسیار خوب است
و از جمله صفات حسنه و اخلاق پسندیده و از صفات الهیه است مثلا
هرگاه کسی به بلیه مبتلا شود و امیدش از همه جا قطع شود و در آن حال که دستش از
همه جا منقطع است رو بدرگاه خالق بیچون بیاورد البته از مطلب برآورده میشود
مکررات و مرات این فقره به تجربه رسیده اینکه یعقوب پیغمبر بسائلی که بدر خانه
او آمد و از غذائی که میخوردند برای او نفرستادند بحسب گمان در فراق یوسف

مبتلا شد

مبتلا شد بعد از آنکه غالب شد قدرت خدا و قضای او و حکم جاری او
در باب یعقوب و یوسف و برادران او و نتوانست که بلا را از خود و از یوسف
دفع کند پس یوسف را با ایشان داد با آنکه کراهت داشت و منتظر بلا بود از
جانب خدا در باب یوسف چون ایشان از خانه بیرون رفتند بی تاب گردید
و بسرعت از عقب ایشان دوید و چون با ایشان رسید یوسف را از ایشان
گرفت و دست در گردنش کرد و گریست و باز با ایشان داد و برگشت پس
ایشان روانه شدند و بسرعت یوسف را بردند که مبادا بار دیگر بیاید و
یوسف را از ایشان بگیرد و دیگر با ایشان ندهد چون او را بسیار دور بردند
در میان بیشه داخل کردند و گفتند یوسف را میکشیم و در زیر این درخت
می اندازیم و شب گرگ او را میخورد بزرگ ایشان گفت که مکشید یوسف را
و لیکن بیندازید او را در قعر چاه تا بر باید او را بعضی از مردم قافلها اگر سخن
را قبول میکنید و قصد شما اینست که او را از پدر جدا کنید پس او را بر سر چاه
بردند پس بروایت علی بن ابراهیم که چون یوسف را از پدر خود دور کردند
خواستند او را بکشند لاوی گفت با ایشان که او را مکشید بلکه در این چاه
بیندازید او را تا بعضی از راهگذاران او را بیابند و با خود ببرند اگر سخن مرا
قبول میکنید پس او را بر سر چاه بردند و گفتند بکن پیراهن خود را یوسف گریست
و گفت ای برادران من مرا برهنه مکنید پس یکی از ایشان کارد کشید و گفت

اگر پیراهن را نمیکنی ترا میکشیم پس پیراهن یوسف را کندند و او را بچاه افکندند و
برگشتند پس یوسف در چاه با پروردگار خود مناجات کرد و گفت ای خداوند
ابراهیم و اسحق و یعقوب رحم کن ضعف و بیچارگی و خوردسالی مرا و وقتیکه یوسف را بچاه
انداختند بقولی هفت سال داشت و بعد از آنکه برادران او را بچاه انداختند
گمان داشتند که غرق خواهد شد در آنجا چون بسر چاه رسیدند ندا کرد ایشان را
که ای فرزندان روبین سلام مرا به پدرم برسانید چون صدای او را شنیدند
بیکدیگر گفتند که از این جا حرکت مکنید تا بدانیم که او مرده است پس ظهر در آنجا
ماندند تا شام شد و بروایتیکه در مجالس المتقین مذکور است آنست که حضرت یوسف
هفت سال از عمرش گذشته بود در سه فرسخی کنعان چاهی بود هفتاد ذرع عمق آن
بود در نهایت ظلمت و تاریکی بعد از آنکه آن طفل را از نظر پدرش دور کردند که
پدر او را ندید آن طفل را از دوشهای خود بر زمین انداختند و او را پای برهنه
بر زمین نهاده و ایذا نمودند هر چند جزع و زاری نمود که کوچکم و ضعیفم اینقدر ظلم مکنید چون
تشنگی بر آن طفل غالب شد آب طلبید برادران ندادند جواب گفتند ای پسر راحیل
ما میخواهیم ترا بکشیم چه جای آب که بتو بدهیم آن طفل کوچک معصوم همینکه اسم کشتن
شنید بلرزه آمد چنانچه عادت اطفال است و از خوف جان آب و نان را فراموش
نمود و ناله و جزع و زاری میکرد روبیل برخاست و پای آن طفل را گرفت بدن
نازک او را بزمین سنگ در یک کشیدند و مجروح نمودند تا گاه مرغ عظیمی بر سر برادران

ظاهر شد

ظاهر شد و بزبان عبرانی با ایشان گفت السلام علیکم یا اولاد یعقوب عهد پدر را
فراموش کردید از خدا نترسیدید از کشتن و عذاب دادن برادر خود بگفت و بعد از آنکه
غایب شد باکی نکردند و رفتند تا بتلی رسیدند شمعون کارد کشید و گریبان
یوسف را گرفت تا گلوی وی ببرد زمین زیر پای ایشان بلرزه آمد فریاد کرد
ای اولاد یعقوب شما را قسم میدهم بحق اجداد شما شیث و خلیل که یوسف را
بر من نکشید میترسم خدا را با آتش شما بسوزاند سبب که ایشان را قساوت قلب
گرفته بود اعتنائی نکردند پس از تل ندائی بلند شد که اگر خلاف کنید من
شکافته شوم و شما را فرو برم از بیم و خوف روانه شدند چون پیشتر رفتند باز
عزم کشتن کردند شیر عظیمی بسر راه ایشان آمد غرید سنگ عظیمی گرد که ای اولاد
یعقوب بترسید از خدا برادر خود را نکشید خشم ایشان زیاد شد و یکی
راه رفتند قصد قتل او نمودند دستهایش از پشت بستند آن طفل فریاد کرد
که ای برادران بر من رحم کنید روبیل طپانچه بر او زد که افتاد بگردن او زد
خون از دماغش جاری شد تا صورت او را بخاک گذارند که سر او را جدا
نمایند آن طفل زاری و التماس میکرد که ای برادران بر بیچارگی من رحم کنید قسم
چون قتل قابیل هابیل را بر شما حکایت وارد اید روز بدرگاه الله نمود عرض کرد
ابتهال و زاری که جدم ابراهیم خلیل را از آتش نمرود نجات دادی بر پدر پیرم یعقوب
رحم نما مرا از کشتن نجات ده حمیت برادری یهودا بجوش آمد باحوال آن طفل رقت نمود

کفت ای یوسف تا جان دارم نمیگذارم ترا بکشند پس بخاطر یهودا از قتل او کذشتند
و رای ایشان قرار کرفت که در اینچاه اندازند آن طفل را بر سر چاه کشیدند آن طفل
بدامان هریک می‌آویخت و التماس می‌نمود مفید نشد کریبان پیراهن آن طفل را
کرفته بقوت میکشیدند آن طفل پیراهن خود را بقوت نکاه میداشت دستان او را
دور کردند از برش بیرون کشیدند ریسمان در کمرش بستند بچاه معلق نمودند
فریاد نمود ای برادران پدر پیرم را از این داستان مطلع نکنید که او را طاقت شنیدن
این واقعه نیست و بر شما خشم مینماید روبیل بخشم آمد ریسمان را برید آن طفل
معلق زنان بته چاه افتاد ناله استغاثه آن طفل بدرکاه الهی بلند شد نظر رحمت
الهی متوجه او شد خطاب بجبرئیل رسید که اَدرِک عَبدِی یُوسُفَ فِی قَعرِ الجُبِّ یعنی
ای جبرئیل دریاب بنده من یوسف را در قعر چاه پیش از آنکه بته چاه رسد جبرئیل از
سدرة المنتهی سراسیمه وار خود را بوی رسانید او را به بالهای مقدس خود
کرفت بر بالای سنکیکه در ته چاه بود نشانید و از طعام و شراب بهشت بوی داد
پیراهنیکه تعویذ او بر بازو داشت برآورده پوشانید الهی این بندکان چه ظلم میکنند
که راضی نشدید یکدم بدن یوسف در ته چاه برهنه بماند جبرئیل پیراهن براو
پوشانید ای برادران چه مصلحت بود همان بدنی که جبرئیل قبل از او را بجهت زیارت نمودن
ملائکه باسمانها پرواز میداد ... جبرئیل لباس او بود وقتیکه از ذو الجناح بزمین
افتاد و او را شهید نمودند لباسهای او را بغارت بردند و سر شبانه بر نیزه‌ها کردند

اندر بر کوه

اندر کوه ار برهنه و عریان در روی ریکهای کرم کربلا افتاده بود مسلمانی بهم نرسید که
آن بدن نازنین را دفن نماید نه عذاب قسم غلط کفتم ده نفر بهم رسیدند نعوذ بالله که
او را دفن نماید اسب بر بدن مقدس میتاختند اما جبرئیل بصورت یعقوب
بر آمد و سر یوسف را در کنار نهاد و چون بهوش آمد چشم کشود سر خود را در
کنار پدر دید برخواست و هر دو دست در کردن جبرئیل کرده فریاد یا ابتاه برآورد
و میکفت یا اَبَتَاهُ اُنظُر مَا فَعَلَ بِی اِخوَانِی ظَلَمُونِی وَ فَرَّقُوا بَینِی وَ بَینَکَ یعنی ای پدر
جان آیا دیدی که برادران با من چه کردند و چه ظلمها که بمن رسانیدند و بین
من و شما دوری انداختند و مرا با سر و پای برهنه در بیابانها کرسنه و تشنه
دوانیدند طپانچه بر رخساره‌ام زدند و پیراهن مرا بعنف از برم کندند و بریسمان
بکمرم بستند و بچاه انداختند پس جبرئیل کفت یا یُوسُفُ لَستُ بِیَعقُوبَ بَل
اَنَا جَبرَئِیلُ یعنی ای یوسف من یعقوب نیستم من جبرئیلم پس سلام الهی باو رسانید
و او را تسلیه داد فَاَرَادَ اَن یَعرُجَ اِلَی السَّمَاءِ فَنَادَی اللهُ یَا جَبرَئِیلُ یعنی جبرئیل اراده
کرد که برکردد باسمان پس خداوند عالم ندا فرمود که ای جبرئیل شب برو نزد ته چاه
مونس یوسف باش سر او را در بر کیر که غریب است و از اقارب و وطن دور کشت
ای برادران ای عاشقان قبر حسین کسانیکه همیشه آرزوی زیارت او را دارید حال که
زیارت جسمانی برای شما میسر نمیشود بیائید یک زیارت روحانی بکنیم که
طفل سه ساله حسین بعد از خاتون در خرابه شام غریب بود وقتیکه پدر خود را در خواب

دید که پدر بزرگوارش از سفر آمده و سر او را در کنار گرفته و غم ایام دوری را برای پدر شرح
میکرد که ای پدر جان مرا پای برهنه به بیابانها دوانیدند چنانچه پاهایم [illegible]
دشمنان مرا بر شتر برهنه سوار کردند و مرا بمجالس اجنبیان سر برهنه بردند
و از ما طمع کنیزی کردند در حینی که این سخنان [illegible] مفقود بخت بود او را از خواب بیدار
کرد همینکه بیدار شد و پدر را ندید صدا را بگریه بلند نمود بقسمی که ناله [illegible]
او شدید بود که هرچند سایر اهل بیت در آن دل شب در آن خرابه بی سقف
او را تسلی میدادند و میخوابانیدند نمی خوابید بلکه آرام نمیگرفت پس از سبب ناله
و زاری و گریه و بیقراریش سوال کردند قالت ایتونی بوالدی و قرة عینی جواب
میداد که بمن نشان دهید پدر مهربانم و نور دیده گانم را و هرچند بیشتر او را تسلی
میدادند از برای آنکه شاید آرام بگیرد و نمی ابد حزن و اندوه آن طفل یتیم اسیر زیاد
میشد و بیشتر ناله و نوحه میکرد پس اهل بیت حیران و پریشان شدند
که آنحالت را مشاهده نمایند و ناله های او خانه صبر و سکون ایشان را خراب
و در آن تاریک شب چشمهای جراحت رسیده ایشان را پر آب نمود فضجوا بالبکاء
وجددوا الاحزان ولطموا الخدود وحثوا علی رؤسهم التراب ونشروا الشعور و
قام الصیاح ای شیعیان در آن دل شب از زنان اسیر و اطفال غریبان [illegible]
اهل شام و ایمن بودند از اذیت آن قوم لئام را از برای خود غنیمت شمردند پس همه آن زنان
با آن طفل نالان صداها را بناله و زاری و گریه و بیقراری بلند کردند و نمی خوابیدند [illegible]

داری

داری نمودند پس صدای ناله آن غریبان بگوش یزید رسید و از مستی باده ضلالت
از خواب جهالت بیدار شد پس از پاسبانان قصر شقاوت توأمان خود سوال
نمود که این غوغا از کیست و سبب شدت صیحه چیست خدام او گفتند که ای
یزید بدانکه دختر کوچکی از شهید کربلا بخواب رفته و پدرش را بخواب دیده
و حال که بیدار شده پدرش را میخواهد و هرچند او را تسلی میدهند آرام نمیگیرد
پس اهل بیت با او همداستان شده اند و گریه و زاری میکنند که میشنوی فلما
سمع یزید ذلک قال ارفعوا رأس ابیها وحطوه بین یدیها لتنظر الیه وتتسلی به
آه آه یزید پلید از برای آنکه در رخت خواب ناز استراحت کند و صدای ناله
آن اسیران را نشنود کلامی گفته است که تا قیامت دلهای دوستان را کباب و دیده های
ایشان را پر آب نمود یعنی چون شنید یزید ملعون صدای ناله اهل بیت را گفت که
سر پدر آن دختر را برایش ببرید و در پیش او گذارید برای آنکه مشاهده جمال پدر
کند و آرام گیرد پس ملازمان آن شقاوت نشان آن سر بریده را در طبقی گذاشته
و بر روی آن دستمالی انداخته او بردند و در نزد آن دختر گذاشتند و آن دستمال را
از روی آن برچیدند پس چون نظر آن طفل بر آن سر بریده افتاد پرسید که این سر کیست
قالوا هذا رأس ابیک گفتند این سر پدر تست که میخواستی و آخر آه چون [illegible]
که آن سر پدر را دست برداشت و بر سینه هجران کشیده خود چسبانید و باین
کلمات و امثال آن نوحه کرد و قلبهای اهل بیت و جمیع دوستان را سوخت فیقول یا ابتاه

[illegible]

من ذا الذي خضب يدمائك يعني اي جان پدر كه روي منور تو را بخون خضاب كرد
يا ابتاه من ذا الذي قطع وريديك يعني اي پدر جان كدام سنگ دل بي ايمان رگهاي
گردن تو را قطع كرد يا ابتاه من ذا الذي ايتمني على صغر سني اي پدر مهربان كه در اين
كوچكي مرا يتيم كرد يا ابتاه من لليتيمة حتى تكبر اي جان پدر كه را كلاه كه دختر يتيم تو را
نوازش كند يا ابتاه من للنساء الحاسرات اي پدر جان زنان حسرت كشيده
سر برهنه را كه سرپرستي و رفيقي يا ابتاه من للارامل المسبيات اي جان پدر كه را
گذاشته كه اين بيوه زنهاي اسير را محافظت نمايد يا ابتاه ليتني كنت قبل هذا اليوم
عميا اي پدر جان كاش پيشتر از اين روز كور شده بودم و خضاب تو را بدين حالت
ملاحظه نميكردم اي عزيز پدر كاش من بزير خاك رفته بودم و ريش مبارك تو را باين
خونها خضاب نميديدم ثم انها وضعت فمها على فمه الشريف وبكت بكاء شديدا
حتى غشي عليها بدانيد كه ان طفل يتيم امثال اين كلمات را ميگفت و ميگريست و اهل
بيت را ميسوزانيد و ميگريانيد و اخر كلام اين دختر لبهاي خود را بر لبهاي
خشكيده خون الوده پدر مهربان گذاشت و اغاز گريه شديد نمود كه غش كرد
و ساكت شد فلما حركوها فاذا هي قد فارقت روحها الدنيا يعني چون اهل بيت بي
امدند او را حركت دادند ديدند كه روح او از دنياي دني مفارقت نموده و بهمراه
پدر بسوي اخرت رفته است واه واه مصيبتاه كه اهل بيت در آن تاريكي شب در آن خرابه نه
چراغي نه فرشي نه تخته نه تابوتي هلاك آن كودك را در هجران پدر ديدند كه مثل

كدر

روز عاشورا از براي بدن پاره پاره پدر بزرگوارش و ابدان ساير شهدا از كفني
نه سدري نه كافوري نه غسالي نه تشييع جنازه كننده و نه تسلي دهنده دارند
بر هيات اجتماع صداها بگريه و ناله بلند كردند و عزاي خود را تازه كردند اما
چندان از آن خرابه در آن دل شب آواز نوحه و ناله بلند شد كه اهل شام از خواب
غفلت بيدار شدند و از گريه اهل بيت هم مردان و زنان بگريه و ناله و نوحه
در امدند وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون انا لله وانا اليه راجعون

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ذي المن الجسيم والطول العظيم والشان القويم والامر الحكيم والحكم النافذ المقيم
مفيض الحيوة الحقيقية وواهب الانوار العقلية والاشراقات القدسية ومكمل القوابل
الانسية ومعطيها النفوس النورية ومخرجها من السجن الاسفل ومعيدها لمبدئها
الاستكمال الى عالمها العقلي يا صاحب الملك والملكوت ومالك العظمة والجبروت
ورابط اللاهوت بالناسوت اشرق قلوبنا بالانوار الشارقة ونور بصائر عقولنا بمعرفة
حقايق العقول المفارقة والصلوة والسلام على محمد سيد انبيائك وخير اصفيائك
وعلى آله الملكوتيين ارباب العقول الكاملة واصحاب البصاير النافذة اما بعد
بعد از آنكه عزرائيل خاك طينت انسان را از زمين قبض كرد و هيات و صورت حضرت
ادم ساخته شد همينكه روح بار خالق عالم باو دميده شد و بعد مهياي حضرت ادم سيد

خواست برخیزد نتوانست و باین معنی اشاره فرمود خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ یعنی آفریده شد
انسان از تعجیل کردن در امور بروایت مرحوم مجلسی در حیاة القلوب که فرموده اند از حضرت
صادق منقول است که روح صد سال در سر آدم بود و صد سال در سینه آدم
و صد سال در پشت او و صد سال در رانهای او و صد سال در ساقهای او
بود پس چون آدم درست ایستاد خدا امر کرد ملائکه را بسجود و این بعد از ظهر روز
جمعه بود پس در سجده بودند تا وقت عصر پس آدم از پشت خود صدائی شنید بر تسبیح
و تقدیس الهی مانند صدای مرغان پس گفت پروردگارا این چه صداست فرمود
که ای آدم این تسبیح محمد عربی است که بهترین اولین و آخرین است پس سعادت برای کسیست
که او را متابعت و اطاعت نماید و شقاوت برای کسیست که او را مخالفت نماید
پس بگیر ای آدم عهد مرا و او را مسپار مگر به رحمهای پاکیزه از زنان عفیفه و طیبه و
صلبهای پاکیزه از مردان پاک پس آدم گفت پروردگارا هر بسبب این مولود شرف و
بها و حسن و وقار مرا زیاد گردانیدی پس حقتعالی از طینت پهلوی آدم حوا را
آفرید و خواب را بر آدم مستولی گردانید و چون بیدار شد حوا را نزد بالین خود دید
گفت تو کیستی گفت منم حوا خدا مرا برای تو آفریده است آدم گفت چه نیکو است خلقت تو
پس حقتعالی وحی نمود بسوی آدم که این کنیز من است و تو بنده منی و شما را آفریده ام
از برای خانه که نام آن بهشت است پس مرا بپاکی یاد کنید و حمد و سپاس من بگوئید
ای آدم خواستگاری کن حوا را از من و مهرش را بده آدم گفت پروردگارا مهر او چیست

فرمود

فرمود که مهرش آنست که ده مرتبه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد پس آدم گفت پروردگارا
پاداش تو بر این نعمت آنست که تو را سپاس و شکر کنم تا زنده ام پس حوا را تزویج نمود
و قاضی خداوند عالمیان بود و عقد کننده جبرئیل بود و گواهان ملائکه مقربان
بودند پس ملائکه در عقب آدم می ایستادند آدم گفت پروردگارا بچه سبب ملائکه
در عقب سر من می ایستند حقتعالی فرمود که برای آنکه نظر کنند در نور محمد
که در صلب تو است گفت پروردگارا آن نور را از صلب در پیش روی من قرار ده تا
ملائکه در برابر روی من بایستند پس ملائکه در برابر او صف کشیدند
و ایستادند آدم از پروردگار خود سوال کرد که آن نور در جائی ظاهر شود که آدم
نیز تواند دید پس حقتعالی نور محمد در انگشت شهادت او ظاهر گردانید و
نور علی را در انگشت میانین و نور فاطمه را در انگشت بعد از آن و نور حسن را در انگشت
کوچک و نور حسین را در انگشت مهین و پیوسته این انوار از حضرت آدم
ساطع بود مانند آفتاب و آسمانها و زمین و عرش و کرسی و سراپردهای
عظمت و جلال همگی بان انوار منور و روشن گردیده بودند و هرگاه که آدم میخواست
که با حوا نزدیکی کند او را میفرمود وضو بسازد و خود را طاهر و خوشبو گرداند
و میگفت که خدا این نور را روزی تو خواهد کرد و آن امانت و میثاق خداست
پس پیوسته آن نور با آدم بود تا آنکه حوا بحضرت شیث حامله شد پس آن نور منتقل
شد بجبین حوا و ملائکه نزد حوا می آمدند و او را تهنیت میگفتند پس چون شیث

متولد شد نور محمدی که در جبین او مشتعل بود پس جبرئیل پر خود در میان دو ابروی
او بخت و از دیدهای او پنهان کردید پس چون بعهد بلوغ رسید آدم او را طلبید
و گفت ای فرزند نزدیک شد که من از تو مفارقت نمایم پس نزدیک من بیا که من
عهد و پیمان از تو بگیرم چنانچه حق تعالی از من گرفت پس آدم سر خود را بسوی آسمان
بلند کرد پس چون خدا مراد او را معلوم داشت امر نمود ملائکه را که باز ایستادند
از تسبیح و تقدیس و بالهای خود را در هم پیچیدند و مشرف شدند ساکنان
بهشت از غرفهای خود و ساکن شد صدای درهای بهشت و جاری شدن
نهرها و صدای برگهای آن و حرکت کردن کشیدند برای شنیدن ندای آدم حق تعالی
وحی نمود باو که ای آدم بگو آنچه میخواهی پس آدم گفت خداوندا ای پروردگار هر نفس
روشنی بخش قرص شمس و ماه را فزاینده بخشی که خواستی و بعد [illegible] ان نور حق تعالی
که از آن تشریف و کرامت دیدم و آن نور منتقل گردید بفرزند من شیث و میخواهم که از او
عهد و پیمان بگیری چنانچه از من گرفتی و تو را گواه میگیرم بر او پس ندا از جانب حق تعالی
رسید که ای آدم بگیر از فرزند خود شیث علیه السلام عهد را و گواه بگیر او جبرئیل و میکائیل
و جمیع ملائکه را پس حق تعالی امر کرد جبرئیل را که بزمین فرود آمد با هفتاد هزار ملک و
هر یک علم تسبیح در دست گرفته و جبرئیل حریر و قلمی [illegible] که نقل [illegible] الهی او زید شد
بودند پس رو کرد جبرئیل بجانب آدم و گفت ای آدم پروردگارت ترا سلام میرساند
و میفرماید که بنویس برای فرزند نامه عهد و پیمان خلافت و نبوت و گواه بگیر برای او

جبرئیل

جبرئیل و میکائیل و جمیع ملائکه را پس نامه را نوشت و جبرئیل برادر مهر زد و به شیث
تسلیم نمود از آن زمان کاغذ نوشتن و سند گرفتن سنت اول شد و لازم شد چرا که
اگر از طرفین انکاری واقع شود بدان سند رفع آن انکار را نمایند اگر چه در این زمان
اشخاصی بهم رسیده اند که با وجود گرفتن سند و گواه و مهر حکام شرع باز هم انکار میکنند
بسا اشخاص بی دین هستند که نه از خدا و نه از پیغمبر شرم ندارند و حقوق مردم را به اندک
منفعتی که بخود شان برسد ضایع و اسناد با وجه مردم را بدون جهت و سببی وجه مینمایند
و از روز محشر باک ندارند مثل اینکه گویا این اخبار و احادیث کذب است در مجالس المتقین
مرویست که در کتاب علل الشرایع ابی حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر روایت میکند که خداوند
عالم اسماء پیغمبران و عمرهای ایشان را بحضرت آدم نمود پس حضرت آدم دید عمر داود نبی
چهل سال است عرض کرد الهی چه قدر کم است عمر داود و چه قدر زیاد است عمر من و از
عمر من خود سی سال باو دادم آیا ثبت میفرمائی خطاب رسید بلی اینست قول [illegible] ویند
که در کتاب کریم خود میفرماید یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یعنی محو میفرماید
خداوند آنچه میخواهد و ثبت میفرماید آنچه را میخواهد پس محو کرد خلاق عالم آنچه را که ثابت
بود از برای آدم که سی سال عمری بود که بداود داد و ثابت کرد برای داود آنچیز را
که نبود برای او تا آنکه چون ملک موت بر قبض روح آدم آمد گفت ای ملک موت سی سال
از عمر من مانده است پس ملک موت گفت آنرا از برای پسر خود داود نبی قرار
دادی آنگاه آدم گفت بخاطرم نیست پس ملک الموت گفت ای آدم انکار مکن آیا سؤال

نکردی خدا را کذبات کند امنت را برای داود کفت تا معلوم شود جناب امام فرمود
ادم صادق بود منجاطر نداشت و انکار نکرد از نزد خداوند امر فرمود بر بندکان که
معاملات و دیون نوشته بکیرند در قصص الانبیاء ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر روایت
نموده که ان بزرکوار فرمود که روزی جوانی نزد حضرت داود نبی نشسته بود ملک الموت
حاضر شد نظر تند براو نمود انحضرت از سبب این نظر تند پرسیدند ملک الموت کفت
ماموریم که بعد از هفت روز در همین جا قبض روح او کنم پس حضرت داود را بر انجوان رحم
امد پرسید ایجوان ایا زن کرفته عرض کرد نه فرمود برو نزد فلان بزرک از بنی اسرائیل
بکو که داود نبی امر کرده که دختر خود را امشب بنکاح من در اوری جوان رفت در همان شب
دختر او را بنکاح خود در اورد و تا هفت روز بعیش خود مشغول بود در روز هفتم حسب کفته
داود بخدمت انجناب امد اظهار کرد که بسیار خوش کذشت بمن در این ایام سبعه و نشست
در خدمت حضرت داود مدت طولی حضرت داود دید ملک الموت نیامد فرمود
برو نزد اهل خود روز هشتم بیا انجوان رفت و فردا امد تا هشت یوم باز اثری از
ملک الموت نشد بعد از ان ملک الموت امد حضرت فرمود ایا نکفتی که ماموریم بقبض
روح انجوان در یوم هفتم و مدتی کذشته نیامدی عرض کرد خدا رحم کرد او را بر رحم کردن
شما او را در تفسیر عیاشی ابی هشیم از امام جعفر صادق روایت کرده که هر کس متولد
میشود ابلیس با او حاضر است اکر در علم خدا از شیعیان باشد جناب قدس الهی منع
میفرماید از شیطان را که متعرض او نشود و از غیر شیعه باشد شیطان انکشت خود را

بدبر او

بدبر او داخل میکند ماابون شود و هرکاه زن باشد انکشت در فرج او کند
زناکار شود در این وقت ان طفل کریه شدیدی میکند و از شکم مادر بیرون اید و
بعد از ان محو میکند خدا انچه را نوشته باشد و ثابت میکند انچه را که خواهد
و نزد اوست ام الکتاب که قضاء حتمی باشد و تغییر در او نمی باشد عمار ابن موسی
از امام جعفر صادق روایت کرده که خداوند را دو لوح است یکی لوح محو و اثبات است
و لوح دوم لوح ام الکتاب است که قضاء حتمی است دعا مفید نیست و تغییر در ان
نمی شود و ایضا حدیث دیکر از امام جعفر صادق روایت شده که بصله رحم زیاد
میشود عمر کسیکه سه سال باقی مانده باشد سی و سه سال میشود و بقطع صله
رحم عمر یکه سی و سه سال باشد سی سال کم میشود و سه سال باقی می ماند قطع
کردن رحم سبب ان یا عداوت است یا بخل و خست و باجماع علما از جمله محرمات عظیمه
و کناهان شدیده است موجب عذاب اخرت و بلاهای دنیا است و از اخبار
مستفاد میشود و به تجربه ثابت است که قطع رحم باعث فقر و پریشانی و کوتاهی عمر میکردد
و بر این سبب است که هر خانواده که شقاق و نفاق میان ایشان حاصل شد و خویشان
با یکدیکر بنای نزاع و ناخوشی کذارند همکی بفقر و فاقه مبتلا و در اندک وقتی سلسله ایشان
از هم میپاشد و زندکی ایشان سر می اید و در مذمت قطع رحم همین قدر بس است
که قاطع رحم را خداوند عالم در قران مجید لعن فرموده و میفرماید وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ
عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ

لهم اللعنة و لهم سوء الدار یعنی کسانیکه عهد خدا را میشکنند بعد از پیوند کردن
ان و قطع میکنند انچیزیرا که امر بوصل ان کرده که رحم باشد و در زمین فساد میکنند
ایشانند که از برای انها است لعنت و بدی عاقبت و از حضرت پیغمبر روایت شده که دشمن
ترین اعمال بسوی خدا شرک بخداست و بعد از ان قطع رحم و فرمود که قطع مکن رحم خود را
اگر چه ان تو را قطع کند و فرمود که خدا فرموده من خداوند رحمن هستم و این رحم است
اسم او از اسم خود مشتق کرده ام هر که صله او را بجا اورد منهم صله او را بجا اورم و
هر که او را قطع کند منهم او را قطع میکنم و حضرت امیر المومنین در خطبه فرمود که پناه
میکیرم از کناهانیکه تعجیل میکند تا مرک فنا کننده صاحب خود را عبد الله ابن کوا عرض
کرد که یا امیر المومنین ایا کناهی هست که در فنای ادمی تعجیل کند فرمود بلی قطع رحم
بدرستیکه اهل خانواده باهم اجتماع میکنند و باهم دوستی مینمایند و مواسات و
نیکوئی میکنند بایکدیکر و ایشان اهل فسق و فجور اند بجهة دوستی و نیکوئی باهم خدا
روزی ایشان را وسیع مینماید و اهل یک خانواده از هم دوری میکنند و قطع رحم
مینمایند ایشان را محروم میسازد و حال انکه از اهل تقوی و پرهیزکاری هستند
و از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که در کتاب امیر المومنین نوشته بود که سه خصلت
که صاحب انها نمیرد تا وبال انها را ببیند سرکشی و قطع رحم و قسم دروغ و ثواب
هیچ طاعتی زودتر از صله رحم بصاحبش نمیرسد بدرستیکه طایفه از اهل معصیت
میباشند و باهم نیکوئی میکنند اموال ایشان زیاد میشود بدرستیکه قسم دروغ

منافع

خانهای اباد را ویران مینماید و از اهلش خالی میکند و حضرت امام جعفر صادق فرمود
که بپرهیزید از حالقه که ان مرده ها را میمیراند شخصی عرض کرد که حالقه چیست فرمود
قطع رحم است و حضرت امیر مومنان ببعضی از کماشتکان خود در یکی از مکاتبات نوشتند
که امر کن خویشان را که باهم بدیدن هم بروند ولیکن همسایکی باهم نکنند چرا که همسایکی
باعث حسد و بغض و قطع رحم میکردد و این امریست مشاهد همچنانکه از اکثر اهل روزکار
می بینیم که چون خویشان از هم دور میباشند دوستی ایشان بایکدیکر بیشتر و شوق ایشان
بهم افزونتر است این مثلی است مشهور دوری و دوستی چون معصیت قطع
رحم را دانستی بدانکه ضد ان صله رحم باشد باتفاق جمیع علمای شیعه واجب و
کتاب و سنت بان ناطق است و از افضل طاعات و اعظم قربات است خدای تعالی جل
شانه میفرماید فاعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی یعنی
کنید خدا را و هیچ چیزیرا شریک او نسازید از برای او و قرار ندهید و نسبت بوالدین و
خویشان احسان و نیکی بجا اورید و میفرماید و اتقوا الله الذی تساءلون به و
الارحام بپرهیزید از خدا که از حقوق او و حقوق ارحام در مقام سوال باز داشته
خواهید شد جناب رسالت ماب فرمودند که وصیت میکنم حاضرین امت خود را
و غایبین ایشان را و انهائیکه در پشت پدران و رحم مادران هستند تا روز
قیامت که صله رحم بجا بیاورند اگر چه دوری میان ایشان یکساله راه باشد
بدرستیکه این جزو دین است و فرمود که هر که خوش داشته باشد که اجل او تاخیر

بیفتد و روزی او زیاد شود باید که صله رحم بجا آورد و نیز فرمود که قومی می‌باشند
و از اهل معصیت می‌باشند ولیکن صله رحم بجا می‌آورند باین سبب مالهای ایشان
زیاد میشود و عمرهای ایشان زیاد میگردد پس اگر خوب باشند چگونه خواهند بود و در
حدیثی دیگر فرمودند بدرستیکه خانواده از اهل فسق و فجور میباشند و بسبب صله
رحم مالهای ایشان بسیار و عدد ایشان زیاد میگردد و فرمود که ثواب صدقه
ده مقابل است و ثواب قرض هجده مقابل و ثواب احسان با برادران دینی بیست مقابل
و ثواب با خویشان بیست و چهار مقابل است و نیز فرمود که هر کس خواهد که خدا عمر او را
زیاد کند و روزی او را وسیع گرداند باید صله رحم بجای آورد و از حضرت امام محمد باقر
روایت شده که صله ارحام اخلاق را نیکو میگرداند و دست را گشاده میکند و نفس را
وسعت میدهد و اجل را بتاخیر می‌افکند و در حدیثی دیگر از آن سرور منقول است
که صله ارحام اعمال را پاکیزه میکند و اموال را زیاد مینماید و بلاها را دفع میکند
و اجل را بتاخیر می‌افکند و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که صله رحم
حساب روز قیامت را آسان میکند و صله رحم است که عمر را طولانی میکند و از
بدیها آدمی را محافظت میکند و فرمود که صله رحم و نیکی با همسایگان خانها را
آباد میکند و عمرها را زیاد میکند و نیز از آنحضرت منقول است که نمیدانم چیزی را که
عمر را زیاد کند مگر صله رحم حتی اینکه میشود که از عمر کسی سه سال باقی مانده باشد
و صله رحم بجا آورد خدا عمر او را سی سال زیاد کند و بسی و سه سال بگرداند و میشود

که از عمر

که از عمر کسی سی و سه سال باقی مانده باشد و قطع صله رحم نماید خدا سی سال عمر او را کم کند
سه سال بگرداند و اخبار باین مضمون بسیار است و علاوه بر آنچه از اخبار متواتر مستفاد
میشود به تجربه ثابت است که صله رحم باعث زیادتی عمر و وسعت رزق و جمعیت احوال
میگردد و ظاهر آنستکه زیاده بر ثواب آخرت و فواید دنیویه هیچ عملی از اعمال خیر بصله
ارحام نرسد و اثر هیچ طاعتی زودتر از او بظهور نرسد چون وجوب صله رحم را
شناختی و فواید آنرا دانستی و ضرر قطع رحم را معلوم کردی بدانکه مراد از رحم
که صله آن واجب و قطع آن حرام است هر خویشی نسبی است که بخویشی معروف باشند
اگرچه نسب بسیار دوری داشته باشد و محرمیتی در میان نباشد خلاصه همینکه
کسی منسوب بدیگری باشد اگرچه بسیار دور باشد از جمله ارحام او است و صله آن
واجب و قطع رحمی که حرام است اینست که ایذا باو رسانی بگفتار یا کردار و باو رفتار
ناشایست بکنی یا سخن ناخوش نسبت باو بگوئی که دل او شکسته گردد یا او را احتیاج
ضروری باشد یا لباسی یا خوراکی یا مثل آن و تو قدرت بر رفع آن احتیاج او داشته باشی
زیادتر از قدر ضرورت خود را متمکن باشی و از او مضایقه کنی یا ظالمی نسبت باو
ظلمی کند و تو توانی از او دفع کنی و کوتاهی نمائی یا از راه کینه و حسد از او کناره کنی و
دوری جوئی و بدون عذر مسموع در وقت مرض عیادت او نکنی و چون از سفر آید
بدیدن او نروی و چون او را مصیبتی روی دهد تعزیت او و حاضر نشوی و امثال
اینها و جمیع اینها قطع رحم اند و صله رحم ضد اینها است که خود را از سخن درشت و

کردار زشت نسبت به او نگاه داری و او را بمال و دست و زبان و ابرو اعانت کنی
و با او امد و شد نمائی و از احوال او پرسش نمائی مرحوم مجلسی در حیوة القلوب
متعرض است بعد از انکه یونس را ماهی بلعید و بدریاها سیر میکرد رسید بدریائیکه
قارون در ان دریا بود صدائی شنید که بیشتر نشنیده بود پس گفت بملکیکه
موکل بود بر او که این چه صدا است ملک گفت یونس پیغمبر است که در شکم ماهی ذکر خدا
میکند قارون گفت ایا رخصت میدهی که من با او سخن بگویم گفت اری قارون
گفت ای یونس هرون چه شد گفت مرد پس قارون گریست پرسید که موسی چه شد
گفت مرد پس قارون گریست خضعا و جزع نمود پس وحی شد بملکیکه موکل بود بقارون که
تخفیف ده عذاب را بر قارون برای رقت او بر خویشان خود در روایت دیگر مذکور است
که برداراند او عذاب را در بقیه ایام دنیا برای رقت او بر خویشان خود بجهت حکایت
صلهٔ رحم و اخبار او بسیار است همین قدر از جهت تذکره خواطر مومنین عرض شد و در
تاریخ خلفای بنی عباس است که جناب امام جعفر صادق فرمود چون ابراهیم علوی را
کشتند ما را از مدینه بکوفه اوردند و هیچیک از ما در مدینه نگذاشتند
و ما منتظر شهادت بودیم روزی ربیع حاجب امد گفت کجایند علویان دو مرد از ما
ایشان نزد تخت خلیفه اید من و حسن رفتیم پیش منصور را در کمال غضب دیدیم
ابتدا سلام کردیم رو بما او کرد گفت توئی که غیب دانی گفتم لا یعلم الغیب الا الله گفت
توئی که خراج مال و برند نزد تو از خراسان گفتم امیر المومنین توئی که خراج نزد تو اورند

کفت

گفت عزم کردیم سرهای شما را خراب کنم و راهها بر شما ببندم تا احدی از حجاز و عراق
راه شما نیاید که فساد شما از ایشان است گفتم یا امیر المومنین حقتعالی سلیمان پیغمبر را
نعمت داد شکر کرد و ایوب را محنت داد صبر نمود برادران یوسف جفا کردند عفو نمود
امیر در همه حال اقتدا به پاکان و انبیاء و رسل دارد انگاه تبسم کرد و گفت مثل
قوم چون تو کسی باید باشد پس گفت از شما عفو نمودم و جرایم اهل بصره را بشما بخشیدم
اما جائیکه برادران یوسف بیوسف بی‌وفائی نمودند حکایت بزرگی است که بعضی از ان
حکایت بعرض شما رسید و بعضی دیگر ان اینست بعد از انکه برادران یوسف برا بچاه
انداختند و خود را در رود و دنیا بد نام نمودند و از شب ا بکنعان نرفتند و در سر
رهها ارام گرفتند و یعقوب با دینا خواهر یوسف همراه بود در زیر درخت شجرة الوداع
نشسته بودند بانتظار یوسف تا هنگام شام چون شب شد ایشان نیامدند یعقوب
گفت ای دینا برادرانت نیامدند ایا چه شدند خلاصه یعقوب با دینا در ان شب
در زیر درخت شجرة الوداع توقف نمودند تا صبح شد و در ان شب فرزندان در سر
رهها خوابیدند چون پاسی از ان شب گذشت برادران بخواب رفتند یهودا بنهان
بسر چاه رفت و اواز داد که یوسف ای برادر حیٌّ انت ام میت یعنی ایا زنده یا مرده
یوسف گفت تو کیستی که در این قعر چاه عمیق احوال دل خونین من مظلوم را میپرسی
یهودا گفت منم برادرت یهودا گفت اگر سخنی داری بگو یوسف گفت کسیکه در ته این چاه
باشد چه حالت دارد ای برادر جان در این چاه عمیق غریب و بیکس و دل پر غم تنها

نزمو شنی نزمعینی نهمکی کرراند دل خودرا بر او بکویم دیم برای پدر پیغام خودرا
بفرستم پس ان شخان یوسف یعقوب را بکریه در امد یوسف صدا بر او بر تو کفت ای
برادر وقت وصیت است نه جای تعزیت یعقوب کفت ای یوسف چه وصیت داری
کفت وصیت من انستکه چون بخانه روید از غریبی و بیکسی تنهایی من یاد اورید
و در وقت خوردن طعام از کرسنکی من یاد اورید و در وقت جامه بریدن و
پوشیدن از برهنکی من یاد اورید دو نفر دیکر هم وصیت نمودند سید انبیا که بود بدین
یکی نوجوان هجده ساله حسین علی اکبر وقتیکه سر مبارکش در دامان پدر بزرگوارش
بود عرض کرد ای پدر جان تا جان در بدن دارم مرا بخیمه مبر چرا که از سکینه خجالت
دارم بر او وعده اب داده بودم و تشنه کمان برای او اب ببرم و ان یکنفر دیکر که وصیت
نمود حضرت سید الشهدا علیه السلام بود وقتیکه اسیران ال محمد را از راه قتلگاه
بردند همه خود را از شتران مثل برک خزان بر زمین انداختند و هر کدام نعش شهیدی را
در بغل گرفتند و مشغول راز و نیاز بودند یکی از انها سکینه نازنین بود در کتاب
مصائب المعصومین روایت شده که از برای حضرت امام حسین دختر کوچکی بود که
بهمراهی سایر زنان داخل قتلگاه شد پس امد و بدو زانوی ادب در پهلوی نعش
پدر بزرگوار نشست فابصرته بکفه و کفه مجروحا اه اه اول کاری که کرد این بود
که بازوی تیر خورده و دست جراحت رسیده ان شهید را برداشت و در دامن
خود گذاشت پس گاهی دست پدر را بوسیدی و گاهی بازوی او را بوسید و تا که

تضع

تضع اصابعه علی فؤادها اه وا مصیبتاه که دیگر کاری که کرد این بود که دست پدر و انگشتان
او را گرفته بر سر دل خود گذاشت و گویا از برای این گذاشت که پدر را از شدت
اضطراب قلب خود خبردار کند یاد لب سوختگی و تشنگی خود را باو بنماید یا انکه قلب خود را
بان تسلی بدهد و تارة علی عینیها اه وا ویلاه نمیدانم که کدام شیعه این کلام را شنود اند
بشنود و خود را از گریه معاف دارد و عرض میکرد بر پدر بزرگوارش که ای جان پدر
من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی یعنی ای پدر جان بنی امیه در این کوچکی مرا یتیمی
پوشانیدند و بر کام من شربت ناگوار اسیری ریختند و حال انکه من طفلم و تاب این
بار گران را ندارم یا ابتاه اذا اظلم اللیل علی فمن یحمی حمای و میگفت ای پدر جان
بعد از انکه جناب تو را کشتند چون شب در اید کیست که بیاید مرا متوجه شود
و محافظت نماید و از شر ایمنیه اعدا پناه دهد و ان عطشت یا ابی فمن یرویی
ظمایی اه اه ایجان پدر بعد از این هرگاه تشنه شوم که مرا اب خواهد داد پس گوش خود را
به پدر نشان داد و عرض کرد که ای پدر مهربان گوشواره از گوشم بیرون کردند اه
ای پدر جان مقنعه از سرم کشیدند یا ابتاه انظر الی رؤسنا المکشوفة و اکبادنا
الملتهبة ای پدر نگاه کن بسرهای برهنه ما و ملاحظه فرما جگرهای سوخته ما را
و الی عمتی المضروبة و امی المسحوبة ای پدر جان ای پناه بیکسان نگاه کن که دشمنان چگونه
عمه مرا زده اند و مادر مرا بر خاک کشانیده اند و در حدیث وارد شده که سکینه
خاتون امثال این کلمات میفرمود پس هر کسی که در اطراف او بود سیلاب اشک از دیده

روان مینمود پس ملعونی داخل قتلگاه شد و گفت ابو خزات منادی از جانب ابن سعد
فریاد میزند که اسیران را از قتلگاه شهیدان بیرون کنید و کوچ نموده روانه شوید پس
ای دختر برخیز تا سوار شویم و برویم آه آن طفل یقین نکرد که این سخن راست است پس
نزد موکل خود آمد و گفت یا عبد الله ما هذا أنتم مقيمون اليوم أم راحلون یعنی ای بندهٔ خدا
قسم میدهم تو را ای مرد راست بگو که امروز میمانید یا میروید جواب داد که امروز
روانه ایم آن طفل فرمود که ای مرد حال که روانه اید شما این همه زنان اسیر کافی است
مرا واگذارید که در نزد پدرم بمانم که من بسیار کم قوت و کوچکم و قدرت بر سواری
ندارم و اگر چنین کنی عجب عمل خیر و ثوابی کرده فاتركني في البكى عند والدي وانسيان دين
يرزقني فقد سقط عنكم ديني آه آه سکینه صغیره فرمود که ای مرد بگذارید مرا که مجاور
این جسد مجروح شوم و در پهلوی او بنشینم گریه و ناله کنم و با او انس گیرم پس اگر بمیرم خون
من در گردن شما باشد پس آن ملعون راضی بماندن او نمیشد و مبالغه مینمود در
کتاب مصائب المعصومین روایت شده که سکینه جسد پدر را در آغوش خود گرفته
بود و سر نمیداد تا آنکه آن ملعونی که موکل بر او بود با بعضی دیگر از ملاعین اتفاق
نموده او را بزجر تمام از جسد مجروح پاره پاره پدر جدا نمودند و در جمله از کتب معتبره
روایت شده که سکینه خاتون میفرماید که در وداع از آن بدن بزرگوار شنیدم
که فرمود ای فرزند چون بمدینه طیبه رسیدی شیعیان و دوستان مرا سلام برسان
و بگو که پدرم فرموده شيعتي ما إن شربتم ماء عذب فاذكروني أو سمعتم بشهيد أو غريب
فاندبوني

فاندبوني آه واحسرتاه یعنی ای شیعیان هر زمان که آب سرد خوشگوار بنوشید
تشنگی مرا بخاطر آورید و هرگاه شهادت و غربت کسی را بشنوید بر من شهید
غریب نوحه و ناله کنید وأنا السبط الذي من غير جرم قتلوني وبجرد الخيل بعد القتل
عمدا سحقوني وا مظلوما یعنی منم پسر دختر پیغمبر شما که مرا بی جرم گناه شهید نموده اند و بعد از
شهید کردن گوشت و پوست و استخوان مرا پامال سم اسبان نمودند لعنهم الله و
ليتكم في يوم عاشورا جميعا تنظروني كيف أستسقي لطفلي فأبوا أن يرحموني آه واغربتاه وا
فضيحتاه یعنی ای دوستان کاش که همه شما حاضر روز عاشورا در زمین کربلا میبودید
و ملاحظه مینمودید که چگونه از برای فرزند شیرخواره ام از اهل اشقیا آب می‌طلبیدم
بی وفا و شامیان بر حال من و فرزندم هیچ رحم نکردند و بجرعه آبی او را سیراب ننمودند
وسقوه سهم بغي عوض الماء المعين يا لرزء ومصاب هد أركان الحجون یعنی در عوض آب
تیر عداوت بر حلقوم آن طفل زدند هایل قضیه‌ای است خدا را ای رسول الله
قربانی حسین تو نزد خدا قبول الا لعنة الله على القوم الظالمين وسيعلم الذين ظلموا
أي منقلب ينقلبون

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المتفرد بالجلال في كبريائه وتعاليه المستحق للتحميد والتقديس والتسبيح
والتنزيه القائم بالعدل فيما يبرمه ويقضيه المتطول بالفضل فيما ينعم به
ويبديه المتكفل بحفظ عبده في جميع موارده ومجاريه المنعم عليه بما يزيد على

مُهِمّاتِ مَقاصِدِهِ بَل یَفی بِاَماناتِهِ فَهُوَ الَّذی یُرشِدُهُ وَیَهدیهِ وَهُوَ الَّذی یُمیتُهُ
وَیُحییهِ وَاِذا مَرِضَ فَهُوَ یَشفیهِ وَاِذا ضَعُفَ فَهُوَ یُقَوّیهِ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ
عَلی مُحَمَّدٍ عَبدِهِ الوَجیهِ سِیَّما عَلَی ابنِ عَمِّهِ وَوَصیِّهِ وَجَنیبِهِ وَوَزیرِهِ الَّذی اَشرَقَ
اَنوارُ مَعرِفَتِهِ اَعنی عَلَی الکَرّارِ وَوَلِیِّ المَلِکِ القَهّارِ عَلِیِّ ابنِ اَبیطالِبٍ عَلَیهِ سَلامُ اللهِ
المَلِکِ الغَفّارِ اِلی یَومِ القَرارِ قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتاب
العظیم و مبرم خطاب الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
کَما اَرسَلنا فیکُم رَسولاً مِنکُم یَتلوا عَلَیکُم آیاتِنا وَیُزَکّیکُم وَیُعَلِّمُکُمُ الکِتابَ وَالحِکمَةَ
وَیُعَلِّمُکُم ما لَم تَکونوا تَعلَمونَ موافق تفسیر خلاصة المنهج یعنی همچنانکه تمام کردیم نعمت
خود را بر شما بر اینکه فرستادیم در میان شما فرستاده از شما یعنی از عرب و آن محمد
صلی الله علیه و آله است که میخواند بر شما آیتهای ما که قرآن است و پاک میکند
شما را از چرک شرک بآب شریعت و می‌آموزند شما را قران و علم شریعت و احکام
آن از حلال و حرام و تعلیم میدهد شما را آنچیزی که نبودید شما که بدانید آنرا
بفکر و نظر زیرا که طریق معرفت آن نیست سوای وحی و ایضا حق تعالی عالم
فرموده است که فَاذکُرونی اَذکُرکُم وَاشکُروا لی وَلا تَکفُرونِ یعنی یاد کنید مرا بطاعت
و عبادت تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت و سپاس داری کنید برای من بر
نعمتهائیکه شما را انعام کرده‌ام در دنیا و آخرت و ناسپاسی نکنید مرا بانکار نعم
و عصیان امر از ابن عیینه روایت کرده است که در اخبار بما رسیده که حق تعالی فرموده که

بنده کان چیزی داده‌ام که اگر بجبرئیل و میکائیل میدادم هر آینه نعمت خود را بر ایشان
تمام کرده میبودم و آن اینست که گفتم فَاذکُرونی اَذکُرکُم و در منهج الصادقین قریب
بر هفتاد وجه در این آیه مذکور شده و در این جا ببعضی روایات که در باب فضیلت
ذکر واقع شده اکتفا کرده میشود و از ابی عبدالله روایت است که حق تعالی فرموده که
هر که بجهت مشغولی بذکر من از یاد کردن حاجت خود غافل شود من بهتر از آنچه او توقع
داشته باشد باو عطا فرمایم و نیز فرموده که پدرم دایم بذکر خدا مشغول بودی چون بجهت
که در رفتن و نشستن و طعام خوردن و سخن گفتن با مردمان در یاد خدا بودی و
میدیدیم که زبان او متحرک بودی بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله و پیش از صبح ما را جمع میکرد
و تا طلوع آفتاب ما را بذکر امر میکرد و میفرمود که در هر خانه که در آن ذکر خدا و
تلاوت قران بسیار باشد حق تعالی برکت در آن زیاد گرداند و فرشتگان در آنجا
حاضر شوند و شیاطین از آن بگریزند و درخشان شود آنخانه برای اهل آسمان
باشد مثل درخشیدن ستارگان برای اهل زمین و هر خانه که در آن ذکر خدا
نکنند و قران نخوانند برکت آنخانه کم شود و ملائکه از آن دور شوند و شیاطین
در آن مسکن سازند و ابو بصیر نیز از آنحضرت روایت کرده که شیعیان ما کسانی اند
که در خلوت ذکر خدا بسیار کنند و بدانکه ذکر محض حرکت دادن زبان نیست بلکه
آداب بالمعنیه چند دارد و بروایتیکه در معراج السعاده ذکر شده که ذکر عبارتست
از یاد خدا کردن نفع آن در صورتی است که دوامی داشته باشد یعنی دایم یا اکثر

اوقات در یاد خدا باشد و بزبان او را یاد کند با حضور قلب و فراغت دل و توجه
تمامی بخداوند علام تا اینکه فکر او در دل قرار گیرد و انوار عظمت او بر دل بتابد و
از اشراقات خورشید جمال او سینه گشاده گردد و این ثمره جمله عبادات و غایت
مطلب از همه طاعاتست و از برای ذکر اولی حالتست و اخری اول آن باعث انس و محبت
میشود و آخرش را انس و محبت باعث میگردد و مطلوب و مقصود این انس و محبت
پس بنده در ابتدای امر بمشقت و زحمت دل خود را از وساوس و هواجس شیطان
و زبان خود را از سخن بیجا باز میدارد پس اگر توفیق مداومت یافت بر آن انسی بگیرد
و محبت در دل او ریشه میکند چنانکه کسی ابتداء طعامی ببرد نظافت او ناگوار باشد
و بزحمت آنرا تناول کند و چون بآن طعام مداومت نمود عاقبت بآن معتاد میشود
و بطبع او موافق میگردد که ترک آن نمی تواند پس همچنین ذکر خدا چون آدمی مدتی
بر آن مواظبت کرد انس بخدا میگیرد و چون انس باو حاصل شد از هرچه غیر اوست
منقطع میگردد و بغیر یاد خدا در دل او باقی نمیماند و چون وقت مرگ رسید فرحان
میگردد که ضروریات حیات که فی الجمله او را از یاد خدا میگردانید در این وقت از او جدا
میشود چه بعد از مرگ مطلقا علاقه نیست پس گویا داخل خلوت محبوب خود میگردد
و از زندان مستخلص میشود و دایم در لذت و بهجت میباشد تا بملاقات خدا
فایز گردد و همان تا چنان نداند که ذکر مجرد حرکت دادن زبان است بلکه ذکر
حقیقی عبارتست از یاد نمودن خدا در دل و چون زبان هم بموافقت دل حرکت کند

و نیز

نیز اعلی فیض و اما مجرد ذکر زبان پس اگرچه هرگاه قصد قربت و ثواب باشد فایده
بسیار بر آن مترتب است اما آن انس و محبت بدون حضور قلب و یاد خدا در دل
حاصل نمیگردد و اذکار بسیار است مثل لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر
و لا حول و لا قوة الا بالله و تسبیحات اربع و اسماء الله و غیر اینها و در فضیلت
اینها اخبار بسیار وارد شده و مداومت بر هر یک باعث صفای اندرون نفس
و گشادگی از برای سینه میشود و هر ذکری که دلالت آن بر عظمت و جلال و عزت
و کمال ایزد متعال بیشتر است افضلست از این جهت گفتند لا اله الا الله افضل از
همه اذکار است زیرا که دلالت بر یگانگی و وحدانیت خدا میکند و بدانکه دعا مغز
همه عبادات است و از این جهت در فضیلت آن و امر بآن آیات و اخبار بیشمار وارد
شده و از کثرت اشتهار آنها احتیاج بذکر آنها نیست و ادعیه که از حضرت سید المرسلین
و ائمه طاهرین علیهم السلام رسیده است در کتب ادعیه مسطور است و هیچ مطلبی از
مطالب دنیا و آخرت نیست مگر آنکه دعاهای بسیار بجهة آن وارد شده هر که
طالب آنها باشد رجوع بکتب دعوات کند ولی از برای دعا کتب آداب و شرایط
چند است که باید مراعات آنها منظور داشته باشد تا فایده دعا ببیند و دعای
او مستجاب گردد و نیز آنست دعا در فضل و بیان میشود و از جمله شرایط در اینجا
چند شروط ذکر میکنیم اول آنکه اوقات شریفه را از برای دعای خود اختیار
کند مثل روز عرفه و ماه رمضان و روز جمعه و وقت سحر و شبهای جمعه و

دامنها الیتیما دوم اینکه حالتی را ملاحظه کند که در ان حالت استجابت دعا وارد شده
مثل حال امدن باران وعقب نمازهای واجبی ومیان اذان واقامه سیم انکه با طهارت
باشد یعنی وضو یا غسل داشته باشد چهارم انکه رو بقبله باشد پنجم انکه دستهای
خود را بلند کند بنحوی که سفیدی بغل او نمایان باشد همچنانکه کدایان دست خود را بجانب
اغنیا دراز میکنند واز حضرت پیغمبر مرویست که هیچ بنده دست خود را بجانب
خداوند جبار دراز نمیکند مکر اینکه خدا شرم میکند که دست او را تهی برکرداند
تا فضل ورحمت خود را در ان جای ندهد پس چون دست خود را فرود می اورد
بر سر وروی خود بکشد ششم اواز خود را پست کند ومیان جهر واخفات
دعا کوید نه چندان اهسته باشد ونه بسیار بلند مرویست که چون مردمان
بخدمت حضرت پیغمبر امدند تا نزدیک مدینه رسیدند تکبیر کفتند وصدای
خود را بتکبیر بلند کردند حضرت فرمود ای مردمان انکسی را که میخوانید کر نیست ودور
نیست در پیش کوش شماست هفتم انکه در دعا کردن متوجه سجع وقافیه نشود
وسخن پردازی نکند که اینطریقه منافی خشوع وتضرع است هشتم انکه تضرع وزاری
کند وبا خشوع وخوف وخشیت وهیبت باشد ودر اخبار رسیده است که چون
خدا بنده را دوست دارد او را مبتلا میسازد تا تضرع وزاری او را بشنود نهم
انکه جزم داشته باشد که دعای او اجابت میشود ویقین داشته باشد که برنخواهد
شد از حضرت امام جعفر صادق مرویست که چون دعا کنی باید چنان کمان کنی که

حاجت

حاجت تو بر در ایستاده وداخل میشود دهم اینکه ابرام در دعا کند والحاح نماید
وکلا اقل سه مرتبه انرا مکرر کند یازدهم انکه قبل از دعا کردن ذکر خدا کند وثنا
وستایش او کوید وتمجید وتعظیم او کند وصلوات بر پیغمبر وال او فرستد دوازدهم
انکه ابتدا با اقرار بکناهکاری وعدم سزاواری خود نماید سیزدهم انکه توبه کند واز کناهان
پشیمان شود واکر مظلمه بر کردن او باشد ادا کند یا عزم بر ادا کردن ان نماید واکر ممکن
از ادای ان نباشد توفیق از ان از خدا طلبد چهاردهم انکه بتمام همت خود رو بخدا
اورد وهر چه غیر او است قطع امید کند پانزدهم انکه لباس ومکان وغذای او از
حلال باشد واین نیز از جمله شرایط عمده است شانزدهم انکه حاجت خود را مخصوص
اسم برد هفدهم انکه چون دعا کند تخصیص بخود ندهد بلکه دیگران را در دعای خود
شریک سازد هجدهم انکه کریه کند واین نیز از جمله شرایط عظیمه واداب معظمه است
نوزدهم انکه دعا را تاخیر نیندازد تا وقت حاجت بلکه پیش از احتیاج دعا
کند همچنانکه وارد است که در حال نعمت واسانی با خدا اشنائی کنید تا در وقت
محنت ودشواری خدا با شما اشنائی کند بیستم انکه همچنانکه مذکور شد در
حاجت خود اعتماد بغیر خدا نکند وامید بغیر او نداشته باشد مرحوم مجلسی اعلی الله
مقامه در عین الحیوة بسند معتبر از حضرت امام حسن روایت نموده که جمعی از یهود
بخدمت حضرت رسول امدند واعلم ایشان از مسئله چند سوال نمود وچون
جواب شنیدند مسلمان شدند واز جمله مسئلها این بود که پرسید یا محمد

مرا خبر ده از کلماتی که حقتعالی آنها را از برای حضرت ابراهیم اختیار نمود در هنگامیکه
خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود که بلی این کلمات بود که سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر یهودی پرسید که این چه ثواب دارد کسیکه این کلمات را
بگوید حضرت فرمود که چون بنده سبحان الله میگوید با او تسبیح میگویند آنچه در
زیر عرش اند پس بگوینده تسبیح ده برابر ثواب تسبیح آنها را عطا میکند و چون
الحمد لله میگوید حقتعالی نعیم دنیا را به کرامت صیر مینماید و وصل میکند آنرا
به نعیم آخرت و این کلمه ایست که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند این
کلمه را میگویند و سخنانیکه در دنیا میگفتند منقطع میشود بغیر این سخن و اما لا اله
الا الله پس بهشت جزای اوست چنانچه حقتعالی میفرماید هل جزاء الاحسان
الا الاحسان یعنی جزای احسان نیست مگر احسان پس نیست جزای لا اله الا الله
مگر بهشت یهودی گفت راست میگوئی ای محمد و بسند معتبر از حضرت رسول
منقول است که هر که سبحان الله میگوید حقتعالی از برای او درختی در بهشت غرس
مینماید و کسیکه الحمد لله میگوید درختی برای او میکارند و کسیکه لا اله الا الله
میگوید درختی برای او میکارند و کسیکه الله اکبر میگوید درختی از برای او غرس
مینمایند و شخصی از قریش بحضرت عرض کرد که پس ما در بهشت درخت بسیار
داریم حضرت فرمود که بلی و لیکن بپرهیزید از اینکه آتش بفرستید که آن درختها را
بسوزاند که حقتعالی میفرماید که ای گروه مومنان اطاعت نمائید خدا و رسول را

و با اهل

و باطل مکنید عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقول است
که حقتعالی بر خود واجب گردانیده است که هر مومنی که صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه
سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد
پس بگوید اللهم زوجنی من الحور العین البته حقتعالی حوریه در بهشت باو کرامت
فرماید و این پانصد کلمه مهر آن حوریه باشد پس از این جهت حقتعالی بحضرت رسول
وحی فرمود که مهر زنان را پانصد درهم سنت گردانید و بسند معتبر منقول است
که بسیار بگوئید لا اله الا الله و الله اکبر که هیچ چیز نزد خدا محبوبتر از این دو کلمه نیست
و بسند معتبر منقول است از حضرت امیر المومنین که سبحان الله نصف میزان اعمال است
والحمد لله پر میکند میزان را و الله اکبر ما بین زمین و آسمان را پر میکند و بسند
معتبر از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول روزی باصحاب خود التفات
نموده فرمود سپرها اخذ کنید که مهیا سازید صحابه گفتند مگر بما دشمنی رو آورده
است فرمودند نه ولیکن از برای دفع آتش جهنم از خود بگوئید سبحان الله والحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که
بگوید سبحان الله از روی تعجب حقتعالی از آن تسبیح مرغی خلق فرماید که او را
زبانی بوده باشد و در میان ملائکه سبحان تسبیح الهی کند تا روز قیامت و هم چنین است
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر مجملا در هر حال زبان ذاکر خوب است شخص باید
خود را عادت دهد بر اینکه همیشه زبانش ذاکر باشد و قلبش شاکر بر طاعات

که زبان را عادت دادی عادت میکند چه بهتر از این است که شخص زبان خود را بحرف
بیهوده گفتن که مایه وزر و وبال است عادت ندهد این معنی که بودن زحمتی ندارد
زبان ذاکر در راه رفتن و نشستن و در حین خوابیدن زبانت ذاکر باشد و
بعد از آنکه خود را عادت دادی که آهسته آهسته رغبت بسایر عبادات هم میکنی مثل
اینکه در دلهای شب که همه مردم در خوابند تو پا بر سر شیطان بزنی و از خواب راحت
بکنی و در حینی رو بدرگاه خالق بیچون بیاوری و مشغول راز و نیاز شوی
تا مطالب دنیا و آخرت تو برآورده شود کما قال الله تعالی یا ایها المزمل قم اللیل
الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا و رتل القرآن ترتیلا میفرماید خداوند کریم که ای گلیم
در خود پیچیده و بعضی گفته اند که زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت
برخیز شب بنماز مگر اندکی از شب را که آسایش کن و بخواب حمل چنین بار
بمقدار توانست کار کسی نیست که این کار تواست کس نتواند زد زین نجا نفس
قوت این کار تو داری و بس اگر چه خطاب خاص است لکن حکم عام است و بنا بر قولی
در شریعت سید انام علیه السلام در بدو اسلام قیام در لیل فرض بوده است
و بعد منسوخ شده من باب التفضل و وجوب برداشته شد و سنت شده باری
میفرماید حضرت باری بحبیب خود که برخیز شب بنماز مگر اندکی از شب نصفی از
شب یا کم کن از نیمه شب اندکی یا ثلثی از شب تو خود مختاری یا زیاده کن بر نیمه
شب و بترتیل بخوان قرآن را یا روشن کن حروف از او وقت تلاوت روشن کردنی

بدرستیکه

بدرستیکه طاعتی یا عبادتی که ناشی شود در شب یا قیام شب از سخت ترین است آنجهة
رنج و مشقت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است و در شب خاطر
گوناگون خارج شده متوجه بمحراب عبادت توانند شد و خلعت مغفرت توان
پوشید و انعام محبت توان چشید ای عزیز شمار افلیلی اند بستر راحت بر خیز بعبادت
و طاعت حضرت عزت که در عرصه قیامت سرمدی باشی با عزت و حرمت و کرامت
شرف مرد بجود است و کرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود
عجب است که کسی لاف محبت زند و بخواب رود عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی
المحب حرام مرد ثقه نقل کرده است که عبد الله رازی گفت که بیست با جمعی در سفر
دریا بودیم بادی در آمد و کشتی را بجزیره افکند و در آن جزیره غلام سیاهی
نشسته بود و صنمی در دست و میمون را معبود کرده بود گفتم ای سیاه اینها هیچ
معبود نیستند گفت آن غلام معبود کدام است گفتم الذی فی السماء عرشه و فی
البر و البحر سبیله و لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء گفت که
آخر این معبود را نام نیست گفتم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام
المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون پس غلام بمجرد شنیدن
این کلام و نام ملک علام گریست و داخل شد در اسلام و با ما در کشتی بود و روز
و شب در رکوع و سجود و ذکر حضرت واجب الوجود بود و شب که ما بخواب
میرفتیم غلام بنظر تعجب در صورت ما ها نظر میکرد و میگفت که خدای شما مکر

میخوابد گفتم کلا ما خذه سنة ولا نوم گفت بئس العبد انتم تنامون ومولاکم لا ینام قال
انتم عن خدمة مولاکم یعنی بد بنده کانید شما میخوابید و اقای شما نمیخوابد پس
چه وقت خدمت مولای خود میکنید چون صبح شد غلام در سکرات مرگ افتاد
و جان عزیز را تسلیم کرد شب او را در خواب دیدم او را در بهشت در کوشکی از
یاقوت سرخ بر تختی از زر نشسته و ملائکه در پیش روی او صف زده
بودند و صورت ان غلام سیاه چون ماه و در من نگاه کرد و خندید و این ایه را
مکرر میخواند که والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم
عقبی الدار ای برادران این غلام سیاه بمجرد یکه قدم گذاشت در این درگاه چنین
در شب خواب را بر خود حرام کرده بود با اینکه صنم را میپرستید نه صمد را و ما
و شما خود را در تمام عمر بنده خدا میدانیم و خدا را میپرستیم و روز را از باده محبت
دنیا مستیم و شب را در خواب غفلت هستیم و با وجود این همه معصیت عجب اسوده
نشسته‌ایم وای از این غفلت که ما و شما داریم ای تباه روزگاران از خواب غفلت
سر بردارید که در اسحار ان طیور و وحوش که همه بذکر حضرت دوست در خروش
در تو در بستر ای خاک بر سر مدهوش برخیز و کمتر مباش از طیور و وحوش و
مانند عاشقان بخروش در حدیث وارد است که مردی خدمت جناب حضرت
ابو تراب علیه سلام الله الملک الوهاب عرض کرد که من قبل از این شب را بر صبح میاوردم
و نافله شب میگذاردم و حالا نمیدانم چه بلا دارم که نمیتوانم کرد فرمود که [illegible]

قد قیدتک ذنوبک یعنی حالا مردی شده که گناهان تو ترا در غل و زنجیر
کشیده اند از شیعه ما نیست کسیکه نماز شب نگذارد در روایت است که موسی کلیم
با خداوند کریم مناجات کرد که خدایا کدام بنده را دشمن ترمیداری فرمود انکه در
شب مثل مردگان در بستر خوابیده و روزها مشغول لهو و لعب است و عمر خود را
ببطالت ضایع میکند مادر سلیمان بسلیمان وصیت فرمود که ای فرزند گرامی در
شبها بسیار خواب مکن که خواب بسیار ادمی را فقیر میکند و چنین محشور میکند
در قیامت و هرگاه رخ تو از فراق محبوب زرد باشد و در دل تو اندک درد طلب
و از دنیا بالمرة دلت سرد باشد کجا خواب بچشم تو میاید و هر که درد اندازد و او در دل
عالم بعبره ندارد ذره درد او بهتر است از هر دو جهان خداوند حالت نیکو و دل
وسیع کرامت کند ذره درد خدا در دل تو بهتر از هر دو جهان حاصل تو را
هر که را این درد نبود مرد نیست   نیست درمان گر ترا این درد نیست   خاقانیا
کوی توام سرنگون افتاده سوی توام   ای بجانی در دهم از تو دردی که
دام میخواهم ز تو   رنج اندر کوی تو رنجی خوش است   درد تو در قعر جان گنجی خوش است
دل اگر باشد چنین دردی کشد   کاینچنین دردی نه هر مردی کشد   و چون ترا
این درد باشد در دل مشکل که روز و شب ارام گیری تا چه رسد بخواب غفلت
و حسرت زیرا که اصل خواب بالطلقا بر هفت قسم منقسم میشود چنانچه رسول
خدا فرموده اند که نوم الغفلة و نوم الشقاوة و نوم اللعنة و نوم العقوبة

ونوم الرخصة ونوم الحسرة ونوم الراحة پس اول خواب غفلت است وان در مجلسی است
که ذکر خدا کنند دوم خواب شقاوت وان انست که در وقت نماز واقع میشود
سیم خواب لعنت است وان در وقت صبح واقع میشود چهارم خواب عقوبت است
وان بعد از نماز صبح و عقوبت محرومی از رزق است پنجم خواب رخصت است که بعد از
نماز عشا است ششم خواب حسرت است که در شبهای جمعه است که حدیث وارد
هر شب جمعه منادی ندا میکند از اول شب تا اخر شب از جانب خداوند که هل
من تائب یتاب علیه هل من مستغفر یستغفر له هل من سائل فیعطی سؤاله
ایا توبه کننده هست که توبه او قبول شود ایا استغفار کننده هست که عطا
کرده شود هفتم خواب راحت است وان خواب قیلوله است که در چاشت واقع
میشود و در حدیث است که من صلی باللیل حسن وجهه بالنهار هر کس که
نماز شب کند نیکو باشد روی ان در روز ازین که بخواب از برای بیداری
شب که حیف است شبها را بسیار کم میخوابیدند عبد الله مبارک را غلامی
بود با خواجه قرار داده بود که روزی یک درهم بخواجه دهد و شب را بجهد
بگذراند روزی خواجه در حضور بعضی این حکایت را میگفت بخواجه گفتند این
غلام مگر در شبها نباشی کند و در روز درهم بتو دهد عبد الله از این کلام در
فکر شد چون شب شد گفت از عقب این غلام بروم تا ببینم شب را در چه کار
مشغول است چون از عقب غلام امد دید داخل شد بقبرستان خواجه طمع کرد

که شغل

که شغل ان برداشتن کفن مردگان است زمانی صبر کرد غلام بیرون نیامد پیش رفت
دید غلام قبری برای خود کنده و در پیش ان محرابی ساخته و خود غلام هم غلی در
گردن نهاده و پلاسی سیاه پوشیده و صورت را در خاک نهاده و گریه میکند خواجه
چون این حالت را دید گریست و در نزدیک ان قبر نشست تا صبح و غلام در گریه
و زاری و بیقراری چون صبح طالع شد غلام سر بسوی اسمان کرد که خداوندا من
خواجه مجازی از من درهم میخواهد بده تا بدهم ناگاه نوری از اسمان پدید امد و یک درهم
در کف او گذاشته شد خواست بیرون اید که خواجه را طاقت نمانده بی اختیار
او را در بر گرفت و سر و صورت غلام را بوسید غلام غمگین شد و عرض کرد بدرگاه
پروردگار که راز من اشکار کردید و پرده من دریدی الهی مرا بجوار خود ببر پس
میان همان لحد حق واحد احد فرمود که او را قبض روح نمودند و در کنار
خواجه جود عبد الله ان غلام سیاه بجوار رحمت الهی پیوست غلام را غسل داد و کفن
نمود و نماز بر ان گذارد و در همان قبر او را دفن کرد ای برادر اگر توانی خود را
در زمره امثال غلام چون ان غلام کن و اسایش را بر خود حرام کن در کتاب درر
وغرر و در کتاب عیون اخبار الرضا عن الرضا مرویست که مردی از جناب
فخر العابدین و تاج البکائین سید الساجدین پرسید که ما بال المتهجدین باللیل
احسن الناس وجها چیست حال کسانیکه در شب تهجد میکنند روی ایشان
از همه مردم بهتر است فرمود از قرب به درگاه الله لانهم خلوا بالله فکساهم الله من نوره

بجهة آنكه ايشان خلوت كرده اند با خدا پس پوشانيده ايشان را خدا از نور خود
همين بزرگوار بود كه شبها در حين مناجات شبي چند مرتبه از خوف خدا غش ميكرد
شيخ صدوق عليه الرحمه در كتاب امالي از طاوس يماني روايت كرده است كه در
مكه معظمه گشتم بر حجر الاسود پس ديدم كه شخصي در ركوع و سجود است چون
نيك نظر كردم ديدم كه جناب علي ابن الحسين است پس در عقب خود گفتم كه اين
بزرگوار از صالحين و عابدين اهل بيت نبوت و رسالت است والله كه موقع غنيمت است
كه بروم در نزديكي او و مكاني اختيار كنم تا از دعاي آنجناب تعليم گيرم و منتفع شوم
پس متوجه شدم تا از نماز فارغ شد پس ديدم كه هر دو كف دست مبارك خود را
بجانب آسمان بلند كرد و با پروردگار خود مناجاتي كرد كه معني فارسي آن اينست كه
سيدي سيدي اينست دو دست من كه مملو از گناه است و بسوي جناب تو بلند كرده ام
و چشمهاي خود را بجانب تو كشيده ام باميد و سزاوار است از براي كسيكه تو را
بخواند از روي ذلت و پشيماني اينكه تو او را جواب دهي الهي از راه كرم و تفضل اي
سيد و مولاي من مرا از اهل شقاوت خلق فرموده تا طول دهم گريه خود را يا از اهل
سعادت خلق فرموده تا بشارت دهم اميدواري خود را يا از براي گزيدن آتش خلق
فرموده اعضاي مرا يا از براي آشاميدن چركهاي جهنم از براي امعا و شكم مرا اي سيد
و آقاي من اگر قدرت داشت بنده كه از قبضه قدرت مولاي خود بگريزد من اول آنها
بودم كه از جناب تو ميگريختم لكن ميدانم كه از قبضه قدرت تو نتوانم فرار كنم اي سيد و مولاي

مي

من اگر عذاب كردن من باعث زيادي ملك و سلطنت و پادشاهي تو ميشد از
تو سؤال ميكردم صبر بر آن را لكن من ميدانم كه زياد نميكند در ملك تو طاعت مطيعين
و كم نميكرد آن را معصيت عاصين اي سيد من چه قدر بيچاره ام و چه قدر عظيم است
خواهش من ببخشاي مرا بفضل خود بپوشان مرا بستاريت خود و عفو فرما از
سرزنش بر من بكرم وجه خود اي خداوند من و سيد من رحم فرما بر من در آن وقتيكه
در رختخواب خود افتاده باشم و قدرت بر حركت نداشته باشم و دوستان
من مرا حركت دهند از جانبي بجانب ديگر و رحم فرما بر من در آن زمانيكه مرا بر جاي
غسل دادن خوابانيده باشند شايستگان از همسايگان من و رحم فرما بر من آن وقتي
كه نعش من در تابوتي باشد و گرفته باشند اطراف آن را اقرباي من و رحم فرما بر من در قبر تاريك
ظلماني بر وحشت من و غربت من و تنهائي من طاوس يماني ميگويد كه از شدت
ناله و گريه آن بزرگوار منهم بگريه در آمدم بحديكه نتوانستم خود را ضبط نمايم پس
صداي من بگريه بلند شد پس آن بزرگوار روي مبارك خود را بجانب من كرد و
فرمود كه اي طاوس يماني چه چيز تو را چنين بگريه در آورد آيا نيست اين مگر بندگي گناهكاران
از شان گناهكاران طاوس ميگويد كه من عرض كردم كه اي حبيب من كار آن است بر خداوند
اينكه رد ننمايد تو را و حال آنكه جد تو محمد صلي الله عليه و آله است طاوس ميگويد
كه در بين آنكه با آن بزرگوار در صحبت بودم ديدم كه جمعي از اصحاب آنحضرت پيدا
شدند آنجناب روي مبارك را بجانب ايشان كرده فرمود ايگروه اصحاب من و صحبت

میکنم شما را باخرت و وصیت میکنم شما را بدنیا دیدی بینیم شما را که بدنیا چنگ زده اید
و خود را بان بسته اید و بان متمسک شده اید ای گروه اصحاب من بدرستیکه
دنیا خانهٔ فنا است و اخرت خانهٔ بقا پس بگیرید از خانهٔ فنای خود از برای خانهٔ بقای
خود و پاره مکنید پردهٔ خود را در نزد خداوندیکه مخفی نیست بر او اسرار شما بکنید
قلبهای خود را از دنیا پیش از آنکه بیرون برده شود بدنهای شما از آن ای
برادران عزیز من آیا چه مصیبت بود که همین بیمار کربلا در حالیکه علیل بود تب دار
بود غریب بود چهل منزل بر شتر برهنه سوار و پاهای مبارکش را بزیر شکم شتر بسته
بودند و غل جامعه بگردن مبارکش گذاشته بودند و بهمین حالت او را بشام بردند
روایت شده که چون مظلوم کربلا جناب سید الشهدا صلوات الله علیه بدرجه
رفیعه شهادت رسانیدند و خاک مصیبت بر سر عالم و عالمیان کردند واویلا ابن سعد
ملعون و شمر شریر و لشکریان همه بر اسبها سوار شده نعره زنان و شیهه کنان
با شمشیرهای کشیده رو بغارت خیام طاهرات آل محمد نهادند واه زنانیکه در پس
پردهٔ عصمت و طهارت بزرگ شده بودند و اطفالی که در مهد امن و امان پرورده
گردیده بودند و هرگز لشکری و سپاهی ندیده بودند در آن وقت بجز بیمار کربلا
حلقهٔ ماتم زده بودند که ناگاه دیدند که لشکریان بغارت خیمها و تاراج زنان مشغول
گردیدند و اذیت بسیار بایشان و جناب سید الساجدین علیه السلام رسانیدند
رُوِیَ فِی البِحارِ وَالعَوالِمِ اَنَّهُ اَخرَجُوا النِّساءَ مِنَ الخَیمَةِ وَ اَشعَلُوا فِیها النّارَ فَخَرَجنَ حَواسِرَ

مسکنات

مُسَلَّبَاتٍ حافِیاتٍ باکِیاتٍ ای شیعیان آه آه از مصیبتی که صبر بران و فغان نکردن بران
در نهایت اشکال است بدانید که در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که اهل بیت
نبی صاحب را بیرون کردند و خیمهای ایشان را باتش ظلم و ستم اتش زدند پس همه
زنان سر برهنه با ناله و فغان با سر و پای برهنه فرار بر قرار اختیار نموده روی
به بیابانها نهادند رُوِیَ المُفِیدُ فِی الاِرشادِ اَنَّهُ جاءَ عُمَرُ بنُ سَعدٍ لَعَنَهُ اللهُ فَصاحَتِ النِّساءُ
فِی وَجهِهِ وَ بَکَینَ آه آه شیخ مفید رحمه الله روایت کرده که در بیابان ایشانرا معرکه ابن سعد
علیه اللعنه پیدا شد پس همه اسیران از شدت اذیت اهل عدوان مضطرب شدند
و همگی از بیابان صداها را بهم انداختند و همه زنان پناه بان لعین اوردند آه و امصیبتا
اگر امیر المومنین با غیرت اسد اللهی و جناب سید الشهدا و حضرت ابو الفضل شهید نشده
بودند و حاضر میبودند و مشاهده میفرمودند و میدیدند که خواهران و دختران
و زنان محرمان ایشان پناه بدشمنان خود مثل ابن سعد ملعون فاسق فاجر
برده الله هرچه حال میشدند و چه میکردند ای محبان چون ابن سعد بد عاقبت دید
که زنان پناه بر او بردند با آن قساوت و شقاوت که داشت دلش بر احوال اهل بیت
سوخت پس به اصحاب خود امر کرد که متعرض باقی خیمهائیکه نسوخته است نشوند و کسی
دیگر ایشانرا و بیمار کربلا را اذیت نکند فَسَأَلَتهُ النِّسوَةُ اَن یَستَرجِعَ ما اُخِذَ مِنهُنَّ
لِیَستَتِرنَ بِهِ یعنی همگی از زنان دیدند که قلب اشقی سوخت انا و خواهش نمودند
که لشکریان را امر نماید که هرچه از ایشان بغارت برده اند رد نماید که خود را بانها

بحار فضائل زیارت حضرت
سید الشهداء علیه آلاف السلام

به بوستانه شدند پس ان ملعون خود فریاد کرد که هر کس از اموال ایشان چیزی برده است
رد نماید فوالله ما ردوا احد منهم شیئا راوی میگوید والله رد نکرد احدی از
ایشان چیزی را پس زنان از رد نکردن اسباب ایشان خصوصا چادر و مقنعه ایشان
ملول و محزون و حیران و سرگردان شدند پس ابن سعد لعین جمعی را موکل نمود
بر خیمه هائیکه سوخته بود و در آنجا سید الساجدین بود و سایر زنان و دختران و
قال احفظوهم لئلا یخرج منهم احد ولا تسیئوا الیهم و آن ملعون مستحفظین گفت که متوجه
باشید که احدی از ایشان فرار نکند و کسی هم ایشان را اذیت نکند فاتی ابن
سعد اللعین بنفسه سید الساجدین علیه السلام بالسلاسل والاغلال
اه واویلا از مصیبت بزرگ که بی اختیار قلبهای دوستان اهل بیت را مجروح و
چشمهای ایشان را گریان می نماید ای دوستان وای شیعیان بدانید که جناب
سید الساجدین که از ضعف بیماری و شدت گرسنگی و تشنگی نمیتوانست که
از جای خود بجای دیگر حرکت کند خوانکه از وقتیکه خیمه ها را غارت کردند ملعونی
انجناب را بروی خاک انداخت و انقدر قوت نداشت که خود را از روی خاک
برخیزد تا انکه اسیران از صحرا امدند و انمظلوم را از روی خاک برخیزانیدند
اه اه که عمر ابن سعد بیحیای بی ایمان امر کرد که غلها و زنجیرها آوردند و انمظلوم را
در غل و زنجیر کشیدند و روی انهم اتی بالغل الجامعة وغلوه به واه وامصیبتا
که در حدیث وارد شده است که ان بزرگوار را بغل جامعه غل کردند و ان غلی بوده

که

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک یا من جعل اجرنا فی مصائب عترة نبیه اقرب القربات و افضل الذخائر و نرجع
صدورنا بالشارة فی زیارة ایام التی لم ینل بمثلها احد من السابقین الاولین و نوقد قلوبنا
بالبکاء فی بلایاهم التی بکت علیها جمیع الملائکة المقربین و نصلی اللهم علی رسولک المصطفی
و ولیته المرتضی و عترتهما ائمة الهدی و سادات الوری السلام علی من اتانیهم وسیلة
السائلین خصوصا علی بعیدهم و کئیبهم و مسمومهم و غریبهم و رحمة الله و برکاته السلام علیکم

المدفون بارض خراسانا — ایها المؤمنون الحاضرون الباکون لعزاء الغریب المسموم جمیعا و رحمة الله و برکاته

قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم یعنی واجب است بر شما که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر را و آنکسانیکه

صاحبان

صاحبان امرند از شما و چنانچه اطاعت خدا و رسول مطلق است و در همه امور واجب همچنین اطاعت
صاحبان امر نیز مطلق است و در همه امور واجب و معلوم است که خدا امر نمیفرماید که مردم
در همه امور اطاعت هر صاحب امری و هر صاحب حکمی را بکنند پس باید که مراد از صاحبان امر کسانی
باشند که مثل پیغمبر گناه از ایشان صادر نشود و سهو و خطا و دروغ از ایشان سر نزند که اگر چنین
نباشد لازم می آید که خدا امر نماید خلق را بچیزها که نهی از آنها فرموده است پس باتفاق تمام شیعه
غیر از ائمه اثنا عشر کسانی دیگر صاحب این مرتبه نیستند پس مراد از صاحبان امر باتفاق ائمه
علیهم السلام میباشند که معصوم از گناهان میباشند و فخر رازی که از اجله علمای اهل سنت است
در تفسیر این آیه گفته است که این دلالت میکند بر عصمت و جایز نبودن سر زدن خطا از صاحبان امر
و اگر چنین نباشد لازم می آید که هم امر باطاعت ایشان شده باشد و هم نهی از اطاعت ایشان زیرا که اطاعت
در محرمات حرام است و همچنین در تفسیر آیه کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ که خدا امر فرموده است که بوده
باشید با صادقین و راستگویان گفته است که مراد از صادقین معصومین میباشند و خدا
در آیه تطهیر عصمت ایشان را خبر داده است پس بهمه دلایل ثابت شد که صاحبان امر ائمه اثنی عشرند
و از جمله صاحبان امر این بزرگوار غریب حضرت امام رضا میباشد که بعد از حضرت امام موسی کاظم
این بزرگوار امام و هادی و راهنمای خلق است و بعد از فضایل و معجزات و خوارق عادات و
مناقب این بزرگوار در کتب احادیث علمای اعلام نقل کرده اند که لا تعد و لا تحصی است لهذا از جهت
روشنی قلوب شیعیان و محبین قدری از معجزات و فضایل زیارت این بزرگوار ذکر
میشود — در فضیلت زیارت این بزرگوار از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است

که حضرت رسول فرموده که زود باشد که دفن کرده شود پاره از من بخراسان هرگاه زیارت کند او را
غمگینی یا گناهکاری البته برطرف کرده حق سبحانه و تعالی غم او را و بیامرزد گناهان او را و در روایتی است
از علی ابن ابی طالب که فرموده زود باشد که کشته شود مردی از اولاد من بخراسان بزهر از روی
ظلم و عدوان که اسم او اسم من باشد و اسم پدر او اسم پسر عمران موسی باشد هر کس زیارت کند
او را در غربت بیامرزد حقتعالی گناهان گذشته و آینده او را اگرچه گناهان او مثل عدد
ستارگان و قطرات باران و برگ درختان باشد و حضرت امام جعفر صادق فرمود بیرون
مردی از اولاد من موسی که اسم او اسم امیر المؤمنین باشد پس مدفون شود در زمین طوس که
آن در خراسان است کشته شود در آنجا بزهر پس دفن کرده شود غریب هر کس زیارت کند او را
و عارف باشد بحق او که او امام مفترض الطاعه است عطا کند او را حقتعالی اجر کسی که شهید
شده باشد و از حضرت امام موسی کاظم روایت شده که هر که زیارت کند قبر ولد مرا بطوس
او را باشد نزد حقتعالی ثواب هفتاد حج مقبول راوی از آن بزرگوار بطریق تعجب سؤال نمود
هفتاد حج حضرت فرمودند هفتاد هزار حج مقبول راوی گفت هفتاد هزار حج فرمود بلی ایا بسا حج
که مقبول نشود هر که زیارت کند فرزند علی را باشبی نزد او در بهشت و هم چنان است که زیارت
کرده باشد حقتعالی را در عرش بطریق تعجب گفتند همچنین است که زیارت کرده باشد حقتعالی را
در عرش فرمودند بلی هرگاه روز قیامت شود چهار کس از اولین و چهار کس از آخرین بر عرش
خدا باشند اما چهار کس اولین نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی و اما چهار کس از آخرین
پیغمبر آخر الزمان محمد ابن عبد الله صلعم و علی و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین پس بساط کشند

و در عیون

و در پهلوی عرش و زوار قبور ائمه علیهم السلام با ما به نشینند و بالا ترین
و نزدیکترین درجات در جنب زوار قبر ولد من علی باشد مؤلف گوید چون
هرگاه کسی مدعی امامت باشد باید معجزات مصدق قول او ظهور برسد لهذا
معجزات بسیار و خوارق عادات بی شمار از آن بزرگوار بظهور رسید که من جمله
نقلست که در خراسان زنی بود که خود را زینب علویه شهرت داده بود و میگفت من
از اولاد فاطمه ام چون حرف او را بخدمت حضرت امام رضا گفته شد حضرت فرمود او را
علمی بحال او نیست پس آن زن نزد حاکم حاضر شده گفت اگر علی ابن موسی نفی نسب من میکند
منهم نفی نسب او میکنم حاکم او را از نزد امام علیه السلام فرستاد و گفت گویا آن زن را
با آنحضرت اعلام نمود حضرت فرمود من فردا بدیدن حاکم خواهم آمد و صحت نسب من
با و ظاهر خواهد شد و این حاکم را خانه وسیعی بود که اقسام سباع و جانوران را
در آنجا مقید داشت بجهت سیاست مردمان و آن را برکة السباع نام کرده بود چون
بنزد حاکم روز دیگر حاضر شدند حضرت فرمود که گوشت اولاد فاطمه و علی علیهما السلام را
حقتعالی بر وحوش و سباع حرام گردانیده است اگر این زن یقین میداند که از
اولاد ایشان است برین برکه در آید تا صدق قولش بر خاص و عام ظاهر گردد و آن زن
روی بآنحضرت کرده گفت تو نیز دعوی میکنی اول تو بدین برکه داخل شو آنحضرت
برخاست متوجه برکه شد سلطان و خواص او را منع نمودند حضرت فرمود خواطر
از طرف من جمع دارید پس در را گشوده داخل آن برکه شد و پیش رفت و یکیک از

از سیاه را دست برپشت و سرو گردن انها میمالیدند و ذلیل و منقاد میشدند و بر
دور آنحضرت میگشتند تا همه دیدند و آثار اطاعت و انقیاد ظاهر شد و سلطان
و خدام و حشم تماشا میکردند و تعجب مینمودند و چون حضرت از آن موضع بیرون آمد
آنزن از گفته خود پشیمان و در رفتن به برکه تعلل مینمود حاکم بخادمان امر نمود که
بحرف او مکنید و او را در برکه بیندازید اگر علویست یقین که این درندگان با او
نیز بهمین طریق سلوک خواهد نمود پس زینب را جبرا برداشته داخل برکه اش
نمودند و سباع بر استشمام بوی آن از هر طرف آمدند پاره پاره اش کردند و در طرفة العین
چنان از هم ربودند که خونش بر زمین نچکید و بزینب کذابه مشهور شد انتهی
معجزه و خارق عادات از آن بزرگوار بظهور رسید که لا تعد و لا تحصی اما کیفیت
شهادت آنحضرت آنست که چون مامون ملعون بر سریر ایالت متمکن شد و حکمش در عالم
نافذ شد حسن ابن سهل را روانه عراق کردانید و خود در مرو اقامت نمود و در
اطراف حجاز بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشتند و در
مقام جدال و نزاع برآمدند و چون این خبر به مامون ملعون رسید با وزیر خود
فضل ابن سهل ذو الریاستین مشورت نمود و بعد از تامل و اندیشه رای ایشان
برآن قرار گرفت که مامون حضرت امام رضا را از مدینه طلبیده او را ولیعهد خود کند تا
سایر سادات از جدال و نزاع دست بردارند و مطیع شوند لهذا ایلچی از خواص خود را
بجهة این مطلب بمدینه فرستاد حضرت در بیرون رفتن از مدینه ابا و امتناع نمودند

دربیان

و رسولان مامون مبالغه و اصرار نمودند حضرت دید که چاره ندارد قرار برفتن داد
و عیال و اطفال خود را جمع نمود و خبر شهادت خود را بایشان رسانید موافق فقره زیارت
السلام علی من امر عیاله بالنیاحة قبل وصول القتل الیه و فرمود من از این سفر
معاودت نخواهم نمود شما بر من زاری کنید و بتعزیت من قیام نمائید همینکه
عیال و اطفال آنحضرت این خبر را شنیدند صدا بناله و زاری بلند کردند
پس آن بزرگوار ایشان را وداع نمود چه قدر شباهت دارد این وداع بوداع حضرت
بوداع جد شهیدش حسین با اهل بیت بی صاحبش در روز عاشورا بعد از وداع
با فرزند علیل بیمارش خواست که اهل بیت بیکس حیران سرگردان خود را وداع فرماید
قال یا اهل بیتی علیکن منی السلام هذا آخر الوداع فاستعدوا للاسر والذل
والغربة یعنی فرمود که اهل بیت من بر شما باد از جانب من سلام این وداع آخر
من است دیگر مراجعت نخواهم کرد و دیگر من غریب را نخواهید دید پس آماده اسیر شدن
و ذلیل گردیدن و شهرهای غربت رفتن شوید آه آه که بعد از این کلام غم فرجام آن
غریب بی یار و یاور و آن شهید تشنه جگر نگاه بسیاری از روی حسرت و تاسف باهل بیت و صبایا
خود فرمود و آن اولادهای جگرپاره با چشمهای اشکبار نگاه بسیار بآن بیکس یار
مینمودند فوقف هنیئة وبکی وبکین بکاء شدیدا بحیث ضجت من بکائهم علیهم السلام
ملائکة السموات العلی والارضین السفلی آه و اغربتاه که آن مظلوم بی کس اندک
زمانی در میان ایشان ایستاده و میگریست و چون اهل بیت حیران سرگردان

انحالت را مشاهده کردند بی هیات اجتماع صداها را بناله و افغان بلند کردند پس افسرده
کرده تشنه لبان و فرزندان پیغمبر آخر الزمان با اهل بیت بیکس بیسامان از کثرت گریه
و ناله و افغان کاری کردند که از شدت گریه ایشان جمیع ملائکه زمین و آسمان
بناله و گریه و زلزله در آمدند و اصحاب که در آن برکزیدگان حضرت بودند
صداها را بگریه و الوداع الوداع و الفراق الفراق بلند کردند پس فرزندان آنحضرت
که یا ابتاه الی این ترحل و لا ناصر لنا یعنی ای پدر بزرگوار بکجا میروی و حال آنکه مارا
ناصری و معینی نیست و همچنین خواهران و باقی اهالی حرم هر کدامی در … میخوردند
و هو علیها السلام کان و انما تبکی لابد یعنی ما یقول فی جوابهن یعنی آن بیکس غریب
در میان آن زنان حیران ایستاده بود و میگریست و متحیر بود که چه فرماید در
جواب ایشان پس روی مبارک خود را بجانب زینب خاتون نموده گریه و فرمود که
ایخواهر جان از خدا بترس و … جزع و فزع مکن و در مصیبت من صبر کن بجهة آنکه در مصیبت
جدم و پدرم و مادرم صبر کردی و بعد از آنکه حضرت امام با اهل بیت خود وداع نمود
بروضه جد بزرگوار خود رفت و اشک حسرت از دیده بارید و صدا بگریه …
بلند کرد و اهل بیت آنحضرت از مفارقت آن بزرگوار گریه بسیار نمودند و آنحضرت با جد
خود وداع نمود و چون بیرون رفت از مفارقت از روضه مبارکه بی تاب گردیدند
معاودت نمود و وداع کرد و چون بیرون رفت باز بی تاب شده برگشت سر مبارک
خود را بر قبر مطهر جد خود گذاشته بی اختیار اشک میریخت و بعد از آنکه چندین دفعه

چنین کرد

چنین کرد آخر الامر بالهای بلند بی اختیار از قلب محزونش بیرون آمد راوی
میگوید من در آنجا حاضر بودم نزدیک آن بزرگوار رفتم و سلام کردم و تهنیت بجا
آوردم دیدم آنحضرت نظر التفات بجانب من کردند و فرمودند مرا زیارت
کن که دیگر مرا نخواهی دید فانی اخرج من دیار جدی و اموت فی غربتی و ادفن الی جنب اخی
یعنی بدرستیکه من بیرون میروم از جوار جدم و رحلت میکنم در دیار غربت و دفن
کرده میشوم در پهلوی برادرم در حدیث دیگر آنحضرت فرمود که او قبلکم … متعدد
از مدینه بیرون گشتم داخل شدم بخانه و اهل و عیالم را جمع کردم فامرتهم ان یبکوا
علی حتی اسمع و امر کردم ایشان را که بر من غریب گریه و نوحه کنند تا من بگوش خود
صدای ناله و نوحه بر خود را بشنوم پس دوازده هزار درهم پول در آوردم و با ایشان
تقسیم کردم پس گفتم بر ایشان که آگاه باشید که من دیگر از این سفر بسوی عیال خود
بر نخواهم گردید چه قدر شباهت دارد وداع این بزرگوار با وداع جدش حسین …
که در روایتست که حضرت رضا عیال و اطفال خود را در مدینه گذاشت جد بزرگوارش
همه اهل بیت را با خود برد مگر فاطمه صغرا را که در مدینه گذاشت و روز پنجم که حضرت
سید الشهدا خواست از مدینه تشریف ببرد بمرقد جدش مشرف شد بعد از
مناجات و الحد و بیان با جدش گریه بسیار نمود و چون صبح نزدیک شد سر مقدس
خود را بر قبر جد بزرگوار خود گذاشت چنانکه در زمان حیات سر خود را بر
و سینه او میگذاشت پس او را خواب ربود پس جد عالی مقدار خود را در خواب

دید که با گروهی از ملائکه از طرف راست او و بسیاری از طرف چپ او و نوجهات
پیش روی او تشریف آورده‌اند و در نزد آن مظلوم نشستند پس سید انبیا
آن فرزند گرامی خود را در بغل گرفت و میان دو چشم او را بوسید و فرمود
حَبِيبِي يَا حُسَيْن كَأَنِّي أَرَاكَ عَنْ قَرِيبٍ مُرَمَّلاً بِدِمَائِكَ مَذْبُوحاً بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ
یعنی ای حبیب من ای حسین گویا که می‌بینم من تو را که در این نزدیکی بخاک و
خون مالیده شده و کشته شده در زمینی که نام آن کربلا است در میان گروهی
از امت من افتاده و از شدت تشنگی هر چند جرعه آب خواهش نمائی نتوانند
پس بعد از سؤال و جواب حضرت رسالت آن مظلوم با اضطراب گریه و زاری از خواب
بیدار شده و روانه بیت الشرف گردید و اهل بیت خود را جمع کرده خواب خود را با
اولاد عبد المطلب نقل نموده فَلَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي شَرْقِهَا وَلَا غَرْبِهَا قَوْمٌ أَشَدُّ
غَمّاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا أَكْثَرُ بَاكِياً وَبَاكِيَةً مِنْهُمْ بعد از استماع خواب آن مظلوم
نبود در آن روز در مشرق و مغرب عالم قومی که غم و مصیبت ایشان زیاده باشد از اهل بیت
رسول خدا و در عالم هیچ مردی و زنی نبود که بیشتر از ایشان گریه و زاری
و نوحه و بیقراری نماید اهل بیت رسول خدا و اولاد عبد المطلب از شنیدن
خواب آن مظلوم بر آن حال شدند که شنیدید چه بگویم از احوال جناب صدیقه صغری
جناب زینب خاتون در شب عاشورا که چون برادر با جان برابر خود خواب
عاشورا و کشته شدن فردای خود را برای او نقل فرمود آن مظلومه مهجوره بر چه

حال شد

حال شد
اینقدر بدانید که چون آن مظلومه یقین کرد که برادر در فردا که روز عاشورا است
کشته خواهد شد الهای بی‌اختیار از دل افگار بر کشید و هر چند جناب
سید الشهدا او را تسلی میداد بر شدت گریه‌اش می‌افزود در حدیث وارد
شده است که ثُمَّ لَطَمَتْ عَلَى وَجْهِهَا وَشَقَّتْ جَيْبَهَا وَخَرَّتْ مَغْشِيَّةً عَلَيْهَا
پس از شدت جزع و فزع بی‌اختیار شده سیلی ماتم بر روی پر الم زد و دست
بطانچه بر دامن پیراهن بصبر زده از آن چاک نموده و بیهوش افتاده غش کرد
پس مظلوم کربلا قدری آب بر روی او ریخته او را بحال آورده و بنصایح وافیه
و مواعظ شافیه او را آرام داده پس معلوم شد که مصیبت اهل بیت در روز
عاشورا زیاده از مصیبت امروز ایشان در مدینه بوده   این انتقام گر نفتادی بروز حشر
با این عمل معامله دهر چون شدی
الا لعنة الله على القوم الظالمين   وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ لِمَعْرِفَتِهِ الْعَالَمِينَ وَانْتَخَبَ مِنْ بَيْنِهِمْ نَوْعَ الْآدَمِيِّينَ فَأَوْدَعَ فِي
صُلْبِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ أَجْمَعِينَ فَلَمَّا أَنَّ صُلْبَهُ بِجَوَاهِرِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الْمَعْصُومِينَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ
دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ وَالصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الْأَوَّلِينَ مِنْهُمْ وَالْآخِرِينَ خُصُوصاً عَلَى مُحَمَّدٍ

خاتم النبیین ثم علی ائمتهم المرضیین الطیبین الطاهرین المنتجبین ولعنة الله علی اعدائهم
ومخالفیهم ومعاندیهم ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم ومنکری فضائلهم اجمعین الی
قیام یوم الدین   روایت شده است بعد از آنکه حضرت امام رضا علیه السلام
با جمعی از موالی شیعه متوجه خراسان شدند در هر منزل معجزات و کرامات بسیار
از آن برگزیده پروردگار ظاهر میشد از انجمله در وقتیکه بشهر نیشابور رسیدند
از انجا که گذشت بکنار چشمه آب فرود آمدند و در آن موضع سنگی بود حضرت بر
سر آن سنگ بنماز مشغول گردید و نقش قدم مبارکش بر آن سنگ ماند و الحال آن سنگ
بر پای اند و بنیاد نصب کرده اند و مشهد ساخته و آستانه بر آن موضع قرار گرفت و آن موضع
قدمگاه مشهور است و باغهای بسیار در آن موضع بود حضرت باغبان آن محل را طلب کرد
و گفت مارا میل بانگور شده برو و بجهة ما انگور بیاور باغبان گفت انگور از کجا بیاورم
که فصل زمستانست و از شدت سرما درختها و انگورها در خاک کرده ام که تا
از آسیب سرما ایمن بود حضرت فرمودند که داخل باغ شو و قدرت حق تعالی مشاهده
کن باغبان چون داخل باغ شد بقدرت حق تعالی و معجزه علی ابن موسی الرضا آنچه درخت
میوه که در باغ بود از انگور و غیره همه را پر میوه دید و همه را در غایت شادابی و سبزی
مشاهده نمود بسیار متحیر شد که در این فصل این نعمتها و میوه ها از کجا و با خود گفت
که این باغ از من نخواهد بود یا من در خواب میبینم و چون باغبان از محبان آل مروان
بود از هدایت و توفیق بیخبر بود در طمع افتاد و دیگر حرص پلیدش بجوش آمد

و بخاطر گذرانید که این از ولایت پسر ابو تراب نیست صلاح در آنست که بروم
و دروغی بگویم که در این باغ انگور نیست شاید که این نعمتها برای من بماند
پس باغبان ملعون با دست خالی از باغ بیرون آمد حضرت فرمود که چرا برای ما
انگور نیاوردی از سیاه بختی بیدین گفت در این باغ انگور نیست حضرت دانست
که او دروغ میگوید در غضب شد و گفت الهی لعنه و باغبان بر بود بود زیان
بگفت و از آن موضع کوچ فرمود و روانه شد و آن ملعون با خود گفت اگرچه دروغ
بآن جناب گفتم لکن نعمت عظیم در دست دارم پس شادی کنان متوجه باغ گردید
چون داخل باغ شد ناگاه ابری پدید آمد و رعد و برق در آسمان پیدا شد
و هوا بسیار متغیر گردید و آوازی سهمناک از آسمان بر آمد و از هوا آتشی
پیدا شد و در باغ افتاد و در یک لحظه آن ملعون را و آنچه در آن باغ بسوخت روایت
شده دعبل ابن علی خزاعی که مداح حضرت علی ابن موسی الرضا بود و در مدح و منقبت
آنحضرت رسید و گفت یا ابن رسول الله قصیده در مدح شما گفته ام میخواهم اول
شما بشنوید و آن قصیده مشهوره که یک صد و بیست بیت متجاوز است بر آنحضرت خواند
پسندیده افتاد حضرت تحسینش فرمودند و گفت بعضی از این معانی مبهم شد چون
دعبل خزاعی در اثنای قصیده ذکر شهدا و مزار هر یک از ائمه کرده بود تا رسید باین
شعر وَقَبرٌ بِبَغدادٍ لِنَفسٍ زَکِیَّةٍ   تَضَمَّنَها الرَّحمٰنُ بِالغُرُفاتِ   و قبریست در بغداد
از روح طیب طاهری که حق تعالی آن قبر را مشتمل بر حجره های نامتناهی نموده و آنقدر امام عرب

مظلوم موسی ابن جعفر است دعبل انکه حضرت رضا این اشعار را شنیدند گریه بسیاری نمودند
بعد از ان فرمودند بخوان عرض کرد دیگر چه عرض کنم و حال انکه سایه تو بر سر شیعیان
گسترده است خدا جانهای شیعیان را فدای وجود مبارک نماید حضرت فرمودند ما
دو بیت در قصیده تو الحاق میکنیم وَقَبرٍ بِطُوسٍ يالَها مِن مُصيبَةٍ أَلَحَّت عَلَى الأَحشاءِ
بِالزَّفَراتِ إِلَى الحَشرِ حَتّى يَبعَثَ اللهُ قائِمًا يُفَرِّجُ عَنّا الهَمَّ وَالكُرُباتِ يعنی قبر دیگر
در طوس میباشد که مصیبت او جگرها را میخراشد و ناله اتش بار بجا دارد دعبل عرض کردم
قبر کیست فرمودند این قبر من غریب میباشد که در انجا مدفون میشوم چندان
گریست که اشک بر محاسن و سینه مبارکش جاری شد و فرمود خدا اثر ایام زندگیها
و شبهای چند منقضی نشود که طوس محل امد و شد شیعیان و زائران من شود بدانکه
که هر که زیارت من غریب را در غربت با من در درجه من خواهد بود در روز قیامت
گناهان او امرزیده شود و چون حضرت از شنیدن قصیده فارغ شد بر اندرون خانه
تشریف بردند کیسه که در ان صد دینار بود بجهت دعبل فرستاد دعبل عرض کرد که
من این قصیده را بجهت زر نگفته بودم اگر جامه از جامهای خود بمن عطا فرمایند باعث فخر
من خواهد بود در دنیا و اخرت حضرت جامه خزی را با ان زر همراه کرده فرستاد و فرمود
که زر را نگاهدار که عنقریب محتاج خواهی شد و بکار تو خواهد امد دعبل بعد از رخصت
طی مراحل مینمود تا بقم رسید و اهل قم التماس نمودند که جامه را بایشان دهد و هزار
دینار بگیرد قبول نکرد چون دو سه منزل راه رفت اراذل و اوباش قم از عقب او رفتند

جامه را

جامه را از او بردند و او برگشت و بقیمت راضی شد بشرط انکه پاره از ان را باو بدهند
و چون چند منزل راه رفت طایفه از دزدان بقافله برخوردند و همه دستهای اهل
قافله را در گردن انها بستند و انداختند و بقسمت مال اهل قافله مشغول شدند
دعبل دید که یکی از ان دزدها بیتی را از همین قصیده او میخواند و میگرید تعجب بسیار کردم
که دزد دیگر بدین نسبت شیعی باشد پیش رفتم و گفتم سبک این قصیده از کیست گفت
وای بر تو ترا چکار است بان گفتم سببی دارد سوال من که خیر تو در ان است گفت این قصیده
مشهور تر است که صاحب او را نشناسند گفتم کیست گفت دعبل خزاعی شاعر ال محمد
خدا جزای خیر باو دهد گفتم بخدا قسم ان منم و قصیده نیز از من است گفت وای بر تو چه
میگویی گفتم از ان مشهورتر است که محتاج باثبات باشد پس فرستاد و اهل قافله را
طلبید و از ایشان تحقیق کرد و همه گفتند بلی این دعبل خزاعی است پس فرمود دزدان
بدست خود ما را و اهل قافله را باز نمودند و همه را بخشیدند و اموال همه را حتی سوزنی
از هر که برده بودند پس دادند و بسیار محبت بمن نمودند و همراه ما امدند تا ما را بامن
رسانیدند و اینها همه از برکت ان جبه خز بود که مرحمت فرموده بودند و از انجا بقم امد
و مردم قم در مسجد جامع قم جمع شدند و قصیده را خواند و مال و خلعت بسیار اهل قم
باو دادند و چون حکایت جبه خز که حضرت باو انعام و رحمت فرموده بودند شنیدند التماس
و واسطه بسیاری نمودند که بایشان بفروشد بجهت تبرک قبول نکرد گفتند پاره از ان
بما بفروش قبول نکرد و چون از قم راه بعجی الواط و اوباش قم بیرون امدند

را به او بخشید و جبه را گرفتند از او پس برگشتند پس هر قدر التماس کرد که پس دهند قبول نکردند
و هر قدر بزرگان و پیران ایشان منع کردند و گفتند پس بدهید پس یک عدد از قیمت
پارچه از ان را به او دادند و قیمت ما بقی را نیز رسانیدند دعبل به حضرت در بلد عبد دان اخبر
در خانه بوده برده اند و هیچ چیز باقی نگذاشته اند پس آن صد دینار حضرت را به صد دینار مرویست
فروخت به شیعیان و ده هزار اشرفی بهم رسانید و آن وقت بیادش آمد که آن حضرت
فرمود این صد اشرفی را نگاه دار که بآن محتاج میشوی و آن پارچه از جبه را به چشم
جاریه خود بست که بسیار تعلق خاطر باو داشت و چشم درد شدیدی بهم رسانیده
بود و کل اطبا از معالجه آن عاجز شده بودند از شب تا صبح بر چشم او بود و چون صبح شد بهتر شد
از برکت آن شفا یافته است و آن پاره جامه باعث شفای چندین کس دیگران
از مرضها شد و چون حضرت به سناباد طوس رسید داخل قبه شد که هارون
ملعون در آنجا بود و در پیش روی او خطی کشید و فرمود که این موضع مدفون منست
و حق تعالی این مکان را محل تردد شیعیان و دوستان من گردانیده و بخدا قسم که
هر که از ایشان مرا در این مکان زیارت کند حق تعالی رحمت و مغفرت خود را
بشفاعت ما اهل بیت برای او واجب گرداند پس دو رکعت نماز بجای آورد و دعای
بسیار خواند و بعد از آن بسجده رفت و سجده را طول داد و پانصد تسبیح در آن
سجود از آن برگزیده معبود شنیده شد و چون فارغ شد متوجه مرو شد
در آنجا مامون ملعون را ملاقات کرد و چون آن منافق نا مامون آن جناب را دید تعظیم

و تکریم

و تکریم و احسان نمود و گفت یا ابن رسول الله چون فضیلت و علم و ورع ترا دانستم
ترا در خلافت از خود سزاوارتر یافتم بنابراین شما را طلبیدم که خود را از خلافت
عزل نمایم و آن را بتو واگذارم باید شما خلافت را قبول کنید حضرت چون غرض او را میدانست
قبول نفرموده مامون گفت باید ولی عهد من شوی که بعد از من خلافت
با تو باشد حضرت فرمود که من از پدران بزرگوار خود شنیده ام که پیش از تو از دنیا خواهم
رفت مرا بزهر ستم شهید خواهند کرد و در زمین غربت مدفون خواهم شد و بر من
ملائکه آسمان و زمین خواهند گریست مامون از این سخنان گریان شد و گفت
یا ابن رسول الله که را قدرت است که تا من در حیاتم ترا شهید کند حضرت فرمود که
خواهم توانم گفت که چه کس مرا شهید خواهد کرد مامون گفت البته باید ولایت عهد مرا
قبول کنی حضرت امتناع نمود و بسی سخنان در میان گذشت تا آخر مامون در غضب شد و
گفت هر گاه ولایت عهد مرا قبول نکنی ترا بقتل رسانم حضرت چون این سخن را شنید گفت
چون مرا جبر میکنی از برای من حرجی نیست لهذا ولایت عهد را قبول نمود و سر بسوی
آسمان کرده و گفت خداوندا میدانی که مرا اکراه کرده اند پس مواخذه مکن مرا همچنانکه
مواخذه نکردی پیغمبر خود یوسف و دانیال را در هنگامی که بجبر قبول کردند ولایت را از پادشاه
زمان خود پس مامون در روزی مجلس عظیمی ترتیب داد و کرسیی از برای آن حضرت
در پهلوی کرسی خود گذاشت و جمیع اکابر و اشراف و علما و سادات را جمع کرده
اول پسر خود عباس را امر کرد که بآن حضرت بیعت کرد و بعد از آن سایر مردم بیعت کردند

وجوایز بسیار و انعامات بی‌شمار بمردم بخشید و امر کرد که وجوه درهم و دینار را بنام
نامی آنحضرت مزین گردانیدند و مقرر نمود که سیاه‌پوشی که بدعت بنی عباس بود ترک
کنند و جامه‌های سبز بپوشند و بعد دختر خود ام حبیبه را بآن حضرت عقد کرد و
دختر دیگر خود ام الفضل را نامزد امام محمد تقی کرد و چون غرض آن ملعون از این عمل این
بود که مردم آنحضرت را طالب دنیا بدانند و باین جهة محبت او از دلهای مردم زایل ماغب
شود و فضیلت زهد آنحضرت پوشیده شود لکن تدبیر او بر خلاف مقصودش
نتیجه بخشید و ساعت بساعت ظهور انوار علم و آثار رفعت و جلالت آنحضرت علیه السلام
در تزاید بود لهذا نایره حسد در سینه پر کینه مامون ملعون مشتعل شد و در مقام
هلاک آنحضرت بر آمد و ابتدا علمای جمیع فرق از ملاحده و دهریه و یهود و نصاری
و مجوس و براهمه و فضلای اسلام جمع کرد که با آن حضرت مباحثه و مناظره نمایند
شاید بر او غالب شوند و باین جهة در اعتقاد مردم نسبت باو فتوری بهم رسد
عمل نیز باعث زیادتی رفعت و جلالت آنحضرت شد زیرا که آنحضرت همگی را مغلوب
و مخذول گردانید بنحوی که همگی اقرار و اعتراف بجلالت آنحضرت نمودند لهذا خشم و حسد
او زیادتر شد پس بعضی از خواص و غلامان خود را طلبید و شمشیر هندی زهرآلود بایشان
داد و گفت بروید بحجره حضرت امام رضا و در هر حالت که او را ببینید این شمشیرها را
بر بدن نازنین آنحضرت فرود آورید و او را ریزه ریزه کنید و بنزد من آیید و بکسی این
راز را افشا مکنید و چون چنین کنید هر یک را دوازده بدره زر بدهم با ضیاع و عقار

نیکو

نیکو و در نزد من در کمال تقرب باشید پس آن ملعونها آن شمشیرها را برداشته گرفتند
بحجره مقدسه آنجناب رفتند و چون داخل شدند دیدند که آنجناب بر پهلوی
مبارک خوابیده و دستهای خود را حرکت میدهد پس آن کافران سنگدل بجانب
آن زبده اتقیا شتافتند بیکدفعه آن سی نفر شمشیرهای برهنه بر بدن مقدس آنجناب فرود آوردند
و آن بزرگوار را پاره پاره نمودند و در بساط پیچیدند و بنزد مامون معاودت نمودند
این جا معلوم شد که سی شمشیر بر بدن آن بزرگوار وارد شد همچنانکه اختیار کرده بودند
پدر بزرگوارش بفدای آن بدنی که از نای گلوی مبارکش تا ناف مبارکش یکهزار و نهصد و هفتاد
زخم وارد شده زخمش ز ستاره کان فزون بود جسمش غرق محیط خون بود
هرگاه که یک نفس کشیدی خونش ز هزار جا چکیدی از زخم دهان عقیق میسفت
مردم بزبان حال میگفت افسوس که ما یتیم ماندیم فرزند و برادر کشته را را
تا چاک زنند جامه‌ها را از سر فکنند عمامه‌ها را در حدیث است که بعد از
اختیار نمودن شهید جوانان اهل بهشت لقای الهی را شمشیر خود را در غلاف کرد و فرمود
انا لله و انا الیه راجعون پس چون سکان کوفه و شام یقین کردند که آن مظلوم دیگر قتال
نمیکند از اطراف هجوم آوردند و هر یک آن غریب را بضربتی مجروح میکردند که ناگاه صالح ابن
وهب حرامزاده خود را بآن میوه قلب پیغمبر و نور چشم فاطمه رسانید تا آن بانی ذکر کربلا
با دنیزه بر پهلوی آن لب تشنه زد که آن از ذوالجناح بر زمین افتاد و طرف راست رخسار
منورش بر خون بر زمین خورد و امصیبتاه همینکه بر زمین افتاد عشقی از خاک کرم کربلا

جمع نمود و صورت مبارک خود را بر روی مبارکش گذاشته فرمود ای خاک کربلا تو
بمن یادگار بنما چون نیست مادر که تو بمن مادری بنما آه آه والله جگرم خون شد از برای
غریبی سید الشهدا زیرا که هر شهیدی که بر خاک می‌افتاد پناه بان بزرگوار می‌برد
یکی میگفت یا اخا ادرکنی اخا یکی میگفت یا ابا ادرکنی یکی میگفت یا عماه ادرکنی آن بزرگوار
بر سر بالین او رفته سر او را بر دامان مرحمت گذاشته خاک از رویش پاک می‌فرمود و نوبتیکه
خود بر خاک کربلا افتاد کسی نبود که سر آن مظلوم غریب را بر دامان گذارد بعد از آنکه گردن
خود آن مظلوم خاکها را گذاشتن سر را بر روی آن مکرر می‌فرمود آه مِن غُربَتی وَحدَتی
وَجُوعی وَعَطَشی یعنی آه آه از غربت من آه آه از تنهایی من آه آه از شدت تشنگی و گرسنگی
و می‌فرمود یا قوم اسقونی شربة من الماء سبیل یعنی ای قوم بمن بیچاره یک شربت آب بدهید
ای ظالمین بیابان مجرا آب را بر ما ترا از بر و کسی این جناب را جواب نداد مکرر به تیرهای نیزها
و چون صبح شد مامون ملعون سر خود را برهنه کرده و بندهای جامه خود را
گشود بطریق اهل مصیبت گریان و نالان از خانه بیرون آمد و متوجه حجره مقدسه
آنحضرت شد و چون بنزدیک حجره مطهره رسید آواز همهمه شنید خوف نمود
و شخصی گفت داخل حجره شد دید آنحضرت در محراب عبادت نشسته و بعبادت
پروردگار مشغول است و مطلقا اثر زخمی بر بدن مبارکش نیست آن شخص معاودت
نموده و مامون را از حقیقت حال مخبر گردانید مامون از استماع این سخن متغیر و مضطرب شد
امر نمود که امرا و اعیان که بجهت تعزیت آنحضرت حاضر شده بودند بگویند که آنحضرت را غشی

عارض

در کیفیت طرماح و نامه معویه و رفتن حضرت بغزوه صفین با معجزات
و کرامات و خوارق عادات که در آن جنگ اتفاق افتاد و ذکر شهادت
بعضی از اصحاب امیرالمومنین و در آن چهل و پنج شهاب است [بیان انوار]
در سرور المومنین و سایر کتب اصحاب مروی است که چون امیرالمومنین از
بصره بیرون آمد روانه کوفه شد اهل کوفه باستقبال حضرت بیرون آمدند
و در روز دوازدهم رجب حضرت وارد کوفه شد مردم عرض کردند یا امیرالمومنین
بکجا فرود خواهی آمد در قصر یا جای دیگر فرمود در قصر فرود نمی‌آیم بلکه در رحبه
فرود می‌آیم پس در آنجا فرود آمد و داخل مسجد بزرگ شد و دو رکعت نماز کرد
و بعد از آن بر منبر برآمد و حمد و ثنای الهی را بجا آورده صلوات بر حضرت رسول فرستاد
و اثبات امر خلافت کرد و چون این خبر بمعویه ملعون رسید که علی در بصره فتح کرد
نامه بانحضرت نوشت که ما حصل مضمون آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست از معویه خلیفه خدای عالمیان معاویة ابن ابی سفیان
بسوی علی ابن ابیطالب علیه التحیة والرضوان اما بعد پس بدرستیکه تو یا علی پیروی
کرده چیزی را که مرضی ساعی نبود و ترک کرده چیزی را که منفعت دارد بتو و مخالفت
کرده کتاب خدا و سنت رسول خدا را و بمن رسیده است که تو حکم کرده بقتل نزدیکان
رسول خدا طلحه و زبیر و ام المومنین عایشه بخدا قسم که [illegible] قتل ایشان
که فرزند نشاندا او را ابها و مثلا [illegible] کنی نتواند کرد او را بادها که هرگاه

ان بلیه حادث و رخنه شود در ضابطه زندگانی تو و از رخنه باعث این شود که رخنه
در دین بهم رسد و انقلاب چنین موجب برافروخته شدن اتش فتنه گردد
که ملتهب و مشتعل گردیده اسایش زندگانی را از تو مسلوب گرداند پس مغرور
نکند ترا لشکری که در گرد تو جمع امده و مهیای حرب گردیده انده والسلام کثیر
یکی لشکر بیکران سوی هجره در رزم نام اوران بزنجیر چپ پیر شیب رنیم خواه
زمحمل فکند پیش برخاک راه حریم پیمبر که بد محترم نکار تو شد کار زاران حرم
نکار تو شد در جهان خوار و زار حمیرای پیغمبر و نکار برین کشتگان
چرخ گردون گریست بر ایشان زمان و زمین خون گریست کنون گر
کناری ز روی وفا تو خون دیز عثمان سراسر بها مرا با کسی رزم و پیکار
نیست بجز بندگی تو ام کار نیست و گر بر کشم لشکر بیشمار کنم با مدادند
خود کارزار یکی لشکر ارم ز هر سو گران کما در انعام نا پرد کران
لا تحسبن یا علی غافلا کالورد فی کوفة القنابلا والمشرفی والقنا الذوابلا
فی عامنا هذا و عاما قابلا چون نامه را بخدمت حضرت امیر المؤمنین ابی عبد
و انجبا بر القالب برهنمایی ان حاصل گردید دواتی و کاغذی طلب فرمود این بیان
معجز بنیان را او نگاشت که ماحصل مضمونش اینست بسم الله الرحمن الرحیم این جواب
نامه ایست از بنده خدا و پیغمبر خدا علی ابن ابیطالب برادر رسول خدا علیه التحیه
والثنا و پسر عم او و وصی او و پدر حسن و حسین علیهما السلام بمعاویه ابن ابی -
سفیان

در حاشیه: ... رود ...

سفیان اما بعد پس بدان ایمعاویه من انکسی هستم که بقتل رسانیده ام از خویش
و تبار تو را در روز بدر و فنا کرده ام عم تو را و خالوی تو را و شمشیری که بران
کشته ام با منست وان قوت و زور و بازو و قدرت قلبی و قوت بدنی
و نصرت الهی با منست و این شمشیر همان شمشیر است که پیغمبر خدا در کف کفایت من
عنایت فرمود پس بخدا قسم ایمعاویه که من نه انکسم که مر بزید باشم و هوای خود
بغیر از پروردگار حق پروردگاری را اختیار نکرده ام بغیر از دین حق دینی را
و قرار نداده ام بغیر محمد مصطفی پیغمبری و شمشیر جدید من همان شمشیر است و بدل
نکرده ام او را و تغییر داده نشده است پس تو هر جد و جهدی که در برای باطل
خود داری بکن و تقصیر مکن که مسلط شده است بر تو شیطان و مستحکم گردانیده
در تو جهل و کفر را و مستقر کرده است در تو گمراهی و طغیان را و زود باشد
که خاطر نشان شود مر ظالمان را که کیست انکه انقلاب در دین بهم رسانیده
و دین حق را که میخواهد که ضایع و معطل گرداند والسلام پس حضرت امیر بعد از ان
پیچید ان نامه را و سر او را بسته مردی از اصحاب خود را طلب فرمود نام
او طرماح ابن عدی ابن حاتم طائی واو مردی بود قوی جثه و طویل القامه
اداب دان و عاقل و فصیح زبان و متکلم بود بلاغت بنیان و در سخن دری
حاضر جواب و شیرین بیان پس حضرت عمامه بر سر او گذاشت و شتری در نهایت
روندگی و جهندگی که خوش صورت و سرخ مو بود طرماح را بر او سوار گردانید

متوجه دمشق ساخت و فرمود که ای طرماح ببر این نامه را بسوی معاویه و از
او جواب باز یافت نموده بیاور پس طرماح آن نامه را تعظیم و تکریم نموده باهتمام
هرچه تمامتر چون گل در عمامه خود جای داد و سوار مرکب خود گردیده روانه شد
چون بدمشق رسید از دربانان معاویه حال اصحابش را پرسید گفتند کدام
از ایشان را میخواهی طرماح گفت دم بریده و لئیم زاده را و خائن بدین را و گمراه
سرکشی را که ابو الاعور اسلمی و ابو هریره الدوسی و عمرو بن عاص و مروان الحکم باشند
گفتند ای اعرابی ایشان بر باب الخضرا در بستان سیر میکنند و تفرج مینمایند
پس طرماح رفت تا بجائیکه مشرف شد بر آن موضع دید جمعی را در آنجا جمع آمده
اند چون آنجماعت طرماح را از دور منظر او دیدند با یکدیگر گفتند که این اعرابی
بدوی می‌آید که در قد و قامت قریب با مجاعت بیایید تا او را تمسخر
و ریشخند نموده استهزا نمائیم چون به نزدیک ایشان رسید گفتند یا اعرابی
هل عندک خبر من السماء یعنی آیا از آسمان خبری داری طرماح گفت بلی الله تعالی
فی السماء و ملک الموت فی الهواء و علی ابن ابیطالب فی القفا فاستعدوا لما نزل
علیکم من البلاء یا اهل الشقاوة و الشقاء یعنی علم و قدرت پروردگار عالم محیط
و متصرف است بر آسمان و ملک موت منتظر است بامر الهی بقبض روح بخش شما
در هوا و علی ابن ابیطالب برای دفع شما مهیا است در عقب شما مستعد شوید
ای گمراهان برای آنچه خواهد رسید بشما از مصیبت و بلا ای اهل شقاوت و شقا

حی

پس آنجماعت گفتند ای اعرابی از کجا می‌آیی طرماح گفت میآیم از خدمت
آنکسی که از اوست از خواهشهای نفسانی و هواهای جسمانی بهدایت ربانی
که پاک و پاکیزه است و مومنی است که از او خدا راضی و خلق از او راضی است
گفتند ای اعرابی بچه اراده آمده گفت طرماح رجعی رجعی دارم بان گمراه
از حق برگشته که گمان باطل شما آنست که او امیر شما است پس آنجماعت را چون
معلوم شد که او رسول است از جانب امیر المومنین بسوی معاویه گفتند ای
اعرابی امیر را در اینوقت شغلی است مشکل که او را توانی دریافت طرماح گفت
آیا بوعید یکه خداوند عالمیان منافقان را بدوزخ وعده فرموده مشغول است
یا به بشارتیکه مومنان را به بهشت گفتند با هیچ کدام نه ولیکن با اصحاب
در مشغول است شاید صباح او را ملاقات توانی نمود طرماح گفت نومیدی شورت
و دوری از رحمت خدا او را باد پس آنجماعت عریضه بمعاویه نوشتند باین
مضمون که اما بعد امیر بداند که رسولی از جانب علی بن ابی طالب آمده است
و او اعرابیست در نهایت طلاقت لسان و فصاحت بیان که ملالی نمی‌یابد
در طول کلام و در سخن وری قدرتی دارد ملا کلام پس باید که امیر با او بتامل
سخن گوید و جوابی مطابق سوال که در خور حال و بحسب مقال باشد القا
فرماید و ملاحظه تمام از جهات کلام او داشته باشند و السلام چون طرماح که سخت بلانیست
چنان دید فی الحال شتر خود را خوابانیده فرمود تا زنجیر او را بسته بر پیش

انجماعت صورت شیطان نشست تا وقتیکه ابن خزیمه ویرا دید پس معاویه
بر پسر شیر یزید امر کرد که بیرون بروند و جماعتی را که در دربار خانه اند دور
کنند بغیر منع پس یزید بیرون آمد بغیر از جماعت را تهدید بلیغی نموده و دیگر
بانان مردمان را که در دربار خانه جمعیت داشتند دور کردند تا خلوت شد
پس یزید بطرماح گفت که اکنون میخواهی که داخل شوی بنامه امیر المومنین طرماح
گفت بلی امیر المومنین در کوفه است و امیر الفاسقین در شام است و من بجهة این آمدم
که او را ملاقات نمایم و همین امر مامور میباشم از آنای خود امیر المومنین علی ابن ابیطالب
پس برخاسته پیش رفت جمیع لشکر را دید که لباسهای سیاه پوشیده اند گفت
لعنهم الله علیهم گفت این مجالس صحبت کدام نابینا چهقند که سر را [illegible]
تنک جمع شده اند چون نزدیک تر شد یزید پسر معویه را دید گفت من هذا
الملعون ابن الملعون واسع الحلقوم المضروب علی الخرطوم یعنی این کیست این
ملعون پسر ملعون نجس پسر نجس دریده حلقوم بریده خرطوم پس شخصی بانک
بروی زده گفت ویحک ای اعرابی هوا بیاش که این یزید پسر امیر المومنین
معاویه است طرماح گفت یزید کیست و پدر او کیست زاد الله مرضه و لا بلغه
مراده یعنی زیاد کند خدا تعالی مرض او را و نرساند او را بمراد خود اف
بر او باد ای شیعه سخن طرماح را در شام بر یزید ولد الزنا تا شنیدی سخن فرزند
امیر المومنین امام زین العابدین را بر یزید بشنوید چه امام بیمار فرمود که

و [illegible]

[illegible]

خواستند ما را فرزند یزید ببرند بر ریسمانها او بردند و ما دا و زنده سعیر بودیم که ما را
بر ریسمانها بسته بودند وکان الحبل فی عنقی و عنق ام کلثوم و بکتف زینب و سکینة و
البنات یعنی از ریسمان بگردن من و بگردن ام کلثوم و بکتف زینب و سکینه و سایر
دختران بود و ما را با این حالت میبردند و اگر در راه رفتن کوتاهی میکردیم ما را
میزدند تا اینکه ما را در مجلس یزید بردند و آن پلید بر روایتی بر تخت نشسته
تاجی بکلاه بیه و یاقوت بر سر گذاشته پس امام بیمار در روایت نهر الدلباب فرمود
یا یزید ما ظنک برسول الله لو یرانا علی هذه الحال ای یزید چه گمان داری برسول خدا
اگر ما را با این حالت مشاهده نماید که بر ریسمانها ما را بسته باشند و عاید
کرده بالای ما نفاقه باشند و ما عریان بر قتبهای شتران سوار کرده باشند چون
حضرت اینکلام فرمود جمیع حاضران بگریه در آمدند یزید بر روایت منتخب رفت
و امر نمود تا ریسمانها از ایشان کردند و کتفهای ما بریدند پس دختر سید الشهدا
فرمود یا یزید بنات رسول الله سبایا ای یزید ایا سزاوار است که دختران رسول خدا
اسیر باشند فبکی الناس و بکی اهل بیته حتی علت الاصوات پس جمیع مردم بگریه
در آمدند و اهل خانه یزید نیز گریستند و صداها بگریه بلند شد پس بر روایت
ابی مخنف هند زوجه یزید بر بالای منظره نشسته بود [illegible]
در پس پرده و گفت ای یزید آیا در مجلس تو کسی هست [illegible] گفت بلی پس
[illegible] گفت پس بیرون روند و چون مجلس خلوت شد هند گفت داخل [illegible]

مجلس شد سر بریده در میان طشت دید پرسید که این سر از کیست گفت سر حسین ابن
فاطمه است پس هند گریست و گفت ای دشمن خدا از من نور چشم قوم و ترتو شوهر من
یزید گفت ای هند تو را با فاطمه چکار است هند گفت وای بر تو بکدام روی علامات
می نمائی خدا و رسول او را که فرزند پیغمبر را شهید کردی و سر شرا در مجلس شراب
حاضر کردی چون یزید ملعون این گفتگوی خشونت آمیز را شنید از
طرماح قصد قتل او را بدل گرفت اما نخواست که بی حضت پدری از او امری
نسبت بطرماح صادر گردد گفت ای اعرابی امیر المومنین بتو سلام میرساند طرماح
گفت السلام منی الیکم مرا انکو و ضنا بیجا فرستاده با منست و احتیاجی بسلام تو
ندارم یزید گفت چه طلب داری بگو که امیر کفایت مهم تو را بنوعی نموده طرماح
گفت حاجت من با او است که از مقام امارت و پادشاهی که نشسته و شایسته
آن نیست برخیزد تا آنکسیکه شایستگی دارد بنشیند یزید گفت ای ابله چه مقصد
داری طرماح گفت مقصد حال آنکه بر پیش او روم و با نچه مامورم از مولای خود عمل نمایم
پس یزید بفرمود تا حجاب که در میان بود برداشتند طرماح را داخل کرده مجلس معاویه
را مشاهده با اصحابش و طرماح همچنان با نعلین خود داخل انجلس گردید کفش را از پا
بیرون نکرد خادمان گفتند ای اعرابی کفش را بکن طرماح متوجه یمین و یسار خود گردیده
گفت مگر اینجا وادی مقدس است که کفش بیرون کنم یا شما صاحب وادی مقدس هستید
که مرا امر بکندن نعلین میکنید قبول نکرده چنان پیش رفت پس بروایت کمال العیون

طرماح

طرماح نظر کرد دید معویه با خواص خود بر کرسیها نشسته و جامهٔ منقش نقشها در
پیش رو انداخته پس از حاجب پرسید که کیست اینکه در ابتدای مجلس نشسته گفت
مروان ابن حکم است طرماح گفت تبت یدا مروان لعنة الله علیه و علی حکم ابن العاص
پرسید که آنکه دیگر کیست گفت پسر ارطاة گفت دمر الله بعذاب واقع گفت آنکه دیگر
کیست گفت ابو هریره گفت قاتله الله فانی یوفکون هذا عدو الله الکذاب المفتری
پرسید که آنکه دیگر کیست گفت ابو الاعور سلمی گفت خسران دنیا و آخرت برای او باد پرسید
که آنکه دیگر کیست گفت سر جوان رومی است طرماح گفت تعسا له اهلکه الله پس پرسید
که این کیست که شکم بزرگ کیست و بقولی گفت این بلند سبیل کیست گفتند امیر المومنین
طرماح گفت لا السلام علیک ای پادشاه فاسق عاصی عمرو عاص پیش آمد گفت
و یحک ای اعرابی تو را چه بر این داشت که او را با امارت مومنان سلام نکردی طرماح
گفت عادت بعزات به خشیند ای کاسه لیس مذبذب احمق ما ایم مومنان و لی
او را بها امیر ساخته بخلافت پس [illegible] معاویه بتکلم در آمده گفت ما معک یا اعرابی
چه چیز با خود داری ای برادر اعرابی طرماح گفت معی کتاب مختوم من معصوم با من مکتوب
سربسته است که پاکست از کمینی از گناهان کبیره و صغیره معاویه گفت بمن بده تا ببینم
طرماح گفت کراهت دارم که پا بر بساط تو بگذارم گفت بوزیر من بده و اشاره بعمرو عاص
کرد گفت لعنت خدا بر طاغیه ای باد که این چه رای دید و او را از آنند که
ابولهب و هشام و مغیره و ابوسفیان باشد هیهات هیهات ظلم کرده پادشاه و خاین است

دینار معویه گفت بدین علامتی که بر بالاست و اشاره کرده به مزید پس طرماح گفت هرگاه
با ابلیس خودش قائل نشده باشم بجنوب ابلیس البته راضی نخواهم شد که مکتوب کی
خود را باو تسلیم نمایم پس معویه گفت که کرامت کن باین منبر من و اشاره کرد بغلامی
که در بالای سر طرماح ایستاده بود طرماح گفت این مملوکیست که از مال غصبی و حرام
بتصرف در آورده و کارش صرف مالی در مصارف حرام و مکتوب قلمی من از این
شریفتر است که بجنبی ددن و صفی دهم معویه گفت تو همه امیران را لعنت کردی بد
بر سمرة ابن جندب که از اصحاب رسول خداست طرماح گفت لعنت خدا بر او و بر پسر
او جابر کذاب و بر ابو هریره خائن فاسق گفت بلعنت زاده ارقم ده گفت بلکه
دینه بدنیاه گفت بعبدالرحمن ابن ابی بکر ده که پدرش خلیفه رسول بود گفت
اول الغاصبین حق اهل بیت محمد پس معاویه را دل بتنگ امد از ردی
طلبش تمام گفت ای اعرابی پس بچه عنوان از تو این مکتوب را بازیافت باید
طرماح گفت برای عنوان که از مقام و مسند تکبر برخواست از روی ادب و قرعات
تمام بخضوع و خشوع ما لا کلام بار غبت بسیار بی کراهتی بدست خود از من بازیافت
نمائی فانه کتاب من یصل کریم و سید علیم و حبر حلیم چرا که این مکتوب از آن
مردی شجاعیست که معدن کرم و سخاوت و معدن معرفت و دانائی و معدن بصیرت
و علم و بردباری امت پس چون اینکلامات را شنید معاویه از طرماح از روی
غضب برجسته بیامد و آن مکتوب را از دست طرماح کشیده در جای خود قرار

گرفت

گرفت و سر او را گشوده خواند و چون بر مضامین او اطلاع یافت انگشت بدندان زد سر
زانوی خود نهاده روی بطرماح کرده گفت ای اعرابی کیف خلفت ابا الحسن والحسین
در چه حال گذاشتی پدر حسن و حسین را طرماح گفت خلفته بحمد الله کالبدر
الطالع حوالیه اصحابه کالنجوم الثواقب یعنی گذاشتم او را در حالتیکه مشغول بود
بحمد خدای عالمیان و حال خودش چون ماه تمامیست که بنور ذاتی خود طلوع
نموده و اصحابش در حول او بنور شرف او چون ستارهای درخشنده در نیکی
و حرمتش پاینده اند بحیثیکه اگر ایشان را بخدمتی امر فرماید همه مبادرت مینمایند
بشعف تمام و اگر از منهیی نهی فرماید بی کراهتی خود را باز میدارند و خودش
ای معاویه شجاع دلاوریست که اگر برخورد بلشکری از صولت او گریز اختیار میکردند
و شمشیر او نور را وریست که اگر نزدیک شود بگردنی او را از قلعه بدن بکی
میاندازد و اگر دشمنی را ببیند او را با سوکی فانی میگرداند پس معاویه گفت
ای اعرابی چگونه گذاشتی کیف خلفت الحسن والحسین چه گذاشتی حسن و حسین را
طرماح گفت خلفتهما بحمد الله شابین تقیین نقیین ذکیین عفیفین صحیحین
مرضیین سیدین طیبین عاقلین فاضلین مصلحین فی الدنیا والاخرة یعنی
گذاشتم حسن و حسین را در حالتیکه بحمد خدا مشغول بودند و ایشان
دو جوان پاکیزه اند و منزه از گناهان صغیره و کبیره و بصحت و سلامت بود
ایشان دو پاکیزه طینتی اند عاقل و دانا و فاضل و فیض رساننده بخلق

خلا دربرد بنا وعقبی پس معاویه در این حال سر بزیر انداخته وخاموش شد
وعبدان ساعتی سر برآورده بتکلم درآمد وگفت ای اعرابی که ترا چنین فصیح
وسخن دان گردانیده طرماح گفت کسیکه ترا چنین کودن ونادان ساخته
ای معاویه تو از من چه دیده اگر بر سبیل ادب بدرگاه جهان پناه آنحضرت هر آینه
بینی جماعتی از ادیبان ونجیبان وفصیحان وبلیغان ومتقیان واصفیای
دنیا وآخرت را که مجانت در غرقاب تحیر افتاده خلاصی از آن ورطات
ممکن نگردد پس درآنوقت عمرو بن عاص روی بمعاویه کرده گفت ای امیر
این مرد اعرابی است بدوی فصیح اگر امیر او را به بخششی راضی کرده اند
شاید که در حق امیر نیز چنین زبان بمحامد گشاید پس معاویه را این سخن
مستحسن افتاد گفت ای اعرابی چه فی اگر جایزه بتو کرامت فرمایم آیا از من قبول
میکنی طرماح گفت من در قبض روح تو املاء ام از مال تو مضایقه ندارم پس معاویه
فرمود که ده هزار درهم از برای او آوردند چون جایزه حاضر شد معاویه گفت
ای اعرابی میخواهی که عطای زیاد نمایم طرماح گفت زیاده کن تو چندان که از مال
بغیرت مخشی این مالیست که بظلم وغضب از دیگران بدست نموده
خدایتعالی دوست میدارد صاحب بخشش زیاده را پس معاویه بفرمود
که بیست هزار درهم دیگر او رسند ودر نظر طرماح گذاشتند طرماح گفت
اجعلها وترا فان الله تعالی هو الوتر ویحب الوتر یعنی یکبار دیگر این جایزه را

طاق نیز الکبر در صکان عالمیان وتر دیگنا است و دوست میدارد
امر فرمود تا سی هزار درهم دیگر حاضر کردند چون بآن حد رسید طرماح در آن
ساعتی بتفکر نظری داشت معاویه گفت ایا لا بر سریر تعجبی نشسته
بر مسند تکبر تکیه زده استهزا وسخریه بامیکنی معاویه گفت آنچه حجه گفتی
این سخن را طرماح گفت از آنجهة که جایزه وعطای که بمن بداد رسید
وبزبان بان رسیده گویا این گفتگوی بخشش تو چون بادها نیست که در
سرکوهها بجهد پس معاویه چون این بشنید از جای خود برخاسته از غضب
ها جمع کرد وبطرماح شمرده تسلیم نمود ودر جای خود قرار گرفت چون طرماح
آن مال را متصرف شد ساکت گردید و دیگر دم نزد درآنوقت عمرو بن عاص
گفت ای اعرابی جایزه امیر المومنین را می بینی که بخشش وقوانین امیر المومنین
نسبت بتو طرماح گفت هذا مال المسلمین من خزانه رب العالمین اخذه عبد
من عباده الصالحین یعنی این مال جمعی است از مسلمانان از خزانه پروردگار
عالمیان که باز یافت نموده او را بنده صالحی از بندگان پس درآنوقت معاویه
عرق حمیت وجهالت بحرکت درآمده از روی طیش وطغیان بکاتبش فرمان
داد که بنویس جواب نامه این اعرابی را بحق اقسم که جهان بآن روشنی
چشم من تیره وتار گردانیده طاقتم را طاق کرده پس آنکاتب کاغذی برداشته
تهدید پیراهنی باین عنوان انشا نمود بروایت صاحب کمال العیون ذکر کرده

کران جمله سوالهاي معاويه بطرماح اين بود كه اي اعرابي چه ميكويي در حق
شيخين طرماح كفت شيخين كيستند كفت ابابكر و عمر طرماح كفت فاسقان
فاجران هردو وفاسق هردو وفاجر هردو مكار هردو ونابكار باو نغة ابن [illegible]
يعني برادر شيطان عثمان ابن عفان معاويه متغير شد كفت ويلك يا اعرابي
چكويي در حق طلحه و زبير وام المؤمنين عايشه طرماح كفت لعنة الله عليك
وعليهم تو را باين سخنان چكار است جواب نامه را بنويس تا بروم و مردم احوال
سكي وخوكي از من ميرسي پس معاويه در جواب عاجز كرديد عمرو عاص كفت
اي معاويه اين اعرابي است ميتوان او را بزر راضي كرد كه با تو بخوبي حرف زند
معويه كفت اي اعرابي چه ميكويي درباب جايزه وعطايي كه بتو بدهم ايا از من ميكيري
يا نه طرماح كفت بخدا قسم من ميخواهم جان تو را بكيرم وان جسد تو بي بعنا [illegible] پس
چكونه نخواهم كه از دست تو مال بكيرم پس معويه امر كرد بان وصفي كه عرض شد بول [illegible]
[illegible] انكرن [illegible] پيش [illegible] طرماح كذاشتند طرماح برداشت وساكت شد
عمرو عاص كفت اي اعرابي چكونه ديدي جايزه امير المؤمنين را طرماح جواب داد
كه اي از خدعه ومكر بيكانه وان خدا وخلق بيكانه اي دو رو دو جهان رو سياه
واي در بيد [illegible] اي پرهنكان اصنام [illegible] هراه اي چهار پنجه [illegible] اي كي [illegible]
[illegible] بجذب واي بر تو مال مال مسلمانست وان خزانه بيرون كرده است عليناست
كه ان از كرفته است مرد فاسقي وداده است ببنده صالحي پس معاويه بكاتب خود

كفت

كفت كه جواب نامه را بنويس بخدا قسم كه دنيا در چشم من تاريك شده وخود
طاقت نوشتن ندارم پس كاغذي برداشت ونوشت بسم الله الرحمن الرحيم اين
نامه ايست از بنده خدا و پسر بنده خدا معاويه ابن ابي سفيان بسوي
علي ابن ابيطالب عليه التحية والثناء اما بعد بدان بدرستيكه يا علي متوجه بسوي
تو بخصومت تمام با لشكر عظيم از شام كه ابتداي ان لشكران كوفه واخر اوان تا
ساحل بحر باشد و ميدانم تو را در ميان هزار خروار از خردل كه هر دانه ازان
خردلي هزار مرد جنكي مقاتل باشد دران اثنا چون نظر طرماح بران قلم كاتب افتاد
كفت سبحان الله نميدانم كه كدام از شما دروغكوتر ميباشيد تو يا كاتب تو انچه او
نوشته است اكر جمع شوند اهل شرق ومغرب از جن وانس از عهده چنين دروغ
كزافي بر نميتوانند امد وقدرت بران ندارند چون نظر برادر انداخت كفت بخدا
قسم اي اعرابي كه او ان پيش خود او را نوشته بي ا[illegible] استشاره من طرماح
كفت اكر بي امر تو اين كار كرده است پس تو در نظر او حقير وضعيفي واكر بامر تو كرده
چنين فضيحي كرديده پس تو را رسوا كرده است ودر روايت ديكر بنا برحيليتي
مرتد دي كه او را برادر اثنا روايت طاري كرديد طرماح كفت كه ان كتب
هذا من تلقاء نفسه فقد خانك وان امرته بذلك فانما انتما خائنان كاذبان في
الدنيا والاخرة يعني اكر اين خط را از پيش خود نوشته پس خيانت كرده است
در اطاعت وبندكي تو واكر بامر تو چنين كاري كرده است پس شما هردو خيانت

کار و دریغ نکنید در اطاعت و بندگی خدا در دنیا و عقبی پس طرماح گفت
ای معاویه بخدا قسم که امیرالمومنین را خزینی هست مملو از نعیم المنقاد
که هیچکاره نبخشیدم قدرت خود جمیع لشکر بهم میشود بر خیال قدرت خود
و جیش و عسکر ترا نیرو نبر میکنی بمقدار هیبت خود بنیاد ایشان را ابتدا
گفت که بخدا قسم که راست میگوید این اعرابی انما الاشتر نخعی است که دلاوری
و جنگ از مانیست و از دها نیست دمان و شیر دست زبان پس روی
بطرماح کرده گفت تو برو بصحت و سلامت و از من راضی باش پس طرماح آن
نامه را برداشت و آن عطایا را ضبط نموده بر مرکب خود سوار گردیده روی براه
نهاد پس معاویه بطرماح گفت برگرد و سلام مرا بعلی برسان و بروایة دیگر معاویه
گفت مال و نامه را بگیر و برو و خدا ترا از جانب صاحبت جزای خیر دهد
پس طرماح نامه را گرفته و مال را برداشت و بیرون آمد و بر شتر خود سوار شده
روانه گردید پس معاویه باصحاب خود گفت که اگر من تمام مال خود را بدهم آن
شماها هم نمیتوانید که ده یک آنچه این اعرابی از جانب صاحب خود رسانید از
جانب من برسانید عمرو عاص گفت اگر ترا قرابتی مثل قرابت امیرالمومنین علی
ابن ابی طالب میبود و حق با تو میبود چنانچه حق با اوست ما هم میرسانیدیم اضعاف
آنچه این اعرابی از جانب صاحب خود رسانید معاویه گفت خدا دهنت را
بشکند و لبهای ترا قطع نماید بخدا قسم که کلام تو بر من شدیدتر بود

از کلام

از کلام اعرابی و دنیا را بر من تنگ نمود بلی شیعه این طرماح از خلص شیعیان امیرالمومنین
بود و او در صحبت پیغمبر و امیرالمومنین و امام حسن نموده و بروایت صحیحه و
وقتیکه امام حسین بجانب کربلا میرفت طرماح در عرض راه بملازمت رکاب انجناب
رسید و عرض کرد که یابن رسول الله بجانب عراق مرو و از روی اخلاص سخنان
مخلصانه عرض کرد چون دید معروض قبول نمی افتد عزم کرد پس بیا بجانب قبیله من
حضرت فرمود میان من و اینقوم وعدی است که کراهت دارم تخلف از این اگر
خدای تعالی شر ایشان را از من منع کرد پس نعمتی است که همیشه عطا کرده و اگر
نوع دیگر شود سعادتی است که نصیب من نموده پس طرماح بیتاب شده زادی
که برای عیال خود همراه داشت بزودی بایشان رسانید و وصایایی که داشت
با اهل خود کرد و برجعت تمام آمد و بموکب اقبال ملحق گردید و ابی مخنف از طرماح
نقل میکند که گفت من در واقعه کربلا حاضر بودم و چند ضربت نیزه بمن رسیده بود
و از کثرت جراحات در گوشه افتادم و بخواب رفتم دیدم ده سوار سفید پوش که گویی
مثل آن ایشان ساطع بود و آمدند من با خود گفتم که این عبیدالله ابن زیاد است مگر آمده
که جسد امام حسین را پامال سم اسبان کند پس دیدم که آن سواران داخل قتلگاه
شدند پس یکی از ایشان نزد جسد امام حسین آمد و نزدیک آن جسد نشست
پس دست خود را بجانب کوفه دراز کرد چون دست خود را بر گردانید دیدم
سر بریده امام حسین در دست او میباشد پس آن سر بریده را بر جسد آن امام مظلوم

گذاشت بقدرت خدا بصورت اول خود نمود چون ملتفت شدم دیدم امرزد رسول
خداست پس حضرت رسول فرمود یا بنیّ قتلوک اتراهم ما عرفوک ومن شرب الماء
منعوک ای فرزند من ترا کشتند مگر ترا نشناختند واز آشامیدن آب منع نمودند
پس فرمود ای پدرم آدم وای پدرم نوح وای پدرم ابراهیم وای برادرم موسی و عیسی
آیا می بینید که بعد از من چه کردند امت من بفرزند من من خدا شفاعت مرا از
قیامت با ایشان نرساند شیعه این یکمرتبه بود که پیغمبر بکربلا آمد مرتبه دوم شب یازدهم
محرم وقتیکه جمال ملعون ناموجه بند زیرجامه دستهای مبارک امام مظلوم را
حلال کرد که یکمرتبه زمین متزلزل شد وصدای شورش وغوغا بلند شد
جمال ملعون میگوید دیدم سه مرد ویک زن ایستاده اند وملائکه بر دور ایشان
احاطه کرده اند یکی میگوید ای فرزند من ای حسین فدای تو باد جد تو و پدر تو و
مادر تو ناگاه دیدم امام مظلوم نشست وسر مقدس بر بدنش قرار گرفت و
عرض کرد لبیک یا جداه قتلوا والله رجالنا وسلبوا والله نسائنا یا جداه ذبحوا والله اطفالنا
ای جد بزرگوار مردان ما را کشتند زنان ما را برهنه کردند اطفال ما را سر بریدند
پس رسول خدا فرمود یا بنیّ کی دست راست وچپ ترا قطع نموده عرض کرد جمال دشمنم
که از مدینه تا کربلا با من بود بجهة بند زیرجامه دو دستم را جدا کرد پس حضرت رسول
گریست گریستن شدیدی الا لعنة الله علی القوم الظالمین

وبه نستعين بسم الله الرحمن الرحيم رب يسر وبه نستعين

حمد بی حد و ثنای بی عد نثار بارگاه کریمی است که بعثت فرمود رسولان برای اهل
معرفت بجز تکی عبادت و امامان تم از اتفاق داشته و آن همه نعمتهای بی پایان و احسانهای
بی اندازه را در برابر تکالیف کمی داده که امور شاقه را از جمیع بندگان خود برداشته و
ستایش بی حد پیشکش درگاه پادشاه حکیمی است که قبول شرع مقدس نبوی را
راه آیات قرآنیه ایشان از ابواب عالیه رضوان رسانیده و به پیروی مذهب
سید مصطفوی از وادی اخبار امامیه عنان ایشان را برگردانیده برای ارباب العبان کشانید
پس هر که بر مرکب شریعت سوار شد او را اعانت نموده بر کمان تقوی و عبادت توشه
برداشت او را بمنزل رسانید و هر شخصی که براه منافی اهل عصمت شد رجال نمود او را
بر گمراه نفرمود و صلوات بسیار و سلام بی شمار از جانب جناب پروردگار در ارواح مطهر
مزکی که ایشان که جمیع عالم را بطفیل وجود ایشان خلق نموده و عقل اول را عقل ایشان
و نفس کلی را نفس ایشان و انبیا و مرسلین را شیعه ایشان فرموده و مخالفان ایشان را

بانتها تخلف گاهی بکفر فجره و گاهی بجرم ستمگره و گاهی بمنافقین و گاهی بملحدین مسمی نموده
و در لعن ایشان لاعنین بیدین گاهی بعلیهم لعنة الله و لعنة اللاعنین و گاهی بعلیهم لعنة الله
و الملائکة و الناس اجمعین نامزد فرموده است اما بعد اقل غلامان حسین ابن علی علیه السلام
حسین ابن عبد العلی حشرهما الله مع النبی و الولی بموقف عرض برادران ایمانی و اخلاء روحانی
میرساند که این بنده مسکین چندی قبل از این بخواهش بعضی از نیکان جلیل الشان
سلمه الله الرحیم الرحمن در معنی دعاهای ماه مبارک رمضان کتابی در نه موعظه نوشت و
از زاد المسافرین و معاد المهاجرین نام کرد و بعد از اختصار کرد و آن مختصر را مائدة الغافرین
نام کرد و چون غایات مجالس این دو کتاب ادعیه ماثوره مشهوره بذخیره است و
علما در سند ایشان حرفی دارند و خواهش بعضی از دوستان نیک اختر این دید که هر گاه
اوائل آن مجالس بجای این دعاها آیه از قرآن معنون باشد بقرابت لهذا این خیر را
تقصیر اجابت ایشان از مستبعد و چون منزلان انگشت ما در دست قبول نعماء مبارک
بان نمود چرا که در هر سال هر وسا ماه مبارک رمضان جماعت مومنان را احتیاج بدون
بجهار جزو است قرآنی و صحیفه کامله و زاد المعاد و محتاج به موعظه داشتن و ستاری آن
بحمد الله موجود و تعقل فضل امجد و نا مسعود و اما چهارمی که عبارتش از موعظه باشد نبود
کتابی مخصوص مقید بزبان فارسی که جامع همه چیز باشد و بینه خاصه بان باشد مگر کتاب سلطان
الواعظ قزوینی شکر الله مساعیه الجمیله که در اخلاق نوشته و از اسمی مخصوص بابواب الجنان
فرموده و الحق اسمی است با مسما و کتابی است بادر روشنا که هر که از ابتدا تا انتها هر هشت در

بهشت را بر روی او بگشایند و دیده کافه انام خصوصا عوام از آن کتاب نیز بسیار
منتفع نمی‌شدند از جهت مغلق بودن اکثر الفاظ آن و از جهت عدم اشتمال آن بر همه چیز از او
واجب و مستحب و مکروه و حرام و از جهت خالی بودن آن از دو میزان ثلثه که قول
حقتعالی فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ بآنها اشاره دارد و آن
موازین عبارتست از اخلاق و عبادت و معرفت است که میزان اعلا معرفت است که تعلق
بفؤاد دارد که اعلا وجود انسان است و میزان وسط اخلاق است که تعلق بنفس دارد
و میزان ادنی عبادت است که تعلق ببدن دارد و لکن هر کس که بعیان قدر کتاب انجات
قدس الله روحه در آن کتاب مستطاب فرموده تین عمل کند البته بجنات
داخل بهشت خواهد شد و حقیر فقیر معترف بتقصیر خواست که او نیز از خریداران
یوسف محسوب شده بقدر مقدور نشر احادیث نماید و چند بابی از جنة الفردوس
اخبار ائمه اطهار علیهم السلام بر روی زمره ابرار و اخیار بگشاید المؤلف خبة الفردوس
ابواب الجنان . هر یکی را اخذ کن قدری بخوان . که سعادت طالبی اینجا مرد
بس بود امروز را این ندیج فرد . هر دو را خوانی شوی کامل عیار . در هزار بکنار
نکته‌هایی مدار . و فی الحدیث نعم المحدث الکتاب و نعم الطهور التراب و انشاالله
بسیار مختصر میکنیم که بقدر زاد المعادی بیشتر نباشد تا آنکه واعظ و مستمع و کاتب
و مستکتب بحد ملال بهم نرسانند و آن را بمحبة الابرار مسمی نمودم و از خداوند تعالی
میجویم و در دنیا و آخرت توکل و اعتماد بر حضرت او مینمایم و التماس از برادران ایمانی آنکه این

کتاب را

کتاب را فی مقابله و تصحیح نمایند و فصل و باب و سرخی و اعراب از آن درست کنند زیرا که
اگر چهار این سفار نجابت بجا چرا که بسی غلط می‌نویسند از سر تا پا و اگر بنظر عالمی برسد و
بر خطایی مطلع گردد باصلاح آن این ضعیف را ممنون نماید و مرتب کردیم آن را بر بیست و یک
مجلس و خاتمه شعر محبة الابرار ما را دیدنیست . هر چه میخواهی از آن گل چیدنیست
محبة الابرار ما را تبصرین . ادخلوها بسلام آمنین . و بدانکه این رساله وافی بدان آنچه
نهج البلاغه فقرات از مفاتیح ابواب الجنان است و شرح لمعه اشارات انسان
مصابیح قلوب اهل علم و عرفان الحق حال این آنست که در آن خوض نموده امر از وی غنیه
الواعظین یافت بلکه بحار الانوار نیست که هر شخصی در آن غوص نموده با لآلی در رو غرر
فواید قرین آن شتافت و از خدا سوال میکنم که بنیت گوینده و شنونده محض رضای
مقدس خود گردانند و همه را از شوق عظیم ما اجرهای جسیمه برساند بنبی محمد و آله صل
علی محمد و آله و آداب وعظ و مستمعین را در کتاب مائدة العارفین ذکر کرده‌ایم اگر کسی
خواهد بآنجا رجوع کند مجلس اول در بیان الکحب روزه و آداب آن مجلس دوم
در فضیلت قرآن و ثواب تلاوت آن مجلس سیم در فضیلت عقلست و مذمت مثل
از حمق و جهل مجلس چهارم در محبت حقتعالی و شکر نعمتهای او مجلس پنجم در ذکر
توبه و شرایط استغفار و انابه مجلس ششم در ظلم کردن بر زیر دست خود و از عجز
و ازاله مجلس هفتم در نماز و روزه و حج و زکوة و خلق الجماعة مجلس هشتم
در ترحم نمودن بر ایتام و در اطعام الطعام و افشاء سلام و مانند اینها مجلس نهم

[illegible]

ساعه لقائک ساعة رضاک بحق محمد و اله الطاهرین والحمد لله رب العالمین

مجلس اول در بسم الله الرحمن الرحیم **بیان فضیلت روزه**

الحمد لله الذی جعل صحبة الابرار بعد الانکار افضل شیء و مذاکرة الاخیار
عند الاخیار عند الاخیار اجمل ذخر و فیء والصلوة والسلام الکاملان المبارکان
علی خیر خلقه محمد و اله الابرار الاطهار ما ذکر من الصلوة شیء **و بعد** فقد قال الله تعالی
فی کتابه المعلی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام
کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون پروردگار عالم و مصور بنی ادم پدیدآورنده
خلایق از کتم عدم در فرمان مبارک مطاع خود میفرماید که ای جماعتیکه ایمان اورده اید
نوشته شده است و واجب کرده شده است بر شما روزه همچنانکه واجب کرده شده است
بر انکسانیکه پیش از شما بوده اند شاید شما تقوی بهم رسانید بدان ای عزیز که روزه
از معظم عبادات است و سر امد همه طاعات و رکنی است رکین از ارکان شریعت و راه
راستی است از برای اهل حقیقت بلکه ان ستون دین است و علامت اهل یقین و طریقه
صلحا و پیغمبران است و تشبیه به ملائکه مقربان و از جمله تقوی است و در ان خشنودی
حق تعالی است و ان شهر همین امت واجب شده است و بس بلکه بر سایر امتها نیز واجب
بوده است و لیکن روزه که مقرون باشد بماه مبارک رمضان منحصر بوده است باین
امت و به پیغمبران گذشته بر امم ایشان و حق تعالی امت را مانند پیغمبران گذشته
علیهم السلام مخلع بان خلعت نموده و مشرف باین تاج فرموده است که روزه را در همان ماه

در ماه مبارک رمضان بر ایشان واجب فرموده مثل پیغمبران گذشته پس در این ماه دیگر پس باید
قدر دانست و شکر نمود و در حدیث قدسی است که حق تعالی میفرماید کل حسنة
بعشر امثالها الی سبع مائة الا الصوم فانه لی و انا اجزی به یعنی هر حسنه را ده برابر
ثواب میدهم و پیوسته زیاد میکنم تا هفتصد برابر بغیر ثواب میدهم مگر روزه که
آن مخصوص من است و اجر صاحبش حتی بر من است شعر گوید القوی لی فرو نکرد
در همه عمر خویشتن نخوری و در کتاب روضة الواعظین از جناب سید المرسلین منقول است
که لو علمتم ما فی رمضان لزدتم لله تبارک و تعالی شکرا یعنی اگر میدانستید چه چیزهاست
در ماه رمضان هر آینه خدا را بسیار شکر میکردید و این حدیث طولانی است و ذکر آن
مباداد دوستان را ملال آورد و در آخر این حدیث میفرماید که من لم یغفر له فی شهر
رمضان ففی ای شهر یغفر له و لا قوة الا بالله یعنی کسیکه در این ماه آمرزیده نشود
پس در کدام ماه آمرزیده خواهد شد و حول و قوه از خداست و توفیق از خداست
پس برادران و دوستان که از برکات چنین ماهی محروم کردند و از حضرت امیر المؤمنین
و سید العارفین صلوات الله علیه منقولست که خطبه خواندند در ماه از جناب رسول خدا
در آخر ماه شعبان و فرمودند ایها الناس قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة و الرحمة
و المغفرة یعنی ای مردمان بتحقیق که رو کرده است بسوی شما ماه خدا ماه
با برکت و رحمت ماه آمرزش و مغفرت که گویا حضرت با ایشان فرموده است
که ایها الناس سخت آرام نشسته اید شاید خبر ندارید که چه چیز رو بشما آورده است

مونی

مونسی روی بشما آورده است که همه او خیر و برکت و نعمت و رحمت است مستعد
شوید از برای او و این ماه خداست قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة ای برادر هرگاه بشنوی
بگویند که فلان عزیز تو از سفر کربلا یا کعبه یا سفر دیگر می آید و نزدیک رسیده است
چقدر مضطرب میشوید و از جای خود حرکت میکنید و استقبال و انتظار میکشید
و خانه را جاروب میکنید و فرش می اندازید و قهوه و قلیان مستعد مینمائید
و حلویات و تنقلات موجود میسازید و تمام میروید و خود را پاک و پاکیزه
میکنید از برای قدوم او و چون آمد ظاهرا چیزی که بشما نفع دارد اینست که
سوغاتی یا تسبیحی یا پارچه حریری یا چیزی دیگر برای شما آورده و هذا الشهر قد
اقبل الیکم بالبرکة و الرحمة و المغفرة و این ماه بتحقیق که روی آورده بشما
برکت و رحمت و آمرزش و در دعای صحیفه کامله که حضرت سجاد سلام الله
علیه فرموده است که السلام علیک من مطلوب قبل وقته و محزون علیه
قبل فوته یعنی سلام من بر تو ای ماه ای مهمان ماهیکه همه خواهان تو
بودند مشتاق تو بودند و هنوز نرفته همه از مفارقت تو محزونند شهر
هو عند الله افضل الشهور و ایامه افضل الایام و لیالیه افضل اللیالی
این ماهیست که نزد خدا بهترین ماهها است و روزهای او بهترین روزها و
و شبهای او بهترین شبهاست و ساعات او بهترین ساعات است دعیتم
فیه الی ضیافة الله و جعلتم فیه من اهل کرامة ماهیست که خوانده

شده اید دران شهری مهمانی خدا و گردیده شده اید شما دران از اهل کرامت خدا انفاسکم
فیه تسبیح و نومکم فیه عبادة یعنی نفسهای شما در این ماه ثواب تسبیح دارد و خواب شما
در این ماه عبادت است و عمل شما در این ماه مقبول و دعای شما در این ماه مستجاب
فاسئلوا ربکم بنیات صادقة و قلوب طاهرة ان یوفقکم لصیامه و تلاوة کتابه
یعنی پس سوال کنید از پروردگار خود به نیتهای درست و دلهای پاکیزه اینکه توفیق
دهد شما را از برای روزه گرفتن ماه او و تلاوت کردن کتاب او فان الشقی من حرم
عن غفران الله فی هذا الشهر العظیم یعنی پس بدرستیکه شقی و بدبخت کسی است که محروم بماند
از امرزش خدا در این ماه بزرگ ای برادر تامل نمای و نیکو نظر فرمای در این فقره
شریفه که از افصح فصحا سر زده است که بچه مبالغه و تاکید بیان شقاوت این محروم را
فرموده اند و اگر از علم بلاغت سر رشته داری هر اینه میابی که در این فقره چه لطایف
بکار رفته است از لفظ ان و الف و لام جنس و لفظ فعل کرد الدیما لعه حتم و لزوم
موصول و بودن جمله اسمیه که گویا فرموده اند که چنین کسی شقی است و بس و شقاوت
منحصر به او است و غیر او شقی و بدبخت نباشد و مؤید این معنی این روایتی است که در بعضی
از کتب اصحاب بنظر رسیده و مضمون ان اینست که در بدو اسلام منبر نبود بلکه
ستونی بود از چوب درخت خرمای خشک و جناب رسالتماب صلی الله علیه و اله
پشت مبارک خود را بان میدادند و مردم را موعظه میفرمودند پس صحابه عرض کردند
که یا رسول الله اگر رخصت میفرمایی منبری بسازیم حضرت رخصت داده ایشان منبری

سه زینه

سه زینه ساختند پس حضرت سید المرسلین از در مسجد امده رو به منبر نهادند
و بر منبر بر امدند که ناگاه ناله از ان چوب خشک بر امد چنانچه دلها خون میشد و ان
چوب همچنان مینالید در مفارقت ان بزرگوار چنانچه شتر بر بچه خود مینالد پس حضرت
گریستند و از منبر فرود امده ان ستون را در بر گرفت تا ساکن شد و فرمودند بحق انخدا
که مرا بحق به پیغمبری فرستاده که اگر او را در بر نمیگرفتم تا روز قیامت از فراق من زاری میکرد
و چون حضرت پای مبارک بر زینه اول گذاردند فرمودند امین و چون پا بر پایه دوم
گذاردند فرمودند امین و چون پا بر سر زینه سیم گذاردند باز فرمودند امین و صحابه
بخدمت ان سید عالم عرض کردند که دعا کرده که بود که شما امین میگفتید حضرت فرمودند
دعا کرده حضرت جبرئیل بود پرسیدند چه دعا کرد فرمودند که چون پای بر زینه اول
گذاردم جبرئیل گفت از رحمت خدا بی بهره باد کسیکه نام مبارک تو را بشنود و بر
تو صلوات نفرستد من گفتم امین و بر پایه دوم که پا گذاردم گفت از رحمت خدا بی بهره
باد کسیکه مادر و پدر را از پیری دریابد و چندان در خدمت ایشان نکوشد که ان
او را راضی شوند من گفتم امین و بر سیم که بر امدم گفت از رحمت خدا بی بهره باد کسیکه ماه
مبارک را دریابد و در طاعت و عبادت چندان سعی نکند که امرزیده شود گفتم امین
ای برادر چه نیکو گفته است شعر رفتم که خار از پا کشم . محمل ز چشم شد نهان . یک لحظه
چون غافل شدم . صد ساله راهم دور شد . و فی حدیث اخر من لم یغفر فی شهر رمضان
لم یغفر الی قابل الا ان یشهد عرفة برگشتیم بحدیث اول پس حضرت فرمودند و اذکروا بجوعکم

وعطشكم جوع يوم القيمة وعطشه یاد کنید بگرسنگی و تشنگی خود گرسنگی و تشنگی روز
قیامت را و تصدق کنید بر فقرا و بر مساکین خود وقروا کبارکم وارحموا صغارکم و
صلوا ارحامکم یعنی تعظیم کنید پیران خود را با علمای خود را با مردم را و رحم کنید کودکان
خود را و نوازش کنید خویشان خود را و حفظ کنید زبانهای خود را از آنچه نباید گفت
وغضوا عما لا یحل النظر الیه ابصارکم وعما لا یحل الاستماع الیه اسماعکم و بپوشید چشمهای
خود را از آنچه نباید دید و گوشهای خود را از آنچه نباید شنید و مهربانی کنید با یتیمان
مردم تا مهربانی کنند با یتیمان شما بعد از شما وتوبوا الی الله من ذنوبکم و باز گشت کنید
بسوی خدا از گناهان خود و بلند کنید بسوی خدا دستهای خود را بدعا کردن در
اوقات نمازهای خود بدرستیکه آن اوقات بهترین ساعتها است ینظر الله بالرحمة الی
عباده یعنی نظر میکند خدای تعالی برحمت بسوی بندگان خود یجیبهم اذا ناجوه و
یلبیهم اذا نادوه وجواب میگوید ایشان را هرگاه او را مناجات کنند و لبیک میگوید
ایشان را هرگاه او را ندا کنند و عطا میکند ایشان را هرگاه سوال کنند و مستجاب
میگرداند هرگاه دعا کنند ایها الناس ان انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها باستغفارکم
ای معاشر مردمان بدرستیکه جانهای شما در گرو کردارهای شما است پس آزاد کنید
بدر آورید آنها را بطلب آمرزش ان ظهورکم ثقیلة من اوزارکم فخففوا عنها بطول
سجودکم و پشتهای شما سنگین است از گناهان شما پس سبک کنید آنها را بطول دادن
سجدهای خود و بدانید که حقتعالی قسم یاد کرده است بعزت و جلال خود آنکه عذاب نکند

نماز

نمازگذارندگان را و سجده کنندگان را و نترساند ایشان را باتش جهنم در روز
قیامت ایها الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند الله
عتق نسمة ومغفرة لما مضی من ذنوبه کسیکه افطار بدهد از شما در این ماه روزه
دار مؤمنی را میباشد مثل کسیکه بنده آزاد کرده باشد و گناهان گذشته او
آمرزیده میشود پس بعضی از صحابه عرض کردند که یا رسول الله ما همه قادر نیستیم
این حضرت فرمودند که بپرهیزید از آتش جهنم بافطار فرمودن روزه داران اگرچه
بنصف دانه خرما باشد و اگرچه بشربت آبی باشد یعنی اگر زیاده بر این نباشد
ایها الناس من حسن منکم فی هذا الشهر خلقه کان له جوازا علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام
ای معاشر ناس هر که از شما نیکو گرداند در این ماه خلق خود را از صراط باشد که بگذرد در روزیکه
قدمها از آن میلغزد و هر که سبک کند در اینماه خدمت غلام و کنیز خود را حقتعالی حساب او را
آسان گرداند و هر که باز دارد در این ماه شر خود را از خلق حقتعالی غضب خود را
از او باز دارد در روز قیامت و هر که مراعات نکند در اینماه بر خویشان خود
حقتعالی قطع رحمت خود از او کند در روز قیامت و هر که نماز سنتی در اینماه بکند
حقتعالی مینویسد از برای او برات بیزاری از آتش جهنم و هر که ادا کند در اینماه نماز واجبی را
میباشد مثل کسیکه بجا آورده باشد هفتاد نماز واجب را در غیر اینماه و هر که زیاد کند
این ماه صلوات بسیار فرستد بر من والی من حقتعالی سنگین گرداند در روز قیامت
میزان عمل او را و هر که در اینماه تلاوت کند آیه از قران میباشد از برای او ثواب مثل

کسیکه مثل ختم قران کرده در غیر اینماه ایها الناس ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحة
فاسئلوا ربکم ان لا یغلقها علیکم ای معاشر مردمان بتحقیق که درهای بهشت در
این ماه باز است پس از پروردگار خود مسئلت نمایید که بر روی شما نبندد و
ابواب النیران مغلقة درهای جهنم بسته است پس از پروردگار خود مسئلت نمایید
که بر روی شما نگشاید والشیاطین مغلولة یعنی متمردان شیاطین چنانچه مستفاد
میشود از احادیث دیگر غل کرده شده اند پس از پروردگار خود مسئلت نمایید
که بر شما مسلط نگرداند مؤلف گوید که علامت آنکه شیاطین در اینماه در غل و زنجیر اند
اینست که مردم بسیار راغبند بآمدن در مسجدها که در غیر ماه مبارک اینقدر
راغب نیستند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از میان صحابه برخاست و
عرض کرد یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر چیست بهترین اعمال در این
ماه حضرت رسول فرمود که افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله
بهترین اعمال در این ماه ورع و تقوی از محرمات الهی است و حضرت گریستند
پس حضرت امیر المؤمنین عرض کرد که ما یبکیک یا رسول الله چه چیز باعث گریه تو شد
یا رسول الله حضرت فرمود که گریه میکنم از برای آنچه نسبت بتو در اینماه واقع خواهد
شد گویا می بینم ترا که از برای پروردگارت نماز میکنی و برانگیخته میشود بدبخت
ترین اولین و آخرین جفت پی کننده ناقه صالح و ضربتی بر سرت خواهد زد که محاسن
تو از خون سرت خضاب خواهد شد پس من عرض کردم که یا رسول الله و ذلک فی

سلامة

سلامة من دینی این در وقتی میشود که آیا دین من بسلامت هست یا نه حضرت
فرمود که دین تو بسلامت است یا علی من قتلک فقد قتلنی و من ابغضک فقد ابغضنی
و من سبک فقد سبنی یا علی هر که ترا بکشد مرا کشته است و هر که ترا دشمن
دارد مرا دشمن داشته است و هر که ترا سب کند مرا سب کرده است لانک منی
کنفسی روحک من روحی و طینتک من طینتی یعنی بجهة اینکه تو از منی و روح
تو از روح من است و طینت تو از طینت من است ای عزیز این قدر بدان که اصل تقوی
زاد این راه است ترک محرمات الله است و هر گاه آن روزه که بهترین روزهاست
در این روزها بگیری لعل که تو هم در درجه متقیان بوده باشی چنانچه در اخبار
شریفه میفرماید که لعلکم تتقون و در جای دیگر میفرماید ان اکرمکم عند الله اتقکم
یعنی بدرستیکه گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزکاران شمایند ای برادر
اگر شرح تمام طریقه متقیان از مجلس ما طول خواهد کشید که بنویسم شرح آن بجلد شود
مثنوی هفتاد من کاغذ شود بدانکه ماه رمضان ماه رحمت پروردگار است
و شبیه به بهار است که چون بهار در آید ابر بر هوا بر آید و باران از آسمان فرود
بارد و نباتات بروید و سبزها بدمد و کوهها خلع خلعت زمردی کردند و
درختان شکوفه در بندد و همچنین چون ماه رمضان در آید مساجد منور گرداند
معطر قنادیل روشن آمدن بمساجد معین مجالس ساخته محافل پرداخته سجادهای
عبادت انداخته پیران همه لرزان جوانان با اشکهای ریزان و هراسان بدرگاه حضرت

و احادیث در این باب بسیار است

سبحان الله چه برادرجان ماه رمضان روزه اش از سایر اقسام صیام بمزید فضل
و ثواب هم قرین است و در محفل کرامت و شرافت بر جمله امثال و اقران خود مقدم
نشین است هی هی چه مبارک ماهی خرم ماهی که سی پاره روزهای شریفش تمام
ایت رحمت است و سودات شبهای عزیزش تمام سیاه خالهای فیض و نعمت
چشمه هدایت است و روشن افتاب عنایت است بالیده نقش نشان تضاعف
حسنات است و کاهیده نقش نمونه محو سیئات است چه زنگهای غفلت
که باین صیقل از اینه دل توان زدود چه حاصلهای طاعت که باین داس از مزرع
زندگانی میتوان درود داشتن این ماه محترم نشان دین داریست و جستن
این هلال مکرم براه استهلال رستگاریست و طالبان مقام محمود بصعود بر
نردبان سی پله این ماه سایر مسعود خود را بایوان اخلاص نشان قرب حضرت
معبود میتوانند رسانید ملاحظه کن و ببین که کار دین چه قدر مایل بود که روزه
داشتن که هنوز کلکون کفن عرصه دشت کربلا حسین مظلوم شیرخواره بود
که بعضی از اصحاب خدمت حضرت رسالت ماب صلی الله علیه و اله امدند و عرض کردند
که نمیدانیم امروز اول ماه صیام است یا نه فرمود که از پسر عم علی علیه السلام سوال
نمایند سوال کردند فرمودند از فاطمه علیها السلام سوال نمایند چون سوال کردند
فرمودند بلی امروز حسین من دهن به پستان نگذاشت و شیر نخورده و صائم است
جان عالم بفدایت که در اول عمر خود صائم بودی در روز عاشورا هم اخر عمرت

بر

مصیبت

روزه حسین

لب تشنه و شکم گرسنه اه اه فراموش نمیکنم انساعتی را که ان جناب لب تشنه با هزار و
نهصد و پنجاه زخم کاری از صدر زین بر زمین قرار گرفت کافری دوید بجانب
عمر سعد و میگفت البشاره البشاره ان ملعون گفت چه بشارت داری گفت حسین
از اسب افتاد واویلاه لشکران جا کنده شدند و مانند نگین انگشتر اطراف او را
احاطه نمودند و همه گردن میکشیدند و نظر میکردند که انحضرت چگونه جان تسلیم
میکند هلال میگوید که لشکر بر دوش هم سوار شده بودند چون نظر کردم دیدم
یَتَمَلْمَلُ کَتَمَلْمُلِ السَّلِیمِ مانند مار گزیده بر خود می پیچد که در همین اثنا زینب مظلومه
ما خلش در قتلگاه اه اه چون چشم ان مظلومه بر ان مظلوم افتاد در حالیکه از شدت
خوف و دهشت گوشواره های او میلرزید و بصدای بلند میگفت که وا اَخَاهُ
وا سَیِّدَاهُ وا اَهْلَ بَیْتَاهُ یعنی ای برادر جان وای سید و اقای بیکسان وای باقی مانده
اهل بیت پیغمبر اخر الزمان ایا میخواهند ترا بقتل رسانند ایکاش که اسمانها خراب
میشد و کوهها پاره پاره میگردید پس زینب خاتون فرمود که ای عمر اینجا است بیجا
میخواهند که این بزرگوار را بکشند و تو ایستاده و می بینی دفع ایشان نمیکنی پس
چون ان حرامزاده ان غریب بخون اغشته را بر ان حال و جناب زینب را پریشان
احوال دید کَاَنَّ دُمُوعَهُ تَسِیلُ عَلَی خَدَّیْهِ وَ لِحْیَتِهِ وَ هُوَ یُعْرِضُ وَجْهَهُ عَنْهَا
اه اه نمیدانم که ان ملعون با ان قساوت قلب و شقاوت باطنی که داشت چه دید
که دلش بسوخت و اشکهای چشم او بر صورت و ریش او جاری گردید و روی

خود را از زینب خاتون گردانید و جدا کرد و بمنزل خود عود نمود و پیوسته رو با
شجاعان و سگهای بی ایمان را طلبیده و امر بقتل او میکرد و میگفت که عجّلوا الیه
یعنی زود زود کار او را بسازید و زود سر او را بکشید و در روایت مرحوم مجلسی
در بحار که در آن وقت شمر ملعون رو بلشکر کرد و فریاد کرد که ویلکم ما تنتظرون
بالرجل ثکلتکم امهاتکم یعنی وای بر شما انتظار چه میکشید بکشید او را مادرهای
شما بعزای شما بنشینند و او بلا و امصیبتاه که ذرعة بن شریک که یکی از سگهای
جهنم است خود را بآن بیکس بی یاور رسانید و ضربتی بر فرق همایونش زد
که مانند فرق بناحق شکافته پدر بزرگوارش علی ابن ابیطالب شکافته شد
و غلغله و شورش در سکان سموات و ارضین افتاده و امظلوماه که ذرعة ابن
شریک حرامزاده دفعه دیگر حمله کرد و ضربتی بر کف دست آنجناب زد که برید و
ضربتی دیگر بر گردن مقدس آن بیکس زد و در روایت دیگر است که بر کتف آن
بیچاره زد پس از شدت بیحیائی آن ملعون حضرت بغضب درآمد و ضربتی بر آن
خبیث زد که بخاک هلاک افتاد پس یکی دیگر از آن کافران تیغی بر گردن شریفش زد
که بی اختیار سر انور و رعالیان بجانب سینه اش مایل گردید و در آنحالت ضعف
و بیحالی بر آن تشنه جگر بنهایت رسیده بود که گاهی بقوت تمام راست میشد
و گاهی خم میگردید که سنان ابن انس ملعون دفعه دیگر خود را بآن برگزیده
آغوش محمد مصطفی رسانید و نیزه بر تهیگاه او فرو برد و بعد همان نیزه را کشید

در

فصل الصوم

در سینه بیقرینه اش زد که نشستاه و اغرباه و اشهیداه که سنان ملعون
مطرود با نجس کرده بود اکتفا ننمود بر آن بی ایمان تیری در کمان گذاشته جانب
زد که بر گودی که در زیر گردن آن تشنه کام جای گرفت بفدای مظلومی او
شوم که دستهای خود را در زیر زخم آن تیر نگاه میداشت چون پر از خون میشد
از او سر انور و ریش مطهر میمالید و میفرمود که هکذا القی الله مخضّبا بدمی مغصوبا
علی حقّی آه آه یعنی بر همین هیئات ملاقات میکنم خداوند را در حالتیکه بخون
خود رنگین شده باشم و حق مرا غصب کرده باشند الا لعنة الله علی القوم الظالمین
روز دیگر بعد از حمد بر خدا و نعت بر رسول بر سر مطلب چون گفتگو در روزه ثابت
بدانکه روزه از تقوای قلب است و آن باز داشتن خود است از چیزی چند
که روزه را میشکند از طلوع فجر تا بر طرف شدن سرخی از جانب مشرق بنا بر مشهور
بین الاصحاب با نیت قربت و آن چیزها ئیکه روزه را میشکند دوازده است علی
المشهور اول و دوم چیزی خوردن و آشامیدن است چه معتاد باشد مثل نان و
گوشت و انار و مانند اینها و چه غیر معتاد باشد مثل سنگ و خاک و مروارید
و امثال اینها و در نظر عارفان داخل است در غیر معتاد غیبت کردن مومنان
اگرچه در زمان ما از قبیل معتاد شده است و بالاتر که نقل مجلس هر زن
ناکس و کال بی کمالان گردیده بجهت آنکه روزه دار هرگاه غیبت کند در نظر اهل
عرفان بمقتضای ایحبّ احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه گوشت خورده است

و مردار برادر مؤمن تناول نموده ایا نمی بینی که از این غیبت چه قبحی پیدا میشود
و روح او از این چه اذیتی میابد و حضرت رسول فرموده است که الصایم
فی عبادة وان کان علی فراشه ما لم یغتب مسلما یعنی روزه دار در عبادتست
اگر چه در رختخواب خود خوابیده است مادام که غیبت نکند مسلمانی را
و شکستن غیبت روزه را یعنی این روزه ثواب ندارد نه انکه باید قضا بکند
بقرار که در شب طعام نسبت بسایر ایام کمتر خورده شود و در حدیث امده
که فی الصوم جوع و فی الجوع رجوع دایا این خوب است که در ماه مبارک در
سحر انقدر چیز خورده شود که در روز گرسنه نشود بلکه از سیری بمیرند
و وقت غروب از بخاری بوی ناخوش از گلوی ایشان اید و چون وقت افطار
در اید باز چیز خورند ایا نام این را روزه میتوان گذارد خود بگو ایا این ثواب
دارد یا نه و دیگر انکه تو شنیده که از برای ماه مبارک باید مستعد شد معنی
ان نه اینست که باید سکنجبین بنابی پخته شود و مربیات قندی ترتیب داده
شود و حلویات شکری سرانجام کرده و برنج سرعنبر باید تحصیل نمود و تنقلات
و تنعمات باید بود و چون چاشت را بمغرب انداخته پس انچه در چاشت نخورده
در مغرب بیشتر از ان و بهتر از ان را صرف نمائی بلکه مستعد شدن از برای ماه
مبارک انست که در اواخر ماه شعبان دعا و استغفار بسیار کنی و دست
خضوع از گناهان توبه کنی تا انکه چون ماه مبارک در اید خود را خالص کرده باشی

باشی

باشی از برای خدا و نگذاری عمر کردن خود اما نهی و حق کسی را مگر انکه ادا کنی و نگذاری
گناهی را مگر انکه توبه نمائی و ترک کنی و از خدا بترسی و توکل کنی بر خدا در پنهان و
اشکار خود و هر که بر خدا توکل کند حسب است او را و مستعد شوی از برای نماز و روزه
و افطار دادن روزه داران و اعانت نمودن ضعفا و بیچارگان و مانند اینها سیم
جماع کردن است در قبل زن مطلقا خواه انزال بشود یا نه و همچنین در دبر زن بنا
بر مشهور بین الاصحاب بدانکه بعضی از غافلان کاهل و نا مقیدان جاهل هستند
که در بند دین و اخرت مطلقا و اصلا نیستند با انکه مسئله دین خود را مطلقا نمیدانند
و نمیخواهند که ایشان از علما بپرسند یا انکه بمساجد حاضر شوند که این دین و مسائل
بگوش ایشان خورد یا کتب احادیث و فتاوی را که مجتهدین ما رضوان الله علیهم بفارسی
تالیف نموده اند بخوانند یا بفهمند و مکرر از این قبیل امور اتفاق افتاده و بعضی از انها
نیز شاید شنیده باشید که فلان شخص نمیدانسته و در روز روزه با زن مقاربت
کرده است و فلانی که مسئله نمیدانسته سر زیر اب فرو برده یا در غسل ترتیبی اول
اب بدوش ریخته و بعد از ان سر خود را شسته و در وضو و غسل چنین خطائی
سر زده کرده و روزه خود را باطل نموده و فلانکس تا صبح بر جنابت باقی مانده و فلان
حایض پاک شده و پیش از صبح غسل نکرده و فلانی زن روز اول ماه مبارک را نائیده تا
بیست و پنج روز انجاه که چون تا از او میباید نماز کرده و نه روزه گرفته است بخیال انکه
بهر خوفی که میلی باید ترک نماز و روزه کرد و از روی نادانی و جهل روزه خود را باطل

میکند و بجز پی خود را مستحق آتش جهنم میگرداند و در حدیث است که هرکه مجامعت
کند زوجه خود را در روز ماه مبارک رمضان علاوه قضا و کفاره باید تعزیر کرده
شود به بیست و پنج تازیانه و در بعضی اخبار اشعاری دارد که هرگاه عالمی در محله باشد
خصوصا حجت بر اهل آن محله تمام میشود که چرا مسائل دین خود را از او نپرسیدند و مسموع شد
که کسی در یکی روز ماه مبارک رمضان را در میان روز با غیر زوجه خود مقاربت
کرده است و اما سوای آنکه غسل جنابت را پیش از افطار بعمل آورده تا آنکه در وقت افطار
پاک باشد تا روزه اش صحیح باشد وای بیچاره جاهل احمق بعد از آن بفکر خود افتاده که
الحال چه باید کرد و نسبت بعالمی [illegible] هند که او میگفت که در حمام پیره مردی را دیدم
که نیت غسل میکرد بزبان و میگفت که غسل حیض میکنم واجب قربة الی الله و بالجمله کار
طلب علم نمیکنند و مسائل دین خود را از عالمی نمیپرسند و در مجلس حدیث و موعظه
حاضر نمیشوند اینها ثمره آن است مجملاً باقی مانده جنابت است تا صبح وارد شده که در
بدو اسلام مقاربت با زنان حرام بود در شب و روز هر دو و همچنین خوردن و
آشامیدن حرام بود در شب بعد از خواب رفتن و یکی از انصار که نام او خوات ابن
جبیر بود در خدمت جناب رسالت مآب صلعم بحفر خندق مشغول بود و همچنان روزه
دار تا شب کار میکرد و بعد از افطار آمد نزد عیال خود و گفت هل عندك من طعام
آیا نزد شما طعامی و غذائی موجود است قالوا لا تنم حتى نصلح لك گفتند نخسپ
خواب مرو تا برای تو اصلاح کنیم پس خواست تکیه کرد و از تعب روز بخواب رفت

بعد

بعد از آن که اهل او آمدند باو گفتند که خواب رفتی گفت بلی القصه تا صبح خوابید و چون
روز دیگر شد باز آمد بکندن خندق و چون نصف روز از روز گذشت از گرسنگی
شروع کرد بغش کردن و بیهوش شدن پس پیغمبر او گذشتند و او را باین حالت دیدند
کیفیت را پرسیدند حضار تمامی حال را بموقف عرض سید عالم رسانیدند حق
سبحانه و تعالی مقارن این حال این آیه کریمه را فرستاد که كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ
لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ یعنی بخورید و
بیاشامید از اول شب تا وقتی که جدا شود رشته سفیدی صبح از رشته سیاهی شب
پس حلال کردید خوردن بعد از خواب و دیگر جمعی بودند از جوانان که مقاربت میکردند
در شبهای ماه مبارک رمضان با زنان خود بر خلاف پس این کریمه نازل شد که أُحِلَّ
لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ حلال کرده شد
برای شما در شب روزه جماع با زنان خود و از زنان بمنزله لباسند از برای شما و شما بمنزله
لباسید از برای ایشان عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ
یعنی دانست خدا که اگر این حکم باقی بماند شما خیانت میکنید و عفو کرد از شما فالحمد
لله رب العالمین حضرت فرمود که خدا حلال کرد مقاربت را و اینست معنی قول حق تعالی
وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ پس مرد باید خدا را شکر کند بر
این نعمت و برای وسعت و چون خواهد مقاربت کند شب را ملاحظه نماید که اگر
آنقدر وقت باقی است که جماع و غسل هر دو میشود مشغول گردد و الا فلا که مبادا

صبح را ناپاک دریابد و اگر غسل متعذر باشد احوط اینست که پیش از صبح تیمم کند
و اگر نکرد احوط آنست که بعد از صبح غسل کند و آن روز را روزه بگیرد و قضا
نیز بگیرد و نفسا بعد از زائیدن عادت خود را یا ده روز را علی اختلاف عمل
نفاس میکند و تتمه را باید عمل استحاضه کند و غسلیکه از برای استحاضه در
کار است بجهة نماز صبح احتیاط آنست که آن غسل را پیش از صبح کند و نماز را بکند
و روزه را بگیرد و الحال بعضی از زنان بجهة نادانی و جهالت تا چهل روز یا پنجاه روز
که از زائیدن ایشان میگذرد نماز نمیکنند و روزه نمیگیرند بخیال آنکه از برای همه
خون باید ترک نماز و روزه کرد و حال آنکه اگر فرضا بعد از مدت مزبوره استحاضه
کثیره باشد بر او لازم است هر روز غسل کند و وضو از برای هر نمازی بسازد
و پنبه را عوض نماید و خود را بشوید و تغییر خرقه نماید و نماز کند و روزه بگیرد
و اگر نماز و روزه نکرده بر او لازم گردیده که قضای نمازها را بکند و بعد در ترک
که روزه خورده دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام
دهد و این بیچاره ضعیفه که خود را از شیعیان امام جعفر صادق میدانسته خبر ندارد
که این را از کوچه ابو حنیفه و متابعان او بیرون آورده بجهة آنکه قول ابو حنیفه در خون
نفاس چهل روز است و قول حسن بصری پنجاه روز است و قول شافعی و مالکی شصت روز
و از قول مالک هشتاد روز نیز روایت کرده اند پنجم رسانیدن غبار غلیظ
بحلق مثل غبار خاک و بخار دیگ و مانند آن ششم استمنا است یعنی طلب نزول

منی کردن

منی کردن با حصول آن هفتم قی کردن عمدا هشتم حقنه است و حقنه جامد را
شیاف که شیاف بوده باشد مکروه دانسته اند نهم بلغمی که از سینه بیرون
بیاید یا از دماغ فرود آید دهم دروغ گفتن بر خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله
و سلامه علیهم است با آنکه مجتهد العیاذ بالله فتوای ناحق دهد یا مسئله بی ماخذ
گوید یا اهلیت مسئله گفتن نداشته باشد و مسئله گوید یا حکم غیر ما انزل الله
کند و هم چنین واعظ حدیث خلاف واقع گوید یا روضه خوان حدیث بی اصل
و دروغ خواند و در حرام بودن شکی نیست قال الله تعالی وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا و در جای دیگر میفرماید وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ
أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ یعنی کی ظالم تر است از آن کسیکه بر خدا افترا می بندد
و در روز قیامت خواهی دید جماعتی را که بر خدا دروغ می بستند رویهای
ایشان سیاه خواهد بود آیا نیست در جهنم مکانی از برای متکبرین و در باطل شدن
روزه و وجوب قضا و کفاره خلاف است اظهر و اشهر در میان متقدمین و بعضی
از متاخرین وجوب قضا و کفاره است هر دو و جمعی مثل سید مرتضی و سید ابن
زهره رضی الله عنهما ادعای اجماع کرده اند پس بنابراین باید مجتهد در فتوی دادن
و واعظ در حدیث گفتن و روضه خوان در مرثیه خواندن در همه وقت خصوص
در این ماه بسیار بسیار احتیاط نماید تا مجتنب از اینکه گرفتار نگردند یازدهم سر فرو
بردن در آب است و بعضی از اصحاب موجب قضا و کفاره میدانند مخالفند مشهور

میان علما رضوان الله علیهم اجمعین است که مکروه است که زن روزه دار در میان آب نشیند و بعضی حرام میدانند و بعضی بعلاوه حرمت قضا را لازم میدانند و بعضی کفاره را هم و بدانکه در روزه نه همان روزه تن بود بلکه روزه باید روزه جان و دل بود و بدانکه روزه بر سه نوع است روزه است که از ان روزه جز گرسنگی و تشنگی چیزی دیگر نیست و ان انست که دهان را بسبب ان از خوردن نگاه داری و بگوی انچه را که نباید گفت و بشنوی انچه را که نباید شنید و ببینی انچه را که نباید دید نصیب تو از این روزه این باشد که رب صائم لیس من صیامه الا الجوع والعطش ایا نشنیدی که کسی کنیز خود را فحش داد حضرت رسول شنیدند بر او فرمودند که طعام بخور که تو روزه نداری و روزه دیگر انست که جمیع اعضا و جوارح خود را باز داری از انچه نهی کرده اند و بخدمت حق مشغول گردانی این چنین روزه تو را سپری باشد از اتش جهنم و نصیب تو از این روزه این باشد کما الصوم جنة من النار و روزه دیگر انست که روزه دل را از نظر کردن هر چه غیر معبود است مسدود و بسته گردانی و افطار تو بلقاء ملک جبار بر ساند قل الله ثم ذرهم در چیزی دیگر نگنی هر کام چنین روزه داری نصیب تو از این روزه این بود کما الصوم لی وانا اجزی به اما هر کسی این روزه را نتواند داشت لکن مردان بوده اند که روزه چنین داشته اند و تمام چنین کرده اند لا جرم گوی دولت ربودند و یافتند انچه خواستند رسیدند بدانچه طلبیدند ای عزیز اقتدا بر ایشان کن و دل را از ریب و شبهه و شک پاک گردان که

یقین

یقین حق را در نتوان یافت دل را یکتا کن که دل دوتا او را نشاید چنانچه امیر المؤمنین و قبلة العارفین باین درد و حدیث اشاره فرموده است که صوم القلب خیر من صیام اللسان و صیام اللسان خیر من صیام البطن و صوم النفس عن لذات الدنیا انفع الصیام باری ای برادر خدا رحمت کند شما را که بفهمید و ضبط کنید و عمل کنید و در حدیث است که لکل شیء باب وباب العبادة الصوم یعنی هر چیز را دریست و در عبادت روزه است ثوابی که بر روزه مترتب است بر هیچ عبادتی نیست زیرا که روزه قهر ابلیس است بواسطه انکه وسیله شیطان در قرب انسان هواهای نفس و ارزوهای دنیاست و این ارزوها باکل و شرب قوی میشوند و چون روزه باب اکل و شرب را مسدود میکند و شهوات ضعیف میشوند کار شیطان باطل میشود چنانچه فرموده ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش الجوع طعام الانبیاء یعنی شیطان ملعون مثل خون جاری میشود در رگهای فرزندان ادم تنگ سازید مجاری شیطان را بجوع و عطش و گرسنگی شیوه مرتبه پیغمبر است و طعام ایشانست و در گرسنگی تشبه بر ما ایشانست و بحکم من تشبه بقوم فهو منهم یعنی کسیکه شباهت بقومی بهم رساند محسوب از ایشان است و سپری از نیران است کما الصوم جنة من النار یعنی روزه سپری است از اتش و دیگر نشد رستگاری جان است و مطلع شدن بر حال گرسنگانست و باعث خوشنودی حضرت سبحان است علامت تکمیل انسانست و زیادتی قوت ایمانست و سبب دخول در جنانست

و کفارهٔ خطیئهٔ آدم بیدار داد میان ماست و این کلام پیغمبر آخر الزمانست بران مرد نشد
که مردی از یهود خدمت برگزیدهٔ رب ودود محمد صلی الله علیه و آله عرض نمود که
بگو چرا حضرت واجب الوجود سی روز صوم برامت تو واجب نمود اینچ جود در جواب
یهود فرمود که إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ بَقِيَ فِي بَطْنِهِ ثَلٰثِينَ يَوْمًا فَفَرَضَ اللهُ تَعَالَىٰ عَلَىٰ
ذُرِّيَّتِهِ الْجُوعَ وَالْعَطَشَ ثَلٰثِينَ يَوْمًا وَالَّذِي يَأْكُلُونَهُ بِاللَّيْلِ تَفَضُّلٌ مِنْهُ تَعَالَىٰ وَكَذٰلِكَ
كَانَ عَلَىٰ آدَمَ فَفَرَضَ عَلَىٰ أُمَّتِي قَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ و هر مومنی که روزه
بدارد خداوند برا و هفت خصلت واجب کرداند اَوَّلُهَا يَذُوبُ الْحَرَامُ فِي جَسَدِهِ
وَالثَّانِيَةُ يَقْرُبُ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ وَالثَّالِثَةُ يَكُونُ قَدْ كَفَّرَ خَطِيئَةَ آدَمَ أَبِيهِ وَالرَّابِعَةُ
يُهَوِّنُ اللهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْخَامِسَةُ أَمَانٌ مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالسَّادِسَةُ
يُعْطِيهِ اللهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَالسَّابِعَةُ يُطْعِمُهُ اللهُ مِنْ طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ قَالَ صَدَقْتَ
یا محمد درین ماه هرگاه در سحرگاه بیدار کاه الهی با کوه کوه گناه ای روسیاه بیا بسلک درگاه
حضرت کبریا چه بیا و لی با شرم و حیا که هر کس حیا ندارد دین ندارد که حیا سود
برافکند رسم حسن از میان و رعیتی حجابی در میان هست از نقاب حجابات
بر و امحنت که هرگاه دل با صفا شد و آدمی با حیا شد آیینهٔ نور خدا میشود
دل که بران وصف حیا میشود آینهٔ نور خدا میشود دیدهٔ بی شرم پسندیده نیست
در نظر عقل خود او دیده نیست و بدان که این اوقات وقت مناجاتست و خواستن
حاجاتست زیرا که روزه اعظم مقاماتست و سرآمد کل طاعاتست و آن لذتست

واهم

حیا ندارد ایمانه
حیا ندارد

واهم مهماتست و بالاترین مقاماتست و انصافا جای مباهاتست زیرا که نه همین
برین امت حضرت عزت واجب فرموده بلکه برامتهای دیگر واجب بوده لکن نه در این
ماه با فوز و فلاح بلکه در هر ماهی غیر این ماه و این صوم رمضان بر پیغمبران ایشان
واجب بود حالا ببین که ببرکت حضرت رسالت حضرت عزت در مقابل پیغمبران
تو را مخلع باین خلعت فرموده اگر قدر خود را بدانی و در تیه ضلالت نمانی
در چنین ماه رمضانی بریاضات نفسانی و پشت پا زدن بوساوس شیطانی
بلطف حضرت سبحانی خود را باعلی درجه مرتبه امکانی برسانی زیرا که برگزیده
حضرت ربانی محمد در آخر شعبانی بیانی فرمود و خطبه طولانی ادا نمود که بعضی
از آن این بود اگرچه خطبه است طولانی از مدرس مدرسه سلونی آقای مومنان
لنگر زمین و آسمان وصی بلا فصل رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که
سید بشر و سپه سالار هفت کشور در منبر فرمودند که يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ
أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَأَيَّامُهُ
أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَىٰ
صِيَامِهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَنَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ
فَاسْئَلُوا رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوَفِّقَكُمْ لِصِيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ
فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ عَنْ غُفْرَانِ اللهِ فِي هٰذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ وَاذْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَعَطَشِكُمْ جُوعَ
يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَعَطَشَهُ وَوَقِّرُوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَصِلُوا أَرْحَامَكُمْ وَغُضُّوا أَعْمَا

لا یحل النظر الیه ابصارکم وعما لا یحل الاستماع الیه اسماعکم وتوبوا الی الله من ذنوبکم
ینظر الله بالرحمة الی عباده فیجیبهم اذا ناجوه ویلبیهم اذا نادوه ایها الناس ان
انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها باستغفارکم وظهورکم ثقیلة من اوزارکم فخففوا
عنها بطول سجودکم ایها الناس من افطر منکم صائما مومنا فی هذا الشهر کان له بذلک
عتق نسمة ومغفرة لما مضی من ذنوبه ایها الناس من حسن خلقه فی هذا الشهر
کان له جوازا علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام عزیز من اکر عابدی و با رتبه کونید
در معانی خطبه که جناب پیغمبر آخر الزمان در اواخر ماه شعبان بر مردمان بیان
فرمود که ای مردمان بتحقیق که روی آورده است بشما ماه خدا با برکت و رحمت و
مغفرت یعنی عزیزی است که همراه او خیر و برکت و نعمت و رحمت است مهیای آن
شوید این ماهیست که نزد جناب اقدس الهی بهترین ماهها است و روزهای
او بهترین روزها است و شبهای او بهترین شبها است و ساعات آن بهترین
ساعتها است ماهیست که در اینماه خوانده شده اید بسوی مهمانی خدا و قرار
داده شده اید از اهل کرامت خدا نفسهای شما در این ماه ثواب تسبیح دارد و خواب
شما در اینماه عبادت است و عمل شما در اینماه مقبول است و دعای شما مستجاب است
پس سوال کنید از خدای خود با نیتهای درست و قلبهای پاکیزه آنکه توفیق دهد
شما را از برای روزه گرفتن اینماه و تلاوت کتاب او پس بدرستیکه بتحقیق که شقی
کسی است که محروم شود از رحمت خدا در اینماه عظیم در اینمقام در کلام سید انام

علیه

علیه صلوات الله الملک العلام الی یوم القیام تدبر نما در این فقره که از افصح فصحا سر زده
بچه مبالغه و بچه تاکید بیان شقاوت و محرومی را از رحمت خداوند فرموده گویا
شقاوت منحصر است بکسیکه در اینماه از رحمت خدا دور و محروم شود نعوذ بالله
خلاصه میفرماید یاد کنید بگرسنگی و تشنگی خود در اینماه از گرسنگی و تشنگی خود
در روز قیامت و عزت بدارید پیران خود را با علما و دانشمندان خود را و رحم کنید
کودکان خود را یا کودکان جهل ساله یعنی جاهلان خود را بتعلیم دادن علوم و احکام
و نوازش کنید خویشان خود را و بپوشانید چشمهای خود را از آنکه نباید دید و
گوشهای خود را از آنچه نباید شنید و بازگشت کنید از گناهان خود بسوی خدا
نظر میکند خدا بنظر رحمت بر بندگان خود جواب میگوید هرگاه مناجات کنند
و لبیک میگوید هرگاه ندا کنند او را ای معاشر مردمان بدرستیکه جانهای شما
در گرو اعمال شما است پس آنگرو را بدر آرید بطلب آمرزش و پشتهای شما سنگین است
از گناهان شما پس سبک کنید بطول دادن سجدها ای معاشر مردمان کسیکه
افطار دهد روزه داری را در این ماه میباشد مانند کسیکه بنده آزاد
کرده باشد و گناهان او آمرزیده شود اگرچه بنصف دانه خرما باشد یا بشربت آبی
بوده باشد ای معاشر مردمان هرکس در اینماه خلق خود را نیکو سازد از صراط باسانی
بگذرد در روزیکه قدمها بلغزد و هرکه سبک گرداند خدمات کنیز و غلام خود را
خداوند حساب او را آسان گرداند این بود مجملی از خطبه آنجناب و زیاده براین چون

الخباب و نه هم مناسب کتاب و باعث ملول شدن احباب میشود و کلام در این مقام سخن
بسیار است مگر آنکه در سایر اوقات بتدریج بیان شود و لیکن اینقدر بدان که روزه
گرفتن چون مطلوب است ائمه اطهار و نیکان اخیار طالب روزه گرفتن بودند از جمله
حضرت امام حسین در کودکی شوق داشت روزه گرفتن بودند چنانچه روزی سید نساء
حضرت فاطمه زهرا روزه بودند نگاه کرد چشمش بر گلگون گل جگر جناب امام حسین افتاد
و آنحضرت بظاهر طفل بود حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها دید که خورشید جمال آن
آفتاب اوج امامت ماهتاب رنگ شده پرسید که حسین جان من مگر از این عارض وجود
تو کشتند عرض کرد امروز قربة الی الله نیت روزه کرده ام هر چند اصرار کرد که افطار کند
قبول نکرد و گفت این روزه را برای تقرب بخدا اراده کرده ام حضرت امیر وارد شدند
اصرار کردند عرض کرد التماس دارم که مرخص فرمایید که این روزه را باتمام برسانم
که پیغمبر وارد شدند فرمودند نور دیده هنوز طفلی و روزه بر تو واجب نیست و
تاب تشنگی نداری نعم ما قیل بود روزه که افسر بجای مجاور برای کربلا
مشق تشنگی میکرد تشنه بود قضا چون نصیب او عطش بان سبب دلش از تشنگی
عطش بود غش امام حسین در حین ضعف و غش عرض کرد که ای جد بزرگوار
جد عالیمقام من میدانم که این روزه بر من سنت است و امر شما واجب است لیکن من
نیت را قربة الی الله کرده ام استدعا از جناب شما دارم که مرخص فرمایید تا این روزه را
باتمام برسانم پیغمبر ساکت شدند که جبرئیل نازل شد که حسین را معاف دارید حسین

مهمان

مهمان ما است او را بمیزبان واگذارید امر کرده ام چندین هزار ملک قرص آفتاب را
در ساعت تمام بجانب مغرب کشند ای خدا این بندگانت عرض میکنند چه مصلحت بود چنینکه
اینقدر بمغرب در کاهت بود بجهت آنکه طاقت گرسنگی نداشت امر فرمودی چندین هزار
ملک قرص خورشید را بسمت مغرب بکشند که زود شام شود و حسین افطار نماید
چرا امر نفرمودی در روز عاشورا که ملائکه در وقتیکه همین حسین با بدنی که هزار و
نهصد و پنجاه زخم داشت بر روی ریگهای گرم کربلا افتاده بود قرص خورشید را
بکشند و در حد غروب برسانند که بر بدن حسین نتابد که حرارت او بدن نازنین
حسین را بسوزاند آه آه ای خداوند کریم همین حسین را در روزیکه روزه گرفته بود
خودت فرمودی که حسین مهمان ما است او را معاف دارید و بمیزبان واگذارید اما
چه مصلحت بود که در روز عاشورا با لب تشنه و شکم گرسنه در میان دو لشکر او را
شهید نمودند آه آه کاش بهمین شهادت اکتفا میکردند ای دوستان حسین ابن سعد
ملعون بعد از شهادت ده نفر اسبهای خود را نعل تازه بستند و بدن مقدس او را
پامال سم اسبها نمودند و چون آفتاب غروب کرد و شام شد همگی حسین را در میان
گرفتند حضرت فاطمه زهرا قدحی پر از آب که افطار کن حضرت امام حسین سر زیر
افکند و عرض کرد هر طفلی که روزه میگیرد او را هدیه میدهند شما در عوض چنین
چه چیز شفقت میفرمایید چون احمد مختار اسم نثار را شنید فرمود ابریشم عال
چشمه است در بهشت که نام آن کوثر است از این عطا فرموده چون روز قیامت شود

دوستان تو با لب تشنه وارد صحرای محشر میشوند من ایشان را از این چشمه سیراب
میکنم و همگی را بی حساب داخل بهشت خواهم کرد حال افطار کن جناب امام حسین شاد
شد و رو بسوی پدر بزرگوار کرد و عرض کرد که جدم هدیه خود را شفقت فرمود شما
چه عطیه بفرزند خود عطا میفرمایید حضرت امیر فرمودند یا حسین تحفه که از برای تو
در بیرون مدینه دارم از انشار تو کردم الحال افطار نما پس بمادر رو کرد گفت ایمادر
شما بیشتر سعی در افطار روزه دارید هدیه مرا چه چیز مرحمت میفرمایید حضرت
صدیقه طاهره فرمود نور دیده حق تعالی آب و نمک عالم را مهر و صداق من قرار داد
من انها را بدوستان تو بخشیدم ایمادر حال افطار کن چون همگی تحفه های خود را
نثار کردند جناب سید الشهدا سر مبارک بزیر انداخته افطار نمیکرد گویا منتظر یک
خداوند عالم نشسته بود که در ان وقت جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد یا رسول الله
شما هر یک نثار روزه حسین را دادید حسین بر من حقی دارد و من شبها که فاطمه
در خواب بود گهواره جنبان او بودم و من خادم این آستان و باغبان این بوستانم
مرا هم نثاری باید داد یا رسول الله بدان که در گوشه فلک ستاره ایست که هر سی هزار
سال یکمرتبه طلوع میکند من زیاده از سی هزار مرتبه او را دیده ام کو امشب که عبادتی که
در این مدت کرده ام بدوستان حسین بخشیدم تا حسین از من خوشنود شود این
هدیه من است و از جانب خداوند هم پیغامی دارم میفرماید شما هر یک روزه حسین
نثار دادید و حال آنکه او از جهت رضای ما روزه گرفته حسین را از ما سلام برسان

دیا

و بگو پروردگار تو میگوید ای حسین در زمانیکه بر تو واجب نبود روزه رضای ما را
منظور داشتی الحال بر ما واجب است که ترا خوشنود کنیم ای حسین چون روز قیامت
شود مزدکان خود را در معرض حساب درآورم عهد کردم که چندان از دوستان ترا
ببخشم که تو راضی شوی الحال افطار کن یکدفعه دیگرهم از جانب خلاق عالم بجهت سید الشهدا
پیغام آمد سید اینان چه وقت بود آن وقتی بود که قتال و جدال بجائی رسید
که باقی نمانده از برای جناب سید الشهدا در زمین کربلا نه دوستی و نه یاری
و نه فرزندی و نه برادری که تواند بجنگ کوفیان و شامیان رود و آه و ویلا
که آنجناب بنفس نفیس خود مشغول قتال و جدال گردید و از کثرت جراحتها
وارده بر جسد شریفش از اطراف آنجناب خون میریخت و کسی بر آن مظلوم محزون بیکس
رحم نمیکرد که دفع اذیتی از او نماید چه جای آنکه مدد او و معالجه زخمها و جراحتهای
او نماید آه آه بلکه تیر بالای تیر و خنجر بالای خنجر و نیزه بالای نیزه بر بدن شریف و جسم
لطیفش وارد میشد تا آنکه همه ملائکه آسمان و زمین بناله و فغان درآمدند و
از خداوند جلیل اذن طلبیدند که بیاری آن مظلوم حاضر گردند و جنیان دنیا فوج فوج
آنقدر هجوم و جمعیت نمودند که در روایتی وارد شده است که پر کرده بودند میانه آسمان
و زمین را پس از جانب جناب اقدس الهی ندائی در رسید که یا حسین ما ترا مخیر کردیم
در میانه آنکه لقای ما را اختیار کنی و شهید شوی یا آنکه ملائکه ترا یاری کنند
و دشمنان ترا هلاک گردانند پس آنجناب لقای پروردگار را اختیار کرد

ونی شهادت داد و ان مهمان خان جلالت چون از جناب الهی این بشارت را
شنید خوشحال شده بسم الله گفت افطار کرد ای شیعیان شنیدید که دندان
حسین متغیر شد چه بر دل فاطمه گذشت نمیدانم چه بر دل فاطمه گذشت
ظهر روز عاشورا که حسین از شدت عطش زبان در دور دهان میگردانید
وامدی اورا اب نمیداد مجملا امام حسین روزه بسیار گرفت اما روزه که در بلا
کباب میکند روزه روز عاشورا بود که ان غریب مظلوم روزه بود و بسیار
تشنه و گرسنه بود هرچند میفرمود اسقونی شربة من الماء قبل طلوع روحی من
جسدی احدی یکقطره اب بران امام معصوم نداد الا لعنة الله علی القوم الظالمین
روز دیگر بعد از حمد بر خدا و نعت بر رسول بر سر مطلب که قال الله تبارک
وتعالی فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ومن
الناس من یقول امنا بالله وبالیوم الاخر وما هم بمؤمنین میفرماید از مردمان کسانی
هستند که میگویند ایمان اوردیم ما بخدا و روز جزا و حال انکه نیستند ایشان
ایمان اورندگان بلی اینقدر هست که همان چند روز کالبد خود را از شمشیر اسلام
نگاه دارند چنانچه پوست روی جوز پوست زیرین خود را نگاه میدارد و تا
دارد و ثمر دیگر بجز این ندارد و در باطن بد بو و تلخ است و منافق هم ظاهرا
خوش روی و با لطافت و تلخ است بلکه ایمان از برای ان جهار در جراحت و
از بابت خصم عوام در انتقام بر سبیل تمثیل میگویم که مانند گردوی تازه که او را

پوستی

ای برادر بگو برادر کو بلا
فکر تو فن بلای عشق و ... [illegible]
میبدار روز ... [illegible]
... [illegible]

پوستی است سبز ظاهرا بسیار خوش رنگ و در زیر ان پوست دیگر است و در زیر ان پوست
او مغز نیست و ان مغز را بین مغز دیگر که هرگاه انمغز را بکوبند و کنجاره او را برارند
همان روغن خالص میماند که اصلا کنجاره و سلیقی ندارد پس چهار درجه شد دو
پوست و دو مغز حالا بدان ای برادر مهربان که پوست اول که دیدکان در جرم منافقان
و کافران است چه ظاهر کفار و منافقین اقرار بوحدانیت حضرت رب العالمین و نبوت
حضرت خاتم النبیین و ولایت حضرت امیر المؤمنین مینمودند و در باطن
طریق کفر می پیمودند و برای منافقین و کفار که در ظاهر اقرار و در باطن انکار
حضرت او زیکار مینمایند بیست و چهار ایه بعد از جزو خامس میفرماید ان الذین
کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا
العذاب ان الله کان عزیزا حکیما یعنی بدرستیکه انانکه پوشیدند حق را و نکرویدند
بدلایل وحدانیت ما بایات قران یا معجزات رسول زود باشد که در اوریم ایشانرا
در اتش عظیم که در و زحمت هرگاه بسوزند و پخته شود پوستهای ایشان در اتش
بدل کنیم پوستهای ایشان را پوستهای غیر انچه سوخته شده باین وجه که پوستهای
سوخته را عود کنیم بصورت نخستین که بچشند عذاب را یعنی بچشیدن عذاب ایشان دایمی
باشد و در روایتی امده که در یکساعت در هر گاه صد بار پوست ایشان بدل کنند
و با ان حضرت بیان در مذمت کفار در کلام خود خبر میدهد که ان الذین کفروا
وماتوا وهم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین

فيها لا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون ميفرمايد خالق بيچون كه انانكه كافر شدند بخدا
و برسول و مردند در حالتي كه كافر بودند انكروه بر ايشان است لعنت خدا و دوري انحضرت
از رحمت بعد از مرك او و لعنت فرشتكان و لعنت مردمان همه ايشان در حالتيكه
مانده كانند دران لعنت و تخفيف داده نميشود از ايشان عذاب دوزخ و نباشند
ايشان مهلت داده يا زبان باعتذار كشايند و عذر ايشان در ازند مسموع نباشد
و درجه دوم درجه اجماعي است كه دين ايشان دين پدر و مادر نيست و محض
تقليد است اكر چه بدل اعتقاد داشته باشد و لي بدون تحقيق و نظر و دليل و برهان
و بر فرض دليل چه بسيار دليل انهم عليل و در امور دنياي خود نهايت ما ...
باريك و خانه دلش تاريك و ايماني چنين در نفس او زين شيطان لعين كه هميشه
در اين بيشه در كمين و در انديشه اين كه ايمان نازنين ان كف تو برباييد ميكذارد
كه با ايمان پاك بخاك روي و چون شخص مشعل را در صحرا برد باد چو ن باد خاموش
نميشود ضمنا انشكه كاهي راست شود شعله و كاهي كج همچنين هيچ ميرود و خاموش نميشود
بر خلاف شعله چراغ كه در اندك بادي خاموش است بايد چراغ ايمان را ضعيف نكرده
و مشعل وار بلكه نور او را از خورشيد انور بالاتر و نورا و را بر پا عجب بر دنيا
بالظلم نمودند را و نپوشانيد چنانچه خدا ميفرمايد كه الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم
بظلم اولئك لهم الامن وهم مهتدون يعني انكسانيكه ايمان اورده اند بوحدانيت من
و نيامختند ايمان خود را بشرك انكروه مر ايشان راست ايمني از عذاب دوزخ و

اجرت

ايشان راه يافته كانند و اين ايه بيست و هفتم ايه جزو هفتم مانده است باز در سوره
كريم متعال در طريقه مومنان ميفرمايد كه انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله
وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم اياته زادتهم ايمانا وعلى ربهم يتوكلون الذين
يقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات
عند ربهم ومغفرة ورزق كريم يعني اينست و جز اين نيست كه مومنان كامل
در ايمان انانند كه چون ياد كرده شود خدا در نزد ايشان بترسد دلهاي ايشان
از هيبت جلال و بتصور عظمت لايزال يا انكه در تقصير اعمال در جنب اعمال و
افضال حضرت متعال و چون خوانده شود بر ايشان ايات قران بياد كرد ايمان
ايات ايشان را در ايمان و بناشد مكر انكه اعتماد بحضرت او نمايند نه بمخلوق
اين مومنان كامل انانند كه از روي اخلاص بپا دارند نماز را با شرايط اركان
و از انچه روزي داده ايم ايشان را انفاق ميكنند انكروه ايشانند مومنان درست
و راست و خالص از شك و ريب اين مومنان كامل مراتب بلند و درجهاي ارجمند
نزد پروردكار دارند و امرزش تقصير ايشان و روزي بزرك خالص و بغير منقطع
و بان درباب مومنان و اجر ايشان در قران هشت ايه بعد از سوره مائده
ميفرمايد كه وعد الله الذين امنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة واجر عظيم
والذين كفروا وكذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم يعني وعده داده است حضرت
سبحان بر انانيكه ايمان اورده اند و كرده اند كار شايسته مر ايشان از امرزش

کناه و مزدی است بزرک و آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند آیات ما را که قرآنست
یا سایر معجزات محمد انکروه یاران دوزخ اند و مجاوران و درجه سیم که معرفت است
بعد از آنکه خود را بمرتبه برساند که بمشاهده ببیند که همه از یک اصل میروند و
حاصل همه یکی بیش نیست و احدیت را دخلی نیست این نوع بود که در دل پیدا شود
که بر هاندا از نوران یاد بندگی و خدمت و در هر حال بیاد دوست مسرور پس
بقدر یکه ضرورت است با مردمان محشور و همیشه فکر عیوب و مردود از این دار خود
بر شرم شود گویا خود را می بیند در قعر که ایستاده در معرض حساب یوم النشور
و این حال با گرفتاری عیال و قیل و قال امریست قریب بمحال مگر بتوفیق کریم متعال
این احوال بدست آید و بدون برداشتن کامی کامی حاصل شود و درجه چهارم
که مغز مغز بوده باشد که علامت همانست که وحدت محض است که جز یکی نه بیند
و همه را یکی بیند و یکی شناسد و تفرقه را بدین مشاهده هیچ راه نبود و خود را
هم فراموش کند که اصل قرب همین است   قرب نی بالا و پستی رفتن است   قرب
حق از قید هستی رستن است   و اسرار حق گوش کند و همه چیز را انکوبت نور فراموش
کند و آنان نور ایمان خود را بشناسد چنین مردی پای ناسوت راست درجه سیم
حصول است و چهارم وصول است و بانی در صفت مؤمنین خلاق سموات و
ارضین میفرماید الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ
فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا

ودر

و در سوره مبارکه مؤمنون خالق بیچون فرموده قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي
صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ
وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ
عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ پس مؤمن کسی است که در دین بینا و مراسم آن را نا صلب تر از
کوه گران در طاعت خدا سخت تر از سنگ و سندان کلامش نشان روی نکرده
سکوتش سرای تحیر در دین ترا هت نزدیکش رحمت نفسش ایذا و در تعب و
زحمت و مردمان از آن در راحت اعمالش نه بر وجه سمعه و ریا همیشه با شرم
و حیا یتیمان را پدر و بیوه زنان را شوهر با مساکین غمخوار مردمان از او امیدوار
با مردمان خندان و شکفته و کوه کوه غم و اندوه در دلش نهفته و دل او نورش از
زمانه گرفته مردمان خفته و او بیدار در امور دین هوشیار مشغول بخود در
بر نفسی فارغ از عیوب هر کسی با مردم پاکیزه اخلاق و در کارها با حزم و احتیاط
سخن او همیشه خیر است و چشم پوش از عیوب غیر است نظرش بعبرت و سکوتش
فکرت و کلامش حکمت در ظاهر و باطن خیرخواه از غش و خدعه در پناه از ظالم ارذل
هجرت کند و با ستاحب را غیبت کند قریب کالاصل مثل الاجل نه بحزن آن شداید
ایام نه او را رغبتی بحرام امور دنیا یش خفیف و از ادعیه عقبی ناز بخیف کوه توان
شکافت و در عقیده دین او نتوان یافت چنان باعتقاد ثابت جازم در دین خود است

مؤمن که اگر بند از بند او جدا شود دست از ایمان خود بر ندارد و ابدا در
هنگام تسلیم نمودن جان شیطان را امکان ندارد که مسلط شود و با همین دو لقا
پرنور داخل میشوند در قبور در کمال بهجت و سرور و از این جاست که چون مؤمن را
در قبر بگذارند جناب امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند که از او سوال مینمایند
که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام گویند
که کیست پیغمبر تو گوید محمد گویند که امام تو کیست گوید فلان میگویند چه دانستی
این را گوید امری بود که خدا هدایت کرد مرا بر آن و مرا ثابت داشت بر آن گویند بخواب
خوابی که پریشانی در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت برو
بگشایند که از نسیم بهشت و گلهای آن باو میرسد و ابو بکر حضرمی روایت کرده است
که گفت عرض کردم بجناب حضرت صادق کیستند آنها که در قبر از ایشان سوال میکنند
فرمود کسیکه ایمان را خالص کرده باشد و کسیکه کفر را خالص کرده باشد گفتم
پس باقی خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وامیگذارند و اعتنا
بشان ایشان نمیکنند گفتم از چه سوال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان
شما است پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان گوید او
امام منست چون این را گفت گویند بخواب حضرت وهاب در دیده ات خواب راحت
بگذارد و دری از بهشت برای او بگشایند و پیوسته نسیم بهشت تحفه
باو میرسد تا قیامت و فرمودند جگر گوشه حضرت رسالت حضرت امام رضا

علیه السلام

علیه السلام که کسیکه اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج
و سوال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور
و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است خلاصه مؤمن همیشه در
اندیشه حفظ گوهر ایمان و ظاهرش خندان باطنش گریان از قبایح گریزان سینه
او بی کینه دلش چون آئینه نه فکرکش عالیجناب است نه طالب منصب و محراب است
زبانش از فضول بسته و در غم خویش نشسته و از همه وارسته و دل بدوست
پیوسته از بسیاری جهاد با نفس خسته و دلش دایم شکسته شعر در این ره نیست
خودبینی خجسته ❁ تن لاغر دلی باید شکسته ❁ گریزان از منافق و با مؤمنان مؤالف
نه در کلامش کذب را گنجی و نه از سخن غرض او را اثری ضحکش تبسم و سؤالش
تعلم نه در کارها شتاب و استعجال نه در مقام حق دلگیری و ملال نه مدعی کمال نه
در دعوی گزاف کرمش جلیل و فضولش قلیل راضی بقضای خدا مخالف نفس و هوا
نه مدح و ثنا در نظرش عیاری و نه از دنیا دلش را فکاری علمش وافر حلمش ظاهر نه
در وصلش خلاف و نه در بذلش بخل و اسراف بر انواع بلا مبتلا لسانش ذاکر
قلبش شاکر نفسش صابر شعر ما بلا را بکس عطا نکنیم ❁ تا که نامش ز اولیا نکنیم ❁ عذر
خواهان را عذر بپذیرد و از عفو و بخشش ناگزیر آراسته باخلاق جمیله و منزه از
صفات رذیله همه کس در نظرش از او بهتر و در پیش خدا از همه بدتر این جماعتند
که در مدح ایشان ملک منان در قرآن بیان میفرماید اولئک جزاؤهم مغفرة

مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و در جای
دیگر ملک اکبر در وصف مؤمنین چنین میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ
أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا یعنی آنانکه گرویدند الله و کردند عملهای پسندیده زود باشد
که در آریم ایشان را بوستانهائی که جاری است از زیر درختهای آنها جویها در
حالتیکه جاوید باشند در آن همیشه خلودی که هرگز منقطع نشود وعده کرده است
خدا وعده کردنی راست و کیست راست گوتر از خدای در سخنان و این آیه مبارکه
هشتاد و نه آیه بعد از جزو خامس است و اما صوم هم که خدا میفرماید كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الصِّيَامُ از برای صوم سه درجه عرض میکنیم درجه اول درجه عوام درجه دوم
درجه خواص درجه سیم خاص الخاص اما درجه عوام منتهای آن نگاه داشتن فرجست
و شکم و انم که از صبح تا شام لب بر روی لب و در انتظار شب چنین روزه که پست
ترین درجاتست چه جای خواستن حاجاتست و چه جای مناجاتست بلکه اورا
روزه نمیتوان گفت چنانکه فرموده اند قَدْ رُبَّ صَائِمٍ لَيْسَ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ
وَالْعَطَشُ اما درجه دوم که درجه خواص است آن بود که او را نه بر بطن و فرج اقتصار است
بلکه فکرش لقاء حضرت جبار است و پیش نفس خود شرمسار است و در وقت افطار علم
در نظرش تار است که آیا در این عمل رضا و خوشنودی حضرت ایزدی کار است یا
بر دوش خود بار است و سزایم در این عمل دخول نار است و باعث سخط حضرت جبار است

پس تحصیل رضای حضرت باری بناله و زاری و اشکهای جاری و نیمهای شب بیقراری
بلکه از هرچه جز حضرت باری است چشم پوشی است حضور ملا کلا نظر کردن از شهوت
خیزد چنانچه سید انبیا و رسل و هادی سبل و عقل کل فرموده نظر چشم
پیکانی است از پیکانهای ابلیس زهرآلوده هرکه از بیم خداوند کریم آن از نظر حذر
کند او را خلعت ایمان دهند که حلاوت آن در دل خویش بیابد چون روی بتان
و فرمود که پنج چیز روزه را بگشاید دروغ و غیبت و سخن چینی و سوگند بناحق
و نظر بشهوت دوم نگاه داشتن زبان که زبان مبرا است و عادت خود بسخنان
بیهوده یا خاموش است یا مشغول است بتلاوت قران و ذکرهای فراوان نه غیبت و
آزار مسلمانان و اذیت ایشان که مذموم است و این پر معلوم است شعر ببد گفتن خلق
چو دم زدی • اگر راست گوئی سخن خود بدی • که فعل فلان را بباید بیان
وزین فعل بد می برآید عیان • سه کس را شنیدم که غیبت رواست • وزان
درگذشتی چهارم خطا است • یکی پادشه ملامت پسند • کزو بر دل خلق بینی
گزند • حلال است ازو نقل کردن خبر • مگر خلق باشند ازو برحذر • دوم کج
ترازوی ناراست خوی • ز فعل بدش هرچه دانی بگوی • سیم پرده بر بی حیا
متن • که خود میدرد پرده خویشتن • ز حوضش بدار ای برادر نگاه • که او می
در افتد بگردن بچاه • سیم نگاهداشتن گوش است از استماع لهو و لعب هرکه صاحب
هوش است غالبا خاموش است و از درد خود در جوش و خروش است گوش سر را

بسته و گوش سرش کشاده و تمام گوش بحضرت دوست داده و قدم در طریق وفا
نهاده و روزه چنین کرده هر دم صائم است سپری از نیران است که الصَّوْمُ جُنَّةٌ
مِنَ النَّارِ چهارم نگاه داشتن پا و دست است اگر چه در نظر تو اینها پست است و لیکن
نه هر کار دست دنیا پرست است پنجم در وقت افطار اقدام بحرام نکند و شبهه نخورد
و از حلال هم زیاد نخورد نه آنکه هر چه در روز فوت شده شب تلافی ما فات نماید و
این تلافی منافیست با روزه چه مقصود شکستن نفس بود و ضعیف نمودن شهوت
و طعام دو باره را یکباره ای بیچاره خوردن شهوت را بیفزاید و چنین روزه نمکی
نباید خاصه الوان طعام از حلال یا از حرام و ایستادن غلام در مقابل چه حاصل ای
بی انصاف دل صاف خواهی معده خالی کن تا معده خالی نشود چنین سبو خالی نشود
و از اینجاست که فرموده هیچ ظرف که پر کنند نزد خداوند دشمن تر از معده پر نیست
ششم آنکه در وقت افطار میان خوف و رجا باشد چه بجاست اندیشه که میان خوف
و رجاست چه بسیاری که خفتند و با خود گفتند که روزه ما پذیرفتند و هر
روزه دارد و چشم و گوش و زبان و دست و پا و دل نگاه ندارد چون بیماری است
که از میوه حذر کند و زهر خورد حال این معاصی در روزه بمنزله زهر است و
طعام غذاست که بسیار خوردن او را مضر است پس روزه خواص اینست که شنیدی
و همینست که خود را نگاه میدارند و تخم سعادت میکارند اگر هدیه در صاحب تجربه
و دردی چنین روزه بدان تا شوی از ره حق رستگار اما درجه خاص الخاص

بجز

اینست که دل را از اندیشه هر چه غیر حقست نگاه دارد و همگی خود را بحق دهد و از همه
غیر خداوند دلست بظاهر روزه باطن روزه دارد و افطار این روزه دار بلقای حضرت
آفریدگار است بمانند قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ و اگر در روز غیر دنیا اندیشد اگر چه مباح بود
این روزه باطل شود مگر دنیائی که بیاد او باشد و او را بخدا مشغول کند که بحقیقت
او را دنیا نمیتوان گفت اگر هر روز تحصیل آن کند که روزه را بچه کشاید خطائی کرده
باشد که این دلیل اعتمادی که خداوند ملک کریم مقدر فرموده که باو رساند
راضی نیست و این درجه صدیقانست و هر کسی باین مرتبه نرسد این پایه کار هم
بی مایه نیست این روزه اجرش بحساب نیاید کشیدن چنین زحمت بی اجر نیست
و اجرش با خداست و در زمان سابق در بدو اسلام در ماه صیام مقاربت نمودن
با زنان حرام بوده و خوردن و آشامیدن در شب بعد از رفتن بخواب حرام بود
تا آنکه بعضی از جوانان و تازه کدخدایان که عروسان مهوش داشتند دست از
ایشان بر نمیداشتند و بنای مقاربت میگذاشتند در پنهانی تا آنکه حضرت
سبحانی بواسطه ترحم بر انسانی و آسانی کار پروردگار در جناب سید انام این
آیه را فرستاد که أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ
لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ
حضرت ودود فرمود که حلال کرده شده است از برای شما در شب روزه مجامعت
کردن با زنان را دانست خدا که اگر این حکم باقی بماند خیانت میکنید با نفسهای

خود خداوند عفو فرموده از شما پس باید شکر نماید مؤمن خدا را بر این نعمت عظمی پس معلوم است
که زنان بیشتر نمایند و الا در اینجا مخصوص در سحرگاه باید اداء بکنند و شربتی بچشند
و لیکن باید ملاحظه وقت را بنمایند که وقت باقیست که جماع و غسل هر دو را
بکنند مشغول شوند و الا فلا که باقی ماندن بر جنابت و ناپاک دریافتن خود را
در صیام معصیت است چون بعضی سریع الانزال و برخی بالعکس و برخی بحمام دور و
بعضی نزدیک تا آنکه هر وقت از خواب در آمدی ملاعبه و ملاعبه و مشغول
شدن بکار خصوصیه با وسوسه نمودن زنان نابکار که زود آدمی را وا میدارند
بکلی اگر ترا ملال گرفته قدری هم ترا از ملال در آوریم حکایت بجا نخواهد بود
چون صحبت باینجا رسید این حکایت را بشنو حکایت وقتی واعظی در منبر وعظ میفرمود
و در این بین سخن باین جا رسانیده بود که هر کس با حلال خود مقاربت نماید چنانست
که تیری در راه خدا انداخته باشد و کافر دشمنی از دشمنان خدا را ساخته
باشد و او را کشته باشد ضعیفه بود با زنان دیگر در پای منبر آمد نزد شوهر و
بعد از گذاشتن سر در بستر شوهر حکایت منبر را ذکر نمود که عجب واعظی بود امروز
در مسجد موعظه میفرمود چه خوش بیان چه خوش لسان چه صوت شیرین زبان چون
مرد این سخنها از زن وی شنفت گفت که سرکار واعظ چه میگفت هیچ در
خاطر داری گفت آری این حدیث صحیح از کلام آن واعظ فصیح در نظر دارم
فرمود که هرگاه کسی با زوجه خود مقاربت نماید چنان باشد که تیری انداخته
باشد

فخر کردن بانکه من قران خوب دارم و دیگری قرائتی کند و زنان خواندن لذتی برده و بمعانیه
و اسرار آن پی برده و بزبان عمل کند و در وقت صلاة خواندن آیات از بیم شکستن و تمنا نماید
ایفا و بدانکه این قران معجزه پیغمبر ماست بلکه از بهترین معجزات آنحضرتست و حق تعالی
بر دست هر پیغمبری موافق آنچه حکمت مقتضی و مصلحت داعی باشد از برای هر قرنی
و قومی یکنوع معجزه ظاهر میکرده مثل آنکه در عهد حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
ساحران بسیار بودند که سحرهای عظیم می آوردند حضرت صلعم معجزه عصا را باو داد که اژدها
شد و همه آلات سحر ایشان را بلعید ایشان را عاجز کرد امید فهمیدند که این از طاقت
بشر بیرون است و در عهد حضرت داود نغمه‌های خوب و نیکو بود حضرت صلعم الحان
صدای خوشی و نغمه دلکشی باو شفقت فرمود که هر حیوانی و انسانی که میشنید بیهوش
میشد بلکه اضطراب در جمادات بهم رسید همه یافتند که از طاقت بشر بیرون است
و در عهد عیسی طبیبان حاذق و ماهر بودند که آزارهای بسیار صعب را خوب
میکردند حضرت صلعم مرده زنده کردن و کور مادرزاد را شفا دادن و امثال اینها را بانحضرت
داد همه فهمیدند که دست مخلوق باینها نمیرسد و در عهد پیغمبر ما چونکه فصحا و بلغا
بسیار بودند و همچنین شعرای بسیار بودند که شعر را بسیار پاکیزه میگفتند و
قصیده‌های نیکو میساختند و خطبه را در نهایت فصاحت و بلاغت انشا مینمودند
حق تعالی قران مجید را بانحضرت داد و همه را عاجز نمود و بایشان معارضه فرمود و در
میان ایشان ندا میکرد که مثل این قران را بیاورید اگر راست میگوئید باده سوره

مثل این بیاورید یا سوره‌ای کوچکی را مثل این بیاورید اگر نمی‌توانید و همه عاجز شدند
حتی آنکه جان خود را در معرض قتل و اهل خود را در معرض اسیری و مال خود را در معرض
تلف در آوردند و نتوانستند که معارضه نمایند منقولست که هر کس سخن فصیحی می‌گفت
بر کعبه معظمه می‌آویخت برای مفاخرت و چون این آیه کریمه نازل شد که وَقِيلَ يَا
أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ
بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در شب آمدند و سخنان خود را از بیم رسوائی برداشتند و
وارد شده است که ابن ابی العوجا و سه نفر از دهریه لعنهم الله می‌آمدند در مسجد الحرام
نزد کعبه معظمه و استهزاء میکردند بمسلمانان و طعن میزدند بر قرآن پس گفتند
که بیائیم بشکنیم قرآن را بجهة آنکه در شکستن قرآن ابطال نبوت محمد است و ابطال اسلام است
پس با یکدیگر متفق شدند بر آنکه معارضه نمایند و هر یک ربعی در برابر قرآن پیغمبر
آخر الزمان بیاورند تا وعده یک سال پس چون سال ایشان باخر رسید و همه در
مقام ابراهیم جمع شدند که ببینند هر یک چه آورده‌اند پس یکی از ایشان رو کرد بان
سه نفر دیگر و گفت ای قوم بدانید بدرستیکه قرآن محال از کلام البشر نیست بجهة آنکه من
از آن وقت که از شما مفارقت کرده‌ام پیوسته در همین آیه فکر میکنم که در قرآن محمد است
وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ
که این چه آیه است و چقدر فصاحت دارد و چه قدر بلاغت در آن بکار رفته
و نمیرسم بکنه آن و نمییابم حقیقت آنرا و عاجزم از آوردن مثل آن و دیگری از ایشان

گفت

گفت که من نیز از آن وقتی که از شما مفارقت کرده‌ام پیوسته فکر میکنم در همین آیه که
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا
وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ
و قادر نیستم بر آوردن مثل آن چه جای بیشتر و سیمی گفت که من نیز مثل شما پیوسته فکر
در این آیه میکردم که لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا و یافتم که عاجزم پس از آن ایشان از من استماع
کردند و ابن ابی العوجا گفت که چون من یافتم این آیه را از قرآن که فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا
و من در این سال در آن پیوسته فکر میکردم در همین آیه پس مأیوس شدم از معارضه نمودن
بجهة آنکه فصاحت و بلاغت این آیه مشغول کرده است مرا از ما سوای آن و از استقصاء الکلام
این صحبت را پنهان بایکدیگر میداشتند که ناگاه آن وقت حضرت صادق بر ایشان گذشت
و روی مبارک را بجانب ایشان گردانید و این آیه را بر ایشان خواند که قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ
الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا یعنی
بگو یا محمد که هر آینه اگر جن و انس جمع شوند بر آنکه بیاورند مثل این قرآن نمیتوانند آورد
اگر چه پشت در پشت یکدیگر دهند و اگر چه بعضی پشت بعضی باشند و ایشان چون این
آیه را از آنحضرت شنیدند مبهوت گردیدند و متفرق شدند در حالتیکه اقرار داشتند
بعجز خود و شیخ عارف ماسلم الله تعالی گفته است که اگر آن برای خلق نظیری بود آن برای آن هم
نظیری میبود چنانچه حق تعالی این معنی را در کلام مجید خود اشاره فرموده آن برای اهل شرک
که فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ

الا الحق پس همچنانکه خدا نظیر ندارد قران نیز نظیر ندارد و ایضا فرموده که قران طبق لوح
محفوظ است بلکه طبق عقل اول است بلکه طبق مشیت است و تاثیر در جمیع عالم دارد و اسمانها
و زمینها بیک حرف ان بر پا ایستاده اند و جمیع کتابهای اسمانی در تحت یک ایه ان
مندرجند و قران در عالم انوار حروف نورانیه است و عقل اول معنی او است چنانکه اشاره
فرموده است حق تعالی در این ایه شریفه وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي
مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا الایه و مشیت خلق فرموده او که قران و معنی
که عقل اول است و کردانید او را واسطه از برای خلقت جمیع عالم همچنانکه تو مینویسی بان
که ان قلم است پس قران علت است از برای جمیع ممکنات و واسطه است میان مشیت و تمام
ممکنات با این دفتین جسم شریف او است و حق تعالی از بابی لطف ظاهر کردانید که بندکان
بتوانند متحمل شوند چنانکه فرموده که وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ و اکر ظاهر میشد
بان طوری که بود هر اینه مردم دفعة همه میمردند و وارد شده است که اهل اسمانها بعد از
بعثت عیسی صدای وحی را نشنیده بودند تا بعثت پیغمبر ما پس چون فرستاد جبرئیل را بسوی
انحضرت شنیدند اهل اسمانها صدای وحی قران را مانند صدای کلنک که بر کوه زنند
پس از ان صدا اهل اسمانها بیهوش شدند حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ
رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ پس چون وحی تمام شد و جبرئیل سر از بر کرد هم
نعات که میکذشت با اهل اسمان که دهشت و فزع از قلوب ایشان زایل شده
بود میکفتند بعضی از ایشان به بعضی که چه چیز کفت پروردکار شما میکفتند که قالت

قال

حق را یعنی قران را نفرستاد صاحب علو و کبریائی بالجمله ای برادر جان بود ندارد این عالم
امکان بسیاری از مردمان که غالب کلام ایشان نبوده مکر قران زیرا که بشارت دهنده است
مومنان و لذت میبرند از تلاوت ان چنانچه میفرماید سبحانه که طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ
وَكِتَابٍ مُبِينٍ هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ
لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ طا اشاره است بطهارت و پاکی جناب
الهی و سین سلامتی قلوب طالبان را از جمیع ما سوی الله و تو صاحب در کاملین سوره و ایتهای
قران است و ایتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را قران برای ان فرموده که
میخوانند و کتاب باعتبار اینکه مینویسند و این کتاب راه نماینده است و مژده دهنده است
مر کروهی که ان را انانکه بپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را و حال انکه ایشان
بسرای دیکر یقین دارند بدون شک و شبهه بدرستیکه انان نکرویدند بسرای دیکر
ار استه ایم برای ایشان عملهای زشت ایشان را پس ایشان سرکردانند در ضلالت
خود انکروه انانند که مر ایشان راست بدی عذاب و ایشان در سرای دیکر ایشانند زیان
کارتر جهة استحقاق عقوبت بلکه زیانی از زنان در مدت شش سال بغیر قران چیزی
بیان نکرده و این در نظر ما و شما بسیار عجیب است و لیکن وقتیکه ادم قدم در درکاه
خالق عالم و موجد بنی ادم کذاشت و ادمی شد که ان درکاه خلایق اصلا بابرو شد
چرا شخص عجیب بکوید این بسیار کار است عجیب یا امکان ندارد که میتی خود را ابدا کند

که بغیر کلام خالق انام چیزی بر زبان نیارد قدری از آن مکالمه را که نقل کنم کلا
الا کلام ملک علام گوش زد خاص و عام تمام خلق بحالت تا شوق قاریان قرآن زیاده
شود و آنچه عرض میشود بالاستناد از کشکول شیخ بهائی است و بعضی شیخ در ربط الحراث
معقول مقبول است فرموده است که از عبد الله مبارک منقول است که روزی بسفر حجاز
میرفتم در اثنای راه عورتی را دیدم چادری بر سر و برقع بر صورت این آیه را تلاوت مینمود
که أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ عبد الله گوید در بین راه همینکه شنیدم استقبال او
نمودم در غایت احترام براو سلام نمودم فرمود سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفتم ای سید
از کجایی فرمود يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ گفتم کجا میروی گفت مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ
فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى گفتم سوال من از تست که از کدام شهری پس فرمود
مِنَ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ گفتم کجا میروی گفت وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ
إِلَيْهِ سَبِيلًا گفتم رفیق تو کیست فرمود وَاللَّهُ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ گفتم با تو توشه هست گفت
وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ گفتم ای سید ترا بطعام حاجت میباشد گفت
وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ دانستم که گرسنه است طعامیکه داشتم در نزد او
حاضر کردم تناول فرمود گفتم حاجت بر آب داری گفت وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ مطهره
آب در نزد او گذاشتم نوشید گفتم اگر خواهی ترا سوار کنم گفت إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ
لِأَنْفُسِكُمْ خواستم سوار کنم گفت قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ چشم پوشیدم چون سوار شد

گفت

گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ در اثنای راه از او پرسیدم که غلام
داری گفت ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً گفتم مرا ببرادری قبول کن گفت إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
إِخْوَةٌ گفتم چند روز است در راهی گفت فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ پرسیدم که فرزند
داری گفت يَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ گفتم چه نام دارند گفت وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى
تَكْلِيمًا يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ گفتم ای سیده مرا پندی بده گفت مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ
مَعِيشَةً ضَنْكًا در اثنای راه پشته دید گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ گفتم شتر
بدست راست برانم یا بدست چپ گفت أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ که ناگاه
جوانی نمایان دیدم در نهایت خوش رویی فرمود وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى
گفتم مرا توشه حاجت نیست گفت كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ
إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ دانستم که غرض چیست دانستم که در خانه خودم بغیر از قرآن
چیزی بیان نمیکند از فرزندانش سوال کردم از حال او گفتند که حال مدت بیست سال است
که بغیر کلام ملک علام چیزی نمیگوید گویند این زن فضه بود در وقت وداع با وی گفتم که مرا
پندی بده گفت اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا پس سوال کردم که این زن
عابده صالحه کیست گفتند فضه خادمه فاطمه زهرا سلام الله علیها فضه همان است
که در صحرای کربلا چون دید خر اسب تاختن بر بدن سرور شهیدان بان بخت
کش یعنی زینب دختر امیر مؤمنان رسید اشکش مانند باران میریخت نمیگذاشتن
انجمن روحانی ترشح بود پس فضه عرض نمود که هر گاه اذن میدهید در این

بیشه شیری هست بروم او را خبر کنم تا بیاید و نگذارد که این منافقین اسب بر بدن

نازنین مولای دنیا و دین بتازند زینب خاتون او را دعا کرد و فرمود که ای فضه برو

و بان شیر بگو که دختر شیر خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که در این مصیبت ما را

یاری کن آه آه چگونه دوستان و شیعیان میتوانند این مصایب را بشنوند که کار

بر دختران آل محمد علیهم السلام چنان تنگ شده بوده است که از برای محافظت کردن

بدن پاره پاره آقای جوانان اهل جنان و سرور شهیدان لا علاج شده از جانوران

و درندگان بیابان مدد و یاری میطلبیده‌اند پس فضه خادمه بفرموده خانم

اسیران و غمخوار شهیدان جناب زینب خاتون بجانب آن شیر روانه شد و چون نزدیک آن

رسید نالهٔ دل سوخته بر کشید که یا ابا الحارث یعنی ای شیر پس چون نام خود را شنید سر

خود را بلند کرد و فرمود که اَتَدرِی مَا تُرِیدُ وَ بَنُو اُمَیَّةَ اَن یَعمَلُوا غَدًا بِاَبِی عَبدِاللهِ

عَلَیهِ السَّلامُ یعنی ای شیر آیا میدانی که بنی امیه و این امت ملعون چه اراده دارند که فردا

بعمل آورند با بدن ابی عبدالله الحسین یُرِیدُونَ اَن یُوطُوا الخَیلَ ظَهرَهُ آه آه و اعظما

اراده دارند که اسب بر بدن مجروح پاره پاره او بتازند و در حدیث است که چون آن شیر این

خبر را شنید نعره از دل پر درد کشید و آمد تا داخل قتلگاه شهیدان گردید فَوَضَعَ

یَدَیهِ عَلَی جَسَدِ الحُسَینِ پس در پهلوی آن بدن قطعه قطعه سوراخ سوراخ شده

نشست و مانند پدر مهربان او را در بر کشید و بدندان تیرها را میکشید و بدرگاه

مجاهد اخت و بر و دوست خود را از برای محافظت کردن بر بالای جسد مظلوم کذا ثبت

مجلس

سکینه خاتون چون چشمش افتاد بر آن شیر فریاد زد که ای عمه شیر بدن پدرم را در بر کشیده

او را نخورد گفت عمه اطمینانست که بدن پدر ترا نگاه داری کند از آنچه شما میپندارید

دارید پس چون آن بی ایمانان آمدند که اسب بر بدنهای نازنین تازند شیر را دیدند عمر سعد

ملعون را از آمدن آن شیر خبر کردند پس آن ملعون گفت ذکر این حکایت را نمیباید کرد

که باعث افتخار شیعیان ایشان میشود و بنابر این روایت اسب بر بدن آن جناب نتاختند

پس بگفته آن ملعون بر گشتند اگر چه از این حدیث ظاهر میگردد که اسب بر آن بدن

مقدسات نتاختند لکن ممکن است که بگوئیم که در آن وقت که شیر را دیدند نتاختند

و بعد از آنکه شیر مراجعت از ایشان دیده و بخواسته بمکان خود رفت پس آن جماعت بی شرم

بی حیا و برگشتگان از دین خدا چون از رفتن شیر مطلع شدند و هر چه خواستند کردند

چنانچه از احادیث متعدده که در کتب معتبره است ظاهر میگردد مثل آنکه در کتاب بحار

و عوالم روایت شده است که حضرت باقر علیه السلام میفرماید که بجدم جناب

سید الساجدین در روز عاشورا با تب و تاب زحمت مبتلا بود و از خیمه بیرون میآمد

و من میدیدم که جدم جناب سید الشهدا او و اصحابش چه میکردند همگی از برای تحصیل

میدویدند گاهی بطرف راست لشکر اعدا و گاهی بطرف چپ و گاهی بقلب تا آنکه همگی

شهید کردند آنحضرت را بنوعیکه فرموده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله

بان زجر جوانی از جوانهای بیابانها را میکشند لَقَد قُتِلَ بِالسَّیفِ وَ السِّنَانِ

وَ بِالحِجَارَةِ وَ بِالعَصَا وَ لَقَد اَوطَؤُا الخَیلَ بَعدَ ذَلِکَ ای شیعیان والله که ترجمه این حدیث

دلهای همه دوستان از کباب و تا قیامت چشمهای ایشان از پر آب دارد زیرا که حضرت
باقر میفرماید که بتحقیق بقتل رسانیدند آنحضرت را بضرب شمشیر و نیزه و سنگ و
چوب و عصا آه آه وا مصیبتاه که بعد از همه این اذیتها اسب بر بدن نازنین پاره
پاره اش تاختند و ایضا در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که فاطمه صغری بنت گفت
که در در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بجانب پدر بزرگوارم و اصحاب او میدیدم
که همگی مثل گوسفند قربانی ذبح کرده شده بر روی ریگهای کربلا ریخته شده بودند
وَالخُيُولُ عَلَى اَجسَادِهِم تَجُولُ و میدیدم که اسبها بر روی بدنهای ایشان جولان در
آمده انتهی از این حدیث چنان معلوم و ظاهر میشود که اسب بر بدن شریف آنحضرت و همه
اصحاب او تاختند و این بی دینی و اذیت منحصر بهمین بدن بزرگوار نبوده است آه وا مصیبتا
و در آن دو کتاب روایت شده است که بعد از شهادت آن غریب محزون عمر بن سعد
ملعون در میان لشکر شقاوت اثر خود فریاد کرد که کیست که اسب بتازد بر جسد
آن غریب شهید پس ده نفر از آن اصحاب شقاوت که لعنت الهی بر همه آنها باد جواب
دادند که این کار کار ما است و اسمهای آن بیحیاهای بی ایمان اینست اسحق بن حویه
لعنه الله که پیراهن آن مظلوم شهید را هم همین ملعون جفاجو از بدن مقدس پاک [illegible]
او ربوده بود و دیگر اخنس بن مرثد ملعون و حکیم بن طفیل ملعون و عمر بن صبیح صیداوی
ملعون و رجاء بن منقذ عبدی ملعون و سالم بن خیثمه جعفی ملعون و صالح بن وهب جعفی ملعون
و واحظ بن ناعم ملعون و هانی بن ثبیت حضرمی ملعون و اسید بن مالک ملعون که علیهم اللعنه

بعد

بعدد جمیع مخلوقات بر ایشان لعنت باد پس آن بی ایمانان اسبهای خود را بر آن بدن
عزیز کرده خدا و رسول و پرورده آغوش مرتضی و بتول تاختند حَتّى رَضّوا صَدرَهُ
وَكَسَّرُوا ظَهرَهُ وَصَدرَهُ آه از این غم بزرگ و مصیبتی که نتوان گفت و نتوان شنید آه وامظلوما
بدانید که آن ملاعین آنقدر اسب بر آن بدن لطیف طاهر نازنین که جان همه عالم فدای او شود
تاختند که استخوانهای شانه و سینه او را درهم شکستند و درهم کوبیدند ای شیعیان
وای ناله کنید که در حدیث است که این ده نفر ملعون آمدند و در مقابل پسر زیاد
بی بنیاد ایستادند پس اسید بن مالک حرامزاده گفت نَحنُ رَضَضنَا الصَّدرَ بَعدَ الظَّهرِ
بِكُلِّ يَعسُوبٍ شَدِيدِ الاَسرِ یعنی مائیم که درهم کوبیدیم سینه را بعد از خورد کردن
پشت بجولانهای هیکل تند رفتار پس ابن زیاد گفت که شما کیستید آن ملاعین قوی
در جواب گفتند که نَحنُ الَّذِينَ وَطِئنَا بِخُيُولِنَا ظَهرَ الحُسَينِ حَتَّى طَحَنَّا جَنَاجِنَ صَدرِهِ
آه واویلا یعنی مائیم آن جماعتی که کوبیدیم پشت حسین را با اسبهای خود تا آنکه نرم کردیم
استخوانهای سینه او را پس ابن زیاد بد بنیاد امر کرد که جایزه کمی بآن اشقیا دادند ابو عمرو
زاهد میگوید که از احوال این ده نفر جویا شدم جمیعا حرامزاده یافتم و احتمال دارد که
بغیر از این ده نفر هم بر آن بدنهای مقدسات اسب تاخته باشند ای شیعیان و ای دوستان
از برای تسلی قلب شما ختم مجلس با این حدیث مناسب است که در کتاب عوالم روایت شده است
که مختار سعادت شعار این ده نفر ملعون را گرفت و دستها و پاهای ایشان را با میخ آهنی
بر زمین کوبیده و امر فرمود که آنقدر اسب بر بدنهای پلید نحس ایشان تاختند که هلاک

بجحیم واصل شوند و سیعلم الذین ظلموا حق آل محمد ای منقلب ینقلبون صدق الله
رود نه دیگر بعد از حمد خدا و نعت بر رسول بر مسر و طلب جز کلام در تلاوت کلام
ملک بود لهذا از همان مقام نمیگذریم حضرت کبریا در کلام خود میفرماید وکذلک انزلناه
قرانا عربیا وصرفنا فیه من الوعید لعلهم یتقون یعنی هم چنین فرو فرستادیم قرآن را بلغت
عرب و مکرر کردانیدیم در او آیات وعید چون ذکر طوفان و صیحه و مسخ و امثال آن
شاید که بپرهیزند پس ای عزیز بپرهیز و از اطاعت شیطان بگریز و بر پیمان محکم خدا و بگ
بیاویز و همیشه از روی خضوع و خشوع و زاری مشغول باش بتلاوت کلام حضرت
باری که در روز گرفتاری در عرصه قیامت دست ندامت بر سر نزنی . اهل
قرآنند اهل الله و بس . اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس . اهل باشد جنس جنس
اینکلام . نیست جز مرغی که بر پرد ز دام . هر که اندر دام نفس است و هوا . اهل
شیطانست فی اهل هدا . بالجمله قرآن کاسه است که بجای شاهد ان او عارفان و دیگر نشئه
از شراب سرمد جان پس باید رغبت کنند در آن رغبت کنند کان و شیخ عارف ما سلمه الله
میفرمود که هیچ چیز نزد من نیست که الذ از تلاوت قرآن باشد و در دنیا هیچ لذتی
ندارم مگر از تلاوت کردن قرآن و لذت من منحصر است بان و بس و در نهج البلاغه مسطور است
که جعل الله ریا العطش العلما و ربیعا القلوب الفقها . و بلکه عارف مایل است بتلاوت
قرآن و اهل بطالت و غفلت مایل اند بخواندن شعر و صحبت ان و این از ان جهت است
که قرآن مثل آینه بزرگی است که هر که در ان نظر کند حسن صورت و زشتی صورت

خود را

خود را در ان می بیند ولهذا جماعت زشت سیرت بد صورت از او نفور اند و از ان
کریزانند و بدانکه اعجاز قرآن منحصر در فصاحت و بلاغت تنها نیست بلکه مشتمل است
بر اخبار غیبی بسیار که خبر داده است باینده و موافق خبر واقع شده از انجمله این آیات
که قرآن خبر میدهد که حق تعالی بحضرت عیسی چنین فرموده که وجاعل الذین اتبعوک
فوق الذین کفروا الی یوم القیمة یعنی جا کردانیده است تابعان ترا ای عیسی غالب بر
کافران یعنی بر یهود تا روز قیامت چنانچه می بینی که نصاری همیشه غالب اند بر یهود
و امت پیغمبر آخر الزمان نیز که ایمان بحضرت عیسی دارند مسلط اند بر یهود و پادشاهی
یهود بر طرف شده است و ضربت علیهم الذلة والمسکنة وباؤ بغضب من الله و دیگر
این آیه است که الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون و از خبر
داده که اهل روم بعد از مغلوبی بر اهل فارس غالب خواهند شد و موافق خبر واقع
شد الخ غیر ذلک که در نظم ان خوض نمودن مسطور است و کوچکترین سورهای
قرآن انا اعطیناک الکوثر است و این سوره با این کوچکی با انکه در نهایت فصاحت و
بلاغت است مشتمل است بر خبر غیبی قطعا و یقینا و واقع شد انچه خبر داده و حدیث
از اینست که جناب رسول خدا داخل مسجد شدند بعد از انکه ابراهیم فرزند او که از ماریه
قبطیه داشتند وفات نمود و در مسجد عمرو بن عاص و حکم ابن ابی العاص بودند پس
عمرو ابن عاص زبان برید و بانحضرت گفت که یا ابا الابتر و در جاهلیت چنین بود
که هر گاه مردی از برای او فرزند نبود او را ابتر مینامیدند و غرض از ملاعین از

از سلک کتبی بجناب پیغمبر این بود که همچو نسل پادشاهان دیگر چند روزی هایی و هوی
دارد و قیل و قالی می نماید و چون او از دنیا برود نه اسمی از برای خواهد بود و
نه نسلی پس حق تعالی از برای تسلی قلب مبارک انحضرت این سوره را فرستاد که انا اعطیناک
الکوثر یعنی که ما دادیم بتو کوثر را یعنی نبوت و کتاب و علم و عمل و شرف دنیا و اخرت
و ذریه طیبه علیهم السلام و شفاعت روز جزا و ان نعمتها که در بهشت هست فصل
لربک وانحر پس دائم نماز کن با خدا از برای پروردگار خود و دستهای خود را
در وقت تکبیر تا محاذی صورت خود بلند کن ان شانئک هو الابتر بدرستیکه دشمن
تو او ابتر خواهد بود نه جناب تو و از ایشان نامی و نشانی نخواهد بود در دنیا
نشان حضرت تو و این خبر غیبی است که قران پیش از وقوع ان خبر داده و واقع شده بهمان
نهج که خبر داده بجهة انکه تو ای برادر نظر کن در این زمان ما که سنه هزار و دویست
بلاست از هجرت پیغمبر از ان ناپاکان یعنی عمرو بن عاص و حکم ابن عاص و مانند ایشان
از اراذل و اوباش خبری نیست نه اسم ایشان مذکور و نه نسل ایشان باقی
و نه نسب ایشان مذکور بلکه مطلقا و اصلا احدی نیست که از قبیله ایشان خبری
یا از نسل شام ایشان سراغی و اثری داشته باشد و محمد الله که نسل پاک پیغمبر
همه عالم را معمور کرده است و شجره طیبه ذریه او در کلهای [illegible] زنگار بلکه جمیع
اطراف زمین را معطر کرده است و کدام جزیره است یا کدام ده که از اولاد پیغمبر در انجا
نباشد چه جای از شهر و قصبه و مثال اولاد پیغمبر مثال کوسفند است که عالم را کرفته است

بادوجود

با وجود انکه ان نجیب زادکان را در هر عصری مثل کوسفند در اطراف عالم چه قدر
میکشند و مثال نسل شوم دشمنان مثل نسل سک است که بسیار کم است و اکر چه ما
امت عمااکیم که بخدمت احدی و کلاب نرسیدیم لکن از او مسرور و شعف اکیم که بخبر
غیبی او که فرموده رسیده ایم و منت او کلاه و الجاد ان هادی عباد مشرف کردیده ایم
چنانکه کل رفت و کلستان شد خراب بوی کل را از که جوئیم از کلاب و همچنین اسم
مبارک او مصداق و رفعنا لک ذکرک کدام روز است که بنی ادم در اطراف عالم در
صبح و شام در منارها علی الدوام با نام مبارک ذو الجلال و الاکرام برفعت و جلالت
از امذکور نکرداند و کدام کلمه طیبه لا اله الا الله است که پی محمد رسول الله تمام
باشد که بندکان از زبان جاری نمایند هر چراغی که حق برافروزد تا ابد ریش مدعی
سوزند مرویست که نصرانیه در مدینه بود و هر وقت که می شنید که موذن میکوید
اشهد ان محمد رسول الله میکفت احرق الله الکاذب یعنی خدا دروغ کو را بسوزاند تا اینکه
از شبها خادم ان نصرانیه داخل خانه او شد با اتشی و [illegible] و اهل او همه خوابیده بودند
پس شراره از ان اتش پران کرده و در خانه افتاد و ان نصرانیه با اهل او بسوخت
و دعای او مستجاب شد و بالجمله ای برادر چنک بزن بقران و از اعظم شعائر
و حرمت پیغمبر و نزاع با او بی ادبی ننمائی که چوب خدا را خواهی خورد
و چنانکه در هر عصری که هر کس بان بی ادبی کرده چوب خدا را خورده است
و بعضی دست بجاه و کرباس ان مرسان چه جای از خط ان چنانکه معصوم

فرمود که مصحف را مسح مکن بی وضو و نه جنب و مسح مکن خط او و نه آنچه تعلق
بدان دارد بجهة آنکه خدا میفرماید لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ بلکه اگر فرض کنیم ما
که قرآنی را بر پشت ناقه بار کرده باشند تو مهار آن ناقه را بی وضو مگیر و حرمت
کلام مجید را درست بجا آور و همچنین در تلاوت کردن آن نیز کوتاهی منما در
همه اوقات خصوصا این ماه که وقت بهار اوست و بدانکه تلاوت قرآن از تقوای
جوارح است و بهترین ثمرهای شجر آخرت است ولکن آدابی چند در خصوص تلاوت
آن از شارع رسیده مراعات نما آنکه با وضو باشی آنکه رو بقبله بنشین
آنکه دو زانو با ادب بنشین آنکه در اول و آخر دعا بکنی و اگر دعا نمیدانی بخوان
خصوصا دعای صحیفه کامله را آنکه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگو آنکه تعظیم مصحف
نما بآنکه ببوسی آنرا و بر چشم بمالی و بر سر گذاری و چون قرآن از دو بیرون شود آن
جا بر زمین منه بایست [illegible] آنکه بعضی از عارفان میکنند آنکه با حضور قلب بخوان و
هر چه مانع از حضور قلب باشد از خود دور کنی آنکه نفس خود را تخصیص به خطابات
قرآنیه بدهی قلب خود را با آثار [illegible] و ترقی بدهی قلب خود را اگر شنیدی کلام را از خدا نه
از خود و احضار نمائی عظمت کلام و متکلم را بقلب خود آنکه قرآن از مصحف بخوان
هر چند آنرا از حفظ داشته باشی که نظر کردن بقرآن عبادت است و در تلاوت از بعضی اخبار معلوم
که یک جزو در هر روز [illegible] سال و [illegible] جزو در هر روز [illegible]
[illegible] باید که [illegible] ذکر بهشت است پس بایست [illegible] و از خدا سؤال کنی بهشت را و

و چون بگذری

وچون بگذری باید که در آن ذکر جهنم است پس بایست نزد آن و بخدا پناه بر از آن
آنکه به ترتیل بخوان یعنی بقرائت قال الله تعالی وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا از معصوم
پرسیدند از معنی ترتیل فرمود حفظ وقوف است و بیان حروف و تفسیر کرده اند
وقف را بوقف تام و وقف حسن و بیان حروف را بصفات معتبره در آنها
از جهر و همس و اطباق و استعلا و غیره آنکه هر جای قرآن که در آن تواضع
و انکسار است باید بصدای هموار بخواند مثل رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا و
مثل رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا و مثل وَاتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا و هر جا که اساس ربوبیت است
باید بصولت و سطوت خوانده شود مثل لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ
بِالْوَعِيدِ و مثل وَاعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ و مثل حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ و مانند آن الی غیر ذلک و
اینست معنی حق تلاوت که در این عبارت واقع شده است که الَّذِينَ يَتْلُونَهُ
حَقَّ تِلَاوَتِهِ و دیگر آنکه گوش بده ای برادر خدا رحمت کند تو را بحرفهای
و وسوسهای چند که تو را از خواندن قرآن بی رغبت کنند و دلسرد کردانند مگر
گویند بتو که قرآن که معنی آنرا ندانی چه میخوانی یا آنکه قرآنی که معنی آنرا نفهمی چه معرف
دارد خواندن آن الی غیر ذلک از مزخرفات بلکه بخوان قرآن را هر چند معنی آنرا
ندانی و تلاوت نما آنرا هر چند ترجمه اش را نیابی که فضل خدا کار خود را میکند
بخصوص در این ماه که فرموده اند که لِكُلِّ شَيْءٍ رَبِيعٌ وَرَبِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ هر
چیزی را بهاری است و بهار قرآن ماه رمضان است و بدانکه این از قبیل [illegible]

که کودکی نادان که بمرضی مبتلا است از انجیر و اجزا از اندازد پس شفا یابد و
بر نداشتن کودک اجزای معجون را چنین نیست که معجون نفع خود را ندبخشد
و خاصیت خود را ظاهر نگرداند و اگر چنین میبود میبایست که خصوصا خلق را که نماز
بنماز نگرداند جهت آنکه اغلب ایشان معنی نماز را نمیفهمند و حال آنکه همه مامورند
بان و اگر کسی طالب این بینی باشد که خواهد معنی قرآن را بفهمد پس بخواند این کتاب
انشاء الله اکثر مطالب قرآنی بتصریح یا بتلویح واضح و لایح خواهد گردید و مخفی نیست
آنکه حافظ نیست و این حدیث مشهور است میان خواص و عام که هیچ تر و خشک در عالم
نیست مگر در کتاب ملک علام بمضمون وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ که سابق هم گذشت
در این مقام و آنچه در قرآن است مندرج فرموده است ملک علام در سوره حمد و آن
حمد در بسم الله و آن بسم الله در نقطه تحت بای آن و علی عالیشان علیه سلام الله
الملک المنان بیان فرموده که انا النقطه منم نقطه که در تحت بای بسم الله است جل و
گواه است که از اول خلقت عالم تا انقراض عالم بعد از سید عرب و عجم قدم بعرصه عالم ان
نبی نوع آدم احدی نگذاشته مانند علی ابن ابیطالب علیه السلام چگونه چنین نباشد
که یکه در مرتبه عقل و حلم و علم و کمال و جمال و فراست و کیاست و سطوت و صولت
و سیرت و هیبت و همت و فتوت و کرامت و شجاعت و صلابت و مهابت بی نظیر است
و مانند محمد بی وزیر است و بر جمیع موجودات امیر است و بر علم ما مضی و ما سیاتی
خبیر است و ولی خداوند کبیر است و شریعت غرای سید بشر و نظیر را ظهیر است

و مضبوط

و مضبوط خلافت در روز غدیر است و در مجمع جمیع مقربان درگاه خداوند او
مشار و مشیر است و والد شبر و شبیر است و در روز کیوان ما کنا کاران نباشد
روز کارزار دستگیر است بلکه منبر کوار نیست که عالم بوجود مبارک او تمام است و در کعبه
بدوش خیر البشر مقام است و مرکز دایره ملک علام است و حصار بیضه اسلام است
و ذکر او اجتناب مثل کلام ملک علام است بلکه از فلک و ملک تمام آن مرکز دایره ملک
علام را مطیع و مانند غلام است و آنحضرت را ابر عرش خدا نام است و نصرت و ترویج دین
از قوة بازوی آن امام است خدا را ولی است و مصطفی را وصی است و خانه شرع را قفل جلی است
پس بدانید متدینین دین مبین سید المرسلین که خلاق سبع سموات و ارضین که
فرموده وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ اشاره است بمولای شما امیر المومنین سلام الله
علیه و علی اولاده اجمعین الی یوم الدین اگر چه همه مردم هستید شاید که بشنوید از فضایل
کلام الله ناطق و حجة الله علی الخلایق و امام المغارب و المشارق علی ابن ابی طالب علیه السلام
و لیکن چون رشته سخن در مدح کلام الله است انشاء الله در مجلس دیگر یک دو مناقب
باشد از مناقب علی ابن ابیطالب بیان خواهیم نمود بعون الله الملک المعبود و بعد در دو
در موضع دیگر از قرآن فرموده تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ
نَذِيرًا تبارک را سه تفسیر کرده اند اول آنکه برکت از او است و این اشارت بکار سازی
و بنده نوازی حق است دوم آنکه فرو کوار تر است و این بیان صفت سرمدی و دوام
عزت ازلی است و ابدی او است سیم آنکه دایم و ثابت است و این عبارت است از دوام

ذات حضرت متعال و کریم لم یزل و لا یزال دائم و ثابت است کسی اینچنان کسی که فرو فرستاد
قرآن را که جداکننده است میان حق و باطل و حلال و حرام بر بنده خود سید انام محمد علیه السلام
باشد مراد میان او و پیامبر بیم کننده از عذاب الیم و دانسته باش ای عزیز که گاهی که خواهی
راهی بجناب اقدس الهی بهم رسانی و از قرآن که گلی است از گلستان فیوضات حضرت
سبحانی استشمام کنی تا از شربت وصال جرعه بخشی میسر نخواهد شد بلکه نبات
دوست کسی و نمیکند تا هرچه غیر او بیکسو نمیکند گفتم ز شیخ صومعه کارم شود درست
گفتا او بیچه کشان خو نمیکند از اکسیر عشق بما هی کند تمام در صد هزار سال ارسطو نمیکند
الکوذای ایر لا تقنطوا شنید گرشی عرف واعظ ... نمیکند زرق ریاست کار ... کریزاد
کاری که کاو هندو نمیکند و تو چنین میدانی برادر من که این قرآن که ملک منان
بر پیغمبر آخر الزمان فرستاده همین است که تو میخوانی و میدانی در زبان عبرانی بلکه قرآن هفت بطن
دارد بلکه هفتاد بطن دارد بلکه هفتصد بطن دارد بلکه هفتصد هزار بطن دارد بلکه بی شمار
گفت لا انتهای است ... و نفهمیدن خداوند سبحان قرآن را بر بندگان از قبیل الفاظ
ما ها است که بفهمانیم کلام خود را بحیوانات و هکذا مردم چنان میدانند که قرآن همین است
هرچه هست ظاهر است ما را از باطن و حقیقت آن خبری نیست مثلا آتش را چنان میدانند
که الف و تا و شین میباشد بلکه اگر حقیقت آتش اگر کسی همین بداند که الف و تا و شین است
غلط است زیرا که اگر حقیقت آن باشد بمجرد ذکر آن زبان انسان باید بسوزد و حقیقت قرآن
را بر همان اگر یک حرف آن بر همان ... بهمه جهان ظاهر شود طاقت آن

ندارند

ندارند و از انجاست که حضرت ملک منان در قرآن بیان فرموده که لَوْ أَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْآنَ
عَلٰى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ مردی بجناب حضرت رسالت مآب
عرض کرد که پیر شدی فرمود اصحاب مقام محمود که مرا سوره هود و عم و اذا الشمس و اذا
وقعت الواقعه پیر کرد تا آنکه خداوند واحد احد سوره مبارکه طه را فرستاد بر اینجا که
عباد بیکران حضرت خود را بزحمت انداخته بود فرمود که طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ
لِتَشْقٰى إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشٰى یعنی ای محمد ... چون تو قدم در رسیدن ما در پیش نهاده نفس را ...
ما بر تو قرآن را تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و با استقامت در زمان الم و ورم بپای مبارک
رسد لیکن فرستادیم او را بر تو بجهت پند دادن مر آنکسی را که بترسد همچنین برادران
دیگران از بزرگان در هنگام تلاوت قرآن چنان بر خود میلرزیدند مانند بید و دلهای
ایشان می طپید شوخی نیست فرمان واجب الاذعان ملک منان است سبحان الله که بگاه
سلطانی فرمانی بحاکم عظیم الشانی با نخوت ... ارزانی دارد و حکمی صادر شود ... فرمان
سلطان را میبوسد و بر سر میگذارد و نهایت دقت را میکند که مبادا کلمه یا حرفی از آن
نفهمیده بماند و مضمون آن عمل نشود که در نزد سلطان بتواند جواب دهد برادران
این فرمان واجب الاذعان حضرت ملک منان است که ... اوامر او را پیروی کن و
نواهی الهی را ترک کن کاری کن که در نزد سلطان حقیقی قهار جبار در روز قیامت
جواب دهی نه آنکه فرمان الهی را بخوانی و الهامات نکنی و پشت سر اندازی مانند حاکمی که حکم
مولا برای او برسد و او بحقیقت برسد و نخواند یا بخواند بقدر یک عبارت معانی او را حفظ نماید

و اصلاح معاشات و عمل نیک دلالت میکند مواخذهٔ سلطان خواهد بود بترس از نعوا حقّ
سلطان قهار جبار در روز کبری و در بعد بدانکه مقربان درگاه بر بکمال ائمة الهدی
در مقام اظهار مرامیه فرموده که یجي القرآن في احسن منظور البصورة یعني میاید قران
در ان روز بر شکل مردمان یعنی قیامت با صورت نیکو و میکند به جماعت مسلمانان
میگوید ایشان که هذا رجل منا این مرد از ماست پس از ایشان در گذرد برسد
به پیغمبران ایشان گویند از ماست پس بیاید به کامحضرت الله و عرض کند که فلان
ابن فلان قد اظمأت هواجره واسهرت لیله في دار الدنيا یعني فلان پسر فلان
در هوای گرم بسبب من تشنگی خورد و شب را به بیداری مرد زا و رد پس جناب
حضرت سبحان بفرماید بقران که او را داخل بهشت گردان پس قران در پیش و انجماعت
در عقب تشویش دا از خلق سر در پیش از عقب پس فرماید قران بمومنان که اقرأ وارقه
بخوان و بالا رو در درجات بهشت پس میخوانند و بالا میروند و در حدیث دیگر امی
مرا درا بیست که قران در ماه رمضان عرض میکند یا رب انا القرآن وهذا عبدك الّذي
قد كان يتعب نفسه بتلاوتي ويطيل ليله بترتيلي عرض میکند که ای خداوند مهربان
منم قران و اینست بندهٔ مومن تو ایام رمضان و در تعب می انداخت نفس خود را بعجله
نیکو خواندن و دراز مینمود شب خود را بسبب پاکیزه خواندن و تفیض عیناه اذا تهجّد
فارضه کما ارضاني پس راضی کن او را چنانکه مرا او راضي کرد پس حضرت سبحان تعالی
قران در میان مردمان در مقام اظهار احسان برامده بفرماید که عبدی ابسط یمینك

ای بنده

ای بندهٔ من پهن کن دست راست خود را پس حضرت داور به مصحف محشر دست
راست او را پر کند از خوشنودي خود و دست چپ او را در عرصهٔ قیامت حضرت
عزت پر کند از رحمت پس گفته شود برای او که این بهشت برتو مباحست بخوان و برو
بالا بالطف خداوند علی اعلا فاذا قرا آیة صعد درجة هر آیه درجه بالا رو و این منفعتهای
اخروی و اما در دنیا باعث وسعت رزق و حفظ از شر جن و انس و دوای جمیع دردها
خلاصه انچه را بخواهی در کلام الهی موجود است چنانچه فرموده خلاق سموات و ارضین
ولا رطب ولا یابس الا في كتاب مبين و باز فرموده است در قران خالق مهربان که ولقد
صرفنا في هذا القرآن للناس من كل مثل وكان الانسان اكثر شيء جدلا یعنی بدرستیکه
بیان کردیم این قران را برای مردمان از هر مثلی که بدان محتاج باشند از قصص امتان
گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود
و هست انسان از هر چه خدای فرید بیشتر در خصومت و جدل و در دیباجستان
حضرت رسول که فرموده انشاء یوم النشور که اذا كان يوم القيمة وضعت منابر من
نور يجلس كل منبر ناقة من نوق الجنة ثم ينادي المنادي اين من حمل كتاب الله اجلسوا
على هذه المنابر فلا روع عليكم ولا حزن حتى يفرغ الله مما بينه وبين العباد
فاذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا الى تلك النوق وادخلوا الى الجنة یعنی چون
بیاید شور یوم النشور بگذارند منبرها از نور در سایهٔ عرش خداوند شکور
در پای هر منبری ناقه از ناقهای بهشت که او ریده باشند از نزد غلمان و حور که بربت

هفت هزار سال در مرغزار بهشت چریده باشند و آب از حوض کوثر چشیده باشند
و در سایهٔ درخت طوبی خوابیده باشند و بر تن هر یک ششصد هزار پر از عنبر تر
افزوده باشند و انها را برای چنین روزی پرورده باشند پس منادی ندا دهد در
صف محشر از جانب ملک حضرت اکبر که کجایند حاملان قرآن که نازل شده بود بر پیغمبر
بنشینند بر این کرسیهای زر بدون خوف و بیم و خطر تا فارغ شود از حساب اهل محشر
پس بحکم حضرت داور بروند بخوانند که اهل ان نمیشوند پس در زمین کی و کوه و کرسی
ای برادر بدل خود رابیر تدبیر از تلاوت کلام ملک اکبر که دنیائی است در کنار و همچنین
پیغمبر فرموده که القرآن مائدة الرحمن پس حاضر شوید برادران در این ماه رمضان بر سر مائده
رحمن و اهمال مکنید در تلاوت ان که او راست منفعتهای فراوان در روز نشر کردن
مردمان و میگذراند تو را از صراط مانند برق و نجات میدهد تو را در آخرت از حرق
و در دنیا از غرق و در فضیلت قرآن است که القرآن افضل کل شیء دون الله فمن وقر القرآن
فقد وقر الله ومن استخف بحرمة القرآن فقد استخف بحرمة الله یعنی قرآن افضل تر
چیزها است پس هر که نگاه دارد حرمت قرآن را نگاه داشته حرمت حضرت سبحان را
و هر که استخفاف کند بقرآن استخفاف نموده بملک المنان خوشا بحال کسیکه تلاوت
نمود کلام حضرت ودود را حق تلاوت یعنی باطاعت و پیروی کرد اولیا خوف قرآن
زجه با امد دیدن یعنی اندره دیت ره بر فرق قرآن پس پناه میبرم بخدا از گروهی
که بآیات پروردگار تکذیب کردند ایا سزای اینها چه باشد میفرماید در قرآن خالق

مهربان

مهربان که والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم یعنی انانکه کافر شده اند
و دروغ بستند بآیات ما انگروه اصحاب دوزخند و در کتب علما مسطور است
که لکل شیء ربیع و ربیع القرآن شهر رمضان فرموده اند هر چیز را بهاری است و بهار
قرآن در ماه رمضان است اینکه بهار است ولیکن زبان مومنان در تمام سال
مشغول بتلاوت قرآن است از اینجاست که جناب حضرت ابوتراب چون پای مبارک
میگذاشت برکاب تا پای دیگر جیده صعود مینمود برکاب دیگر یکختم قرآن از اول
تا اخر میفرمودند بلکه تمام کتب سماویه را از انجیل و زبور و صحف و توریه ختم میفرمودند
من اوله الی اخره نظیر انکه فلک الافلاک که محدد جهات است که محیط جهانش گویند
و فلک الاطلس نیز گویند چون سایر افلاک یکدوره را طی کند او هزار دوره را
طی میکند تو بر مثال رو بیک گام و علی ما المقام طی میفرماید هزار فرسنگ را بجهت لطافت
جسم انجناب و کثافت جسم ما از اینجا است که در یکشب آنجناب در هفتاد
موضع مهمان بودند شصت و نه نفر بیکدیگر میگفتند که حیدر صفدر مهمان ما
بود و از انجمله بود پیغمبر که ناگاه جبرئیل نازل شد از نزد حضرت داور بر پیغمبر که در شب
ساقی کوثر مهمان بود در عرش خدای اکبر و اگر به پردازیم بمناقب انسرور مجلس
طول خواهد کشید خلاصه سخن در اینجا بود که از برگزیدهٔ رب ودود یکختم منظور بود
تا پای دیگرش برکاب رسیده بود و در هنگام کتابت قرآن امیر مومنان بیوضو
نمینوشتند میفرمودند که میترسم موضع سایند دست بر خط قرآن افتد برادران

هر چند برای عدم کلال و ملال و عدم مجال از مقامات کلام حضرت متعال از
هزار یکی و از بسیار اندکی بیان نکرده‌ام ولی بدان که از هر الفی از آن کار عصای
موسی میکند و هر حرفش تاثیر نفس مسیحا مینماید و از هر چشمه میمش چشمهای کلیم
روان است و در دریای هر نونش ذو النون حیران است از صادش صفای آدم
ظاهر و از حاءش حلم نوح با هر از چشمهای هاءش علم هود هویدا و از کشش مدهاءش
چون غلمه بنی اسرائیل ممتد و از سین و سادی خضر از چشمه عینش سیراب و ذو القرنین
از قاف قدرتش در حجاب و دال و دلش را داود در زبان کرد لحیه الانزال الی
خود سلامت نیافته و سینش را ابراهیم امتحان کرد باید تا از آتش نمرود سلامت یافت
و شین شفای از شعیب در عین نماده تا بینا کردیده و فای شرفش را یوسف بکف کرده
تا خود را در حرفش عزت و علامه یا فاتحه هم سوره الی الحمد نفع از خاتم سلیمان کردیده و کی
و رتبی از انزار در بر کشید چون مسند نشینان دبالد سلیمان خود را در اوج فضای
عرفان دیده الحال تعاریفش از هنگامه داود خوش اینده تر و حریر کتابش از نغمه عندلیب
جنان رباینده تر آیة الکرسی کنایه از تو تو عرش رحمانی است و هفت اسمان سنگ ریزه
جبل از بحار سبع المثانی است من دو حرمت از امید ایمان حرمت داشتن قرآن دان
شوق در تلاوت آن که شنیدیکان همیشه در زبان مقربان درگاه ملک منان
بود چه در حیوة و چه در ممات ایشان حتی وقتی که سر مبارک جناب سید الشهدا
علیه السلام بر نیزه اشقیا بود تلاوت قرآن میفرمود چنانچه زید بن ارقم که از جمله اصحاب

سیدعا

سید عالم بود میگوید که چون سر مبارک سید جوانان اهل بهشت را در کوچهای
کوفه بر سر نیزه کرده بودند و میکردانیدند من در غرفه خانه خود نشسته بودم که
غوغا و خروش بلند شد نظر کردم و اویلا دیدم سر مبارک حسین علیه السلام را بر سر
نیزه کرده بودند و باد بر محاسن شریفش میوزید بجانب چپ و راست حرکت میداد
ای داد و بیداد از ظلم ابن زیاد بی بنیاد که خاندان نبوت را بر باد داد میگوید
از پهلوی غرفه خانه من که را میدیدند آن نور سران بزرگوار در رو برو غرفه روشن
شد دیدم لبهای مبارکش در حرکت بود گوش فرا داشتم دیدم سوره کهف را تلاوت
میفرمود تا رسید بر این آیه که أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا
عَجَبًا از مشاهده این حال موهای تنم راست شد گفتم یا ابن رسول الله و الله که
امر تو غریب تر و عجیب تر است و در هنگام او یحش سر انور بر در درخت شخصی نقل
میکند در کوفه خود نزدیک او رفتم دیدم لبهایش حرکت میکرد گوش دادم این آیه را تلاوت
میفرمود که فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا
أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ بقربان اعجازت شوم ای اقای نازنین تو در کربلا پای مال
سم اسبان و سر انورت بر سر سنان گاهی در تلاوت قرآن و گاهی در تکلم کردن با
کودکان و گاهی نظر بموعظت منافقان و سخن گفتن با ایشان چنانچه از سخن طاهر ابن
عبد الله دمشقی ظاهر میشود طاهر میگوید که یزید پلید بعد از آنکه اهل بیت شاه
شهید را طلبید و تکلم نمود با آن برگزیدگان خالق بیچون و چون فارغ شد غلغل

امر کرد که اسیران را در خرابه که در پشت قصر آنکافر بود جای دهند وقتی بود که سر حسین
در میان طبقی بود و باقی سرهای شهیدان را در کنار طبق در مجلس ملعون کذاشته
بودند یزید مرا طلبید و مجلس خلوت شد و بود سر شخص بخش خود را بزانوی من
کذاشت و بخواب رفت و من بحیرت در این سرها میکریستم مهابت و سطوتی
از آن سر انور دیدم که بر خود لرزیدم اعضایم مرتعش بود از ترس نتوانستم نظر کنم
بر سر نورانی آن مرکز بین حضرت سبحانی نزدیک بان رسید که روح از بدنم مفارقت
کند که بیکمرتبه آواز کودکی از خرابه بلند شد که بصدای بسیار حزینی کرد و ناله
بلند میساورد فریاد میزد که یا أبتاه من ذا الذي أيتمني على صغر سني ای پدر که
ملعون مرا در این کودکی از دیدار تو محروم کرد و وقت یتیمی من نبود ظاهر میکوید
ناگاه دیدم آن سر مبارک از میان طبق بلند شد و در میانه هوا ایستاد و فرمود
ای خواهر زینب طفل مرا خاموش کن نگذار اینقدر گریه کند پس صورت را بجانب آسمان
نمود و فرمود الهی ان هؤلاء اولادنا و اکبادنا و فرمود که دختر من ای سکینه
اینقدر گریه مکن که گریستن تو بر من سخت و دشوار است ظاهر میکوید از ملاحظه این
احوال بر خود لرزیدم و نعره بر کشیدم یزید ترسید از خواب برجست کفت ظالم
ترا چه میشود کفتم نگاه کن باین سر که در میانه هوا ایستاده و با کودک خود تکلم
میکند یزید دید نگریست که ناگاه آن سر مبارک روی مبارک خود را بجانب یزید کرد
و فرمود که ای پسر معاویه من با تو چه کرده بودم که عیال مرا در خرابه نشانیدی اطفال

برهنه

یتیم نمودی سر مرا در کوچه و بازار میکردانی آتش در خیمهایم زدی چه بدی از من دیدی ظالم
ندیدی ایکافر آیا حلال خدا را حرام کرده بودم یا حرام خدا را حلال کرده بودم یزید چون
این حال را دید غش کرد و من نیز مدهوش بودم و همچنین معجزات دیگر آن سر انور
بسیار است که بتدریج عرض خواهد شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین
روز دیگر بعد از حمد خدا و نعت پیغمبر رسول بر سر مطلب چون کلام در تلاوت
قرآن است از همان رشته میکویم قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین
أم يقولون افتراه بل هو الحق من ربك لتنذر قوما ما أتاهم من نذير من قبلك لعلهم يهتدون
یعنی خدا بواسطه جبرئیل بمحمد فرو فرستاد کتاب یعنی قرآن را که از غایت وضوح هیچ شک
نیست در آن از پروردگار عالمیان است یا میکویند بهم بافته است او را محمد از پیش خود
نه چنین است که میکویند بلکه قرآن سخن درست و راست است و فرود آمده از جانب
پروردگار و نیامده است برایشان هیچ بیم کننده از پیش از تو شاید ایشان از بیم کردن
تو راه یابند و جای مراد را یافتی و از هر چه غیر اوست روی بر تافتی او کشته بی غمی
حزن عشق او در بند ماهی شد و نعم ما قال الجامی عالم هر دلی که هوشمند است
بزنجیر حزن عشق مبتلاست پس از مرد نخاری نان سر کوی برای بنده چشم تو بند است
طمع در میوه وصلش نه بندی مکن کان میوه بر شاخ بلند است بیا کرچه نیابد زکعبه هم
در دیکشن زنار بند است لیکن در توده موضع از قرآن بیان کلام ملک نشان شد

قد آن این زبان اگر [illegible] ... [illegible]

بنعوت و اسامی و القاب مختلفه که کتاب و نور در این ایه مذکور است
و در مواضع دیگر فرقان و قران و کلام و روح و حکمة و هدی و هدی للمتقین و رحمت
و هکذا و اختلاف اسما دلیل بر اختلاف درجات و شئونات و اعتبارات است
اما نام نور بر وی گذاردن جهت انست که نور بمعنی ظاهر بالذات و مظهر للغیر و چون
کلمات قران در میان ده کرور کلمه بالا شدّ کالشمس فی وسط النهار اشکار است پر عیان و
تاب مستوری ندارد و کاشف احوال مبدء و معاد و مراة حقایق اشیا است و بجای ان
قیامت و بهشت بوی پیموده شود لهذا نور است و روی کافه موجودات بانست
و راس مخروط کل علوم است و پر معلوم است که علم اجمالی حضرت متعال است و لهذا
عقل بسیط گویند و قران نیز گویند چه قران در لغت بمعنی جمعست چنانچه فرقان
بمعنی فرقست و تفصیل و کتاب و فرقان اشاره بعلم نفسانی تفصیلی است کما قال الله
تعالی کتاب فصلت ایاته و نفس پیغمبر ما صلی الله علیه و اله در مقام قاب قوسین
او ادنی عقل بسیط قرانی است متحد با جمیع المعقولات کلها و کلمات الله التامات الحق
فیها جوامع الکلم کما فی قوله اوتیت جوامع الکلم و واضح است که منزل بر پیغمبر این کتاب
خدا است نه کلام خدا چه مقام کلام مقام سید انام علیه افضل السلام است چه
صف اول وجود و قف خاص اشرف بود از انجا است که فرموده لولا تمرد عیسی
عن طاعة الله لکنت علی دینه معنی ظاهر حدیث انکه جمعی که قائل بودند بخدائی حضرت
عیسی مخاطب باین خطاب بودند چه از درخشانی باین کلام سید انام علیه صلوات الله

الملک

الملک العلام عرض نمودند که عیسی امد امر در اقدام پرستش خالق انام و حضرت
ملک علام در لیالی و ایام چندان اهتمام تمام میفرمود که احصای ان نتوان نمود پس
فرمود اصحاب مقام محمود بان جماعت عنود که عیسی پس بنده خدا بود نه رب و معبود
این معنی ظاهر بود اما معنی باطنی ان میتوان گفت که اگر عیسی را امکان صف اول الخ
وجود بودی من شعاع او بودی و او قطب بودی و چون حال عکس است و او
تمرد نکو نمی نمود از صف اول وجود پس او بر دین منست و شعاع من نه من
بر دین او و شعاع او هستم پس انچه ماسبق محقق شد معنی کلام مبارک حضرت
تبارک که کلام الله لا خالق و لا مخلوق چه کلام پیغمبر است و جای ایشان امکان الخ
و برزخیت است پس از این اجمال اهل کمال وجه تسمیه حکمت و روح و هدی و رحمت
و ذکر و شفاء و هکذا باقی را بدانند تا ملی در این رساله نموده شد دیگر انکه سر نزول
این نور و کتاب الهی تعلیم خداوند غفار است مر بنده را که از طریقه حرکت و سفر ان
منزل ببین که دار غربت است بسوی وطن که قرارگاه حضرت الذات و لهذا منحصر
شد فصول و ابواب و سور و ایات در کتاب حضرت وهاب در شش مقصد
که سه از انها منزل از اسطوانات است و سه دیگر منزل از وراء ان و ملحقات دیگر
یکی تهذیب این است که مینامند این علم را تهذیب اخلاق و تنظیم احوال امر منزل
خود را از والد و ولد و اهل و خدم مینامندش تدبیر المنزل و اما این بتنظیم
چون تنسیق مدینه و اجتماع یا زیاده مینامندش علم السیاسة و احکام الشرع

کالقصاص والدیات والحکومات وغیرها فهذه ستة اقسام من مقاصد القران که
فی الحقیقه تمام اسباب سیر الی الله اند آن اینها است که فرموده اند در ایه شریفه که
یَهْدِی بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ و علاوه فرموده بود حضرت ودود بصاحب مقام محمود
صلی الله علیه واله که فرستادم کتابی برسید مختار که در صفحه روزگار نماند
هرگز محو نشود و چون وقت فرستادن آنکتاب رسید کما الم ذلک الکتاب لا ریب
فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة که هیچ شک وشبهه
دران نیست از غایت ظهور فصاحت ووضوح دلالت بمرتبه ایست که هر کس
دراو اندک تامل کند واحوال قیامت وبهشت ودوزخ وعما دچشمها یا مراد
از غیب غیبت حضرت صاحب الزمان است وچون نماز افضل اعمال بدنی است وزکوة
افضل اعمال مالی است از انجهت خداوند عزت متقیان را باین دو صفت ستایش
فرموده میفرماید متقیان کسانی اند که گرویده اند بجمیع ماجاء به النبی وبپا میدارند
نماز را با جمیع شرایط وارکان واز انچه روزی داده ایم ایشان را انفاق میکنند بمستحقان
میرسانند وخداوند تبارک فرستاد قران را به پیغمبر خود که برساند بمردمان چنانچه
فرموده است در جای دیگر قران حضرت سبحان که وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ
عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا یعنی قران را پراکنده فرستادیم ایه ایه سوره سوره تا بخوانی
از برای مردمان براهستگی وتانی تا در هر ایه در هر سوره نیک تامل نمایند وغایت تفکر
دران مرعی دارند وفرود فرستادیم بحسب حادث فرود فرستادنی در مدت بیست وسه سال

ومیفرماید

میفرماید حضرت خالق بیچون وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا
إِلَّا الْفَاسِقُونَ یعنی هر اینه بتحقیق که فرو فرستادیم بتو ایتهای روشن وکافر نمی
شوند بان مگر فاسقان ای عزیز شرمت باد که هر گاه کاغذی از دوستی از دوستان
در راه ای رو سیاه بتو رسد می ایستی و دو مرتبه و سه مرتبه میخوانی
که مبادا او را مطلبی باشد ای طالب راه چرا نمیکنی نگاه بکلام الله که حضرت اله فرستاده است
بر محمد ابن عبد الله وهرگاه ای روی سیاه روزگار تباه میکنی نگاه بیکدو کلمه از کلام الله
یا حفظ نموده ومیخوانی بجا او ان حضرت اله که ناگاه بوسوسه ابلیس لعنت پناهی بیفتی در
قعر چاه ظلمت ووحشت دنیا وحضرت کبریا در قران میفرماید وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ
قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ میفرماید و همچنین فرو فرستادیم
قران را بلغت عرب ومکرر کردیم در او از ایات وعید چون ذکر طوفان وصیحه و
مسخ وامثال ان شاید که بپرهیزند ای عزیز بپرهیز و از اطاعت شیطان بگریز و
در پیمان محکم خداوند بیاویز وهمیشه از روی خضوع وخشوع وزاری مشغول
باش بتلاوت کلام حضرت باری که در روز گرفتاری در عرصه قیامت دست نجات
در زنی در اهل قرائت اهل الله وبی الله را ایشان کی رسد هر بالهوس اهل
باشد حیف وحیف اینکلام نیست جز رمزی که بر پرده ندام هر که نه اهل دام نفس است هوای
اهل شیطانست نی اهل خدا وبی دست اندر زنی بپیمان محکم حضرت کبریا که نجات
دهنده است از قعر چاه طبیعت دنیا چنانچه فرموده حضرت اله که وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ

یعنی چنگ زنید بر ریسمان محکم خدا که القرآن است و بیان کننده چیزها برای مردمان است
چنانچه باز در قرآن است که هذا بیانٌ للنّاسِ و همچنین بینایی دل مردمان است
چنانچه ایضا در قرآن است که فرموده هذا بصائرُ للنّاسِ و دیگر برای پند دادن است
برای امت پیغمبر چنانچه فرموده در قرآن تعالی اکبر وَمَا هِیَ اِلّا ذِکْرَی لِلْبَشَرِ و در کتاب
نهج البلاغه از وصی بلا فصل حضرت رسول منقول است که فرمودند علیکم بکتاب الله
فانه الحبل المتین والنور المبین والشفاء النافع والری النافع والعصمة للمتمسک والنجاة
للمتعلق یعنی بر شما باد بکتاب خدا که از ریسمان محکم خداست و نور هویداست و شفا نفع
دهنده است و آب سیراب کننده است و پناه از عذاب خداست برای کسیکه چنگ زند
و نجات است برای کسیکه بیاویزد در آن و کهنه نمیسازد او را تکرار بر زبان و خواندن
در گوش انسان و بعد میفرماید واعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقة و لا لاحد
قبل القرآن من غنی فاستشفوه من امراضکم واستعینوا به علی لاوائکم فان فیه شفاء
من اکبر الداء و هو الکفر والنفاق والغی والضلال واسئلوا الله به و توجهوا الیه
بحبه و لا تسئلوا به خلقه انه ما توجه العباد بمثله یعنی خیر خواهی است که غش را در او
کذبی و در هر هدایت کنندی است که راه را گم نمیکند و سخن گویی که از هر گونی که گفتگو نماید
دروغ نمیگوید هر که از بالای او نشست و انداختن دست در آن برنخاست
الا آنکه هدایت او زیاد شد و از هر تردید و دوری هر کوری که دست انداخت در این
نور کمر بیش نایل شد و براه خیر مایل شد و خیری برای او حاصل شد و بحضرت حق

واصل شد

واصل شد و عمل بآن بالمال شد و قرآن میان آن و نیران حایل شد و در امور خیر کامل
شد بنابراین متدینین دین مبین سید المرسلین لطلبه و اکید آن قرآن مبین برای
دردهای سنگین که الکفر است و نفاق و زیان کاری که باعث شرمساری در درگاه حضرت
باری است و در نهایت امید واری باکریم و ناری روی او برید بحضرت باری
بدوستی قرآن و سوال نمایید از حضرت سبحان بدوستی قرآن ای بندگان و سوال
نکنید هر قرآن از بندگان که ایشان نمیدانسته قدر آن و احدی از عالمیان رو نمیکند
به کاملک عمان بچیزی مانند قرآن تمام شد کلام امیر مومنان و بدان ایعز برادران
که این قرآن که فرستاده است ملک منان بر پیغمبر آخر الزمان دوازده هزار بیت است
بعدد دوازده امام علیهم السلام که هر یک مظهر هزار نام ملک علام الله معبود
در صد و چهارده سوره بعدد صد و چهارده کتاب آسمانی است و عدد کلمات
قرآن بدانکه هفتاد و هفت هزار و هفتصد و سی و چهار کلمه است و عدد حروف قرآن سیصد
بیست و سه هزار و سیصد و هفتاد و یک حرف است و عدد فتحات قرآن هفتاد و سه هزار و
دویست و چهل و سه است و عدد ضمات قرآن چهل هزار و هشتصد و چهار است
و عدد کسرات قرآن سی و نه هزار و پانصد و هشتاد و شش است و عدد همزات
قرآن سه هزار و دویست و هفتاد و سه است و عدد مدات قرآن یکهزار و هفتصد و
هفتاد و یک است و عدد تشدیدات قرآن نوزده هزار و دویست و پنجاه و سه است
و عدد نقاط قرآن صد و پنجاه و شش هزار و ششصد و هشتاد و یک میباشد والله اعلم

وبدانکه کلام الله دو است و اطلاق است کلام الله صامت و کلام الله ناطق و کلام الله
ناطق ائمه اثنا عشر میباشند که بمنزله روح این کلام الله میباشند چنانچه در غزوه
صفین معاویه از مکر و تلبیس عمرو عاص که قرآنها بر سر نیزه کرد لشکر معاویه مغلوب و
مقهور کردند گفت قرآنها بر سر نیزها کنند حضرت امیر المؤمنین فرمودند منم کلام الله
حقیقی جهاد کنید که لشکر جمعی از دین برگشتند و ناصبی شدند و هلاک شدند
و پیغمبر خدا نیز فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی من اهل بیتی گذاشتم
در میان شما دو چیز عظیم را کتاب خدا و اهل بیت خود را و چنانچه کلام الله فرقان مبین
شده حضرت امیر هم فرمودند انا فاروق الاعظم و چنانچه خدا در مصحف قرآن فرموده
و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا کلام الله
ناطق هم چنین است چنانچه در زیارت امیر مؤمنان وارد شده که نعمة المؤمنین و نقمة
للکافرین و هر یک از ائمه چنین میباشند چنانچه خون امام حسین دوا است برای
منافق و درد و دوا برای مؤمن در چشم بعوید موجب شفا شد و در دل ابن زیاد
درد بی علاج و همچنین تربت آنحضرت شفای هر دردی است لیکن برای هلاکت
عیسی ابن موسی عباسی که بیحرمتی بتربت کرد همان ساعت دلش درد گرفت و بجهنم واصل
گردید و اشک چشم گریه کننده گان داخل چشمه حیوان میشود هر که از آن بیاشامد
و در جهنم شدت حرارت و تلخی میاورد مثل آنکه کسیکه خاک مرقد مطهر حضرت سید الشهدا
همراه با میت در قبر گذارند حکم عذاب قبر را نه بینند و نکیرین او را عذاب ننمایند

[illegible]

و آتش جهنم بدن او را نمی‌سوزاند چنانچه در قضیه شیخ جمال الدین خلیعی که پدر او ناصبی
و حاکم موصل بود مادر او نیز ناصبیه و از او پسر متولد نمیشد باعتقاد فاسد
خود نذر کرد که اگر پسری از او شود بشکرانه آن همیشه زوار جناب حسین را
که از ولایت شام و جبل عامل عبور ایشان بموصل افتد قتل نماید چون الطاف
خفیه الهی شامل او شده بعد از اندک زمانی جمال الدین از او متولد شد چون
بمقام رشد رسید آن نذر خود او را آگاه نمودند امتحانا بگفته مادر خود از عقب
جماعتی که از زوار کربلا که از موصل عبور نمودند رفت چون بمسیب که منزلی در کربلا است
رسید غبار از زوار باو رسید لکن وقتیکه زوار از آب فرات گذشته بودند تا بمانی توقف
نمود تا آنکه در مراجعت زوار قتل ایشان نماید چون خوابید بر مرکب غبار زوار
که باو نشسته بود دید که قیامت برپا شده او را بعد فرمخ برند اما آتش از سوختن
او امتناع دارد و مالک خطاب به آتش نمود که در گرفتن این شخص چرا توقف میکنی آتش
جواب گفت چگونه بسوزانم او را و حال آنکه غبار زوار کربلا باو نشسته و در این بدن
او جا کرده اگر او را بشویند من او را فرا گیرم پس بامر مالک او را شستند بقدرة الله
تمام غبار زایل نشد آتش سر او را گرفت دیگر باره مالک با آتش خطاب عتاب آمیز داد
همانجواب داد جمال الدین از هول و وحشت از خواب بیدار شد از عقیده فاسد خود
رجوع و خلع لباس ظاهر و از مخلص شیعیان مجاورت قبر جناب حسین اختیار نمود
شیعه بجهد قصد زیارت آن مظلوم خاک قدم مرکب زائرین جناب حسین چنین خاصیت

بهم میرساند در آخرت که آتش جهنم از او شرم و حیا مینماید پس چگونه جواهر و خاک
کربلا که با اعضا و خون شهیدان آمیخته است آمیخته و مخلوط بودن خاک کربلا با خون شهیدان
از کجا و بچه دلیل معلوم میشود حال خیلی سوال است که بشنود آرام بگیرد بهار کربت
با خبر باشید میدانید از کجا از وقتیکه ده نفر حرام زاده اسب بر ابدان شهدا تاختند
که بقدم اسبها استخوانها شکسته و سینه شهدا را نرم نمودند خلاصه الله در کلام الله
شنیده اید که لا یمسه الا المطهرون کلام الله ناطق را بنی مسی قلبی عیکت مکر طاهر او که
و پیغمبر اسم علی را بیوضو نمی برد کسی مثل بنی امیه استخفاف بکلام الله ظاهر و باطن
نکرد عثمان قران را جمع کرد نصف بآتش سوزانید و نصف باب شست یا دریک کرد
و بخت عثمان اگر کلام خدا را باب شست چون شد یزید مست بدید شراب
شست این فعل نشسته میدانی در چه وقت از آن ملعون سر زند در کتاب عیون
از حضرت امام رضا روایت کرده است که فرموده که سر مبارک حضرت امام حسین
چون بشام محنت انجام بردند یزید پلید امر کرد تا از در طرفی گذاشتند و خوان
طعام او را بر بالای آن پهن کردند پس او و یارانش شروع کردند بغذا خوردن و شراب
فقاع نوشیدن و چون فارغ شد ندا ای الله الله که آن ملعون امر کرد تا آن سر مبارک را
در طشتی گذارده در زیر تخت او گذاشتند و بر بالای آن سفره شطرنج را گسترانید
و نام میبرد حضرت امام حسین و پدر و جد او علیهم السلام را و بر ایشان استهزاء
و سخریه میکرد واه واحزناه که هر وقت بر حریف خود در قمار غالب میشد آن آن

شراب سه جام میاشامید اه و امصیبتاه که در دو ترجرعه از در پهلوی آن طشتی
که آن سر بریده در آن بود بر زمین میریخت و ولید ابن یزید ابن عبد الملک مروان
وقتی قران برداشت از حال خود تفال زند این آیه ظاهر شد واستفتحوا و خاب
کل جبار عنید قرآن را انداخت و تیر کمانی طلبید و چند تیر بر قران زد چنانچه کلام الله
ناطق را کوفیان در ظهر روز عاشورا تیر باران نمودند لمن انجمله ملعونی تیری
بجانب آن امام مظلوم روانه نمود از قضا آن تیر بجا آمد و بر پیشانی آن جناب
خورد خون بصورت مبارکش جاری شد دامان پیراهن را بالا کرد که خون
از صورت مبارک پاک کند سفیدی ناف مبارکش پیدا شد ملعونی تیری
روانه نمود بجا آمد و بر سفیدی ناف مبارکش قرار گرفت بقسمیکه هر چند خواستند
تیر را از پیش رو بیرون آورند ممکن نشد آخر الامر کمر مبارکش خم نمودند و تیر را
از قفا بیرون آوردند و خون مثل ناودان جاری کردید باید قرآن را احترام بدارند
و نگذارند که دیران نشیند که در حدیث رسیده که غریب نیست مگر قرانی که در
میان مردم نشیند و عالمی که ما علم او نپرسند و منتفع نشوند و مسجدیکه نماز در آن
نگذارند اما سر مبارک امام حسین که قرآن ناطق بود در تنور بر بریچها گذاشتند
قرآن از همه چیز محترم تر و معظم تر است لهذا باید هیچ چیز بر روی قرآن نگذارند
پس چرا یزید بیحیا بر لبهای قرآن ناطق زد بلی قران را باید در مکان عالی بگذارند
این بد اعمالی کردند سر امام را بالای نیزه نمودند و در دروازه معلق نمودند لعنهم الله

اگر ورق قرآنی یا کاغذی که آیه قرآن در آن باشد و بر بینند افتاده در جائی احترام
باید داشت اما بنی امیه الملعون الحسین که عترت او و رقهای قرآن بود همه را پاره پاره
نمودند و پای مال کردند بلکه پامال سم ستوران نمودند و خواندن قرآن این
قتل مطلوب است که امام حسین سر بریده اش هم قرآن خواندن قرآن نمود چنانچه
زید ابن ارقم میگوید که من در غرفه خانه خود نشسته بودم چون سر مبارک سید الشهداء را
مقابل غرفه من رسید شنیدم این آیه را تلاوت میفرمود ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا من عرض کردم یا ابن رسول الله بخدا قسم حکایت سر مبارک
تو بالای نیزه عجیب تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم و دیگر شبی که سر مبارک
آن مظلوم را در بازار یهودان کوفه آویخته بودند سخنی فرمود و شروع کرد بقرائت
خواندن که انهم فتیة امنوا بربهم و زدناهم و وقت دیگر که تلاوت قرآن فرمود
اداء و تنبیه که آن سر مبارک را بدرخت آویختند فرمود و سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون الا لعنة الله علی القوم الظالمین این انتقام اگر نشد ای

بروز حشر با این عمل معامله هم چون شد ای

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل التقوی زاد المسافرین الی روح الجنان و ملاذ الخواص علی
المتقین بالحدیث والقرآن ومائدة للعارفین السالکین فی مسالک الرضوان والصلوة
والسلام الکاملان المبارکان علی نبی فیض یجری من تحت جبل الازل الذی کان علة

العقل

العقل الجلیل هو العقل الاول وعلی اهل بیته ممن امروا بالانذار والتذکرة وخوطبوا
بالابصار والتبصرة واللعنة علی اعدائهم الکفرة الفجرة الذین هم مستغرق فرق من
قسورة لعنا کثیرا وجزائهم جهنم وساءت مصیرا   فقد قال الله تبارک وتعالی فی
کتابه المبین المستبین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف
اللیل والنهار لایات لاولی الالباب حق تعالی در کلام مجید میفرماید بتحقیق که در خلقت آسمانها
و زمینها و اختلاف شب و روز هر آینه آیات و علامات است از برای صاحبان مغز یعنی
صاحبان عقل و در این آیه کریمه مغز فرموده الله و عقل خواسته اند و بعقلا از دریا که
خشب مسندة فرموده اند چه بعاو کنده های بر دیوار و در این معنی حضرت علی فرموده
نیز میفرماید که الا انما الانسان غمد لعقله ولا خیر فی غمد اذا لم یکن نصل حامل
معنی آنکه آگاه باشید که انسان غلاف است از برای عقل خود مثل غلاف شمشیر از برای
شمشیر و نیست هیچ خوبی در غلاف هرگاه در میان شمشیر نباشد و در این معنی یکی از
شعرای او میگوید اذا لم یکن فی المرء عقل یزینه   ولم یک عقل متین کالادیب
فالهو الا ذو قوائم اربع   وان کان ذا مال کثیر وذا حسب   یعنی هرگاه نباشد از برای مرد
عقلی که باعث زینت او باشد و صاحب عقل متین و صاحب ادب نیز نباشد هر آینه او
حیوانی خواهد بود چهار پا و اگر چه مال بسیار دارد یا صاحب اصل و نسب باشد و در
جای دیگر میفرماید که کلوا وارعوا انعامکم ان فی ذلک لایات لاولی النهی یعنی در این آیات
و قدرت هر آینه آیات و علامات است از برای اولی النهی و نهی جمع نهیه است و هر آینه

عقل است که فرق کند و منع نماید و امت صاحب خود را از پیروی کردن امور باطل و ارتکاب
قبایح و این باصطلاح اهل بلاغت از قبیل مجاز مرسل است و علاقه آن اینست که اشتقاق
عقل از عقال است یعنی پای بند شتر و چون نفس اماره شریر و سرکش است حق تعالی از لطف
کامل خود از این پای بند عقال فرموده تا آنکه در بیابان غوایت و جهالت خود را
میکرد هلاک نگرداند و در جای دیگر پیغمبر میفرماید که هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ حضرت علی
عقل را موافق بعضی از اخبار صد جزو کرده است و نود و نه جزو از آن به پیغمبر ما حضرت محمد
داده است و یک جزو را بسایر خلق بلکه روح القدس که مراد از آن عقل اول است از باطن
ایشان نوری است چنانچه این معنی را حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه در خطبه خود
فرموده که روح القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره و شیخ عارف رحمه الله
میفرمود که عقل ما از شعاع اجسام محمد و آل محمد است و بعد از بزرگواران هفتاد
مرتبه عقل و لطیف تر از عقل ماست و ما باین عقل بیک دقیقه اکثر عالم را از هند
و سند و مکه و مدینه و مشرق و مغرب و دریا و صحرا و هفت آسمان و هفت زمین
و عرش و کرسی و ثریا و ثری و ملک و ملکوت و لاهوت و جبروت بلکه کل عالم را سیاحت
میکنیم و همه را بعقل ما میرود و می بیند و بر میگردد و از این جهت است که حضرت
امام محمد تقی صلوات الله علیه بیک طرفة العین از مدینه بخراسان میرود و پیغمبر ما
بیک طرفة العین از هفت آسمان میگذرد و بعرش میرسد و امیر المؤمنین میفرماید
که انا الذی اجد السموات السبع والارضین السبع فی طرفة عین یعنی منم آنکسی که هفت آسمان

و هفت

و هفت زمین را بیک چشم بر هم زدن طی میکنم و بر میگردم و از رشحات است از عقل
کل و سبب انبیا و رسل آن بزرگوار یکمرتبه برای صلوات فرستد هر آینه تسبیح خدا
و تقدیس خدا نموده است و جمیع کمالات انبیا نسبت بکمالات ائمه کاملند ذره ایست
نسبت بکل عالم و ابر و عقل او بمرتبه ایست که اگر فرضا شفاعت ابلیس نماید حق تعالی قبول
فرماید چه جای خطاکاران بنی آدم یعنی جناب مستطاب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
حدیثی که مضمونش اینست که حق تعالی خلق کرد عقل را از نور مخزونی که مکنون بود
در سابق علم که مطلع نبود بر آن نبی مرسلی و نه ملک مقربی پس گردانید علم را نفس آن
و فهم را روح آن و زهد را سر آن و حیا را دو چشم آن و حکمت را زبان آن
و رأفت را همت آن و رحمت را دل آن ثم حشاه وقواه بعشرة اشیاء پس کرد از او قوی
گردانید از ده چیز بیقین و ایمان و صدق و سکینه و اخلاص و رفق و عطیه و
قناعت و تسلیم و شکر پس خداوند عزیز جلیل براو فرمود که اَدْبِرْ فَاَدْبَرَ یعنی برو
رفت پس فرمود که اَقْبِلْ فَاَقْبَلَ یعنی بیا آمد فرمود باو حرف بزن گفت الحمد لله الذی
لَيْسَ لَهُ ضِدٌّ وَلَا نِدٌّ وَلَا شِبْهٌ وَلَا كُفْوٌ وَلَا عَدِيلٌ اَلَّذِي كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ خَاضِعٌ ذَلِيلٌ
پس خداوند تبارک و تعالی فرمود وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا اَحْسَنَ مِنْكَ
وَلَا اَطْوَعَ لِي مِنْكَ وَلَا اَرْفَعَ مِنْكَ وَلَا اَشْرَفَ مِنْكَ وَلَا اَعَزَّ مِنْكَ قسم بعزت و جلال
خودم که خلق نکردم خلقی را که نیکوکارتر و فرمانبردارتر و شریف تر و عزیزتر باشد
از تو بعض بِكَ اُوَحَّدُ وَبِكَ اُعْبَدُ وَبِكَ اُدْعَى وَبِكَ اُرْتَجَى وَبِكَ اُخَافُ بسبب تو

خوانده میشوم و بسببت امید داشته میشوم و بسببت ترسیده میشوم پس آن عقل
ساجداً لله وَكانَ فِي سُجُودِهِ اَلفَ عام پس عقل از شنیدن این کلام بسجده افتاد و در سجده
بود هزار سال پس خداوند تبارک و تعالی فرمود اِرفَع رَأسَكَ وَسَلْ تُعْطَ و
اِشفَع تُشَفَّع سر بلند کن و سؤال کن که عطا کرده میشوی و شفاعت کن که شفاعت تو
مقبول است بدرگاه ما پس عرض کرد که خداوندا از تو سؤال میکنم که شفاعت مرا قبول کن
در حق کسیکه مرا خلق کرده در او پس خداوند جلیل فرمود بملائکه که گواه باشید که من
شفاعت او را قبول کردم در حق کسیکه خلق کردم او را در او و در حدیث دیگر وارد است
که خدای تعالی بعد از آنکه خلق کرد عقل را از نور خلق کرد و جهل را از دریای تلخ در حالیکه
تاریک بود پس باو فرمود برو رفت و فرمود بیا نیامد پس باو فرمود که استکبرت ابا
تکبر کردی پس خدا لعنت کرد او را و همین حدیث از برای فضیلت عقل و مذمت جهل
از برای هلاکت شایسته است عقل داشته باشد او را کافی است و عقل فضل خداست
که بهر که میخواهد میدهد و چه نیکو گفته الهی هر که را عقل دادی چه ندادی و هر که را
عقل ندادی چه دادی بدان ای برادر که اصل تو و حقیقت تو مرکب است از وجود که
وزیر او عقل است و از ماهیت که وزیر او نفس اماره است و بعبارت روشن تر در
باطن تو پیغمبری است که او عقل است و ابوجهل است که او نفس اماره است بلکه
در طرف راست تو جنودی است از سعادت و نیکان و طرف چپ تو جنودی است از
شقاوت و طغیان که با یکدیگر جنگ دارند تا کدام یک غالب شوند و دیگری مغلوب

شوند

و طرف راست تو حق پیغمبر است و طرف چپ تو جنود ابوسفیان و ابوجهل و طرف راست تو
حضرت امیر است و طرف چپ معاویه و طرف راست حسین است و طرف چپ یزید و بالجمله
عقل میان خدا و انسان پیغمبر معنوی است و حجت باطنی است که خوب و بد را از خدا باو میرساند
و حسن و قبح اشیاء را بوی میفهماند بلکه اگر این بیچاره مغلوب نفس شود و دست و پای
او شکسته کرده باز هم ابدا کوش صاحب خود و باو میرساند که این عمل خوب نیست
یا این رفتار ظلم است یا این کردار مروت است یا این فعل بی انصافی است یا این کردار
خدا در آن نیست یا این از عمل شیطان است یا این رفتار دنیا پرستی است و شیطان
پرستی است و خدا پرستی نیست و مانند این پس خاک بر سر آن بی نوری که با چنین پیغمبر
مهربانی ظلم کند و بمقتضای امر و نهی او عمل ننماید و او را از خود برنجاند و ابوجهل که
نفس اماره است از تقویت نموده بر چنین بزرگوار عالی تباری غالب گرداند و
باد روی آن سفیهی که بجز ید نه شراب آنچه هر نایاب را قدر ندانسته چون مست
شود او را از خود دور انداز دهزار حیف که در کربلای عالم خاک حسین عقل تو
شد از یزید نفس هلاک و خود را دیوانه وار در پول و غایت و کثافت خود غلطان
دگاه هست که بقیت آن مالی نیز صرف کرد آن چه نیکو گفته است …
دیوانه شدن و در حدیث آمده که اَیُّ سَفِیهٍ اَسفَهُ مِن شارِبِ الخَمرِ یعنی کدام سفیه
که سفاهت و بیخردی او از شارب خمر بیشتر باشد بلکه میتوان گفت که شارب الخمر
بدتر از خوردن شرابهم دیوانه است که اول از شراب تلخ نفس را مقدم میدارد بر شرب

قند حلال طیب طاهر و ثانیا تامل نمیکند که چون مست شود ترک نماز میکند و بد
میگوید و با مادر زنا میکند و با پسر خود لواطه میکند و خبر ندارد و اینجا جای آن
هست که جناب شارع در دفعه اول او هشتاد تازیانه حد زنند و سر او را بکوبید و در
دفعه دوم هشتاد تازیانه و در دفعه سیم هشتاد تازیانه و در دفعه چهارم چون
واجب القتل است او را بکشند و زمین را از لوث وجود او پاک کرده اند و مذمت شراب
همین بس که اگر قطره از آن در چاهی بچکد باید همه آب چاه را بکشند بنا بر مشهور بین الاصحاب
و دیگر آنکه اگر شراب در خانه باشد نماز در آن خانه کراهت دارد پس اگر در شکم باشد
حال صاحبش معلوم خواهد بود و فی الحدیث مَنْ شَرِبَ الخَمْرَ لَمْ تُقْبَلْ صَلوتُهُ اَرْبَعِینَ لَیْلَة
یعنی کسیکه شراب آشامید چهل روز نماز او قبول نیست و دیگر فقها مسئله کرده اند
که یُحْرُمُ الاَکْلُ مِنْ مائدةٍ یَکُونُ عَلَیْهَا الخَمْرُ یعنی حرام است خوردن نان از آن سفره که در آن
سفره شراب باشد چنانکه در شرح لمعه و غیر آن تصریح نموده اند و در حدیث است که
ملعون من جلس علی مائدة یشرب علیها الخمر و از این حدیث میرسد که نشستن بر آن
سفره نیز حرام است و این را نیز مسئله کرده اند که اگر ظرفی در شراب آلوده باشد باید آن ظرف را
هفت مرتبه بشویند پس بنا بر این نمیدانم که شکم شارب الخمر را چند دفعه باید شست
و شکم او پاک نخواهد شد مگر بآب آتش جهنم اگر بی توبه بمیرد و فی الحدیث قال
رسول الله صلعم حق علی الله ان یسقی من شرب الخمر مما یخرج من فروج النساء المومسات
المومسات اللاتی یخرج من فروجهن صدید یعنی بر خدا واجب و لازم است اینکه بیاشامد

بکد

شارب الخمر را آنچه از چرک و خون که از فرج زناکاران بیرون آمده است و در اخبار است
که شرابخوار ملعون است و آشامنده آن نیز ملعون است و او نزد خدا مانند بت پرست است
و بالجمله عقل را نیکو باید محافظت کرد بمقتضای امر و نهی آن حضرت آنچه تمام تر است باید
عمل نمود بلکه در آدمی حق تعالی قوه خلق کرده است که اگر آنرا در علم و عبادت صرف میکند
نام او عقل است و اگر او را در دنیا پرستی و معصیت و تحصیل مال و جاه و بزرگی کردن در
زمین بنا حق صرف میکند نام او جهل است و نکرا و شیطنت است و عقل و شیطنت کاهی
بیکدیگر مشتبه میشوند هم چنانکه سحر و معجزه کاهی با یکدیگر مشتبه میشوند و مردم شیطنت را
عقل نام میگذارند و بآن خوشحال و مشعوفند مثلا عالم یا حاکم یا پادشاه یا امرا یا عامل دیوان
و بالجمله هر که باشد در دنیا داری و دنیا پرستی تدبیر نیکو میکند و همه او را عقل فهمند
و در فن خود حریفند و میگویند که ما پول را بعقل خود داند همان شیر بی عقل مایم
یا ما چنان تدبیر میکنیم که عقل هیچکس بآن نمیرسد یا تضییع بسیار میکشند و از حلال
و حرام مال را جمع میکنند و میگویند که وارث ما بعد از ما صاحب پارچینانی باشد یا
پادشاه تسخیر ممالک خوب میکند یا حاکم تدبیر دنیا پرستی و حکومت نیکو مینماید
و اینها را عقل نام میگذارند بلکه اینها هیچ یک عقل نیست بلکه اینها نکرا و شیطنت است
و عقل آن چیزی است که در اصول کافی حدیث آن مذکور است و آن اینست که از سلالة
عقل کل و پیشوای اهل توکل اعنی حبیب حبیب الله ابی عبدالله پرسیدند که ما العقل
یعنی چیست عقل و کدام است عقل فرمودند العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان

یعنی عقل انچیزیست که خداوند رحمن بسبب ان عبادت کرده شود و بهشت عنبر
سرشت بان تحصیل کرده شود راوی عرض کرد که پس انچه در معاویه بود که تدبیر
سلطنت و جهانبانی نیکو مینمود چه بود حضرت فرمود که تلک النکراء و تلک الشیطنة
یعنی ان زیرکی و شیطنت بود که شبیه بعقل است و عقل نبود و مرویست که شخصی خدمت
جناب پیغمبر عرض کرد که عقل چه چیز است فرمودند که العمل بطاعة الله العمال بطاعة الله
هم العقلاء یعنی عقل عمل کردن بطاعت خداست بتحقیق که عمل کنندگان بطاعت خدا ایشانند
صاحبان عقل و در کتاب درر غرر مسطور است که حضرت امیر المؤمنین فرمود من عقل
تیقظ من غفلته و تاهب لرحلته و عمر دار اقامته یعنی کسیکه عقل دارد بیدار میشود از
غفلت خود و مستعد میشود از برای کوچ کردن خود و تعمیر میکند خانه را که همیشه در ان
خواهد بود و در جای دیگر میفرماید که کسیکه اختیار نکند اخرت را بر دنیا پس او هیچ
عقل ندارد و در حدیث دیگر فرمودند الدنیا دار من لا دار له یجمعها من لا عقل له یعنی
دنیا خانه کسیست که در اخرت خانه ندارد و جمع میکند دنیا را کسیکه عقل ندارد و
در جای دیگر میفرماید که ینبغی للعاقل ان یحترس من سکر المال و سکر القدرة و سکر العلم و
سکر المدح و سکر الشباب فان للکل ذلک ریاحا خبیثة تسلب العقل و تستخف الوقار
و فیه سکر الغرور لا بعد افاقته من سکر الخمور یعنی سزاوار است از برای عاقل انکه احتراز کند
از مستی مال و خزانه میگوید چه بدولت دنیوی مست نگردد و از مستی سلطنت
حکومت و از مستی علم و از مستی مدح مواجهه چنانکه میگوید در پنجه در منزل نفس را

١
خرج میکند پس بدرستیکه از برای هر یک از اینها بادهای خبیثی است که میربایند عقل
و سبک میگردانند تمکین او و وقار را و مبتلا باین مستیها دیرتر بهوش میاید تا
از مستی شراب و در حدیث دیگر وارد است که عقل کل و سید انبیاء و رسل
و شفاعت کننده بر سر پل اعنی جناب مستطاب محمد ص گذشتند بدیوانه و فرمودند
که ما هذا چیست این عرض کردند که انه لمجنون این دیوانه است حضرت فرمود که بلکه
مصاب است یعنی عقل او رفته است و دیوانه نیست و دیوانه انکسی است که با وجود
عقل دنیا را بر اخرت اختیار کند پس بنا بر این حدیث کل عالم دیوانه اند مگر قلیلی
و قول المجنون فنون از برای این مطلب نیکو شاهدیست و دلیل واضحی است و قال العزیز
لو عقل اهل الدنیا لخربت الدنیا یعنی اگر عاقل شوند اهل دنیا هر اینه خراب میشود
دنیا صاحب هوشی گفته که یا من دیوانه ام یا کل عالم دیوانه اند و حق تعالی در قران
مجید میفرماید که اکثرهم لا یعقلون و اکثرهم لا یشعرون و هکذا بدان ای برادر
که تاویل این ایه وافی هدایه وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا مراد بسما جناب سید
انبیاء است و مراد بماء طهور علم مصون انحضرت بالحق بوده که در روز هشتم
ذی الحجة الحرام اب علم از اسمان سید انام نازل شد و مزرعه علوی شاداب گردید
و لهذا ان روز مسمی شد بترویه چه از ترجاست و شاداب شدن و مجمل از انچه
که در ان روز در کنار بیع صالحان پیغمبر اخر الزمان بزبان معجز بیان در دهان
و لنگر زمین اسمان گذاشت و بر نداشت تا انکه چون کبوتر که بچه خود را اب و دانه دهد

که هر دو ولد رند لرزیدند و هزار باب علم مفتوح شد بر جناب ابو تراب ببرکت انعام محمد
علیهم صلوات الله الملک الوهاب الی یوم الحساب که از هر بابی هزار باب دیگر از آن
سپهسالار هفت کشور و چراغ دودمان ابو البشر مفتوح کردید تبارک الله احسن الخالقین
ای عزیز من دست بدامان این بزرگوار بزن ای ولدان و کار دو جهان خود را درست نما
بسعادت آنجماعت که مهر محبت آنحضرت در دل دارند و دلهای ایشان مملو
از محبت شاه ولایت در عرصه قیامت فارغ البال بی ملال اید اکر بعلی
اکر تولا نکنی در دیده صاحب نظران جا نکنی مردانه بآل و اولاد علی بیعت کن
تا در صف حشر واویلا نکنی و ز تمام رای هوشیار دست بر حلقه دامن حیدر
کرار و برگزیده حضرت آفریدگار که در روز کین و دار همین صاحب جود و وقار
تو را بکار آید و چگونه نیاید شهسریر ولایت علی عالی قدر محیط عالم دانش جهان
حلم و وقار نفیض خنده لطفش که کیمیا اثر است بکاه تجمه قهرش که هست محرق آتش
جحیم شاخ گلی در حدیقه احسان بهشت هشت خیمه در شکوفه اعصار جان
عالم فدای تو یا امیر المومنین چون سخن باینجا رسید الحدیث یجر الحدیث و الکلام
یجر الکلام در این مقام از علم علی عالی مقام علیه صلوات الله الملک العلام الی یوم القیام
کوش زد خاص و عام نمایم خیلی بجا است اگرچه نه در قوه ماست وقتی از اوقات
ابن عباس در خدمت آن اشرف ناس بود عرض نمود که بما رسیده است که هرگاه
معنی تو در سر را معنی استند بار کنند بر شتر چهل شتر را میکشیدند در زیر بار آن

بگذرند

برگزیده حضرت آفریدگار و مقرب درگاه پروردگار یعنی حیدر کرار در حضور چند
لبهای کهربار در نثار کشود و فرمود که اگر حضرت دود صاحب مقام محمود حضرت
محمدی مرا اذن دهد هر اینه در بای بسم الله الرحمن الرحیم معنی نمایم که هفتاد شتر را
بزیر بار بکشند بروایتی فرمود که در نقطه که در زیر بای بسم الله است علم همه انبیا
و اولیا در دلش درخشنده چون شمس الضحی عالم بود بجمیع کتاب حضرت وهاب حضرت
ابو تراب از ناسخ و منسوخ از محکم و متشابه حلال و حرام مطلق و مقید چه خاص و
چه عام مردی سوال کرد از یکی از علمای اهل سنت که چه میکویی در باب فضایل
علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت چه بگویم در حق کسیکه مردم بعضی از راه عناد
و لجاج فضایل او را پوشیدند و برخی از راه خوف و تقیه فضایل و مناقب او را
پوشیدند و با آنکه از دو طرف پوشیده شده با این احوال از مشرق و مغرب پر است
از فضایل علی ابن ابیطالب هرچه از وصف کمالش بزبان آورند قطره ایست که از دریا
بمیان آورند هیچ پیری نشنیده است بعهد عمر زاید این خبرها که از این طرف جوان
آورند حسن خلقش نکر و خوبی رفتارش بین کر ملایک خبر از نور نشانش آرند
کویی ارمکه ماست که از عالم قدس گوییا خلد برین را بجهان آورند در هنگامیکه
حضرت موسی و خضر میخواستند از یکدیگر جدا شوند مرغی آمد در حضور ایشان و قطره
آبی بمنقار برداشت و بجانب مشرق انداخت و قطره دیگر بجانب مغرب هر دو متحیر ماندند
فرشته برایشان نازل و حل مشکل نمود و کشف این مرغ میکوید که خواهد اهل البیت رسولی

از جانب پروردگار نام نامی و اسم گرامی او محمد صلی الله علیه و آله است که او است سید
مختار و مراورا خواهد بود وصی بلافصل علی ابن ابیطالب علیه السلام که او است
کرار غیر فرار که علم شما ها در جنب علم او مانند این قطره بود که از این دریا برداشتم
علم شما ها چون قطره و از آن برگزیده حضرت کبریا مانند این دریا و از اینجا است که فرمود
خاتم انبیا انا مدینة العلم و علی بابها من شهر علمم و علی در باب شهر است بلکه خلاق
عالم پس از قبول نمودن توبه حضرت آدم سه کرم بوی نمود پس داد حضرت کبریا بحضرت
ابو الانبیاء عقل و دین و حیا الهام آدم عقل را قبول فرمود جبرئیل امین بحیا و دین
فرمود شما برگردید بخزانه غیب گفتند که ما موریم که از عقل جدا نشویم و بدانکه
انسان مرکب است از وجود و ماهیت و زیر وجود عقل است و زیر ماهیت
نفس اماره است و بعبارت روشن تر آنکه ملک اکبر بر بشر دو حجت فرستاد یکی ظاهر و
یکی باطن ظاهر آن پیغمبران و باطن آن عقل است و اگر حجت آن نبود باثبات نمیرسید حجة
حجة ظاهر پس در باطن انسان پیغمبریست که او را عقل میگویند و یک ابو جهل که او را نفس
اماره میگویند چنان بدان که در طرف راست انسان لشکر کشی است از عساکر خیر
و سعادت و نیکان که از عساکر عقلند و در طرف چپ لشکر کشی است از عساکر شقاوت
و طغیان که ایشان عساکر نفس اماره اند و با هم این دو لشکر راست و چپ روز و شب
نزاع دارند و دست بر نمیدارند تا کدام غالب و که مغلوب شود سردار لشکر سعادت
که عقل است بمنزله امیر مؤمنان است و سردار لشکر شقاوت که نفس اماره است بمنزله

معاویه

معاویه علیه الهاویه و النیران است و صحرای بدن نازنین بمنزله صفین و امیر المؤمنین
در مقابل اللعین و هر یک در کمین که دیگری را بیفکند بزمین و غالب آیند و بعبارت
دیگر ای برادر در طرف راست حسین شهید است و طرف چپ یزید پلید است عیاناً
تشنا و حسنا واحد کلام را تفهم فهم سخن گر نکند مستمع قوة نطق از متکلم مجوی
از یاری یزید دست بشوی و روی بحسین معنوی آور ای برادر که در صف محشر
حضور پیغمبر مفتخر و از ملک عقبی و منظور نظر حضرت او بر باشی و الا که مشغول باشی بخناس
مانند خناسی و در اطاعت خود را نشناسی در مذهب اهل حق شر الناسی و از این دو
سلطان که در باطن انسان میباشد نعوذ بالله که اطاعت سلطان ماهیت بد هیبت
نمائی و بدانکه پای عقل در میان است و رساننده حسن و قبح اشیاء به انسان است
و حجت برادر میان است و زبان بی زبانی گویا است که در این محل خیر انسان است یا بجهل
دینار پرستان است و شیوه مستان است و نفع و ضرر آن است که طریقه دین را انست و
شیخان است که نور را کمان است که کلام او بجای واضح و تبیح براد میان است بلکه فرمایش او کالشمس
فی وسط النهار نمایان است و مانند خورشید تابان است خوشا سعادت کسیکه او را
جویان است و همیشه در فرمان او است یقین است که قرب او در درگاه ملک منان
بی پایان است نعوذ بالله از کسیکه از فرمان آن گریزان است اری و الله که مستحق نیران است
و چگونه نباشد کسیکه پشت نماید برا و حیدر حجت خدا شود دیا او را بدل دنه شراب
مد هوش نماید و از بسیاری فسق و فجور نور او را ببرد و پرده خود را بدرد فرمود

جمیع معاصی در خانه ایست و در آن مقفل است و کلید آن شراب است زیرا که عقل را
زایل مینماید هنگامیکه سر مبارک حسین را در نزد یزید پلید گذاشته بودند
میان طشتی از طلا آن کافر بد ملا شراب زهرمار میکرد و درد شراب را در کنار طشت
که سر انور بود بزمین میریخت مسلمانان کجا رواست سریکه در دوش رسول
خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا پرورش یافته باشد درد شراب در کنارات ریخته شود
و خانه زاده که جبرئیل بی اذن داخل نمیشد دست بسته و سر شکسته بعضی را
زنجیر در گردن و بعضی را ریسمان در گلو پیش کافران ایستاده باشند بلکه زیاده
بگویم تا دلهای مسلمانان از جا کنده شود و شیون ایشان بلند شود آه آه و احزناه
که رسید کار بجائی که دختر امیر المومنین ام کلثوم را در مجلس خواهش کردند
که برای خدمتکاری بما ببخش ملاحظه کن اهل بیت عصمت را بحالت چه حدی
داشتند در حدیثی وارد شده است که سکینه خاتون فرمود که والله هیچکس را
ندیدم که قسی القلب تر بوده باشد از یزید و لا رَأَیْتُ مُشرِکاً وَ لا کافِراً اَشَرَّ مِنْهُ وَ لا
اَجْفیٰ مِنْهُ یعنی ندیدم کافری را و نه مشرکی را که شریرتر و جفاکارتر باشد از یزید
رُوِیَ اَنَّهُ جعلنی و ثَبَتَ اِلَیْهِ رَجُلٌ وَ قالَ یا اَمیرُ هَبْ لی هٰذِهِ الجارِیَةَ مِنَ الغَنیمَةِ فَتَکُونَ
خادِمَةً لی آه آه و غربتاه و احزناه که در حدیث است که در آن وقت ملعونی پیش آمد
و گفت یا امیر المومنین این کنیزک یعنی سکینه را از برای خدمتکاری خانه بمن عطا فرما که
این غنیمت من بوده باشد در میانه این اسیران آه و امصیبتاه که سکینه مظلومه این سخن را

ازان

ازان بیحیا شنید اِنْضَمَّتْ اِلیٰ عَمَّتِها وَ قالَتْ یا عَمَّتاهُ اَتَرَیْنَ نَسْلَ رَسُولِ اللهِ مَمالیکَ
لِلْاَدْعِیاءِ یعنی آن مظلومه خود را بعمه اش ام کلثوم خاتون چسبانید و گفت که ای عمه جان
آن کجا رواست که نسل انبیاء خدمتکاری کنند در خانه اعداء پس جناب ام کلثوم
خاتون در غضب شد و روی بآن نامرد کرده فرمود که خداوند دهان ترا بشکند
و چشمهای ترا کور فرماید و دستهای ترا خشک و پای ترا شل گرداند و هرگز
ترا از جهنم خلاص نگرداند اشقی بدانکه روا نیست که اولاد انبیاء خدمتکاری کنند
از برای اولاد زنا راوی میگوید که والله هنوز کلام آن مظلومه دلسوخته تمام نشده
بود که خداوند جل جلاله دعای او را مستجاب گردانید و بعینه آن بلاها گرفتار
شد پس آن مظلومه محزونه دست بدعا برداشت و عرض کرد که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی عَجَّلَ
لَکَ الْعُقُوبَةَ فِی الدُّنْیا قَبْلَ الْآخِرَةِ یعنی حمد خدا و نیز اسزاست که تعجیل فرمود در
عقوبت تو در دنیا پیش از آخرت اینست جزای کسیکه متعرض حرم رسول الله صلی الله
علیه و آله شود ای شیعیان و ای دلدادگان آه آه از شقاوت و بیحیائی اهل شام
که با وجود آنکه آن ملعون که سکینه خاتون را بکنیزی خواست بعذاب الهی گرفتار شد متنبه
نشدند و شرم از خدا و رسول نکرده ملعونی دیگر برخواست و فاطمه دختر امیر المومنین
علیه السلام را بکنیزی خواست چنانکه در کتاب مصائب المعصومین روایت شده که
فاطمه دختر جناب امیر المومنین علیه السلام میفرماید که ما اسیران را چون در میانه [illegible]
یزید نشانیدند در اول دفعه با آنکه شقی و قسی القلب بود دلش بر احوال ما اسیران

بسوخت و باما اظهار لطف و مهربانی کرد که ناگاه نامرد سرخ مویی از اهل شام برخاست
و گفت یا امیر هب لی هذه الجاریة یعنی این دختر را بمن بخش و من در آنوقت دختر
کوچکی بودم فارتعدت وفزعت وظننت انه یفعل ذلک اه واویلاه و واحزناه که فاطمه
میفرماید که چون کلام آن بیحیا را شنیدم ترسیدم و بجزع و فزع در آمدم و گمان کردم که
یزید مرا بکنیزی باو خواهد داد پس خود را بجامهای خواهرم زینب خاتون که از من
بزرگتر و عاقلتر بود چسبانیدم موافق نسخه دیگر که میفرماید که خود را بجامه عمهام
چسبانیدم باید این فاطمه دختر جناب سید الشهدا علیه السلام بوده باشد که عروس قاسم
بود ای موصوفه الذکر نبوده که چون فاطمه خود را بجناب زینب چسبانید غیرت اسد اللهیش
بجوش آمد و در نهایت خشم و غضب فرمود که کذبت والله ولؤمت ولعنت ما ذاک
لک و لا له یعنی والله دروغ میگویی ای ملعون اگرچه از این امر نه بمیری و لعنت کرده
شوی که کنیزی این دختر نه از شان تست و نه یزید را قدرت بر این امر است فغضب
یزید و قال بل کذبت والله لو شئت لفعلته چون یزید شنید اینکلام را از جناب زینب
شنید متغیر گردید و بغضب در آمد گفت که والله تو دروغ میگویی اگر بخواهم که این
دختر را بکنیزی بمرد دهم خواهم توانست قالت والله ما جعل الله ذلک لک الا ان
تخرج من ملتنا وتدین بغیر دیننا چون جناب زینب کلام یزید را شنید شجاعت
پدر بزرگوارش در قلب مبارکش حرکت و نفس بهیجان در آمد با پادشاهی یزید و اسیری خود
در نظر نیاورده در نهایت فصاحت و بلاغت فرمود که ای یزید والله که خداوند

جل جلاله

جل جلاله این رتبه را و بزرگی را بتو عطا نفرموده است مگر آنکه روی از ملت ما و
متدین شوی بغیر دین ما پس یزید علیه اللعنه از شنیدن این سخنان در خشم شد
و گفت ای دختر علی تو را چه جرأت است که با من امثال این سخنان بگویی انما خرج من الدین
ابوک واخوک اه اه ای بدان ای قهاریت الهی اینکه دهان یزید را هرگز از زقوم جهنم خالی
نفرماید زیرا که آن بیحیا گفت که ای زینب اینست و غیر این نیست که بیرون رفتند
از دین پدر تو و برادر تو اه اه که از شنیدن این کلام غم فزای جناب زینب بخشم
آمد فرمود که ای یزید بدین خداوند و دین پدر و برادر و جد من هدایت یافته
تو و جد تو و پدر تو اگر اسلام داشته باشی قال کذبت یا عدوة الله یزید پلید گفت
که دروغ گفتی ای دشمن خدا پس جناب زینب چون این ناسزا را شنید فرمود که ای
یزید با اینکه ادعای پادشاهی و سلطنت میکنی محال است که بزنان دلسوخته ناسزا
میگویی یزید از شنیدن اینکلام خجل و ساکت شد و چون لعین ساکت شد دید
آنمرد نامرد سرخ مویی ملعون دفعه دیگر گفت که یا امیر هب لی هذه الجاریة یعنی ای امیر
این کنیز را بمن ببخشای پس از سخن آن شامی بیحیا یزید ملعون در غضب شد و گفت دور
شو ای ملعون خداوند نفس تو را قطع کند و تو را هلاک گرداند پس آن ملعون ساکت شد
و در حدیث است که ام کلثوم خاتون بخشم آمد و در حق او نفرین کرد بهمان کلمات که در
حق آن ملعون که سکینه خاتون را بکنیزی خواسته بود دفعه دعای آن مظلومه دلسوخته
مستجاب شد چنانچه در حق آن ملعون اول مستجاب شده بود و سید ابن طاوس

روایت کرده است که انشامي پرسید کاین دو دختر که من اورا بکنیزي خواستم کم بود یزید
در جواب وکفت کهاین فاطمه دختر حسین است و این عمه او زینب دختر علي ابن ابیطالب
شامي کفت همان حسین که فرزند فاطمه طاهره و علي ابن ابیطالب است یزید کفت بلي
انشامي چون ان دختر را شناخت روي به یزید کرده کفت لَعَنَکَ اللّٰهُ یَا یَزِیدُ تَقتُلُ
عِترَةَ نَبِیِّکَ وَتَسبِي ذُرِّیَّتَهُ وَاللّٰهِ مَا تَوَهَّمتُ اِلَّا اَنَّهُم سَبَایَا الرُّومِ یعني اي یزید لعنت
خداوند بر تو باد بقتل میرساني عترت پیغمبر خود را و اسیر میکرداني ذریه او را والله
من کمان کردم که این زنان اسیران رومند چون یزید این کلام را ازان شامي شنید
غضب شد وکفت که باید ترا با ایشان ملحق کنم امر کرد تا کردن او را زدند انا لله
وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا اي منقلب ینقلبون

روز دیکر بعد از حمد بر خدا و نعت بر رسول بر و سر خطیب این اشعار مناسبت
خوانده شود اي ز نور عقل کشته بهره مند در همه عالم بدانش سربلند در
ولایت خطبها بر نام تواست این همه دانه براي دام تواست حمد الله ات عقلت
هوشدار تا نیاري هیچ عذري روز کار پیش داري منزلي دور و دراز
زیر هر کامي دو صد شیب و فراز عالمي را خون شده جان و جکر از قبول حجت کس
نامده جز لطف حق در عین قهر او ببین این بود امید ارباب یقین رهروان
کین طبل شادي میزنند از در قلیا عبادي میزنند از یقین اول مقام امد بجا
ما کجا و ستر این معني کجا بشنید برادران چون در بیابان ساربان شتر خود را بپاي بند

جهد

مند که منتشود و چون نفس شریره مانند کان بسیار سرکش است خداوند بقدرت
کامله و حکمت بالغه او را بپاي بند عقل محکم ببسته تا در بیابان بي پایان جهالت
ضلالت و غوایت کم نکردد و هلاک نشود چه هلاکت انسان در معلوب نمودن
عقلست و مابه الامتیاز میانه انسان و حیوان عقلست که تفرقه حق و باطل مینماید
چنانچه فرموده اند که اَلعَقلُ نُورٌ فِي البَدَنِ یُفَرِّقُ بَینَ الحَقِّ وَالبَاطِلِ در قصه بلوهر
و یوزاسف مذکور است که بعد از انکه یوزاسف از زندان بیرون امد بجهار باید
و پیر بسیار شکسته را دید و مرده را دید و هر یک از اینها را که میدید از مصحوب
میپرسید که اینها چه چیز است میکفتند که اینها انساني بودند مات شده ما چنین
شدند یوزاسف چون اینها را شنید اهي کشید و کفت والله که اکر چنانکه میکویند
راست است همه عالم دیوانه اند چه نیکو کفته است حال دنیا باز پرسیدم من از
دیوانه کفت انده رود دیدم در در کاشانه یک دو سطر زر نوشته بر سر سنگ سیاه
که این جهان خالي است یا باد یست یا افسانه کفتمش از چه کوئي کاندران دل مي نهند
کفت یا کورست یا مستیست یا دیوانه کویند که کسي به بهلول عاقل دیوانه نما علیه الرحمه
کفت که ایا دیوانها را نمي شماري بهلول کفت که این طول میکشد و لیکن اکر خواهي عاقلان را
بر تو بشمارم بجهت انکه عاقلان کمند و دیوانها همه عالمند و بالجمله از ایات و اخبار
علماي ابرار رسیده که عاقل کسي است که تحصیل تقوي کند عاقل کسي است که تحصیل توشه
سفر اخرت از براي حیوة ابدیه نماید عاقل کسي است که تحصیل بهشت و نعمتهاي

ان که عاقل کسی است که تحصیل خوشنودی خدا کند عاقل کسی است که تحصیل عبادت
و اخلاق و معرفت نماید و دیوانه و سفیه کسی است که تحصیل انبها کند و دیوانه تر
کسی است که اخرت را واگذارد و تحصیل دنیا و مال دنیا کند چنانکه امروز ناقص البالغ
که عقل میگفت که هر که پول دارد عقل دارد و این کلی نیست بلکه در غالب هر که پول
دارد جهل دارد و هر که پول دارد حمق و تکبر و غرور دارد بلکه بعضی پول داران دخول
ایشان در بهشت مشکل است چنانکه عیسی ابن مریم فرموده که داخل شدن شتر در
سوراخ سوزن اسان تر است از داخل شدن غنی در بهشت و بالجمله ای کسیکه
اسلام بر خود بسته و لاف عقل و ایمان میزنی اخرت طلب کن و بدانکه دنیا نیکه از
پستی ان حقتعالی ازا خلق نموده و ان انها و اعراض نموده از او هرچه در ان بوده همه را
لعنت کرده مگر چیزی که طلب کرده شود بان خوشنودی خدا و از پستی ان حقتعالی مال
از ابهر کبر و یهود و سلطنت و حکومت از ابهر فاسق و فاجر مرده و ده و بهند زر دو
سرخ از ابهر ظلوم جهول و بزرگی از ابهر دشمن خدا و رسول داده ای برادر از ایت
طلب بکسی نمید هد هند و اخرت که دانی را چگونه بی طلب خواهند داد چه نیکو
گفته دنیا طلبیدیم و بمطلب نرسیدیم یارب چه شود اخرت نا طلبیده و اگر میگوئی
من اخرت را طلب میکنم و چنین بخیال تو میاید بدانکه طلب نمیکنی و اگر این راست است پس
کو زهد تو و کو ورع تو و کو تقوای تو و کی طمع تو و کجاست طلب علم تو و کو عمل تو
و کو کمی حرص تو و کو کمی ازدی تو و کجاست اخلاق تو و کو عبادت تو و کو اتقای تو

مال تو

مال تو و کو معرفت تو و کجاست سحر و کافور تو و کو وصیت تو و کو تلاوت تو و کو
غسل جمعه تو و کو ریاضت تو و کو حضور مسجد تو و کو نماز جماعت تو و کو دلسردی تو
از دنیا و کو میل باخرت تو و کو اهتمام در بندگی تو و کو ترک معصیت تو و کو استعداد
تو از برای مرگ و کو توبه تو و تدارک تو تاجران بغیر از پول شمردن و پالی و اشرفی و باجنیله
فکری و ذکری دیگر ندارند فکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم و زارعان بغیر از
تخم و نفقه و باغ و مزرعه و اب و زمین و گاو فکری و ذکری ندارند نسوا الله فنسیهم
فراموش کردند خدا را پس فراموش کرده است خدا ایشان را و کاسبان بغیر از کفش و کلاه
و مغبون کردن خلق الله و غش کردن و کم فروشی نمودن و ضایع کردن ایمان و فحش دادن
فکری و ذکری دیگر ندارند قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ و عوام کالانعام چه در شهر و ده بغیر از اکل و شرب
پیدا کنند و هفت روده خود را پر کردن و فضله بیرون انداختن فکری و ذکری ندارند
یَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ میخورند همچنانکه بهایم میخورند و اتش ارام گاه است
از برای ایشان و پادشاهان بغیر از زیاد شدن خزینه و مضاعف شدن مالیات
و دفینه کردن شهر و بتصرف در اوردن اقلیمی فکری و ذکری ندارند قال الله
تعالی اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ میکنند انچه میخواهند و عاملان بغیر از شیطنت و اذیت رسانیدن
بر بیچاره رعیت و زیاد شدن راه مداخل از برای ظالم و تقرب او جویی و لیسیدن فکری
و ذکری ندارند وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُمْ و زنان بغیر از زینت و دنیا الات
و متعدد بودن پیراهن الجه و کتان و یاقوت و زمرد داشتن افسار و در تنبان بودن

اساس سرانجام و اصلاح دربند دین و مطلقاً در فکر آخرت نبودند فکری و ذکری ندارند
قال الله تعالی اِنَّ کَیدَکُنَّ عَظِیمٌ و قال و لیته فی ذکرهن و لیس لهن وفاء پس میدانم
کدام یک از این حضرات عاقلند و طلب آخرت میکنند و کودکان بغیر از تنه شفتالو
و خاک بازی و چوب و استخوان و اینطرف و آنطرف از صبح تا غروب بیجا دویدن و خود را
خسته و کوفته نمودن فکری و ذکری ندارند قال الله تعالی اِعلَمُوا اَنَّمَا الحَیوةُ الدُّنیا
لَعِبٌ وَ لَهوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَینَکُم یعنی چنین میدانند اینکه بدرستی بتحقیق زندگانی دنیا
همین زینت کردن و فخر کردن بین ایشانست و ترای عاقل گمان مکن که همین کودکان کم
عقل و بیعقلند که طلا و نقره و جواهر و باغ و ملک را گذارده اند و سنگ و چوب و خاک
که هیچ قیمت ندارد با آن بازی میکنند و بآن خورسندند و بکلی بر اعتقاد آن میزنند و
مجروح میکنند و وقت غروب بغیر از خستگی و تعب چیزی از برای ایشان نیست بلکه کودکان
چهل سالهم کم عقل و بیعقلند که نعمتهای ابدی بهشت از حور و قصور و غلمان و
بهشتهاییکه از زیر آنها نهرها جاریست که عمارتشان یک خشت از طلا و یک خشت از نقره
و سنگریزهای آن نهرها از جواهر و پادشاهیت و حکومت آن ابد الدهر است و حکیم آن
حور و قصور و غلمان آن آنها را ترک کرده اند و بمال و منال و خاک و آب و بزرگی
و حکومت این دنیای پوچ هرزه بی قیمت سریع الزوال بی اعتبار بازی میکنند و
بمصداق فرموده صادق امین صلعم که دنیا هم دینم شب و روز عمر خود را بازی میکنند
و بآن خورسندند و وقت غروب عمر ایشان بغیر از خستگی و تعب و دوندگی

زبجی

بجا چیزی از برای ایشان نیست و این بیعقلان اینها را میگذارند و میروند و دیگران
میخورند و استراحت مینمایند و وزر و بالش بر جمع کنندگان اینها است یا مانند اطفال
بر سر آن تنه شفتالو جنگها میکنند و دعواها مینمایند و چون وقت غروب شود
همه را بر سر جا میریزند و بخانه دست خالی میروند همچنین کودکان چهل ساله پنجاه ساله
میکنند که بر سر این مال ها چه جنگها و دعواها میکنند و در وقت مردن همه را
میریزند و بخانه خود که قبر است دست خالی میروند گویند که یکی از شاهان بسید هاشم
نجفی علیه الرحمه که مرد زاهد عابدی بود در وقت ملاقات گفت ای سید
خیلی همت کردی که دست از دنیا کشیدی سید در جواب گفت که همت اینست که
شاه کرده اند که دست از آخرت کشیده اند و بدانکه بلوغ دو بلوغ است یکی بلوغ
اطفال و یکی بلوغ رجال بلوغ اطفال بیرون آمدن منی است از ایشان و بلوغ
رجال بیرون آمدن ایشانست از منی و قاعده است که در وقت بلوغ کودکان
عاقل میشود باینکه چون بقدر ادید باشید پست تر را ترک میکنی و بآن میچسبد مثلا
طلا و نقره و باغ و ملک را دید و شنید سنگ و چوب و خاک بازی را ترک میکند و
بآنها میچسبد همچنین کودک ناقص نابالغ چهل ساله وقتی بالغ میشود که آن بقدر را
یافت که نعیم آخرتست پست تر را که دنیا و مال دنیا و بزرگی دنیا و استراحت دنیا
و زرد و سرخ دنیا را ترک کند و ردی بسعتر او برد ایا نمی بینی که جناب روح الله
عیسی ابن مریم علیهما السلام چنان قدرتی باذن خدا داشت که طفل خاک کش را

بیک روز و یک شب به تخت و حکومت و پادشاهی رساند و خود از قبول نکرده و نمیکند و خود بجامه کهنه و نان جو قناعت میکند چرا که بقدر یافته و انتظار از او میکشد و چنین کسی عاقل است پیغمبران صلوات الله و سلامه علیه پس ای برادر من اگر تو رغبت داری بشنیدن رفتار عقلاء و طریقه ایشان پس چند حدیث از چند معصوم برتو بخوانم که میزان کنی نفس خود را با ایشان تا بدانی که تو از جمله عاقلانی یا نه ایضا در کتاب مستطاب کافی از عقل عقیل و امام جلیل اعنی المعصوم الطیب الطاهر مولانا محمد ابن علی الباقر علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمودند که پیغمبر فرمود ان اخیارکم اولو النهی قیل یا رسول الله و من اولو النهی قال اولو الاخلاق الحسنة و الاحلام الرزینة الحدیث یعنی تحقیق که بهترین شما کسانی اند که صاحبان عقلند عرض کردند که یا رسول الله کیستند صاحبان عقل فرمود که ایشانند صاحبان اخلاق حسنه و صفات مستحسنه و صاحبان صله رحم و ایشانند نیکوی کنندگان بمادرها و پدرهای خود و ایشان پیوسته متفقدند حال فقیران و همسایگان و یتیمان و طعام میخورانند مؤمنین را و بهمه کس سلام میکنند و نماز میکنند و حال آنکه مردم در خوابند و غافلند و در حدیث دیگر از نایب مناب عقل کل و منظم امور از برای هر جزو و کل اعنی امیر المؤمنین و قبلة العارفین منقول است که آنحضرت فرمود که لا غنی کالعقل و لا فقر کالجهل و لا مال اعود من العقل یعنی نیست دولتی مانند عقل و نه فقری مثل جهل و نیست مالی که نفع دارتر باشد از عقل

فرمود

و فرمود که لیس للعاقل ان یکون شاخصا الا فی ثلث مرمة لمعاش او خطوة فی معاد او لذة فی غیر محرم نیست از برای عاقل اینکه حرکت کند مگر در سه چیز مرمت کردن امر معاش یا گام زدن در خصوص معاد یا لذت بردن در امری که حرام نباشد و فرمود که ما استودع الله امرأ عقلا الا استنقذه به یوما یعنی نسپرده است حقتعالی در مردی عقل را مگر آنکه نجات میدهد او را آن عقل روزی و ایضا از همان مؤدب العقول و تارک فضل الدنیا و الفضول روحی فداه منقول است که فرموده که ینبغی للعاقل اذا کان عاقلا ان یکون له اربع ساعات من النهار سزاوار است از برای عاقل هرگاه عاقل باشد اینکه بوده باشد از برای او چهار ساعت از روز ساعة یناجی فیها ربه و ساعة یحاسب فیها نفسه و ساعة یاتی اهل العلم الذین یبصرونه بامر دینه و ینصحونه و ساعة یخلی بین نفسه و لذاتها من امر الدنیا فیما یحل یعنی که ساعتیکه مناجات کند در آن با پروردگار خود و ساعتیکه محاسبه کند در آن با نفس خود و ساعتیکه بیاید نزد اهل علم و بینا کردانند او را بامر دین او و نصیحت کنند او را و ساعتیکه نفس را باستراحت اندازد باینکه رها کند او را بلذت بردن از چیزیکه حلال باشد

بیا در این چمن جانا تو هم حرفی ز من بشنو | یکی از تن لباس کبر انداز و سخن بشنو
اگر تو سر نه کرا و زکس باور نمیداری | ز گوش سر خود بگشا و پی کام دهن بشنو
ز دل بردار این ظلمت ز ره بردار این کثرت | تو اگر سر این وحدت تمام از خویشتن بشنو
جوابی میرسد جانا ترا از عالم بالا | که من راز تو بشنیدم تو قدر خویش از من بشنو

بکش بر سر هجر یا قی منبر لب لب ساقی   تو واعظ در دمشتاقی از آن خوب رخش بشنو
عزیز من بدانکه ما و تو هم مانند اطفال هستیم که در ایام هفته و ماه و سال برای خاک
صحرا و باغ اشتغال داریم و دست بر نمیداریم و مانند اطفال هیم میریزیم چنانچه طفل از دست
خالی بخانه داخل میشود در غروب آفتاب من و تو همچنین که آفتاب عمر غروب بکند دست
خالی داخل خانهٔ گور خواهیم شد انطفل که اسوده در بستر سر گذاشته اما خاک بلاد ما
برسد که باید جواب داد بیچاره انسان عمر گذانی بر باد داد و چراغ ایمان را کشته
باز و ظالم در پشت در زندان گور جواب باید بدهد و قاعدهٔ اطفال چنان است که
چند هیزم را دیدند از پشت در دست میکشند و هیزم را میکنند کودکان چهل ساله هم
چون که فهمیدند که دنیا هیچ است و سرای کوچ است و شناختند که بساط بساط
دیگر است حور و قصور و اسباب جنت را دیدند باید از دنیا دست بکشند چون عمر را
دیده از پشت در خیالش نکند و ندامت داشته باشد که چرا عمر عزیز خود را ضایع نمودم
و بر لوح دفاتر قمی نزدم   و در راه خلق فی دم عزیز من من و تو را هر به بیافریدند دست عقل
[illegible] بر مدار چون از طاعت او دست برداری زیان کاری و تباه روزگاری و بدبختی است
که سعادت انسان در طاعت امکان در طاعت عقل است و صفای او در صفا [illegible] است
و عقلها [illegible] از اجساد معنوی محمد و آل محمد اند بلکه اجساد ایشان هفتاد مرتبه از عقلها
و تو لطیفه ملکه روح القدس از باغستان ایشان تو بری چشیده عقل شاد [illegible]
زمانی میرود هند را و سند را و جابلسا و جابلقا را طی مینماید و بر میگردد و اجساد

فرزند

تو را که ایشان در اندک زمان بهمان ابدان طی زمین و آسمان مینمایند از اینجا است که علی
علیه السلام میفرماید در خطبه شقشقیه یا تطنجیه انا الذی اجوز السموات السبع والارضین
السبع فی طرفة عین یعنی منم آنچنان کسی که در یک چشم بر هم زدن هفت آسمان و هفت
زمین را طی میکنم و از اینجا است که امام محمد تقی در اندک زمانی از مدینه بطوس آمدند
مصیبت
ببالین پدر بزرگوار در حالتی که آن بزرگوار از شدت زهر بر خود میپیچید و از اینجا است
که بیمار تب دار امام زین العابدین علیه السلام در هنگام سرکردانی بنی اسد بجهت دفن شهدا
از راه شام بکربلا آمد ندای برادران بدانید که چون آقای شیعیان را بدرجه رفیعه
شهادت رسانیدند و جسد مقدس بی سر ایشان بی غسل و کفن در بیابان انداختند
و اهل بیتش را اسیر کرده از راه قتلگاه بردند ابن سعد لعین کشتگان خود را ایمان کرد
بخاک سپرد و سرهای شهیدان را بر داشته با لشکر شقاوت اثر روانه کوفه شدند
و زمین کربلا خلوت شد و وحشیان صحرا هابد و ران اجساد شریفه حلقه ماتم
زدند و اشک خونین از دیده جاری کردند و ملائکه زمین و آسمان با جنیان شب
روز نوحه و ناله میکردند و روز هامرغها با بالهای خود آن بدن نازنین را از آفتاب
سایه میکردند پس از آن بدن های پاره پاره تا سه شبانه روز در صحرا ها بروی ریگهای
گرم افتاده بودند و در جمله از کتب اصحاب است که زنان قبیله بنی اسد که در قریه نزدیکی
کربلا در غاضریه مسکن داشتند بمردان خود گفتند که چرا شما متعرض دفن اجساد
شریفه شهدای آل محمد علیهم السلام نمیشوید ایشان در جواب گفتند که ما از ابن زیاد

شد بد المعاد خایفیم که با اذیت رساند پس از زنان در جواب گفتند که ما را خوفی از
ان ملعون نیست و ما عزیزتر از جناب زینب خاتون دختر و سایر دختران سیدة
نساء عالمیان نیستیم چه شود که ما هم مثل ایشان اسیر و پریشان گردیم ما میرویم و این
اجساد شریف پاره پاره را دفن میکنیم و باکی از اذیت انخبیث نداریم پس چون مردان
انغیرتر از زنان مشاهده نمودند حمیت عربی دامن گیر ایشان شده گفتند که هرگاه
که شما زنان از جان خود گذشته اید و باکی از اذیت انملعون ندارید ما سزاوارتریم که
خایف نباشیم و اینخدمت را بانجام رسانیم پس هر یک از ایشان بیلی و کلنکی برداشته
روانه قتلگاه شهیدان شدند اه اه بوستانی دیدند از دوستان و محفلی مشاهده
نمودند رشک محفل جنان خاموشانی معاینه کردند که بدون حرکت زبان گرم بیان
چشم از ان پوشیده کانی دیدند که چشم هر زخمشان عین عیان ساکنانی بودند سبد
سیرتر از روح روان و غریبانی بودند جای گرفته در اشیانه جان اه اه و احزناه که جمله را
مرغ جسم دیدند هدف تیر و سنان اه و امصیبتاه که جمله را مشاهده کردند از علامت
و لباس عریان تمام پیکرشان از لباس عاری بود تمام بر تنشان زخمهای کاری بود
یکان یکان بر خون خویش غلطیده تمام از اثر افتاب تفسیده اه اه واویلاه که چون نبود
از برای احدی نام و نشان متحیر شدند که کدام یک از ایشانست فرزند پیغمبر اخر الزمان
و قوت قلب امیر مومنان و ارام جان خاتون جنان علیهم السلام که ناگاه بزرگواری پیدا شد
که رنگش شکسته و گرد و غبار یتیمی و اسیری بر عذارش نشسته و پریشان و ریش

خراشان

خراشان قطرات عبرات از دیده هجران کشیده اش روان و در کنار قتلگاه شهیدان
قرین اه و ناله و فغان است و بایشان میگوید که چرا سرگردان و متحیرید و انتظار که را میکشید
عرض کردند که از برای دفن این شهیدان بخاک و خون غلطان امده ایم و چون بجهت سر
و لباس و نشانی ندارند ایشانرا نمی شناسیم ان بزرگوار فرمود که من همه ایشانرا میشناسم
شما نعش هر شهیدیرا که بیاورید من نام و نسب و اسم و رسم او را از برای شما بیان
خواهم کرد پس هر شهیدیرا میاوردند ان بزرگوار اسم و رسم و نسب او را از برای ایشان
بیان میفرمود و انجماعت او را دفن میکردند اه اه و امصیبتاه که چون امدند عرض کردند که
نعشی در میانه میدان افتاده که نه سر دارد و نه لباس و از کثرت جراحت ما را قدرت
بر حرکت دادن ان نیست پس ان بزرگوار با انجماعت نیکو شعار روانه جانب ان نعش پاک
گردیدند اه اه و امصیبتاه که چون دیده هجران کشیده اش بان نعش پاره پاره افتاد بی
اختیار اه شرربار از قلب فگار برکشید و بر زمین افتاد بر خاک کربلا میغلطید و میگفت
ابر بهار بینا الیه و اشک از دیده حق بینش میبارید و گاه میفرمود که یا قوم و اقوه هذا ابن
خاتم الانبیاء یعنی ای جماعت والله این بزرگوار است فرزند خاتم انبیاء محمد مصطفی
صلی الله علیه واله و هذا ابن علی المرتضی و اینست فرزند دلبند علی مرتضی و هذا
مهجة قلب الزهراء ای قوم اه اه اینست جان و قلب فاطمه زهرا و هذا اخو الحسن المجتبی
اه اه اینست برادر حضرت امام حسن مجتبی اه اه هذا والله ابی الحسین المظلوم سید الشهداء
ای جماعت اینست والله پدر بزرگوارم حضرت امام حسین که او است اقای همه شهیدان

بر آن جماعت چون آن مظلوم شهید را شناختند و همگی صدای خود را بلند کرده وا اماماه وا
مظلوماه وا حسیناه و وا شهیداه و امثال اینها بلند کردند و در حدیثست که در روز
عاشورا در وقت عبور زنان و اسیران از قتلگاه شهیدان چون نظر بیمار کربلا علیه السلام
بر شهیدان و اسیران افتاد در حالی شد که نزدیک بود که روح از بدن مقدسش فرار کند
الله الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم متحیرم که در وقت دفن آن اجساد پاره پاره
و ملاحظه نمودن بدنهای نوجوانهای هاشمیه که همه بی سر و بی لباس غسل نداده و
حنوط نکرده و بر ایشانها نماز نگذارده و در بیابان غریب و بیکس افتاده خصوصا مثل علی اکبر
و علی اصغر برادری و مثل حضرت عباس عموئی و مثل حضرت قاسم دامادی و پسر عمئی واآه
وا مصیبتاه و مثل جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء پدر بزرگواری آیا بیمار کربلا
بر چه حال شد و چه نالهای جانسوز نموده آه که در وقت عبور از قتلگاه همه مهربان
مثل جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون و دیگران همراه بودند که آن مظلوم بیمار را تسلی
داده مشغول بخدمات بیمارداری آنجناب شوند لکن در وقت دفن اجساد شریفه
چون آن بزرگوار بسبب ظاهر در اسیری و قید و محبوس بود و بطی الارض بجهت آن
و دفن شهدا حاضر شده بود اصلا تسلی دهنده نداشت پس جماعت بنی اسد قبری از برای
جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء ترتیب دادند و در زیر پای آنجناب قبری از
برای علی اکبر درست نمودند و باندک فاصله سرداب وسیع ساختند و اکثر شهدا را
در آنجا دفن نمودند و حضرت عباس در کنار فرات در همانمکان شهادت دفن نمودند

آماه که بدن مجید آن شهید بمثل بدن خامس آل عبا پاره پاره و مجروح نشود و بدانکه بحسب
احادیث و اقوال علما در عدد جراحتهای بدن آن بزرگوار مختلف است در کتاب کافی از
حضرت باقر روایت کرده است که فرمود که کشته شد حسین ابن علی ابن ابیطالب علیهم السلام
در حالتیکه پوشیده بود جبه از خز پس دران جبه یافتند شصت و سه پاره که جای
تیر و نیزه و شمشیر و غیر اینها بود و در کتاب مروج الذهب روایت کرده که در روز عاشورا
در بدن شریف آن بزرگوار سی و سه زخم نیزه یافته شد و سی و چهار زخم شمشیر و خنجر یافته شد
اینها و سید مرتضی و صاحب مناقب روایت کرده اند که مجموع جراحتهای آنحضرت هفتاد و
دو عدد بود و در کتاب بحار حدیثی روایت کرده که در پیراهن آنغریب شهید یافته
شد جای یکصد و بیست ضربت که از تیر و نیزه و شمشیر و خنجر حاصل شده بود و معاذ بن
مسلم میگوید که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود که دیده شد در بدن
حسین ابن علی علیهما السلام زیاده از هفتاد زخم تیر و نیزه و زیاده از هفتاد زخم شمشیر
و در کتاب امالی از حضرت باقر علیه السلام روایتست که متوجه شدند بدن حسین بن
علی علیهما السلام را پس یافتند در آن زیاده از سیصد و بیست زخم تیر و نیزه و شمشیر
و در روایت دیگر است که یافتند در بدن شریف آنحضرت سیصد و شصت جراحت
و در کتاب بحار میفرماید که یکی از علما فرموده اند که هزار و نهصد جراحت در بدن
آن امام بیکس و غریب دیده شده است آه وا مصیبتاه وَكَانَتِ السِّهَامُ فِي دِرْعِهِ كَالشَّوْكِ
فِي جِلْدِ الْقُنْفُذِ یعنی یکی از علما میفرماید که تیرها در زره و بدن آنحضرت نشسته بود

همان کثرت و فراوانی که خار بر خار پشت رویند و در بسیاری از کتب دیده شده است
و اکثر که دیده نشده بود که عدد حجامتهای آن بدن شریف و عنصر لطیف که از شیر جان
سید انبیا علیه السلام پرورده شده بود هزار و هفتصد و پنجاه بوده است و از روایتی ظاهر میشود
که تمام در پیش روی آنحضرت بود زیرا که هرگز پشت بدشمن نکرده بود این انتقام که

نفاریق مرد نحتر با این عمل معامله دهر چون شدی

روز دیگر بعد از حمد پروردگار و نعت رسول مختار سر مطلب در حکمت آل داود نوشته
شده است که ینبغی علی العاقل ان یکون عارفا بزمانه حافظا للسانه مقبلا علی شانه مستوحشا
من اوثق اخوانه سزاوار است بر عاقل اینکه بینا باشد بزمان خود و اهل زمان خود و
نگاه دارنده باشد زبان خود را و رو آورده باشد بکار خود و از معتمدترین برادران
خود در وحشت باشد و حذر نماید و در کتاب درر و غرر مسطور است که من امسک
عن فضول المقال شهدت بعقله الرجال و من جالس الجهال فلیستعد للقیل و القال
و در حدیث سابق گذشت که از جمله عقل است که یک ساعت نزد عالمی نشیند و
این دین خود را یاد گیرد و در کتاب روضة الواعظین از جناب سید المرسلین منقول است
که من تعلم مسئلة واحدة قلده الله تعالی یوم القیمة الف قلادة من النور و غفر له الف
ذنب و بنی له مدینة من الذهب کسی که یاد گیرد یک مسئله از مسائل دین خود را خدا
بگردن او نماید هزار گردن بند از نور و آمرزیده شود هزار گناه او و بنا شود از برای او
شهری از طلا و وارد است که مردی از انصار بخدمت آن سرور آمد و عرض کرد یا رسول الله

هرگاه

هرگاه حاضر شود جنازه و حاضر شود مجلس عالمی کدام یک دوست تر است نزد تو حضرت فرمودند
که اگر باشد از برای جنازه کسی که همراه او برود و او را دفن نماید پس تحقیق که حضور مجلس عالم
بهتر است از حاضر شدن هزار جنازه و از عیادت هزار بیمار و از عبادت هزار شب و از
روزه هزار روز و از تصدق کردن هزار درهم بر مساکین و از هزار حج سنت و از هزار
جهاد مندوب که همه را جهاد کنی در راه خدا بمال خود و جان خود و این تقع هذه المشاهد
من مشهد عالم و کجا میرسد ثواب اینها بثواب مجلس عالم اما علمت ان الله یطاع بالعلم و یعبد
بالعلم آیا ندانسته که خدا اطاعت کرده میشود بعلم و بندگی کرده میشود بعلم و خیر دنیا و
آخرت با علم است و شر دنیا و آخرت با جهل است و حضرت امیر المؤمنین و قبلة العارفین فرمودند
که نشستن یکساعت نزد علما بهتر است نزد خدا از عبادت هزار سال و نظر کردن بعالم محبوب‌تر
است نزد خدا از اعتکاف یکسال در مسجد الحرام و زیارت علما دوست تر است نزد خدا
از هفتاد طواف در دور کعبه معظمه و فرمودند که باحادیث ما صحبت دارید که موجب
حیوة دین و دل شماست پس ای برادران خدا شما را رحمت کند غنیمت شمارید حضور این
مجالس را و چون توفیق یافته اید که حاضر شده اید پس نیکو گوش دهید و چون فهمیدید نیکو
عمل کنید انشاء الله تعالی این بود رفتار عاقلان و طریقه خردمندان در خانه اگر کسی است
یک حرف بس است العاقل یکفیه الاشارة و الجاهل لا ینفعه العبارة و اگر دلتنگ نشوی
دو کلمه از رفتار احمقان نیز از برای تو بگویم منقول است که حضرت عیسی علی نبینا و آله
و علیه السلام فرمود که من مرده را زنده میکنم بامر خدا و پیس و کور مادرزاد را شفا

مینمایم واحمق را معالجه نتوانم کرد گفتند یا نبی الله احمق کیست فرمود کسیست که اعمال
خود را خوب میداند ومی پسندد واگرچه معصیت باشد وغیبت باشد واگر ادم را
میکشد همه کار خود را خوب میداند همچنان کسی احمق است که چاره دران نتوانستم نمود و
نوید ان اینست که یکی از عاملان دیوان را در قربی از دید که حرکات بی مزه کی میکند
کسی باو گفت مگر شما هر چه میخواهید میکنید در جواب گفت ارباب ما هرجا را تیول ما ساکنان
مطلوب میدهند میاوریم و بظالم میدهیم که هر چه خواهیم بکنیم و مصداق الجنون فنون شقاوت
و دیوانگی در همه چیز میباشد و در هر کس بقسمی و از انجمله نقل از انار دزدانست که در ان
حدیث وارد شده که ان بانا ازنان و انار میدزدید و بفقرا میداد در روز قیامت
و دو انار دزدید و بفقرا داد گفت که چهار گناه کردم که دزدیدم و چهل ثواب کردم که
تصدق کردم برای انکه خدا میفرماید که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها وسی و شش حسنه
از برای من باقی میماند معصوم باو فرمودند که ای سفیه کم عقل از ایه در حق
کسی است که از مال خود تصدق کند و تو چهار گناه کردی که برداشتی و چهار گناه دیگر کردی
که بعد از دزدیدن بصاحبش پس ندادی و بغیر دادی پس تو چهل حسنه نداری
بلکه هشت گناه داری و بس دیگر نقل از بنی امیه است که از خون حسین ابن علی باک
نداشتند و از خون پشه مسئله میپرسیدند که پاک است یا نجس و وضو را میشکند یا نه و دیگر
نقل از کسی است که والد مرحوم میگفت که عالمی قدسی مانند خریده همراه قافله بسفری رفت
و در میانه بادیه قطاع الطریق بر سر ایشان ریختند و ایشان را تاخت نمودند و ماذی او را

چیز بردند پس دزدان در وقت زوال با نهایت سعی و اهتمام شاخص بر زمین کردند
و تحقیق زوال نمودند مشغول نماز و وضو شدند عالم از ان ایشان برسخو پرسید
که من در راه شما متحیرم این سعی در وضو و نماز و ان تاخت و تالان گفتند هر دو را خدا
در قران فرموده عالم گفت نماز را رب امر کرده در کجای قران گفته دزدی را خدا
فرموده الا من تکلیم یعنی همه عالم را تالان کنید عالم گفت بعد از ان فرموده که غیر المائده
گفتند راست گفتی پس مال ذوی او را پس داده که حرام است و باقی را بردند و دیگر
نقل از تاجر بیعقلی است که میگفت هر که پول دارد عقل دارد و حال انکه این کلی نیست بلکه
هر که تقوی دارد عقل دارد و هر که ترک دنیا را دارد عقل دارد هر که بهشت و خوشنودی
خدا دارد عقل دارد هر که محبت دنیا ندارد عقل دارد و دیگر نقل از عاملی دیوانیست که
روز بر مردم ظلم میکرد در شب نافله شب میکرد یکی از علما چون شنید گفت این کسی است
که خدا میخواهد هم در دنیا او را عذاب کند و هم در اخرت و دیگر از امور سفاهت از
حرکاتی است که وسواسیان میکنند در نیت و قرائت و در طهارت و نجاست و ایانچه
پیغمبر که در حضور او بعرض رسید که در خدمت معصوم عرض کردند که مرد عاقلی است ولکن
مبتلا بوضو و نماز است حضرت فرمود که عقل او کجاست او اطاعت شیطان میکند پس
هر که در هر امری که اطاعت شیطان میکند او سفیه و بیعقل است چنانچه در احادیث
سابقه نیز اشاره فرمودند و بالجمله از این حرکات سفیهانه و حرکات احمقانه است که همه
در هر جا دیده اید و شنیده اید و عاقل انکسی است که نه ببیند دنیا را از برای نفس خود

و در کتاب درر و غرر از حضرت امیر المؤمنین حیدر صلوات الله علیه منقول است که
من انکر عیوب الناس و رضیها لنفسه فذلک الاحمق بعینه هر که انکار کند
عیوب مردم را و بپسندد همان عیوب را از برای نفس خود پس او احمق است پیش
و در کتاب مذکور مسطور است که احمق الناس من ظن انه اعقل الناس یعنی احمق ترین
مردم کسی است که گمان دارد که او عاقل ترین مردم است و نیز مذکور است که لسان العاقل
فی قلبه و قلب الاحمق فی فمه یعنی زبان عاقل در دل اوست یعنی چیزی از دو نمیگوید
دل احمق در دهان اوست یعنی هر چه بخاطر او خطور کرد بی الفوز بزبان می آورد و نیز
مذکور است که للاحمق مع کل قول یمین یعنی احمق با هر سخنی قسمی میخورد و حضرت امام حسن
مکرر این شعر را میخواندند یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها ان اغترارا بظل زائل حمق یعنی
ای اهل لذتهای دنیا ثابتی نیست که فریب خوردن از سایهٔ بی اعتبار که زایل
شدنی است بدرستی که احمقی است و در حدیث است که الکیس من ادب
نفسه و عمل لما بعد الموت و الاحمق من اتبع نفسه و هواها و تمنی علی الله الامانی یعنی عاقل
زیرک کسی است که تبعیت ادب نفس خود را یعنی در طاعت پروردگار خود و عمل کند
از برای ما بعد مرگ و احمق کسی است که متابعت نفس و خواهشهای او نماید و آرزوهای
بهشت و مراتب عالیه کند و در کتاب درر و غرر مسطور است که الاحمق لا یشتغل
بالفضول و مصاحبة الجهول یعنی احمق اینست که یکی از فضول دنیا همت می بندد
که صاحب اسم و آوازه باشد و یکی از منصبهای این عاریت سرا را میطلبد که مشهور باشد

و نامش

و نامش در همه جا مذکور شود مثل خان و بیگ و وزیر و دبیر و ضابط و مستوفی و
مانند اینها یا احمق اینست که از فضول دنیا اساس بر خود می چیند که بآن سبب او در
میان مردم مشهور و نامش مذکور شود و احمق اینست که با قوم جهول رفیق و با جماعت
نادان مصاحب شود بدانکه جلیس و رفیق بسیار موثر است چنانچه با بدان بنشست
خاندان نبوتش گم شد سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد
پس باید همنشین نیکان و اخیار و علماء باشید که ثمرات بسیار از آن مترتب میشود چنانچه
حضرت نبوی فرمودند من اکل الطعام مع العالم لا عذاب له فی القبر و لا حساب له فی یوم القیمة
کسیکه با عالم طعام بخورد نیست عذابی از برای او در قبر و نه حسابی از برای او در قیامت
و آن سرور فرمودند من خدم العالم سبعة ایام فقد خدم الله سبعة آلاف سنة کسیکه خدمت
کند عالمی را هفت روز گویا خدمت کرده خدا را هفت هزار سال و عطا میکند باو
اجر روزه و ثواب هزار شهید و کسیکه اطعام کند طالب علم را گویا طعام داده هفتاد
پیغمبر را و کسیکه طعام دهد تشنه لب خار را گویا هفتاد پیغمبر را کشته و نشستن یکساعت
نزد عالم بهتر است از هزار رکعت نماز و هزار تسبیح و پیغمبر فرمود هر کس با اولادهمن بنشیند
مثل اینست که با من نشسته با محمد دوستی با دوستان خدا افضل اعمال است و از
کمال الایمان است چنانچه در اصول کافی حضرت صادق فرمودند هر کس دارد لله دشمنی دوست
دارد لله و عطا کند لله او از کسانی است که کامل است ایمان او و مرویست که مردی
آمد خدمت پیغمبر و عرض کرد یا رسول الله نفع سیدهم مراحب علی حضرت فرمودند و محبت وای

برند هر کس دوست علی را دوست دارد پیغمبر را دوست داشته و هر کس مرا دوست داشته
خدا را دوست داشته و هر کس دوست دارد خدا را خدا عذاب نکند او را پس می‌باید اعتقاد
مذکور بود باید دوستی و رفاقت کرد با اخیار و نیکان بلکه باید دوستی کرد با ائمه اطهار علیهم السلام
که دوست با دوست محشور می‌شود چنانچه حضرت امام رضا با ریان ابن شبیب فرمودند
ای پسر شبیب اگر خواهی در درجات عالیه بهشت با ما باشی برای اندوه ما اندوهناک
باش و برای شادی ما شاد باش و بر تو باد بولایت و محبت ما که اگر مردی سنگی را دوست
داشته باشد حق تعالی او را در قیامت با آن سنگ محشور میگرداند مجملا تمام مقامات عالیه
از عقل است اگر عقل نباشد هیچ نیست چنانچه عابدی در نهایت خضوع و خشوع و همیشه در
میان بیشه در اندیشه عبادت و در لیالی و ایام در طاعت ملک علام و اصلا از آن غفلت
ملکی عرض کرد بحضرت باری که این عابد با این نادره خواهانم که درجه او را بمن بنمائی
بنمودند در مقابل این طاعت این درجه در نظر ملک اندک نمود سبب و وجه آن فرمود
برو بزمین با وی معاشرت نمای و عقل او را بپیمای چون آن ملک بشتافت بنزد او
و مشغول شد با وی بعبادت تا چند مدت پس او را فرمود که عجب مکانی است برای عبادت
حضرت سبحانی گفت ولی عیبی دارد گفت آن چیست فرمود نقص این مکان اینکه گفت اگر خداوند عالم را
خری میبود که اینجا چرا مینمود خوب بود که این آب و علف تلف نمیشد بکنایه از عقل خود
که مگر خدا را خر نیست چون تو تنها هست پس فرمود پروردگار که هر کس را درجه و احتساب قرار
عقلش میدهیم یارب چه خوش است عقل و دانش با هم کز هر دو شود روشن همه عالم

دم

در انجمنی که از تمیز نام برند ممتاز بعقل و علم باشد آدم در مجلس بیانی و رفتن شد که سعادت
انسان در دار دنیا مکان طاعت عقل است و عقلها و ما انا جساد منور محمد و آل محمد است
بلکه اجساد ایشان هفتاد مرتبه از عقل ما و تو لطیف تر و از آن جهات که در شب معراج
برگزیده حضرت سبحانی از خانه ام هانی که بیرون آمد نه نجمی در آن حرکت ننمود حرکت
در آمد و طی این همه مقامات سید کاینات نمود بمقام قرب قوسین او ادنی رفت و باز
آمد هنوز حرکت نه نجمی درست نه اصلا ایستاده بود حالا که رسید کلام بمعراج سید انام
مناسب مقام آنکه گوش زد خاص و عام از این مقام نشود اولا بدان که در باب معراج حضرت
رسالت اختلاف عظیمی هست میان اهل ملت بعضی بر آنند که واقع شد معراج سید انام
لکن فی المنام و جماعتی بر آنند که در بیداری بود لیکن بروح تنها لا مع الجسد و برخی بر آنند که
مع الجسد بود لیکن الی المسجد الاقصی لا الی فوق السماء و مذهب حق آنست که در بیداری بود
و مع الجسد من المکة الی المسجد الاقصی و من المسجد الاقصی الی فوق السماء کما دل علیه الآیات
و الاخبار خلاصه کلام در این مقام که چون خواست خداوند واحد احد سیر دهد حبیب خود را
و او را برساند بمقام قرب فرمود بجبرئیل خالق بیچون که ای طاق نیلگون بعرصه
ربع مسکون در آی و دور زمین را سیر فرمای و چشمهای زلال از جبال جاری
ساز و عذاب از اموات بردار و خارهای زمین را بگل و سنبل و ریحان مبدل
گردان و خاکهای زمین را عنبر اشهب گردان و سنگ ریزه ها را لؤلؤ و یاقوت احمر کن
و بادهای خوش بزن و نسیم از ابشام خلقان بران جلب از چشم بکشا که سبحان الذی اسری

هزاران عقل برپای که سبحان الذی اسری
نبی بر برق جان تا بجی برید از ابعرا چه چه خوش بشی
بیاراق که سبحان الذی اسری
هر آنکس کو بر آن سری با جلالش فرو داری
دران شب
بی‌جای که سبحان الذی اسری
دل از تشویش چه بگریزد در آنحضرت در آویزد
زهی محبوب و زیبائی که سبحان الذی اسری
بان فرمود که جبرئیل برو و روی هوا معطل
کردان و دنیای فانی را بیارای و مرغان ابر قرار و آرام نمای و ادمیان از خواب خوش
مسرور کردان و بیماران را لباس صحت بپوشان و با اطفال ارواح صد بیست
چهار هزار انبیا را در مسجد اقصی جمع کردان و ایشان را صف صف آراسته کردان
و باران رحمت بباران و المعمور و حور دا امر دو دراز بغلها آتشین و سلسلها آهنین
در گردن لدان و دهان کژدمان را ببند و لیماء اصطبل تجله خضرا آراسته کردان و
کواکب را بعتر از این جهره بکشای و کواکب را بدخشان مشتری را یان هره حبت سان
و شمس را با قمر زینت ساز و زحل حجت برین ساز و عطارد را با مریخ جمع کردان و قوس
با میزان بیرعانه از سعد اصغر را با سعد اکبر مبدل کردان و درهای آسمان را برکشای و
بر کنکرهای آسمان گل بریز و قنادیل نور بیاویز و ماه تابان را آسمان اول در آر و خورشید
دیم را مملک چهارم روشن تر نما و ادریس کهندیس مطلع و زنیابی و درهای بهشت را بکشای و
حوران و غلمان و رضوان و خازنان جنان را بشارت ده تا بهشت عنبر سرشت زرین
خشت را بیارایند و درخت طوبی را بحرکت در آورند و ملک الموت را تسکین ده
و قلم را با لوح روان کن و سدرة المنتهی را مزین ساز و نور عرش را مضاعف کردان و

حاملان را آگاه کن تا کرسی رفیع بالا تر فرهش و ملائک ملکوت را مژده ده و تخت زیر بنیرا
در زمین سدرة المنتهی جای ده و آتش دوزخ را فرو نشان و سقر را سرد ساز
خشم مالک را فرو نشان و او را مسرور کردان و قندیلهای نور را از کنکرهای عرش
بیاویز زهی کز تجمل زماه تابان باج نهاده بر سر خورشید خاک پایش تاج
جهان چه بود نه مقرر شود نه رحمت کشای از رخ خود که نقاب در شب تاج بی نخ
علاب جهان برد برت چه مسکینان نخوان بزم عطایت بلقمه محتاج عرض رسید
نعلین و بد بر سر عرش و کرنه لایق شانت نبود این معراج حمید حامد و محمود احمد
تو فی تو فی که دهند ت همه رسولان باج پس خالق انفس و آفاق بفرمود که براق از کلخ
آفاق براق را از بهشت برداشتند و کاکل او را جبرئیل از آب سلسبیل شست و شوی
و از هفت آسمان هفتاد هزار ملائکه بر طبقها علمهای نور بر دست کرده زمین جبرئیل
عرض کرد خداوندا ندانم قیامت قیام میکنی یا روح پاک محمد چه را از انعام خانی بدار
باقی خواهی او بدست جان اهل عالم بفدای جان تو و بقربان رتبت تو یا رسول الله چه شود
که در عرصه محشر از ما عاصیان نامه سیاه فراموش نفرمائی و آل النبی رحمه الله ایجاد
درت سر بنه ارباب عبادت در رتبه مدح تو ختم بشت سعادت کرده قدم زائرت
از غایت رفعت بر فرق فریدون نه نشیند نه حقارت در روضه تو خیل ملائک
نه مهابت کوبند همه مطلب خود را باشارت هر صبح که روح القدس آید بطوافت
در چشمه خورشید کند غسل زیارت در حشر بفریاد رسانی بر سان لطف که نرمشد

حاصل او غیر خسارت خطاب رسید نه چنین است ای جبرئیل نه شب سوز و گدازست
بلکه شب راز و نیاز است امشب شبی است بسیار نیکو است و مارا با دوست خود
گفتگو است پس فرمود کریم متعال که بهمین کوکبه و جلال برو در خانه ام هانی خوابیده
دید حبیب مرا که جامه از پشم شتر بر خود پیچیده و به گوشه خوابیده به بالین او برو
و او را بیدار نموده بردار و بگو دوست در انتظار است بعد از نزول جبرئیل بران
برگزیده رب جلیل بتعجیل و آوردن آب از سلسبیل چون از صاحب مقام محمود دیده
گشود فرمود بجبرئیل که یا اخی کجا باید رفت گفت امشب ترا از روی خاک دیده
لولاک بار خداوند پاک از هفت آسمان و نه افلاک باید بگذرانم زیرا که دوست را
با حضرت دوست خلوت است آن برگزیده رب جلیل از آب سلسبیل تجدید وضو نمود
و بیرون آمد صدای غلغله ملائکه را شنید و همه را دید در کمال احترام و بقرار و
آرام در خدمت سید انام علیه سلام الله الملک العلام الی یوم القیام ایستاده
و چون آن برگزیده بجهت نظر انداخت در آسمان دید صف بصف تمام ملکوت سموات
در خدمت سید کاینات همه در مناجات و مشغول بذکر صلوات و تمام از روی
احترام سلام بر سید انام علیه السلام نمودند غرض دانی چه بود ز خلقت این نیلگون
طارم که تا بروی بود معراج فخر گوهر آدم سواری کاندرین میدان گذشته طرفة العینی
براق برق سیر آنگه اشهب هم از ادهم شب اسرا هزاران دیده گریان بود در راهت
برای آنکه نتوانند ترا دیدن بچشم کم در آن شب آسمان از منع نعلینش قرین شد

بیان

بیان سبزه بستان که باید زینت از شبنم جان عالم بفدای وجود مبارکت شود
غرض تو ئی از وجود همه جهان ورنه لما تکون فی الکون کائن لولاک پس جبرئیل عرض
نمود خدمت پیغمبر علیه صلوات الله الملک الاکبر الی یوم الحشر که اینک براق بر در
از فراق تو لاغر و چون مرغان در پر و میکائیل چاکر و جبرئیل رهبر پس سپهسالار هفت
کشور و چراغ دودمان ابو البشر نظر نمود بجانب در براق را دید که افسار او از زر
و پوشش از نور قدرت داور و سر و گوش او از عنبر و سینه او از مشک اذفر و
بالهای او از زمرد اخضر و تمام اندام او همه معطر پس چون خواست قدم گذارد آن یکه
آفاق بر رکاب براق زمین از فراق بر خود لرزید و میکائیل مبادرت ورزیده و
زیر بغل آنجناب را گرفت و اسرافیل رکاب آنجناب را و جبرئیل عنان براق تبیع نفیس
تبعش باعث حصول نجات الطاعت خدمتش موجب قبول عمل گرفته غاشیه اش زیر بغل جبرئیل
و هفتاد هزار فرشته صدای تکبیر بلند نمودند اما مسلمانان وقتی که مغزند امام
حسین در کربلا برادران و برادرزادگان و یاوران آنجناب را شهید نموده بودند وقت
شهادت آنجناب سیده بود خواست برخیزد و بجناح سوار شود فنظر الی یمینه و یساره فلم
یر احدا العباس و لا علی الاکبر و لا القاسم و لا العون و لا الجعفر و لا من اخوانه و انصاره احدا الا
زینب خواهر ام کلثوم خواهران آن حضرت ذو الجناح را حاضر نمودند و ام کلثوم عنان ذو الجناح
و زینب رکاب آنجناب را و بلا خواهر مرد خراب شعر که در همکون مکان نظیر نداشت
سوار میشد کسی رکاب گیر نداشت چه شد که تشنه لبان خواهش سواره کرد زینکین نبی

انشاء الله سرخ جاری کرد قریب نیست که بگرفت ... بعید نیست که ...

اگر در سواری پیغمبر هفتاد هزار ملک صدای تکبیر بلند نمود و او بلال ... و خواهر ...

صدای والاماه و اعلیا ... نمودند یکی میگفت ایا ما ... یکی میگفت ... مدینه ...

برکردان پس امام ... اسبهای جابر ... دهر یک ... ابواب ... حضرت ...

امید دار عیسی ... پس فخر عالم قدم گذاشت بر رکاب ... که حال ... نشنید که ...

براق از زیر قدم ان یگانه افاق رمید جبرئیل بانگ بر کشید که ... رسید مگر نمیشناسی

که این کیست گفت نیکو میشناسم او را او ست خاتم پیغمبران و شفیع گناهکاران و ...

بال ان پیغمبر اخر الزمان فرمود بیان کن حاجت خود را پس عرض نمود که مدتی ... در مرغزار بهشت

چریده ام و اب انحوض کوثر چشیده ام و در سایه درخت طوبی خوابیده ام و ... اسبان

دیده ام که همه طالع محمد را دارند امشب شب معراج ... سوار ... حاجتم ...

در ... محشر ... فرموده ... حضرت رسول ... قبول نمود الحال ...

الحدیث ... در هنگام غصب خلافت ... سوار ... میدان امامت

از جانب خلیفه اول ابو بکر ... اسمان و زمین امیر المؤمنین علیه السلام امد ...

و گفت که متروکات سید کائنات را خلیفه خواسته و میگوید نگاه داشتن متروکات ...

نزد او ست مانند زره و شمشیر و اسب خاصه رسول پس فرمود ... حسنین

و سلمان و جمع دیگر بیا و ... اسب و شمشیر و زره پیغمبر را ظاهر شود که کیست ...

شمشیر او را ... او را ... انگشت ... انگشتر ... سوار شود بر اسب پیغمبر برداشتند.

مزدلان

متروکات سید کائنات علیه اکمل التحیات را او ... و فرمود بیان ... که ...

کیست ... تواند بود که بر اسب ان صاحب مقام محمود سوار ... شود و زره پوشد ... رسید

... دیگر ... علی ... حضرت ... صفحه ... که ... خواهند

هر کاه زره رسول الله را خلیفه در پوشد و شمشیر او را ... بر اسب او سوار شود ...

اینک خود را امتحان نمای پس زره را پیش کشید و چون دست خود را در استین زره

در اند ... قدرت کامله پروردگار و اعجاز حیدر کرار دست ان نابکار را گرفت

چنان فشرد که فریاد وی بلند شد که یا علی بفریادم رس پس دست خیبر کشا را دراز نمود

و زره را از دست ان ... بیرون نمود و فرمود که حسن نور دیده ... زره ...

خود را بپوش پوشید شمشیر ... اسب ... سوار شو ...

فرمود حسین نور چشم ... زره ... بپوش و شمشیر ... و بر اسب خاصه

رسول سوار شو چون زره را پوشید و شمشیر ... خواست که بر اسب پیغمبر سوار

شود که ناگاه اسب خاصه پیغمبران زیر قدم ... حسین ... پس حضرت فرمود که

ای حیوان چرا ... که این فرزند ... حسین است که ناگاه ... مردمان

از مومنان و منافقان که ان حیوان بزبان ... عرض نمود ... ان ...

که یا امیر المومنین نیکو میشناسم این گوشواره عرش پروردگار است ... حالی

فرمود ... سوار ... میدان امامت که ... حاجت است بگو گفت ... حیوانات رسیده

که این حسین تو را در صحرای کربلا شهید خواهند نمود و سر مبارک او را بر سنان

نمی خواهند نمود حاجتم آنکه در ظهر عاشورا بمن رسول باشد چنانچه حال بر من نشود میفرمود
فرمود حسین قبول نمودی فرمود قبول نمودم مسلمانان روز عاشورا حسین علیه السلام
بر اسب خاصه پیغمبر سوار بود بمقتضای وعده که فرموده بود این حیوان زبان بسته دیگر
تیر بر بدنش نشسته بود گویا پر بیرون آورده بود و با این احوال از هر طرف که تیر بران
امام کبیر می آمد این حیوان سر خود را بلند مینمود تیرها را بجان خود میخرید و نمیگذاشت
نقل را مکان رسید تا آن امام تشنه لبان برسد و با این احوال بدون زخم نیزه و شمشیر و
خنجر بر بدن آن غریب تشنه جگر چندان تیر زده بود که امام زین العابدین میفرماید دیدم
مرغ بسیار بزرگی بخیمه درآمد و سر او بر کنار گرفت چون نیکو دیدم واعصیبتاه دیدم
بدن مظلوم حسین است که از بسیاری تیرها مانند مرغ پر بر آورده بود برادران باید
فهمید که سر در این چه بود که آنجناب اصحاب خود را یک بیک فرستاد بمیدان تا آنکه خود
یکه و تنها بمیدان اعدا قدم گذارد سر اول آنکه چون در عهد سید مختار قرار بر آن بود که
یک بیک بمیدان میفرستند آنحضرت نیز رسم مبارزت را بطریق عهد رسول قرار داد
و بدعت تازه نگذاشت دوم قلت عسکر امام همام بر همه انام واضح بود جماعت عامه شیعیان
در مقدمه تقیه مورد بحث میساختند که اگر تقیه واجب بود چرا امام شهادت کربلا با قلت
انصار متوجه جهاد کفار گردید جواب توانند داد که بر امام واجب است که هر گاه جمعیت انصارش
برسد بآن عدد که حضرت صادق خبر داده دوان هفده نفر یا اکثر بود که طلب حق خود را نماید
وکان نیست که همه یکدل و یکجهت باشند و یکجهتی و تفقی ظاهر شد که حق را دید نکه

کشته

کشته شد و همچنین تمامی دانستند که مقتول میشوند مهیای مردن گردیدند
و با این همه اصحاب واجب نگهبت تقیه لازم نبود سیم آنکه شجاعت آنحضرت که یکی از علامات
امامت بود ظاهر گردد چهارم آنکه چون آنحضرت در شهادت است غایت نهایت بی رحمی عدوان
و کفر و طغیان ایشان ظاهر شود پنجم آنکه آنحضرت صاحب صفات خدائی بود و دوستان
اکرام میفرمود که شاید اگر آلوده قتل مخلصین شوند شاید بکشتن مقربین اقدام ننمایند
ششم آنکه اصحاب امتحان شوند هفتم آنکه ممتحن گردند اعدای آنجناب هشتم آنکه در یک از
ساعات خواست فرزند سید کائنات فایز شود با علی درجات هم ملائکه از بالا
الرحمت مرتبه یافته بودند نازل گردند و ادراک فیض خدمت برگزیده حضرت ذو الجلال
نمایند دهم آنکه اسباب شهادت موجود شود یازدهم آنکه چون همه شدائد بمرحله کمال
رسیده بود شدت تشنگی آنجناب و اصحاب در وقت شدت آفتاب بدرجه کمال
رسیده وا دوازدهم آنکه چنانکه حضرت سید المرسلین در هنگام رحلت منتظر حضرت روح الامین
بود که از غم امت رهائی یابد آنحضرت هم منتظر وصول وعده شفاعت بود سیزدهم آنکه
اسباب منع قتل بقیة الله فی الارضین امام زین العابدین مهیا شود چهاردهم آنکه میان
اصحاب را تکلیفی بود باید بترتیب تکالیف خود برسند پانزدهم آنکه خلایق را تنبیه نماید
که آنحضرت تلقین میفرمود که بلکه تنبیهی حاصل شود از اشقیا از تضایع هر یک و مرتکب قتل
امام زمان نشوند شانزدهم آنکه کفر و نفاق اشقیا از نشنیدن پند اصحاب ظاهر شود
هفدهم آنکه بروز کند معنی آیه فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ هجدهم آنکه ظاهر شود صبر ایشان

در بلا نزد هم اکر دوست صفت باشد انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون بینیم اکر شخص شود قاتل هر شهید بر مخالف هر جهت کما بجناب لب مبارکش از تشنکی خشکیده بود وجود بکنار شریعه امد که کف اب بیاشامد خطاب بمرکب باوفای پیغمبر نمود که ایحیوان من تشنه ام و تو نیز تشنه تو اب بیاشام تا منهم اب بیاشام این زبان بسته از نزد چشم نظر اران تشنه جکر میکرد که اکر انجناب اب بیاشامد او هم بیاشامد والا فلا پس فرزند ابو تراب کف اب برداشت خواست نزدیک دهان خشکیده خود برد که کافری فریاد زد که ای حسین تو اب میخوری و لشکر بخیمهات ریختند انجناب اب را ریخت و مرکب را انکیخت و بجانب خیمکاه تاخت دید اخبار اصلی ندارد پس ان غریب بیکس داخل خیمهها شده تا اهل و عیال خود را وداع نماید الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لا یحصی مدحته القائلون ولا یجزی بالائه الشاکرون العابدون و هو کما قال و فوق ما یقول القائلون والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد واله الائمة الذین هم عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون فقد قال الله العزیز الحکیم فی محکم کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود میفرماید که بکو یا محمد که اکر بوده باشید شما که دوست بدارید خدا را پس متابعت

کنید

کنید مرا تا اینکه دوست بدارد شما را خدا و بیامرزد کناهان شما را و خدا امرزنده و مهربان است و در جای دیکر میفرماید که والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی انجماعتی که ایمان اورده اند دوست داشتن ایشان خدا را و محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از دوست داشتن هر چیزی و از جناب رسالت مآب مرویست که انحضرت فرمود که لا یؤمن احدکم حتی یکون الله ورسوله احب الیه مما سواهما ایمان نیاورده است هیچ یک از شما تا اینکه باشد خدا و رسول دوستتر پیش او از جمیع ما سوای ایشان و بدانکه محبت خدا حاصل نمیشود مکر بمعرفت خدا و علم بخدا و معنی محبت میل نفس است بسوی امری که موافق او باشد و محبت خدا اعظم مقامات والذ لذات و اهم مهمات است و علم بخدا اشرف علوم است زیرا که شرف علم بشرف معلوم است و از این جهة است که علم بمسائل الهی اشرفست از علم بسایر امور مثل جبا... و بخاری و امثال ان و اما سبب محبت پس ان دو چیز است یکی کمال و کمال محبوب است طبعا و از این جاست که دوست داشته میشود عالم صالح و صورت نیکو و کلام بلیغ و نحو ان و دیکر احسان است و این بتجربه معلومست که الانسان عبید الاحسان انسان بنده احسان است و بدانکه نیست کمالی مکر انکه از حضرت ذو الجلال و نیست احسانی مکر از برای خداوند متعال و اعلی مراتب محبت انست که خدا را دوست بدارد لذاته بجهة انکه بالذات جناب مقدس او دوست داشتنی است و در مناجات سید الشهدا در دعای عرفه اشاره باین دارد و از ان مرتبه کمتر انست که دوست دارد او را بجهة احسانهائی که نسبت باو کرده و اما الله محبت

پس این سه چیز است شوق است و اشتیاق او است انبساط و قربت و اتصال و اما علامات
محبت پس این چند چیز است اول دوست داشتن مرگ است قال الله تعالی ان زعمتم
انکم اولیاء الله فتمنوا الموت ان کنتم صادقین یعنی اگر گمان میکنید شما اینکه محبوب شمایید دوست
خدا پس مرگ را آرزو برید اگر راست گویید که شما راست گوینده گان و قال امیر المومنین
و سید العارفین و الله لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بثدی امه یعنی بخدا قسم
پسر ابو طالب انس او به مرگ بیشتر است از طفل به پستان مادر خود و از پدر کرده ام
احتضار چون نظر حضرت ابو ذر رضی الله عنه بر ملک الموت افتاد گفت مرحبا بدوستی که آمده
است که نهایت احتیاج باو دارم و رستگار مباد کسی که از دیدن تو نادم و پشیمان
گردد خداوندا مرا از رنج و بجوار رحمت و قاست مرا از رحمت خود برسان یعنی زود بمیرانم
که میدانی همیشه خواهان لقای تو بوده ام و هرگز کاره مرگ نبوده ام و شاعری چه نیکو گفته
درینجا که میگوید مرگ اگر مرد است گو پیش من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او عمری ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ دوم از علامات
و ملول نشدن از مصیبت است کما قالوا ضرب الحبیب لا یوجع یعنی زدن که از دوست بود
باشد درد نمیکند و چنانکه عارفی میگوید جراحت دگران میبرد ز دل راحت
جراحت تو بود عین راحت دلها اگر بتیغ قاتل خود کشته میشوند کسان حیات ابد
بما میرسد ز قاتل ما سیم دشمن داشتن دنیا است و دل سرد بودن از این فانی
سرای و نگاه داشتن زاد آخرت است و ترقی کردن بسوی عالم نور چنانکه دیدی

صلاوز

خداوند علی اعلاه و دوستی و بینایی دنیا در یک دل جمع نمیشود هرگز منقول است که روزی
حضرت سلیمان نبی نظر کرد بسوی بساط خود و مملکت خود و وحوش و طیور و جن
و انس و دیو و پری در خدمت او ایستاده بودند بنظر عظمت و محبت نظر نمود بانها
و دوست داشت از آن پس آنحضرت در همان ساعت دید که یکنفر گنجشک را که
نر بماده میگوید لای شیء تمنعین منی لو اردت ان اخذ قصر سلیمان بمنقاری و قذفت
فی البحر لفعلت یعنی از برای چه منع میکنی خود را از من اگر بخواهم اینکه بگیرم به منقار خود
قصر سلیمان را و بیندازم از در دریا هر آینه میتوانم پس آنحضرت با حضار آنها فرمان
داد پس گنجشک نر فرمود که تو میتوانی این عمل را بکنی گفت نه یا نبی الله حضرت فرمود پس
این سخن را چرا گفتی گفت قاعده است که مردان در جفت خود را بزرگ قرار دهند و نفس
خود را زینت میدهند خود را من این سخن را از جهت آن گفتم پس حضرت بگنجشک ماده
گفت که چرا منع میکنی خود را از او با آنکه او ترا دوست میدارد ماده گفت مرا دوست
نمیدارد یا نبی الله حضرت فرمود چرا گفت لانه یحب معی غیری بجهت آنکه او دوست میدارد
با من غیر مرا فظن سلیمان انما فتناه فاستغفر ربه و خر راکعا و اناب پس از سخنان آن
ماده حضرت سلیمان آگاه شد که با خدا چیز دیگر نباید دوست داشت پس استغفار کرد
پروردگار خود را و بسجده افتاد و تضرع نمود چهارم با خدا الفت داشتن است و کناره
جستن از محبت ناس بلکه از کل عالم و فی الحدیث اخلص من اثر اعمال العبد المخلص
اقبل الیّ و تضرع لذکری اذکره عند ملائکتی یعنی در حدیث است که فرموده خدا تعالی

کی ان را عملی خود دل ببری کاشان محبت و دوستی را بر خود بیا بسوی من و تضرع و زاری کن
در هنگام خواطر او ربه منی اگر چنین کردی قرار در برده ملا نکه خویم نجی المجی ایه رم
تجر تسلیم انبرای جناب محبوب است در جمیع احوال خصوصا در بلاها و محنتها که انها
تازهای خدائی است که باید کشید هر که را جام محبت بیشتر سینه‌اش از محنت زخم
بیشتر هر که بدرگاه او اقرب بود محنت و درد غمش اصعب بود ششم انکه هر چیز
که تعلق بمحبوب دارد و اسم مبارک محبوب بالای او است باید که انرا دوست بدارد
مثل شهر الله و بیت الله و کلام الله و نبی الله و ولی الله و همچنین دوست بدارد منزل
محبوب را و صنعت او را و اثار او را چنانکه میگوید دوست دارم تمام عالم را تبوالم
تمام منسوب است هفتم انکه هر وقت که اسم مبارک محبوب نزد او مذکور شود
بعتبرین لذتها باشد نزد او و از شوق ان نزدیک باشد که قالب تهی کند و فی الحدیث
لولا الاجال التی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم شوقا الی الثواب و خوفا
من العقاب یعنی اگر اجلهای انچنانی که نوشته است خدا برای شما قرار نگیرد روحهای
شما در بدنهای شما از حیثیت شوق سوی ثواب و ترس از عذاب و باید که اگر اسم
نزد او بمنزله مشک باشد که هر زمان که نزد او مذکور شود بوی خوش از ان
بمشام او رسد کما قیل اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسک ما کررته یتضوع
یا انکه چون خود محبوب را یاد کند لذتی ببرد که سر امد همه لذتهای او باشد چنانچه
یکی از دوستان خدا میگوید هر نفس که سر زند از من بیاد دوست بان

کدام

کدام شاهی عالم برابر است هشتم از علامات انس داشتن بخدا و وحشت نمودن
از ماسوای او و حرص داشتن در خلوت است از خلق و مناجات کردن با خالق است
و دوست دارد وحدت و خلوت را و مردم را در جنب خدا هیچ هیچ
حساب کند قال الله تعالی لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا و لملئت منهم رعبا و قال ع
لا یفقه العبد کل الفقه حتی یکون الناس عنده کالاباعر و فی الحدیث حب الله نار
[illegible]
اضاء علی سر عبد اخلاه عن کل شاغل و کل ذکر سوی الله یعنی دوستی خدا چونکه تابد
[illegible]
بر دل بنده خالی میگرداند از ان از هر شغلی و هر ذکری که غیر خدا است و در مناجات
که الهی ارحم ذلی بین یدیک و تضرعی الیک و وحشتی من الناس و انسی بک یا کریم
یعنی خدایا رحم کن بان ذلتیکه در خدمت تو دارم و تضرع مرا بسوی خودت و وحشت
مرا از مردم و انس مرا بخودت ای کریم و در مناجات سید الساجدین است که
الهی من ذا الذی ذاق حلاوة محبتک فرام منک بدلا و من ذا الذی انس بقربک
فابتغی عنک حولا یعنی خدایا کیست انچنان کسی که چشیده است حلاوت و شیرینی محبت
تو را و با وجود این مقام دور شده از تو و محبت غیر تو را در دل بگیرد و کیست انچنان
کسیکه انس گرفته باشد به نزدیکی تو پس طلب میکند عوض از تو را گردانیدن را
بجای من تسلا نبجوید ای وشم اگر بودم کس بجای دوست و باید که در
شبهای تار که در بر روی اغیار بسته شده است با محبوب بر سر کوی محبت درد دل
و گاهی گوید و گاهی شنود و گاهی از دست اعنا بجفا پیشه شکوه کند قال الشاعر

كذب من زعم انه يحبني فاذا جنه الليل نام عني يعني دروغ ميگويد كسيكه
بدعوي دوستي وتحقيق دوست ميدارد مرا پس هرگاه تاريكي شب او را فرا گيرد بخوابد از من غافل
او گفت با موسي خدا كه اي زاده عمران بدان اگر در شب خوابد و دعوي حب ما كند
كاذبست انا واين مدعا دوست ما چون شب شود بر هوش وبيدار كند
در دلش باشد خفي و در نمي باشد خموش گر محبت ميل داري كو عمل گر زاهدي خوف
داري كو تقوي منكر در حمام اين دو ضد هر يكي را هست اسبابي وبالجمله عجبا للمحب
كيف ينام كل نوم على المحب حرام عجب است عاشقي كه خواب كند خواب بر عاشقان
حرام حرام همه در ظاهر ميان مردم نشستن و در دل با خدا حديث گفتن است
نيست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چكنم حرف دگر ياد نداد استادم ولقد جعلتك
في الفؤاد محدثي وابحت جسمي من اراد جلوسي والجسم مني للجليس موانس وحبيب
قلبي في الفؤاد انيسي قال الله تبارك وتعالى اذا كان الغالب على قلب عبدي ذكري
توليت امره وكنت جليسه وانيسه ومحدثه وتواضع وشكستگي وانكسار
وخضوع وخشوع داشتن از براي حضرت پروردگار ونفس محب الله نفس ذليله
واي محب لا يكون ذليلا اذا نصلت نفس المحب بربه فان محالا ان يريد بديلا
يازدهم از علامت لذت بردن از عبادت است چنانكه عارفي ميگويد گر لذتي از
نماز داري شايد كه عبادتش شماري بلكه از ذكر او وعبادت او چنان لذت
برد كه هيچ لذت بان نرسد ودر دعاي حضرت سيد الساجدين است كه واجعلني

من الذين

من الذين ترسخت اشجار الشوق اليك في حدائق صدورهم واخذت لوعة محبتك
بمجامع قلوبهم فهم الي اوكار الافكار يأوون وفي رياض القرب والمكاشفة يرتعون
ومن حياض المحبة بكاس الملاطفة يكرعون وشرايع المصافات يردون وپيرامون
معصيت نگشتن وتخم عصيان او در زمين دل نكاشتن است چنانكه حبيب الله
حضرت ابي عبد الله باين شعر تمثيل جسته وشيرازه كتاب محبت را باين رشته بسته
كه تعصي الاله وانت تظهر حبه هذا لعمري في الفعال بديع لو كان حبك صادقا لاطعته
ان المحب لمن يحب مطيع دوازدهم قيام بوظايف طاعات واتيان بانواع قربات
بلكه تا اين نشود آن نخواهد شد ومؤيد اين معني است اين آيه مباركه قل ان كنتم تحبون الله
فاتبعوني يحببكم الله وحديث قدسي لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتي
احبه فاذا احببته كنت له سمعا وبصرا وقلبا ويدا ورجلا خدا فرموده است كه اي
يا محمد كه اگر باشيد كه دوست ميداريد خدا را تابع من شويد تا دوست دارد خدا
شما را وايضا فرموده است كه پيوسته بنده من تقرب ميجويد بسوي من بنوافل تا آنكه دوست
ميدارم او را چون دوست داشتم او را ميباشم از براي او چشم وگوش ودست وپا
ودر اين مقام سخن بسيار است ومجال حرف تنگ است ومعني نازك است وعقلها
قاصر است هر كه از اين دريا قطره چشيده است يا از رحيق مختوم محبت جامي بكام جان
رسيده واز نشاء قرب ومناجات لذتي يافته واز ساحل درياي محبت دهني
تر كرده است معني اين حديث را ميفهمد ونشاء اين رحيق را ميبايد يارب

بمحبت گرفتارم ساز و در بوته اخلاص دلم را بگداز از خوف رجا بال و پری بخش تا
شاید که کنم باوج معرفت پرواز چون بنای محبت بر معرفت و علم بود بحکم ما احببت الا
ما عرفت بر جا است ولولا الحب ما ظهر و ما ظهر فمن الحب ظهر احدی نیست که از محبت الهی
خالی باشد پس اصل محبت از احدی مرتفع نتواند بود و اسباب دوستی بسیار است
این قدر شد که از اسباب دوستی بقدر یک شبیهی فهمیدی که هر دوستی که جز بحضرت
خداوند است از جهت بدین معنی تو کلام شکل نشناسی که گفت جز جنس خود نتوان
دوست نتوان داشت چون او از جنس ما نیست دوستی او ممکن نیست پس معنی
دوستی فرمان برداریست که این بیچاره ابله جز دوستی شهوت که زنان را باشد دوست
دارد فهم نکند و شک نیست که این شهوت مجانست خواهد بود اما این دوستی
که ما شرح کردیم جمال و کمال معانی خواهد بود نه مجانست در صورت و اینجمله دانسته
بمعرفت خاصست که بدانند شرح حال معرفت عاجزی آمد کمال معرفت معرفت
اصل شناسائی بود چشم دل را نور بینائی بود که تو بینائی باقی از یقین عارف
معرفت را جز حق مبین عارف از خود هیچ کاری نشناخت تا آنکه حق را جز حق
نتوان شناخت که نبود هیچ بخشش حق ره نمود سر بجنب ار که پی بردی برون
معرفت خورشید گشت و ذره جان ذره از خورشید کی دارد نشان این گره را
کی توان هرگز گشاد چون سر رشته بدست کس نداد راه رو اینجا قدم زد
سر بیافت جز تحیر هیچ رمزی در نیافت اگر حیران گشت زین راه نهفت

مگر

رتبت ندیدی هم ز عجز خویش گفت تو اگر از حال غیب یابی خبر این همه افسانه گردد مختصر
چند از این سرگشته بودن بی سبب کان این گوهر فقی از خود طلب همچو نابینا بسی
هر سوی دست باقی در زیر کلیمات آنچه هست که طریق معرفت یابی درست
تو ز آنی خود شناسی از نخست و معرفت صفات او و معرفت مملکت و ملکوت
او و معرفت اسرار الهیت او از همه معرفتها خوشتر است زیرا که معلوم است این معرفت
از همه شریفتر بلکه شریف گفتن هم محض حرفاست و خطا که هیچ چیز دیگر را با وی
اگر اضافت کنی استحقاق آن نماند که شریف گوید تا بگویی که آن شریفتر است پس
عارف در این جهان در بهشتی باشد که فرمود عرضها السموات و الارض بلکه
بیشتر که فضای آسمان و زمین متناهیست و میدان معرفت الهی متناهی نیست
و بوستانی که تماشاگاه عارفانست کناره ندارد و آسمان و زمین کناره دارد
میوهائیکه در این بوستان بود نه مقطوع و نه ممنوع بلکه بر دوام بود قطوفها دانیة
تو بدانکه مزد دیگر جز از چیزی که هم از ذات وی بود چه باشد و زحمت و علت وحشت را
بدین راه نبود که هر چند بیشتر بود و چنین بهشتی بود که بر بسیاری اهل او تنگ نشود
و شاید بگویی که اگر لذت دیدار از جنس لذت معرفتست این بس لذتی نیست و این
از آن گوئی که از لذت معرفت خود خبر نداری لیکن باشد که سخن چند بیم باز نهادت
و یاد کرده باشی و از معرفت نام کرده پس در هیچ حال لذت نیابی عزیز من نظر
کن در حال بزرگان که ائمه و اهل دانشند با وجود که در همه حال بحضرت متعال

مشغول و از فراق ملول نشد از وصل خبری نیست زیرا که در دل تو از این مقام اثری
نیست اگر خود را قدری در آتش فراق بگدازی و بسا لطمه و طراق دینار را از بیخ و بن براندازی
تو هم لدل کار خود را بسازی و از نفحه در صفا صحاب بازی و از هر چیز از او است بی نیازی
و تا وقتیکه خود در خود حجاب هیچ مرتبه نیابی باید از خویش بریده و دست در حبیب
کند با خودی در خودت راه نیست و زین نکته جز بیخودی آگاه نیست ترا بی
از آشنائی دهد که از دست خویشت رهائی دهد مترس از محبت که خاکت
کشتد که باقی شوی گر هلاکت کند نروید نبات از حبوب درست مگر حال بر وی
بگردد نخست مکن عیب درویش حیران مست که غرق است از آن میزند پا و دست
نه مطرب که آواز پای ستور سماعست اگر عشق داری و شور نه بینی شتر از حدی عرب
که چون در رقص بر قص اندر آرد طرب شتر را چه شور و طرب در سر است اگر آدمی را نباشد
خر است ما و شما که چنین در بند بقای خود هستیم و از باده محبت دینامستیم و لیقلت
خود پرستیم کجا توانیم دم از فنا زنیم و نغمه اقبل زیرا که بقای خویشتن میخواهی
از خود بی نیستی چه چیزی خواهی تا یکسر و بیخویشتن کاهی کردم زنی از عطا رهی کراهی
از دعای کمیل اسیل عارفان فهم که در یک لحظه از آتش سوزنده در مقام صبر است بدون
عجز و لیکن در آتش فراق میگوید این آتش را چه قسم متحمل شوم در اینجا که میفرماید الهی
وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي هَبْنِي صَبَرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَهَبْنِي صَبَرْتُ
عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ یعنی ای خداوند من و سید من و آقای

من

من و پرورنده کار من گیرم که صبر کردم بر عذابت پس چگونه صبر کنم بر مفارقت تو و گیرم که صبر
کردم بر گرمی آتش تو پس چگونه صبر کنم بر محرومی از نظر بسوی گرامی داشتن تو خلاصه
اگر خود این مقام نداری چرا در مقام انکاری در احوال عارفان نظر نما و سخن ایشان را
بشنو و بحرف جهال نرو و تو از قبیل مردی میباشی خواجه که خواجه را اصلا شهوت
مباشرت و از لذت آن خبری نیست زیرا که در وی از شهوت اثری نیست و لیکن
مردمان را باید نگاه کند که هر چه دارند برای نکاح خرج میکنند و پس از نکاح چه از حرکات
و چه از صباح روز و شب در تاب و تب برای ایشان آقای خواجه را باید بالقوه
علم حاصل شود که ایشان را لذت و شهوتیست که او را نیست هرگاه از تو طاعتی صادر
شود برای خوف عذاب است و بهشت پر از مکافات است و عارفان و محبان دوست را نه
با بهشت کار است و نه بلذات و منتهای آمال ایشان لقای پروردگار است و بس چنانچه
فقره دعای کمیل اسیل باین دارد که یَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ یعنی ای
دوست مؤمنان و کارساز ایشان ای نهایت آرزوی عارفان نهانی گوید آتش
بجانم افکن ز شوق لقای دلدار از دست رفت صبرم ای ناقه پای بردار باز ایران
محرم شرط است اینکه باشد غسل زیارت او از اشک چشم خونبار در کوی عشقبازان
راحت روا نباشد آید ید اشک میریز آسینه بلی افکار در راه عشق اگر سر بر جا
پا نهادیم بر ما مگیر نکته ما را از دست نگذار ما عاشقان مستیم سر را ز پا ندانیم
این نکته بگیرید بر مردمان هوشیار در فال ما نیاید جز عاشقی و رندی از بهر ما قضا

علت اینکه از قفا بریدند چه بود عجب است بی شرم و حیائی بودند که از پیغمبر شرم نکردند
جمادات شرم کردند مثل آن شمشیر که سر آن مظلوم را جدا نمود چونکه شمر هر چند جهت
از پیش رو جدا کند نتوانست سبب را سوال نمود فرمودند ای ملعون زیر گلو بیکه بوسه
گاه پیغمبر است خنجر شرم میکند و تو ای ملعون شرم نمیکنی حال که لابد مرا شهید می نمائی
پس سر را از قفا جدا کن میدانید چه کرد آن ملعون خاک بر سر ماها نمود از بدن
مطهر را بر رو خوابانیده سر انور را جدا نمود اما سر یحیی را بر سر نیزه نکردند اما سر
مطهر فرزند پیغمبر را چهل منزل بر سر نیزه نمودند سر یحیی را در مجلس شراب و شطرنج
حاضر نکردند اما سر آنجناب را در مجلس عام یزید بر سر سفره شراب و شطرنج بردند
بر سر مبارک یحیی و لبهای او چوب نزدند اما بر لبهای مبارک آنجناب با چوب خیزران
زدند حضرت زکریا را دو پاره کردند بدن انور آنجناب را هزار و هفتصد و پنجاه
پاره کردند عیال حضرت زکریا را اسیر و چهل منزل بر شتر بی جهاز سوار نکردند و در
مجلس عام در حضور مردمان مکشوفات الوجه نبردند اما عیال آنجناب را چهل منزل
سوار بر شتران نمودند و همه را در غل و زنجیر مکشوفات الوجه داخل مجلس عام یزید
ملعون نمودند و در مجلس همین ملعون فاطمه دختر آنجناب را خواهش کنیزی نمودند
آه آه این امت بی حیا چه ظلمها که بعترت اولاد پیغمبر نمودند کدام یک از ظلمهای ایشان را
بعرض شیعیان و دوستان برسانم من جمله عترت پیغمبر را با امام بیمار در خرابه
که در پشت سرای یزید ملعون بود جای دادند در حالتیکه نه چراغی نه فرشی نه

بوریائی

نه بوریائی در وصف آن خرابه همین بس که شبها از شدت سرما و روزها از حرارت
آفتاب رنج میبردند تمام اهل بیت تغییر یافته بود سید ابن طاوس علیه الرحمه روایت
کرده است که چون اسیران به نزدیکی دروازه شام رسیدند جناب ام کلثوم خاتون نزد ملعون
شمر شریر ملعون ابلیس و فرمود که ای شمر از تو حاجتی است آن بی حیا عرض کرد که آن حاجت
کدام است فقالت إِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِي دَرْبٍ قَلِيلِ النَّظَّارَةِ یعنی ای شمر هرگاه
ما را داخل شهر میکنی از راهی داخل کن که نظر کنندگان کمتر باشند و بگو سرها را
از میانه محملها بیرون برند و ما را از راه دیگر برند فَقَدْ خُزِينَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ إِلَيْنَا وَنَحْنُ
فِي هَذَا الْحَالِ ای شیعیان ای یاد کنندگان چگونه میشود که دلهای ما کباب و دیده
های ما پر آب نشود که دختر اینکه در خانه سید انبیاء و صیانه سیدة النساء
علیها السلام در حجابهای عصمت و طهارت پرورده شده باشد و از دست اشرار بجای
شوند که از دشمنی مثل شمر بی حیا بطریق التماس چنین خواهش کنند و بفرمایند که ای شمر ما
با این پریشان احوالی و بی اوضاعی در میان انجمن نامحرمان خوار و ذلیل شده ایم بگو که
سرها را از طرفی که نظاره کنندگان بسیار باشند ببرند و ما را از راهی که جمعیت کمتر است ببرند
آه آه ایکاش که شمر علیه اللعنة حاجت ایشان را بر آورده بود رُوِيَ أَنَّ اللَّعِينَ أَمَرَ فِي جَوَابِ
سُؤَالِهَا أَنْ يُجْعَلَ الرُّؤُوسُ عَلَى الرِّمَاحِ فِي أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِ بَغْيًا مِنْهُ وَكُفْرًا وَسَلَكَ بِهِمْ بَيْنَ
النَّظَّارَةِ عَلَى تِلْكَ الصِّفَةِ حَتَّى أَتَى بِهِمْ بَابَ دِمَشْقَ آه و اصیبتاه که در حدیث وارد شده است
که آن ملعون از شدت سرکشی و کفری که داشت در جواب سوال ام کلثوم خاتون امر کرد تا سرها را

کرد استخاره صد بار عزیز من ولوله عشق و طنطنه محبت و شرهای شوق انگیز و هیجانهای
درد آمیز هر گاه داشته باشی و تخم محبتی کاشته باشی که در نگرانی که یکی را دو نگه
کنی بلکه میتوانی هزار را یکی کنی و بکلید شریعت این طلسم را بگشایی چون دانستی که
کلید راست بر بندهای طلسم نشیند در حال گشاده گردد و اثر راستی او بر آن
میرسد و از زبان بدل میرسد و از دل بغیب میرسد و نور ایمان از غیب میرسد باید
ای تو ای برادر مهربان میتوانی خود را برتبه برسانی امانه با آسانی بلکه بمجاهدات
نفسانی و پشت پا زدن بر وساوس شیطانی و ترک علایق جسمانی و انجان کنی کشتی
در راه حضرت سبحانی هرگاه واقعا طالب درمانی و در راه خواهانی انیست کلا کر خود
دانی همنشین درد باید شد چه درمان باید ترک جان باید گرفت ماند وصل جانان
باید وصل جانان در نیابی تا ز جان در نگذری مرد جانان نیستی القصه ما جان
باید کر دل آسوده خواهی رنج باید گرفت ور لب پر خنده خواهی چشم گریان باید
ملاحظه کن که ایشمهر انبیاء و اوصیاء و اولیاء و کاملین در روی زمین چه زحمت
و تعب و آزارها کشیدند حضرت ابو البشر علیه السلام چه قدر گریست و نالید و علاوه
براین فرزند خود هابیل را کشته دید و حضرت نوح چه قدر رنج برد این قدر قوم
بی نام و ننگ سنگ بر بدن اطهرش میزدند که در زیر سنگ پنهان میشد و حضرت ابراهیم را
در آتش انداختند و حضرت زکریا را اره بر فرق او نهادند و دو حصه نمودند و
حضرت یحیی سر مبارکش را در طشت بریدند و همچنین تمام صد و بیست و چهار هزار

بغمر

پیغمبر ولیکن مصائب تمام ایشان در جنب مصیبت مظلوم کربلا حسین تشنه جگر بسیار
سهل است و مختصر زیرا که اگر آدم ابو البشر فرق هابیل را در هم شکسته دید جناب
امام حسین هم فرق جوان هجده ساله خود علی اکبر را بضرب عمود منقذ ابن مره کافر در هم
شکسته دید بلکه هجده جوان علوی و فاطمی زهرای را که هر یک عدیل و نظیر نداشتند
با اعضای پاره پاره دید و اگر سنگ بر بدن حضرت نوح زدند لیکن چهار هزار تیر بر بدن
کافر زنان بر و بر و فرزند فاطمه زهرا را سنگباران کردند بلکه هر کدام هر چه بتکه داشتند
از تیر و نیزه و شمشیر بر بدن آن مظلوم زدند حضرت نوح را پایمال سم ستوران نکردند اما بدن
اینها را در زیر سم اسبان لکد کوب کردند اگر حضرت خلیل را از منجنیق در آتش انداختند
و آتش گلستان شد و نهرها از آب زلال در اطراف خود جاری دید و جبرئیل را در
نزد خود دید چون خلیل دیده کشود تمام اینها را دید اما چون فرزند پیغمبر باد شمال
از منجنیق ذو الجناح بر روی زمین گرم کربلا افتاد چون دیده کشود عوض نهرهای
آب نهرهای خون دید که از بدن فرزندان و اصحاب آنجناب جاری شده بود و فریاد
العطش کودکان با افلاک میرسید و در آن کار زار کربلا کلمهای گوناگون دید که
هیچ دیده ندیده و هیچ گوشی نشنیده اگر ابراهیم خلیل جبرئیل را نزد خود دید در زمانیکه
دیده کشود اما سید الشهدا علیه السلام چون دیده کشود شمر ولد الزنای حرام زاده را
دید که با خنجر برهنه بر سر بالین آنجناب ایستاده اگر سر مبارک یحیی را از پیش رو در برابر انبیاء
میان طشت بریدند اما سر فرزند سید انبیاء را از قفا بد و از ده ضربت جدا کردند

بر سر نیزها کردند و در میان محملها جای دادند و از راهیکه نظاره کنندگان بیشتر بودند
سرها را و محملهای بی اساس را باهم بردند اماه و اسواناه چگونه میشود که اشك خونین
بر صورتهای موحدین و احبار ربی احنیاد جاری نشود که روی فی البحار انهم ادخلوا النساء
والسبایا بالنهار مکشوفات الوجوه الله الله از غم هلاك کنند و مصیبت بزرگ
اینست که در کتاب بحار روایت شده که لشکریان بی ایمان در وقت داخل شدن در شام
حرم محترم زنان و اسیران را در روز روشن با رویهای کشاده داخل شهر کردند فقال
اهل الشام الجفاة ما رأینا سبایا احسن من هؤلاء اشاهه و امصیبتاه که اهل شام جفا
کار ستم شعار گفتند که ما هرگز اسیران به این نیکوروئی ندیده ایم پس یکی سوال کرد
که شما اسیران کیستید فقالت سکینة ابنة الحسین علیها السلام نحن سبایا آل
محمد صلی الله علیه وآله پس سکینه خاتون نحن بجهت آن گفت در جواب فرمود که ما
اسیران آل محمدیم مؤلف دلکباب گوید که امید وار است که مراد از زنان کشوده روی
دختران کشوده روی دختران کوچک بوده باشند نه همه زنان حتی جوانان کاملان
والله العالم ای شیعیان وای ذاکرین والله که کیفیت دخول اسیران را بدر دروازه
شام نمیتوان شنید مگر آنکه قلب بر نکشید زیرا که در احادیث متعدده هست که زنان
و اسیران را بطریقیکه شنیدید با جناب سید الساجدین بمانند که بر شتر برهنه لنگی سوار
کرده بودند بر نزدیک دروازه ساعات اوردند فوقفوا هناک ثلث ساعات یطلبون
الاذن من یزید لعنة الله اف بر بی اعتباری دنیا و لعنت بر اهل دنیا که اسیران گرسنه

حیران

[illegible]

حیوان و تشنه سرگردان را نگاه داشتند که داخل شهر شام بحجت انجام کنند اماه که تا سه ساعت
ایشان را در میان هجوم عام از برای خوشامد یزید لعنه الله نگاه داشتند که از او اذن
بگیرند که اگر اعلوت اذن دهد ایشان را داخل شهر کنند و الا فلا و پس بوقت انشیق اذن
داد ایشان را داخل شهر کردند ثم وقفوا علی درج باب المسجد الجامع حیث یقام السبایا
پس ایشان را بردند تا در خانه خداوند که مسجد جامع بود و جای دادند در مکانیکه
اسیران را جای میدادند ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون بس انتقام گرفتاری

مرو نخشر با این عمل معامله هر چه شد

روز دیگر بعد از حمد بر خدا و نعت بر رسول بر و سر طلیب قال الله تعالی فی کتابه الکریم
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم
وتکاثر فی الاموال به بل که صفات آدمی را در شهوت و لذت بیند ... التی ...
اول شهوت طفل در خوردن و آشامیدن است و بغیر از این هیچ نمیداند و چون نزدیک هفت
سالگی رسید سه شهوت و لذت آن در وی بهم رسد که گاه باشد طعام را بگذارد
و بیازی رود و چون نزدیک بهجده سالگی رسید شهوت زنان در وی بهم
تا همه چیز را در طلب آن بگذارد و چون بیست ساله شود لذت ریاست و تفاخر و
تکاثر و جاه در او بهم رسد و این آخر درجات لذت دنیاست پس چون از اینها
گذرد و بچگی بینا باطن وی را انتباه نکرده باشد و بیمار نشده باشد پس بعد از آن
لذت معرفت عالم و از پی کار عالم و اسرار ملک و ملکوت در او پیدا شود و از ...

[illegible]

و وسواس برهد مادام که در تفرقه وسواسی در مذهب اهل جمع شرك است
ای در دل تو هزار مشکل و همه مشکل شود اسوده تو از آن همه چون تفرقه دلست حاصل
زهمه دل را یکی بیار یکسل زهمه ای سالك ره سخن زهر باب مگوی جز راه وصل
مطلب در این باب مپوی چون علت تفرقهات اسباب جهان جمعیت دل نجو از اسباب
مجوی ای دل طلب علوم در مکتب چند تحصیل علوم حکمت و هندسه چند هر علم که
جز فکر خدا وسوسه است شرمی ز خدا بدار این وسوسه چند چنان شود که هر چه
عقب گذاشته بود در آن منظر نیاید و لذت بهشت لذت شکم و فرج و چشم بیش نیست
که در بوستانی تماشا میکنی و طعامهای لذیذ میخورد و در سبزه و آب روان میکرد
و سکنا در قصور است و وصل حور است و این شهوات در همین جهان در جنب استیلای
فرمان و ریاست و بزرگی هم باشد که در نظر مختصر اید تا معرفت چه رسد بلی برادر من تو
تو که سر بر در اطاعت نفس و هوا میباشیم و تخم شقاوت در کانون سینه میپاشیم
چگونه توانیم راه محبت بپیمائیم و خود را در زمره دوستان نمائیم تا خود را از نیاز مانیم و
در دل را نگشائیم کجا توانیم خود را در زمره محبان در آوریم ای که بی نفس و هوا میروی
راه نه اینست خطا میروی راه روان راه دیگر میروند پس تو بابن راه چرا میروی
منزل و مقصود در آن جای نیست پس تو از این سوی کجا میروی راه راست باید که
و باید برید از خلایق و روی دل در درگاه خالق اکرم دی هستی کلای و در عبادت
حضرت اقدس اکرم و ستی با خداوند حقیقت داشته باشند تا مرتبه و مقام تو اعلی مراتب و مقام

[illegible]

این کلام

این کلام آنکه از جناب رسالت مآب ما ثور است که چون حق تعالی دوست داشت
بنده را امر میکند حضرت جبرئیل را که برساند اهل آسمان را که انی احببت فلانا فاحبوه
یعنی بتحقیق من دوست داشتم فلان کس را پس شما این دوست دارید او را پس دوست
میدارند او را اهل آسمان پس میاندازد محبت او را در دلهای اهل زمین پس نمی
اشنامد ان امر هر نیک و بدی مگر آنکه دوست میدارند او را و نیز فرمود که خدای
جلیل بمن فرمود که یا محمد لو ان الخلایق نظروا الی عجائب صنعتی ما عبدوا غیری
ای حبیب من اگر خلایق نظر میکردند بسوی صنعتهای عجیبه من هر اینه عبادت
نمیکردند غیر مرا ولو انهم وجدوا حلاوة ذکری فی قلوبهم لزموا بابی واگر
ایشان می یافتند شیرینی ذکر مرا در دلهای خود ملازم میشدند در خانه مرا
ولو انهم نظروا الی لطایف بری ما اشتغلوا بشیء سوای واگر اینکه ایشان نظر
میکردند بسوی لطایف احسانهای من هر اینه مشغول نمیشدند بچیزی سوای من
و چون سخن باینجا رسید پس اگر قدری از لطایف احسانهای الهی را که نسبت به
بندگان بخصوص این امت مرحومه کرده است مذکور نمائیم بموقع می نماید و این علی
به برکت نام الهی تبدیل سیئات بحسنات میفرماید لکن بشرط آنکه باگریه باشی و
همچنانکه آدمی از برای حزن واندوه گریان میگردد از برای خوشحالی و سرور
نیز گریان میشود و گاهی شده که کسی از دیدن محبوب یا از شنیدن آواز او و سخن
او گریان شده بمرتبه که غش کرده است مجملا آنکه گریه بر چند قسم است یکی گریه حزنست

ودیگر گریه شوق و دیگر گریه مصیبت و دیگر گریه وصال پس اینحال فعل بهی گریه شوق
کنید وارد شده است که حضرت شعیب سه مرتبه انقدر گریه کرد که چشمهاش
نابینا شد و در هر مرتبه حقتعالی چشم او را بینا میکردانید تا انکه حبیب قلوب العاشقین
وقرة عین الفقراء والمساکین اعنی خداوند کریم و پروردکار رئوف و رحیم باو وحی
نمود و باو فرمود که ای شعیب اینهمه چرا گریه میکنی اگر از ترس جهنم است ترا از ان
ایمن کردم و اگر از شوق بهشت است ترا داخل ان میکردانم عرض کرد که الهی گریه من
نه از ترس جهنم است و نه از شوق بهشت بلکه محبت تو که در قلب من است مرا گریه
اورده است و بروایت دیگر گفت الهی اگر چیزی بغیر از چشم میداشتم از برای تو
میکردم حقتعالی محبت او را قبول نمود و او را باین رتبه سرافراز نمود که مثل کلیم خود
موسی بن عمران را بسوی تو میفرستم که خادم و ملازم تو باشد این بود که حضرت موسی
هشت سال یا ده سال خدمتکاری شعیب را میکرد و فی الغرر البکاء من خشیة الله
للبعد عن الله عبادة العارفین والتفکر فی ملکوت السموات والارض عبادة المخلصین
گریه نمودن از ترس و خوف از خدای تعالی و از جهت دوری از خدا عبادت و بندگی نمودن
عارفین است و فکر نمودن در ملکوت اسمان و زمین عبادت و بندگی نمودن مخلصین
و در بعضی روایات معراجیه بنظر رسیده است که حقتعالی به پیغمبر ما فرمود که یا محمد
مال امت ترا بسیار نکردم تا حساب ایشان در قیامت بطول نینجامد و عمر ایشان را
دراز نساختم تا دلهای ایشان محکم نکردد و ایشان را بمرگ مفاجاة هلاک نکردم

تا بی توبه

تا بی توبه از دنیا بیرون نروند و ایشان را بعد از همه امتها بیرون اوردم تا انتظار ایشان
در قبر بسیار نباشد یا محمد بهشت بر همه پیغمبران حرام است مادام که تو در ان نیایی و بر
همه امتها حرام است مادام که امت تو در ان نیایند ای محمد سلام مرا بامت خود برسان
الهی انت السلام ومنک السلام والیک یعود السلام و بگو که خداوند شما میفرماید
که شما را اخر امتان افریدم از جهة انکه اعمال بد شما را بر همه امت فضیحت نکنم بلکه همه
امتان را پیش شما رسوا کنم یا محمد بعزت و جلال خود که از امت تو بهانه میجویم که
ایشان را بیامرزم و فرمود که حقتعالی سه شکایت کرد از امت من یکی انکه من
از ایشان عمل فردا را نمیخواهم و ایشان از من روزی فردا را میخواهند و دیگر
انکه عزت و ذلت بدست من است و ایشان از ان غیر من میجویند و دیگر انکه
من بنام ایشان در جهنم هیچ درکه نیافریده و ایشان میکوشند و میکاوند که خود را
در جهنم افکنند و فرمود که حقتعالی این شکایت را کرد که من روزی ایشان را یکی
نمیدهم و ایشان طاعت مرا بدیگری میدهند و دیگر انکه روزی مرا میخورند و
شکر دیگری را میکنند و دیگر انکه من دوست ایشانم بغیر ایشان چنین دوستی و سلطان
دشمن ایشان دوست را از رده میکنند و دشمن را شاد مینمایند و الفی مرادی
گریه کن و بتی فرمود چهار حاجت از حقتعالی خواستم یا انکه عرض کردم یارب منافقها
که در میان اصحاب من هستند بمن واگذار اجابت فرمود و دیگر عرض کردم که حساب
کودکان کفار که پیش از بلوغ میمیرند بمن واگذار اجابت فرمود و دیگر گفتم الهی حساب

امت را بدست من واگذار فرمود یا محمد هرچند تو رسول رحمتی لکن ارحم الراحمین
نیستی اگر گناه امت خود را ببینی از ایشان بیزار گردی بگذار بر گناه امت تو من
مطلع باشم یا محمد حساب ایشان را چنان بکنم که تو نبینی بر قبایح اعمال ایشان مطلع
نشوی پس و تیکه گناهان را از تو که پیغمبر مشفق ایشانی پنهان دارم از دیگران
بیگانگان بطریق اولی پوشیده خواهم داشت یا محمد اگر تو بر ایشان شفقت رسالت
داری من بر ایشان رحمت خدائی دارم اگر تو پیغمبر ایشانی من خدای ایشانم
اگر تو امروز وفا ایشان را می بینی من از ازل تا ابد نظر عنایت دربارهٔ ایشان داشته ام و
داشته ام و خواهم داشت عزیزان خاک بر ما که چنین خدائی را معصیت میکنیم وا
حزناه عصیت من لیس باهل ان یعصی وای بر ما و صد وای بر ما که معصیت کرده ایم
کسی را که سزاوار معصیت نبوده است واحزناه عصیت من لیس اعرف منه الا الحسنی
روی ما سیاه که معصیت کردیم کسی را که بغیر از خوبی چیزی از او ندیده ایم اه واحزناه
استترت من الخلایق و بارزت عند المولی واخجلتاه که معصیتهای خود را از خلق
پوشیدیم و شرم کردیم و از خدا پوشیده نداشته و شرم نکردیم و در بعضی از مناجاتهای
حضرت سید الساجدین است الهی انت الذی قلت من ذا الذی دعانی فلم البه و من
ذا الذی سئلنی فلم اعطه و من ذا الذی اقام ببابی فلم اجبه خدایا تو همان خدائی
که فرموده که کیست مرا خوانده باشد و من او را جواب نداده باشم و کیست که یا الله
گفت و من لبیک عبدی نگفته باشم و کیست که از من سوالی کرد و من باو عطا نکرده باشم

وکیست

و کیست که بدر خانهٔ من آمد که من او را محروم کرده باشم و انت الذی قلت انا الجواد فمنی
الجود و انا الکریم و منی الکرم و من کرمی فی العاصین ان اکلاهم فی مضاجعهم کانهم لم
یعصونی و اتولی حفظهم کانهم لم یذنبونی و تو همان خدائی که فرموده منم خداوند
جواد و جود و بخشش از من است و منم خداوند کریم و کرم و احسان از من است و از
جملهٔ کرم من در معصیت کاران اینست که بنده من معصیت مرا میکند تا شب و چون
شب میشود بخواب میرود من در خوابگاه چنان او را محافظت میکنم که گویا هرگز معصیت
من نکرده است و خود متوجه حفظ او میگردم که گویا هرگز هیچ امر معصیت من نکرده است
و منقول است که حضرت امیر المومنین چند ایات از تورات انتخاب کرده بودند و اینها را
در اوراده و هر روز سه دفعه بانها نظر میکردند و انها اینست که حق تعالی فرموده است
که یا ابن ادم لا تخافن ذا سلطان مادام سلطانی باقیا و سلطانی باق ابدا ای پسر
ادم از هیچ صاحب تسلطی مترس هرگز مادام که سلطان و جبروت من باقی است و سلطان
و جبروت من همیشه باقی است یا ابن ادم لا تخافن فوت الرزق مادامت خزائنی
مملوة و خزائنی مملوة ابدا ای پسر ادم هرگز غم روزی مخور مادام که خزانهای من پر است
و خزانهای من همیشه پر است یا ابن ادم لا تانس باحد ما وجدتنی فمتی اردتنی وجدتنی
با تو قریبا ای پسر ادم انس مگیر باحدی مادام که مثل منی را می یابی و هر زمان که
مرا بخواهی من نزد تو موجود و مهربانم یا ابن ادم کلهم یریدک لهم و انا ارید لک
فلا تفرمنی ای پسر ادم همه کس ترا از برای نفع خود میخواهند و من ترا از برای تو

میخواهم پس از من گریزان مباش یا ابن ادم خلقت الاشیاء کلها لاجلك وخلقتك لاجلی

فلا تضیع ما خلقت لك خلقت لاجلی بما خلقت لاجلك ای پسر ادم همه عالم را برای تو خلق

کرده ام و ترا از برای تو خلق کرده ام پس ضایع مکن انچه را که خلق کرده ام بجهت خود ان

چیزی که خلق کردم از ابجهت تو یا ابن ادم خلقتك من تراب ثم من نطفة فلم اعجز

بخلقك ایعجزنی رغیف اسوقه الیك فی حینه ای پسر ادم خلق کردم ترا از خاك بعد از ان

از منی و عاجز نشدم ایا عاجز میکند مرا دو کرده نانی که در صبح و شام بتو رسانم

یا ابن ادم اتغضب علی من اجل نفسك ای پسر ادم ایا غضب میکنی بر من از جهة نفس خود

و غضب نمیکنی بر نفس خود بجهة من پس قسم میدهم ترا که غضب کنی بر نفس خود بجهة

من همچنانکه غضب میکنی بر من بجهة نفس خود یا ابن ادم علی فریضتی و علی رزقك

فان خالفتنی فی فریضتی فانی لا اخالفك فی رزقك ای پسر ادم بر تو است که فریضه را بعمل

اوری و بر من است که روزی ترا بدهم پس اگر تو واجب را بعمل نیاوری من باز روزی

ترا میدهم یا ابن ادم انا وحقی لك محب فبحقی علیك کن لی محبا ای پسر ادم من

با ان حق خدایی که بر تو دارم باز ترا دوست میدارم پس بحق من بر تو که تو مرا دوست

بدار و بالجمله ای برادر خدا با تو چنین مهربانست حتی این تکلیفها که بتو فرموده انهم

روی لطف و مهربانی و شفقت است و از مبالغه در کرم و تفضل است که تکمیل نفس

تو نماید و ترا بجا و رتبه رساند پس تو ان تکلیفها را بجان منت دار و همه انها را

در سر و چشم خود بگذار و اگر خواهی که گاهی مناجاتی با حضرت او بزبان خود کنی شبیه

نقلو

نظیر این را بگو که ای خداوند متعال و ای معبود بی زوال برده کرم تو حاجت خلقان

روا شود از اکه تو برانی از این در کجا شود خود را چه خلقه بر در الطاف تو میزنیم

شاید بروی من در الطاف تو وا شود از اکه رد کنی ز در خویش بی سبب واکه تو اش

قبول کنی مصطفی بود امر ترا کسی نتواند خلاف کرد هر کو سر از رضای تو پیچید کجا شود

بیچاره کم رهی که کشد سر ز طاعتت کرده دلش سیاه اسیر غمی شود فرخنده رهروی

که اطاعت کند ترا چشم دلش بعالم انوار وا شود در بندگیت هر که ره صبر میرود

او از حضیض صبر بر اوج رضا شود درهای جنی روز نخستین کشوده امید هست

روز پسین فتح وا شود از مائده مواهب تو خورده چاشتی نومید کی شود تمکین

چرا شود از فیض بحر جود تو بسیار برده ایم داریم چشم انکه دکر هم عطا شود

هر نعمتی که لطف کنی از ره کرم توفیق ده که شکر یکا یک ادا شود ما گر چنینیم سزای

کرامتی لیک از تو نا سزای سزد که سزا شود ما هر چه اوریم برین در همان بریم

ای وای ما که رونق طاعت چها شود ما منتظر در تو و شرمنده تو ایم داری روا

کم عاقبت هبا شود فضل است در کرم تا از این در کجا رویم کام حوائج همه زین در

روا شود و از برای این مطلب هیچ تدبیر کافیست ای برادر خود انصاف بده که

صحبت امردنا با شیرین و دیانه چشیده حلاوت محبت پرده کار خود را بیا و اگر

خواهی با ان الکه بنشینی و قدری صحبت مانشینی پس اگر لذت بردی دیگر بنشینی

و اگر نخواهی بروی بکو بجانان جنت که خالی این مجلس به تحفه بر سوی فردوس

عود مجرم کن جناب رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند که خداوند میفرماید
منم الله انکه چون من خدایی نیست هر که بر بلای من صبر نکند و بر نعمت من شکر نکند
و بر قضای من راضی نباشد بگو برو خدای دیگر طلب کن و فرمود که خدا میفرماید تقدیر
کردم و تدبیر کردم و حکم خود محکم کردم و هر چه خواهد بدهد حکم کردم هر که راضی است رضای
من با او است و هر که راضی نیست خشم من برا او است تا انکه مرا ملاقات کند نعوذ
بالله من سخط الله چنان در مقام بندگی باید بود و تسلیم باید نمود کالمیت بین یدی
الغسال عشق چون دعوی جفا بلا گواه چون گواهت نیست شد دعوا تباه
هر که دعوی محبت ساز کرد صد در انغم بر رخ خود باز کرد اگر فقر است و اگر غنا
اگر نعمت است و اگر نظر بلا اگر چه فقر او هم نعمت بلا یا هم نعمت خلاصه تو باید سر تسلیم
و رضا پیش گیری سر نهادیم در وادی کسی کین سر از او است نه همین سر که دل و جان و
جهان یکسر از او است گر گل افشانند گر سنگ نتوان کرد محلبوی (?) تماشا و مینا و
می و ساغر از او است گر طوفان شکند یا که بساحل فکند ناخدا غیبست که هم
کشتی و هم صرصر از او است چه نویسم که سزاوار سپاس باشد معنی و لفظ و مداد و
قلم و دفتر از او است اگر تو در عشق مخلوقی که انسان مجازی بیش نیست گرفتار باشی
میدانی که ان معشوق تو در فلان موضع است و انهائیکه در اطراف او میباشند
همه یا دشمن میباشند پروا نمی کنی و چه تماشی در ان دل شب بی‌محابا میروی تا
خود را بمعشوق خود برسانی و نه فکر طعامی و نه شراب و نه خواب غیر وصال محبوب

مطلوب

مطلوبی نداری خاکت بر سر اگر تو را محبت و عشق بمعشوق حقیقی باشد بطلوب بچشم تو
میاید و کجا فکر اب و نانی و گفتم که انهائیکه در معشوق مجازی باشند و در سر
خانه او همه یا دشمن باشند پروا نداری این در خانه معشوق حقیقی هر که هست با او دوست
خداوند یا دوست تو خاص ما باش که ما بی تو را ایم در هر دو جهان مقصود و مقصود
تو علیم گر یک قدم از کوی طلب سوی من ایی صد قدم از روی کرم سوی تو ایم
چنان در عشق معشوق مستغرق شود که اگر در راه او هزار مرتبه او را بکشند و پاره پاره
نمایند اصلا پروا ندارد عاشقان کوی دوست بلکه کمال ارزوی اوست انان که کشته
خنجر تسلیم فناء الله جان بر سر معامله دل فناء الله خاشا که عشق را چه غم از آب و آتش
این کار را بگو مقابل فناء الله و تو چنان گمان مکن که کشتگان راه دوست مرده اند بلکه
زنده اند و روزی میخورند در بهشت چنانچه خالق مهربان از حال ایشان خبر داده در
قران مجید خود بپیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه واله که وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ
بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ
وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ مضمونش (?) پروردگار بشنید مختار که چنانچه مندار
که کسانی انچنان کسانی که کشته شدند در راه خدا مردگان اند بلکه ایشان زنده اند
نزد پروردگار خود و روزی داده میشوند از میوه های بهشت در حالیکه شادانند
بانچه عطا فرموده است خدای تعالی ایشان را که ان رضا و خوشنودی است که فوق همه

نعمتها است و سرور میشوند با انکه هنوز نرسیده است با ایشان دوستان ایشان
که در تعاقب‌اند بدرجهای شهادت که میدانند ثابت قدم میباشند در راه دین تا انکه
ملحق شوند بیاران پیشین و سرور کردند بمژده دادن ایشان او امژده که امنست
انست که هیچ ترسی نیست بر ایشان و نباشند اندوهناک زیرا که بنعمتهای الهی رسیده‌اند
که زوال ندارد و دائم است و شادی میکنند شهیدان بنعمتی که رسیده از حضرت سبحان
با ایشان بجهت پاداش علمشان زیاده بر قدر استحقاق ایشان و بدرستیکه خداوند
ضایع نکرداند مزد مومنان از روایت کرده اند از شاه ولایت که فرمود حضرت رسالت که
چون مومن بر تعقیب جهاد مشغول شود خداوند برات نجات از دوزخ برای او نویسد
و هفتاد هزار فرشته بالهای خود را بگسترانند و او را به بهشت بشارت دهند چون
اوان ایشان بکوش ایشان رسد انقربتی که بر او واقع شود او را خوشتر اید از اشامیدن
اب سرد در هوای گرم چون از پشت اسب در غلطد هنوز بزمین نرسیده است که
حور العین سر او را در دامن گذارد و او را بنعمتهای بهشت بشارت دهند و او را
هشتاد غرفه دهند از غرفهای فردوس که از غرفه تا غرفه بقدر میان صنعاء و شام
باشد و نور انغرفه میان مشرق و مغرب را پر نور کند و بر هر غرفه هشتاد در باشد از طلا
و بر هر دری پرده از طلا او یخته در هر غرفه هفتاد خیمه و در هر خیمه هفتاد تخت
از طلا و پایهای ان از زبرجد و زمرد و بر هر تختی هشتاد هزار بستر هر بستری
جمل کرده بر هر بستری حوری نشسته که زوجه او باشد و هر یک را هشتاد هزار

جنون

کنیز باشد و هشتاد هزار غلام با صورتهای چون ماه و تاجها از لؤلؤ بر سر
نهاده باشند اللهم ارزقنا چنانچه در شب عاشورا عاشقان کوی وفا
تشنه و شکم گرسنه چون در فکر وصال بودند از هیچ چیز پروا نمی‌نمودند پس
سر کرده اهل وفا سید الشهدا علیه السلام در شب عاشورا طلبید یاران
و اصحاب خود را و کرسی نهادند و ان جناب بر کرسی نشستند و جناب سید الساجدین
علیه السلام میفرماید که من در انشب علیل بودم پس خود را بزحمت به نزدیکی ایشان
رسانیدم تا بشنوم که پدر بزرگوارم با اصحاب خود چه میفرماید پس چون همه اصحاب جمع
گردیدند پدر بزرگوارم بعد از حمد و ثنای الهی دست بمناجات با قاضی الحاجات بلند کرده
و عرض نمود که ای خداوند من حمد میکنم ترا که گرامی داشتی ما را بنبوت و تعلیم نمودی ما را
علم قران و ما را دانا گردانیدی در دین و عطا فرمودی چشم و گوش و عقل الحمد لله که گردانیدی
ما را از شاکران و بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی یعنی بدرستیکه
من گمان ندارم اصحابی با وفاتر و بهتر از اصحاب خود و لا اهل بیت ابر و اوصل من
اهل بیتی و نه اهل بیتی نکوتر و صله رحم بجای اورنده‌تر از اهل بیت خود فجزاکم الله
عنی خیرا پس جزا دهد خداوند همه شما را از جانب من به بهترین جزاها انگاه
فرمود که ای اصحاب و همسفران من بدانید که ما اهل بیت حتمیم و اهل مکر و حیله نیستیم
و بعضی از شما بطمع دنیا بهمراه من امده اید و لکن من خبر میدهم شما را که بدرستیکه
این جماعت اشرار برای ما کمان زندگانی نیست و این شب اخر عمر ما است

از دست بماند یا ابن رسول الله اگر از برای من باقی نماند اسلحه از برای حرب که با ایشان
مقاتله کنم هر اینه بسنگ با ایشان دعوا کنم و مع ذلک از خدمت جناب تو مفارقت
نکنم تا انکه جان خود را بفدای تو کرده باشم تا انکه بوده باشم من اول کسی که جان خود را
در راه تو فروخته باشم و بوده باشم اول شهیدان شهدا در راه رضای خدا و گفت
ای فرزند سید اخر الزمان اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته و سوخته میشوم و خاکستر مرا
بر باد دهند که از تو جدا نخواهم شد زهیر ابن قین برخاست و عرض کرد که اگر دنیا
باقی میبود و او را زوال نبود کشته شدن در راه تو را بر بقای ابدی اختیار میکردم
چه جای انکه زندگانی دنیا در روز چندی بیش نیست بخدا سوگند که میخواهم هزار بار در راه تو
در بار کشته شوم و زنده شوم و بدن مرا بکشند دیگری برخاست و عرض نمود که یا
رسول الله خدا بر ما منت نهاده که ترحم در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره
شود و هر یک بدیگری از این مقوله میگفتند و سید ابن طاوس علیه الرحمه روایت
کرده است که در انوقت نظر مبارک انحضرت بمحمد ابن بشر حضرمی افتاد بفدای قدم حضرت میرسد
انحضرت شنوم که باو فرمود که پسر تو در ملک ری اسیر شده است تو برو تا او را مستخلص
گردانی او در جواب عرض کرد که فرزندم را از خدا میخواهم و نگوارا است بر من که او اسیر
شده باشد و من بعد از او زنده باشم ای شیعیان محمد ابن بشر از زندگانی خود
سیر شده بود از جهت مصیبت اسیری فرزند خود بفدای تشنه لبان و دیده گریان
سرور شهیدان شوم نمیدانم که احوال چگونه شد در وقتیکه فرزند دلبند

جوز

خود علی اکبر را دید که در خاک و خون افتاده و اعضای بدنش پاره پاره و قطعه
قطعه گردیده است چه جوانی مثل یک سرو بر روی خاک افتاده اه اه بچه حالت
در حالتیکه مغزهای سرش از دو لوله دماغش بیرون امده اه اه و امصیبتاه که
از شدت درد هجران با دیده گریان فرمود که یا ولدی یا علی علی الدنیا بعدک
العفا یعنی ای فرزند گرامی ای علی اکبر بعد از تو خاک بر سر دنیا باد پس خامس ال عبا
روی بمحمد بشر کرده فرمود که خدا ترا رحمت کند بیعت خود را از تو برداشتم
و ترا حلال کردم برو و سعی کن که فرزند خود را از اسیری خلاصی که ای اعلی تخلص
اکلتنی السباع حیا ان فارقتک خوش بحال چنین بزرگواران و رحمت الهی بر اخلاص
ایشان زیرا که از سعادت مند در جواب انحضرت خداوند عرض کرد که بفدای تو شوم
یا ابن رسول الله مرا درنده‌گان بیابان زنده پاره پاره کنند اگر ترا تنها گذارم
و از جناب تو مفارقت کنم پس چون انحضرت ثبات قدم و زیادی اخلاص او را
ملاحظه نمود پنج جامه که قیمت انها هزار اشرفی بود باو مرحمت فرمود که این جامها را
تسلیم این فرزند خود کن و او را روانه کن که ان فرزند اسیر شده تو را مژده داده
اه ای دوستان و ای زن و مردان زیارتش بدیده انصاف ملاحظه کنید که ان
بزرگوار که در مثل چنان احوال که هنگامه شب عاشورا بود هرگاه از فکر اسیری بچه
ان فرزندان یکی از طلا زمینش بهی و نمود و هزار اشرفی برای استخلاص او مرحمت
فرماید از کجای انصاف و مروت است که کوفیان بیوفا و شامیان پر جفا در روز

فقال الا واني قد اذنت لكم فانطلقوا جميعاً في حلٍّ بعد لی قلب مهموم مغموش کردم
که فرمود ای اصحاب من آگاه باشید که شما را اذن دادم همه شما ها پی کار خود روید
که از جانب من آزاد و مرخصید و ذمه خود را از شما برداشتیم اه واغربتاه از برای کار
که دل از ما سوا الله برکنده بود فرمود که ای قوم این شب است و ظلمت شب همه عالم
فرا گرفته و هر کس که بیرون رود کسی مطلع نمیشود که بکجا رفته پس هر کس که خواهد
برود اعلموا یا اخوانی الباکین انه روی عن سکینة بنت الحسین قالت کنت جالسة
في حجره وقد رأيت لو تستعبر من ذهاب کل خمسة خمسة وعشرة عشرة وهو
يقول لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اف لک یا دنیا ای دوستان وای الرکندگان
بدانید که در حدیث معتبر روایت شده است که سکینه خاتون دختر آن غریب مظلوم
میفرماید که در آن ساعت من در دامن پدر غریب بیکس خود نشسته بودم و
میدیدم که از رفتن هر یک نفر یا دو نفر و ده نفر ده نفر بعضی وداع کرده و بعضی نکرده
رفتند مقدس پدرم تعجب میکرد و میفرمود که لا حول ولا قوة الا بالله اف بر تو باد ای
دنیای بی اعتبار بی وفا پس از آنکه آن قوم بیحیا ارض کربلا را از لوث وجود بی جود
خود فارغ ساخته روی از سعادت ابدیه گردانیده و متوجه درک اسفل نار شدند
و روانه شهر و دیار و اهل و عیال خود گردیدند و اهل بیت سید انبیا را در
میان کوفیان بی وفا و شامیان پر جفا گذاشتند و رفتند جمعی از مومنین
سعادت قرین که از فاضل طینت اهل بیت عصمت خلق شده بودند و باب محبت
فی ابر

و ولایت سررشته گردیده بودند و سعادت و نجات دارین و زندگانی جاودانی
خود را در جان نثار کردن و فدا شدن در راه رضای دوست حقیقی و محبوب واقعی
یافته بودند و در شاهراه اخلاص و طریق بندگی ثابت قدم ماندند کالجبل لا
تحرکه العواصف ولا تزلزله القواصف یعنی مانند کوه که از وزیدن باد خلاف حرکت
و اضطراب در نیاید و از شدت زلزله و رعد و برق و صاعقه در هم شکند در حلاوت
محبت الهی پا بر جا و بر قرار ماندند و بمرتبه عالی اظهار اخلاص و جان نثاری میکردند چند
از امام عالمیان و مقتدای انس و جان با ایشان اظهار برداشتن بیعت میشود آن پاک
طینتان شاکران زیاده ثبات قدم خود را معرض آنجناب میرسانیدند از آنجمله مسلم ابن عوسجه
عرض کرد که اگر ما دست از جناب تو برداریم روی بکجا آوریم و در فردای قیامت جواب
جد بزرگوار تو را بچه روی و زبان بدهیم یا ابن رسول الله اگر حال دست از خدمت
و نصرت جناب تو برداریم دیگر بچه عذر روی بدرگاه حضرت اله آوریم در ادای
حق تو فقال یا ابن رسول الله لا والله حتى اطعن في صدورهم برمحي واضربهم بسيفي
ما ثبت قائمته في يدي ولا افارقك ولو لم يكن معي سلاح اقاتلهم
به لقذفتهم بالحجارة ثم لم افارقك حتى اموت معك وكنت اول من شرى نفسه
واول شهيد من شهداء الله ایجانم بفدای او و اخلاص او کرد که عرض کرد یا عزیز رسول خدا
صلی الله علیه و آله بحق خدا و قسم که دست از یاری شما بر ندارم تا آنکه نیزه خود را
در سینه های ایشان فرو برم و با شمشیر خود با ایشان مقاتله کنم مادامی که قبضه شمشیر

عاشورا همه دختران و پسران و کودکان او را اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار در کوچه
و بازار در میان جمعیت فسقه و اشرار بگردانند اه و امصیبتاه و واویلاه که
درندگان را و مسجد خدا را بجا حبس نمایند و هیچ خداپرستی پیدا نشود که فریاد از
ایشان از خدا در راه رضای خداوند آزاد گرداند اه واغربتاه و واحزناه کجا آن
بیارم که اگر فدا دهنده هم میرسید ابن زیاد بد بنیاد و امیر و یزید ابن معاویه
علیهما اللعنة والهاویة از شدت عداوت و ملعنتی که داشتند اسیران آنحضرت را جستند
و از برای اذیت و آزار کردن و بی ادبی و بی احترامی نمودن نگاه میداشتند
ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون
انا لله وانا اليه راجعون
روز دیگر بعد از حمد خدا و نعت رسول بر سر مطلب که قال الله تبارک و تعالی
في كتابه الكريم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم وآمنتم
وكان الله شاكرا عليما یعنی خدا چه میکند عذاب شما را اگر شکر کننده باشید و
ایمان داشته باشید و میباشد خدا شکر کننده یعنی مزد دهنده و دانا بدان
ای برادر که شکر از جمله تقوی قلب است و آن از امهات صفات حمیده است و
خلاف آن که کفران است از اصول صفات ذمیمه است و در حدیث است که الایمان
نصفان نصف صبر و نصف شکر یعنی ایمان دو نصف است نصف آن صبر است یعنی
در بلاها و نصف دیگر شکر است یعنی در نعمتها و از برای شکر دو فایده است
یکی دائم

یکی دائم بودن آن نعمت است قال الله تعالی ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم
دیگر باعث زیاد شدن آن نعمت است لئن شکرتم لازیدنکم اگر شکر بکنید شما هر آینه
زیاد میکنیم نعمتهای شما را و کفران که ضد شکر است سبب انقطاع نعمت است بمضمون
ولئن کفرتم ان عذابي لشديد و بدانکه شکر نه همین همین گفتن کلمه شکر است
که الحمد لله یا شکر خدا و ما تدارفت و بس بلکه شرایط دیگری دارد و نمیگویم که این
نیست بلکه میگویم که آن هست و بعلاوه آن چیزهای دیگری هست و آن چند
چیز است ۱ آنکه منعم خود را بشناسد که کیست و که این نعمت را باو داده و نعمت را
از مسبب الاسباب داند نه از سبب دیده خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را
برکند از بیخ و بن چنانچه از حضرت صادق منقول است که هر کرا خدا نعمتی کرامت
فرماید و آن نعمت را بدل خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده است پس شکر آن
نعمت را ادا کرده است ۲ تعظیم منعم نماید ۳ تعظیم خود نعمت نماید چنانکه از حضرت
منقول است که فرمود من روزی بمجلس سفاح که یکی از خلفای بنی عباس بود رفتم
که سفره اش گسترده بود سر دست مرا گرفت و بنزد خود کشید پس پای من بکناره سفره
واقع شد از آن غمگین شدم که مبادا نزد کفران نعمت شد و از حضرت رسول
منقول است که فرمود بعایشه روزی که دید پاره نانی بسر راه افتاده که ای عایشه
گرامی دار نان را که چون نعمت خدا از قومی گریخت دیگر باسانی با ایشان بر نمیگردد
و بعضی جهودان چنان تعظیم نعمت الهی میکنند که پای خود را از بالای ظرف خالی

بر نمیدارند که بلی رونقی در آن نعمت خدا بوده است   فرح و سرور بآن نعمت داشته
باشد نه آنکه بود و نبودش پیش او یکسان باشد   سبب ادای شکر آن بگوید تعالی
من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق یعنی هر که شکر مخلوق را نکرد شکر خالق را نکرده است
صرف کردن نعمتهای خدا را در آنچه خلق شده است آن نعمتها بجهت آن و بداند که
منعم میخواهد که آن نعمتها صرف طاعت او شود نه آنکه آنها آلت معصیت او گرداند
قدری مال را در راه خدا در بلاهای این نعمت صرف کند چنانکه در سوره مبارکه
لا اقسم بآن امر فرموده است که شکر از چشم و گوش و زبان که با انسان داده باید
بنده آزاد کند و اگر نتواند پس اطعام کند یکی از ایتام و مساکین را قال الله تعالی الم نجعل
له عینین ولسانا وشفتین وهدیناه النجدین فلا اقتحم العقبة وما ادراک ما العقبة
فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة   الکیه
خود را در بلاهای این نعمت قدری در طاعت و عبادت رنج بدارد و او را بریاضت بدارد یکی
و ادا رسد چنانکه یکی از صحابه چنین کرد که او را جویبر میگفتند و او مردی بود کوتاه قد
و بد صورت و پریشان و محتاج و از سیاهان بد صورت بود نه حسب داشت و نه
نسب و نه مال داشت و نه جمال حضرت رسول الله یکی از بزرگان عرب که او را زیاد بن
لبید میگفتند فرمود که دختر خود را باو تزویج نما و اگر حکم آن بزرگوار نبود او هرگز
قبول نمی نمود پس دختر خود را بجویبر عقد نمود و دختر را مهیا کرده خانه برای او
تعیین نمود و خانه را بفرشهای نیکو و زینتها آراست و دو جامه نیکو بجویبر پوشانید

دو بر

و عمامه بر سر او بست و حجله با کمال صفا و ضیا بیاراست و دختر خود را در آن خانه کرد و
جویبر را طلبید و بحجله عروسی در آورد و چون جویبر بآن خانه در آمد عروسی را
دید در نهایت حسن و جمال و خانه دید بالوان فرشها و زینتها آراسته و بانواع عطرها
معطر گردانیده پس بزاویه خانه میل کرد و سجاده عبادت خود را گسترد و مشغول
عبادت حضرت حق تعالی گردید و پیوسته مشغول بتلاوت قران و نماز بود تا صبح و نظر بسوی
آن دختر نکرد و نزدیک او نرفت تا سه شب چنین کرد و زیاد و اهل او همه غمناک شدند
که چرا دست بدختر دراز نکرد و کیفیت را بجناب پیغمبر عرض کردند حضرت او را
طلبید و فرمود که آیا تو نزدیکی بزنان نمیتوانی نمود جویبر گفت یا رسول الله مگر
من مرد نیستم بلکه بسیار خواهش بزنان دارم و بسی حریصم بمقاربت ایشان یا
رسول الله مرا بخانه گشاده در آوردند و در آن خانه متاعها و فرشهای زیبا دیدم و
دختر جوان خوشروی خوشبوی را بنظر در آوردم پس در آن وقت بیاد آوردم حال سابق
خود را که غریب بودم و پریشان و محتاج و کسی بحالم نمی پرداخت و بآن حال بسر میبردم
پس چون دیدم که خدای حمید محمود مرا چنین نعمتی کرامت فرموده و مرا از آنجا بآن حال
رسانیده است خواستم که اندکی شکر او را ادا کنم بآن نعمتها که مرا عطا کرده است و تقرب
جویم بدرگاه او بشکر نعمتهای او پس در کنار خانه ایستادم و پیوسته مشغول تلاوت و
عبادت خداوند محمود و شکر منعم معبود بودم تا صبح و روز نهار روزه گرفتم و من
آن شکر را کم میشمارم در جنب الله نعمتی که خصوصا بمن کرامت فرموده است لکن امشب

دو دختر و اقوام او را راضی خواهم کرد ان شاء الله تعالی پس حضرت طلبید زیاد را و سخن جویبر را
براو رسانید پس زیاد و اهل او شاد شدند و جویبر نیز وفا کرد بوعده خود که
بایشان داده بود و هرگاه خدا بتوانگری براد نعمتی بدهد و شکر آنها از امات خود بعد
آن توفیق را ندارد که بعبادت ادا کنی پس لااقل خود را بدرگاه خدا بنال از بجهت
شکر بکن   شکر مال است و آن اینست که آن مال به بندگان خدا بجل و بفرزند و
بذل کند بایشان و حقوق واجب و سنت آنرا ادا کند و بداند که تا آن مال نفعی
بخلق خدا میرساند خدا آن مال را بر دست او برقرار میگذارد و چون کفران کرد و
بخل ورزید خصوصا آن مال را از دست او میگیرد و بدیگری میدهد چنانکه مکرر
کرده است و تماد نسبت الی امیر المؤمنین وقبلة العارفین   وکم رأینا من ذوی ثروة
لم یقبلوا بالشکر اقبالها تاهوا علی الدنیا باموالهم   وقیدوا بالقفل اقوالها
لو شکروا النعمة جازاهم مقالة الشکر الذی قالها   لئن شکرتم لازیدنکم لکنها
کفرهم غالها   شکر علم است و آن اینست که بذل کند بطالبانش هر کس را که اهل باشد
و منع کند از هر کس که نااهل باشد و آنکه عمل کند بآن و آنرا وسیله باطل نگرداند و بر دیگری
فخر و تکبر نکند بآن که من افضل از تو میباشم بلکه خدا را شکر کند بر آن   شکر معیشت
و آن خواهد آمد انشاء الله تعالی   شکر زبان است بگفتن کلمه طیبه الحمد لله یا
فارسی آن که خدا را شکر یا منت خدا را و مانند این و چون این کارها همه را کردی
آن وقت بگو الحمد لله و بدانکه نعمتهای الهی از حد و حصر بیرون است و آنها بعضی دینیه

دنیوی

و بعضی دنیویه و ازانجمله آنها اینست که بتو عطا فرموده است خلقتی صحیح و درست و
بتو داده لذتهای شهیه از خوردنیها و آشامیدنیها و پوشیدنیها و نکاحها
و سواریها و غیر اینها و نفس تو را سالم داشته از کوری و کری و مثل شلی و لال
بودن و زمین گیری و مانند اینها و دیگر آنکه تو را جماد نکرده است و مثل حیوان
نکرده و زن نکرده و غلام نکرده و دیگر آنکه آسمان و زمین و آنچه در آنهاست از مخلوقات
همه را مسخر کار و بطریق کرده است و دیگر آنکه تو را توفیق اسلام و ایمان داده است و
معرفت و محبت اهل بیت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیهم بتو شفقت فرموده و تو را
از شرک و کفر و بدعت و ضلالت محافظت فرموده قال الله تعالی وان تعدوا نعمت الله
لا تحصوها و در لحظه واحده انسان نظر میکند بچشم خود بنظر بسیار که احصا نمیتوان
نمود و میشنود بگوش خود شنیدن بسیار که احصا نمیتوان نمود و بگوید بزبان خود کلمات
بسیار که احصا نمیتوان نمود و ساکنات از او عروقی که دانسته نمیشود عدد آنها
متحرکات از او عروقی که عدد آنها دانسته نمیشود و نفس میزند بنفسها چند که احصا
نمیتوان نمود بلکه هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات
پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری واجب   از دست و زبان که برآید
کز عهده شکرش بدر آید   اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور و همچنین حرکت میکند
جوارح او بحرکات کثیره که آنها محدود بیت لحظات است پس در روز و ماه و سال و طول عمر
خواهد بود که در هر چشم بر هم زدن صد هزار گونه در هر چیز احتیاج بخدا دارد و جناب

مقدس او جل و علا رفع احتیاج او در همه چیز نموده و تفصیل نعمتها نمیدانند مکر بسبب الحکمه
بلوا الطعام فرموده است و از کلام امیر المؤمنین و قبلة العارفین علیه السلام است که
لو کنت الف عام فی سجدة ربی شکر الفضل یوم لم یقض بالتمام العام الف شهر
والشهر الف یوم والیوم الف حین والحین الف عام یعنی اگر من هزار سال خدا را سجده
کنم بجهة شکرگذاری نعمتهای یک روز هر اینه ادای شکر آن نعمتها را بجای نیاورده باشم و
آن هزار سال چگونه هزار سال باشد که هر سالی از آن هزار ماه داشته باشد و هر
ماهی از آن هزار روز داشته باشد و هر روزی هزار دقیقه و هر دقیقه از آن
هزار سال باشد پس بنابراین بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد و دیگر از جمله نعمتها آنست که
تو خدا را میشناسی و از امت محمدی و از شیعیان امیر المؤمنین میباشی و دیگر آنست
که روزی تو بدست خداست نه بدست خلق و دیگر آنست که ذنوب و عیوب تو را
خدا از خلق پنهان داشته و خلق بر آن مطلع نیستند و اگر مطلع بودند هر اینه ترا
ایشان رسوا بودی و دیگر از جمله نعمتها وجود عالمی است که در محله شما یا شهر شما یا
ده شما است و دیگر توفیق یافتن حضور در مجلس علما است و منتفع شدن از علم او
و دیگر از جمله نعمتها چشم و گوش و دست و پای تو و مثل اینها است تو بجای جاهل
قدر اینها را میدانی وکی ای غافل اینها را نعمت حساب میکنی ببین آن بیچاره‌ها
که این نعمتها را ندارند چه حال دارند سل المصانع رکبا تهیم فی الفلوات تو قدر انعم

دانی

دانی که در کنار فراتی خدای نخواسته هر گاه چشمت را مثلا از تو بگیرند در آن وقت بر تو
معلوم میشود که چشم نعمت است یا نه و اگر کسی گوید که من عبادتی میکنم پس بداند که دست
او از خداست و پای او و چشم او از خداست و قوه او از خداست بالجمله هر چیزی که عبادت
بواسطه آن کرده است همه از خداست پس او چیزی ندارد من شکر چون کنم که هر نعمتی
نعمت چگونه شکر کند بر زبان خویش بلکه همان توفیق شکرگذاری از خداست گر کسی شکر او
فرو نگوید شکر توفیق شکر چون گوید ای برادر تصدیق کن و بگو که همه از اوست و بدانکه
شاکر کسی است که خود را عاجز داند و وارد شده است که حضرت داود نبی عرض کرد بدرگاه
احدیت که یا رب أرنی قرینی فی الجنة یعنی ای پروردگار خبر بده مرا که کیست قرین من در
بهشت پس حقتعالی وحی نمود که متی پدر یونس پس از خدای سبحانه اذن گرفت در
زیارت او پس آنحضرت با سلیمان فرزند خود روانه شدند تا بمکان او که خوانسار ... بود
پوشیده بود رسیدند و احوال او را پرسیدند کسی گفت که بهیمه رفته است و الحال می آید
پس حضرت داود و سلیمان علیهما السلام نشستند و انتظار او را میکشیدند تا آمد
دیدند که بر خود پشته هیمه بسته و هیمه را انداخت و حمد خدا کرد و گفت من یشتری
طیبا بطیب که میخرد این حلال را بمال حلال تا آنکه فروخت آنرا پس حضرت داود و سلیمان
علیهما السلام آمدند بنزد او و بر او سلام کردند پس متی ایشان را بمنزل خود برد و صلا
زد و اشتری طعاما بمالکان معه و خرید گندمی یا جوی از قیمت آن هیمه پس بدست
آرد آن را کرد و در گودال سنگی خمیر کرد پس نشست لحظه و با ایشان حدیث کرد پس نانی

افروخته از طبخ کردن نان باشید و مطهرهٔ آبی در پهلوی او بود که آب داشت پس
با ادب نشست و لقمه گرفت و در دهان خود گذاشت و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
و چون فرو برد گفت الحمد لله رب العالمین پس با هر لقمه چنین میکرد پس بعد از آن
آب را برداشت و آشامید و در اول گفت و در آخر الحمد لله پس گفت الله الحمد یا رب
من ذا الذی انعمت علیه مثل ما انعمت به علی حمد تو را ای پروردگار من کیست آنکسی
که انعام کرده باشی مثل آنچه بمن انعام کردهٔ بتحقیق که صحیح کردی چشم مرا و گوش مرا و بدن
مرا و قوت دادی مرا که رفتم بسوی درختی یعنی هیمه که غرس نکرده بودم آن را بدست خود
و زراعت نموده بودم آن را بقوهٔ خود و اهتمام نداشتم بمحافظت آن و گردانیدی آن را روزی
من و مشتری فرستادی که بخرد آن را از من پس بقیمت آن طعام خریدم که زراعت نکردم آن را
و تعب نکشیدم در آن و مسخر کردی از برای من سنگ را که نرم کردم آن را و آتش را
که طبخ نمودم آن را و گردانیدی از برای من شوقی که از روی لذت خوردم آن را که بسبب
آن قوت بر عبادت بهم رسانیدم فلک الحمد علی کل نعمة حتی ترضی و بعد الرضا
پس حمد تو را بر چنین نعمت بزرگی آنقدر که تو راضی شوی و بعد از راضی شدن هم پس
گریست بگریهٔ صدا دار بلندی پس حضرت داود بسلیمان فرمود که قم یا بنی حتی ننصرف
فانی لم ار عبدا قط اشکر منه برخیز ای فرزند که برویم بدرستیکه من هرگز ندیدم
بندهٔ را که شکر کند از پیش از این بیش نمی باشد ای برادر تامل کن که این همه شکر که از
از برای یک نان جو فطیر چنان خورش است که معلوم تحصیل نموده قیمت آن را بآن طور که

شنیدی

شنیدی و همه تعبها که آتش را از دست آس کشیدن و خمیر کردن و طبخ نمودن از اول
تا آخر خود کشیده است و چنین شکر میکند و چنین از خدا راضی است پس انصاف بده
ای برادر که هر گاه من و تو این همه نعمت های الهی با اقسام آنها با نان و شکر نمیکنیم
و این همه کفران مینمائیم حال ما چه خواهد بود و در احادیث وارد است از حضرت صادق
که آنحضرت فرمود که پدر بزرگوارم که ناخوش میداشت آنکه پاک کند دست مبارک خود را
بدستمال و حال آنکه در آن چیزی از طعام بود از جهت تعظیم آن طعام مگر آنکه میمکید آن
خود آن را یا آنکه در پهلوی او کودکی بود که میمکید و میفرمود که من ریزه های طعام را
که از خوان افتاده است از زمین برمیچینم پس خادم میخندد و بروایت دیگر فرمود
که من بعد از طعام انگشتان خود را آنقدر میلیسم که خادم من گمان میکند که این از
حرص است و هم چنین است بدرستیکه حق تعالی اهل شهر ثرثار نعمت فراوان بیشمار
عطا فرمود و با ایشان وسعت داد تا آنکه طاغی شدند بمرتبه که از مغز گندم نان
نفیس میپختند و عوض سنگ استنجا میکردند و بر مقعد اطفال خود میمالیدند
که از سنگ مالیدن نرم تر است تا آنکه کوه عظیمی از آن نانها جمع شد روزی مرد
صالحی گذشت دید که زنی با نان نجاست طفل خود را پاک میکند گفت از خدا بترسید
و نعمت خدا را از خود متغیر مگردانید آن زن گفت که ما را از گرسنگی میترسانی تا این نهر
ما جاری است ما از گرسنگی نمیترسیم حق تعالی بر ایشان غضب فرمود باران آسمان و گیاه
زمین را از ایشان باز داشت تا آنکه ایشان را بقحط مبتلا کرد پس رسید قحطی ایشان

بمرتبه که همان نانهائی که بانها استنجا کرده بودند در میان خود بترازو قسمت میکردند
و صرف میکردند و اینست آن قریه که حقتعالی میفرماید که ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً قَرْیَةً کَانَتْ
آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً یَأْتِیهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ کُلِّ مَکَانٍ فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّٰهِ فَأَذَاقَهَا اللّٰهُ لِبَاسَ
الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا کَانُوا یَصْنَعُونَ حاصل معنی آیه کریمه اینست که حقتعالی مثل زده
از جهة آنکسانیکه کفران نعمت الهی می نمایند قریه را که در نهایت امن و امان بود و روزی
آن قریه باوسعت از چهار طرف می آمد پس کفران نعمت کردند بنعمتهای الهی پس حقتعالی
پوشانید ایشانرا لباس گرسنگی و خوف بسبب آن کردارهای ایشان پس ای مسلمانان
نعمتهای الهی را کفران مکنید و خود را کافر نعمت مگردانید که هرگاه خدا شما را در مقام
امتحان درآورد تاب امتحان او ندارید و هلاک خواهید شد و چون نعمت از قومی (?)
گرفت دیگر باسانی برنمیگردد بایشان و از حضرت رسول منقولست که گرامی دارید
نان را که کار کرده اند در آن ملائکه از ما بین عرش تا زمین و بسیاری از اهل زمین
تا آنکه آن برای شما بعمل آمده است صاحب کتاب محبة الابرار مینویسد که بعضی از برادران
این ضعیف را باین مضمون حکایت کرد که در اصفهان در زمان سلف مرد مترف
مسرفی بود که در نهایت خوشی از همه جهة میگذرانید و در چاشت و شام علی الدوام
انواع اطعمه لذیذه و اقسام اشربه شرعیه و الوان فواکه (?) نظیر آن برای او حاضر میبود
تا آنکه بمفاد اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغَیٰ اَنْ رَآهُ اسْتَغْنَیٰ کفران و طغیان او بجائی رسید
که روزی میگفت که از فلان طعام طبعم گزیده (?) و از فلان اشربه میلم رنجیده باید

فکر

فکر طعام تازه نمود و این طعامها و خوانها را که معرف ندارد پس بعد از مدتی انقلابی
که در اصفهان واقع شد بمقتضای حدیث مَنْ اَفْقَرَ بِالتَّبْذِیرِ اَحْتَقَرَ بِالْاِفْلَاسِ گویند
که همان آقازاده را دیدم در خرابه که پوست صندوق را کنده و بر روی آتش
انداخته و چون بریان شده یا نشده از آن بر میدارد و تناول میفرماید پس او را گفته شد
که ای فلان اینست آن طعام تازه که میخواستی و بالجمله کسیکه میخواهد که نعمت الهی
برای او دائم باشد و بعلاوه زیاد شود باید شاکر باشد و کافر نباشد و طریق سوی شکر
معرفت است و تفکر در صنایع خدای تعالی است و نظر کردن بسوی پست تر از خود است بجهة
دنیا و بسوی بالاتر از خود از جهة آخرت و دین   شرح با را این سخن تطویل داشت
مختصر کردیم دل تعجیل داشت   و از جمله شرایط شکر آنست که آن دوازده امری که
جناب معصوم در وقت اکل و شرب در این حدیث فرموده اند مراعات کند و آن حدیث
اینست که اِنَّ فِی الْمَائِدَةِ اِثْنَتَیْ عَشْرَةَ خَصْلَةً یَجِبُ عَلَیٰ کُلِّ مُسْلِمٍ اَنْ یَعْرِفَهَا بدرستیکه
در سفره دوازده خصلت است که واجب است بر هر مسلمانی اینکه بشناسد آنرا
چهار از آن فرض است و چهار از آن سنت است و چهار از آن تادیب است اما واجب
معرفت بحلیت و حرمت آنست و رضا و تسمیه و شکر و اما سنت پس دست شستن
قبل الطعام و نشستن بر جانب چپ و خوردن بسه انگشت و لیسیدن انگشتانست
و اما تادیب پس خوردن از همان طرفیکه نزد تو است و کوچک برداشتن لقمه و
خائیدن شدید و کم نگاه کردن بصورت مردم و در حدیث آمده که هر که

یا شفا را ابلیس جنا است که مثل از اتصدق کرده باشد و هر که انگشتان از ابلیس
عطا حقیقتاً فرماید با ترک اشرفیک و فرموده اند که تم خور مومن شفا است از هر دردی
و ریزهای نان و طعام که از سفره ریخته باشد و از ابخورند اما است از جنون و جذام
و برص و صفراء و حمق و انفام هر چه را لعین است و نفی فقر میکند و خلال کردن باعث
زیادتی روزی میشود و هر که بعد از طعام بگوید الحمد لله الذی اطعمنی و رزقنی
من غیر حول منی و لا قوة کفاره شصت سال گناه او باشد و بهترین شکرها از زبان است
که اللهم انی اشهدک انه ما اصبح و امسی بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا
فمنک وحدک لا شریک لک الحمد بها علی و لک الشکر بها علی حتی ترضی و بعد الرضا
و ازان بهتر اینست الحمد لله کلما حمد الله شیئ و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما
ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله خلاصه مطلب که این شکر گذاری هم ناشی از محبت است و
ناشی از عشق است مثل آنکه چنانچه عشق مجازی داشته باشد مثل اینکه محبت شیئی یا
کسی در کانون سینه اش قرار یافته باشد چنان مطیع و منقاد خود معشوق میباشد که پا از سر
سر از پا نشناسد همیشه حواس شوکانش منظر اینست که از طرف معشوق فعل چه امر و
چه مطلب داشته باشد که بجهة معشوق از انجام بدهد حتی اینکه بسی اوقات میشود
که اغلب عاشق جان برخود بخر میماید که در راه معشوق از جان میکذرد از عیال و
اطفال و مال میکذرد و اگر معشوقش این مرتبه را از عاشق قبول نکند عاشق ملول میشود
در و رطه غم واند و میافتد که از امتی قابل نبودم که فدای معشوقم بشوم عشق مجازی اما

ذکر مصیبت

کربلی مرتبه است حال تصور کن که اگر عشق حقیقی باشد چگونه خواهد بود مثل عشق
سر حلقه شهیدان حسین ابن علی ابن ابی طالب ببرکاه احدیت که عاشقی مثل این بزرگوار
و معشوقی مثل خداوند عالم که این بزرگوار در راه خداوند منان چه بزرگوار از سر
جان عزیز خود و همه اخوانش گذشت حتی اینکه کار بجائی رسید که از عیال و اطفالش
گذشت و راضی شد باینکه خواهران و دختران او را همه مکشوفات الوجه بر شترهای
برهنه سوار نمایند و شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند ملاحظه کنید که چگونه عاشق
راه خدا بودند که هریک از انصار و یاورانش در فدا کردن جانهای سبقت بر یکدیگر
میگرفتند بنابر روایتیکه در کتاب انیس الواعظین بوده که در انجام نقل از کتابی نشده
نوشته که از ثقه مسموع شده که حضرت سید الشهدا در شب عاشورا بعد از آنکه بیعت
خود را از اصحاب و از اقربا و یاوران برداشت و هر که رفتنی بود رفت و هر که ماندنی
بود ماند و ان باقی ماند در آن شب همه از شوق و شعف نخوابیدند بعضی مشغول
عبادت و طاعت حضرت پروردگار و بعضی از اصحاب در خیمه‌های خود دور یکدیگر
نشسته بودند و مطایبه می‌نمودند و حضرت سید الشهدا تا صبح نخوابیدند و در اطراف
خیمه‌ها خیام حرم را سیر فرمودند رسیدند بخیمه برادر خود ابوالفضل العباس صدائی همهمه
بگوش مبارکش رسید همینکه ملاحظه فرمودند دیدند که عباس و علی اکبر و قاسم دور
یکدیگر نشسته‌اند و حضرت ابوالفضل میفرماید که فردا اول کسیکه جان خود را فدای حضرت
نماید من خواهم بود علی اکبر میگوید عموجان عباس اکر تو کشته شوی کربلا را بیمنت کن جرا که

ابدیه مجروح شده با نصیب گردی پس چون آن نوجوان با سعادت از عموی شهادت طلب
مطالعه فرمود مانند سپند از مجمر بر جست و بتعجیل نزد عم معظم خود مشرف
گردید و از فرمان لازم الاذعان را بعرض همایون رسانید چون دید محروم گشته
سر و شهیدان و آقای مظلومان بخط مبارک پدر بزرگوار افتاد بگریه بکاء شدیداً
وَنَادىٰ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ وَتَنَفَّسَ الصُّعَداءَ اه و امصیبتاه که ایام وصال برادر زاده بانفصال
و مهربانیهای بجانب انجام رسید پس شروع بگریه‌های غریبانه فرموده بندای بلند و ا ویلا
و واشو را میگفت و فرمود ای فرزند برادر این وصیتی است که پدرت از برای تو فرموده
و در نزد من و صیتی دیگر در حق تو فرموده که لابد باید آن بعمل آید آه آه که دست مبارک
دراز کرده و دست چپ قاسم را گرفته روانه خیمه‌ها گردیدند پس حضرت عباس و عون را
طلبید و اویلا فرمود که مادر قاسم را حاضر کنید چون حاضر شد فرمود که یا ام قاسم
الکَیْنَ لِلْقَاسِمِ ثِیَابٌ جُدُدٌ یعنی ای مادر قاسم آیا هست از برای قاسم جامه نوی و چون که
که شما اه اه ان بزرگوار مادر یتیمان خواهر با جان برابر خود جناب زینب خاتون را طلبیده
فرمود که اسعد وقتی را که بتو سپرده ام حاضر کردان پس از حاضر کردن بیدون بدست مبارک
خود سر اصند و ق را کشوده لباسهای برادر بزرگوار خود حضرت امام حسن را
که در آن بود بیرون اورده اه اه بفدای قلبهای محزون اهل بیت شوم که مصیبت
دیگر تازه روز عاشورا از برای ایشان کم نبود که لباسهای حضرت امام حسن در مجلس
عروسی فرزندش پیدا گردید اه اه چون نظر حضرت سید الشهدا و اهل بیت بر دو لباس

و فرزندان بر ان جامها افتاد و شهادت صاحبان لباسها را و تشریف نداشتن
در این مجلس بخاطر آوردند نمیدانم که چگونه گریه‌های بر ادرانه و نالهای خواهرانه آنها
عریانه از سینه‌های مجروح کشیده کشیدند بعد از آنکه لباسهای قاسم را تبدیل
فرمودند مظلوم کربلا از میانه خیمه‌های یکسان خیمه مخصوصی جدا فرموده و در یک
از زمین خیمکاه برپا کرد خدا امکان معلوم را نصیب همه شیعیان نماید اما چه فایده
چه نوع عروسی بود که در مقابل حجله عروس و داماد خونهای شهیدان و نجیبان از رگهای
پاره پاره ایشان جاری بود و در اطراف این خیمه‌ها نیز‌ها افراخته بودند و تیرها از هر
اب داده که جمله آنها را بخون‌های دوستان خدا رنگین کرده بودند و برای
برای جانهای پاک آل محمد مهیا کرده بودند و قاعده در عروسی چنان است که عروس را
در پرده عروسی از چشم مردم مستور میدارند و این عروس را در روز عروسی از خوشی
از کوشش کشیدند و کوشش را دریدند و در روز عاشورا در وقت عروسی
میان خیمه‌ها دختران خونجگر و زنان در به در همه با مویهای پریشان و رویهای
خراشان سر بزانوی غم گذاشته در عوض شوق و شعف زار زار گریه و ناله کشیدند
اه اه چه میگویم و چه میشنوید که در روز عاشورا در اطراف خیمه عروس و داماد
بلکه سایر خیام طاهرات مردان بیحیا و شامیان پر جفا و کوفیان بیوفا نعرهای کشیدند
و منتظر بقتل رسانیدن داماد و اسیر کردن عروس بودند و در روز عاشورا
در عوض اینکه زنان و دختران در خیمه‌ها شادی کنند سیلیهای غم بر روی

تو علمدار لشکری اول من جان خود را نثار ان بزرگوار مینمایم عباس فرمود ای پسر برادر
ای علی اکبر اگر تو کشته شوی نور چشم برادرم میرود قاسم سر جای خود را برداشت
و گفت عمو جان عباس اگر تو بروی کمر عمویم میشکند و هرگاه پسر عمم علی اکبر برود نور چشم عمویم
میرود اما من یتیمم پدر ندارم دل کسی بر یتیم کسی نمی سوزد اول من کشته میشوم و
جان خود را نثار عمویم مینمایم همینکه امام علیه السلام اینکلام از وی شنید پس آن
نجیمه دوید و او را در بر کشید و فرمود عمو جان من عنقریب تمام همه شما افراد کشته
خواهید شد چون ان شب بروز رسید و افتاب عالمتاب از مشرق طالع شد نوبت
سربازی و جان نثاری بحضرت قاسم رسید بنابر انچه در کتاب بحار و عوالم روایت
کرده اند اینست که حضرت قاسم چون عم بزرگوار خود جناب سید الشهدا را در روز تنها و
غریب و بیکس و بی یاور دید با انکه هنوز بحد بلوغ نرسیده بود غیرت هاشمیه اش
بجوش امده از برای اذن گرفتن بجهة جان نثاری روانه خدمت عموی خود گردید
فَلَمّا نَظَرَ الْحُسَیْنُ اِلَیْهِ اَنَّهُ قَدْ بَرَزَ اِعْتَنَقَهُ وَجَعَلا یَبْکِیانِ حَتّی غُشِیَ عَلَیْهِما یعنی چون
نظر ان بزرگوار باو افتاد که بجهة اذن خواستن برای جهاد می اید اغوش رحمت گشود
ان فرزند دلبند برادر خود را چون جان شیرین در اغوش رحمت جای داد و دست در
گردن او حمایل فرموده و هر یک چندان گریستند و بیقراری کردند که از گریه
هر دو غشی کردند پس از انکه افاقه حاصل شد عرض کرد که ای عم عالیمقدار اجازه فرما
که بمیدان کارزار این کفار رفته جان خود را نثار مقدم شریف گردانم فقال الحسین لا یا

یا بنی

یَا ابْنَ الْاَخِ اَنْتَ مِنْ اَخِی عَلامَةٌ وَاُرِیدُ اَنْ تَبْقی لِی لِاَتَسَلّی بِکَ وَلَمْ یُعْطِهِ الْاِجازَةَ لِلْبِرازِ
اه وا مصیبتا که ان بزرگوار بر او قضا رد جواب و فرمود که ای فرزند برادر تو از برادرم
حضرت امام حسن یادگاری میخواهم که تو از برای من زنده بمانی تا انکه تسلی قلب حزین خود را
بتو نمایم پس او را اذن جدال نداد پس از انکه حضرت قاسم مایوس شد رفته بگوشه
تنهائی با هزاران درد و هزار غم با قلبی محزون و چشمی گریان سر بزانوی بیکسی گذاشته
میگریست که ناگاه بخاطر شریفش خطور کرد که پدر بزرگوارش تعویذی بر بازوی راستش
بسته و باو وصیت فرموده که ای فرزند گرامی هر وقت بتو الم و مصیبتی روی دهد
که متحیر بمانی بر تو باد که ان تعویذ را بگشائی و انچه در ان نوشته ام عمل کنی پس با خود اندیشه
نمود که انچه از عمم گفتنم بچنین مصیبت و الم مبتلا شده ام پس ان تعویذ را گشود
دید که در ان نوشته است که یا وَلَدِی یا قاسِمُ اُوصِیکَ اَنَّکَ اِذا رَاَیْتَ عَمَّکَ الْحُسَیْنَ
فِی کَرْبَلا وَقَدْ اَحاطَتْ بِهِ الْاَعْداءُ فَلا تَتْرُکِ الْبِرازَ وَالْجِهادَ لِاَعْداءِ اللّهِ وَاَعْداءِ رَسُولِهِ
وَلا تَبْخَلْ عَلَیْهِ بِرُوحِکَ وَکُلَّما نَهاکَ عَنِ الْبِرازِ عاوِدْهُ لِیَاْذَنَ بِالْبِرازِ لِتَحْظی بِالسَّعادَةِ
الْاَبَدِیَّةِ یعنی ای فرزند دلبندم ای قاسم وصیت میکنم ترا بانکه هر زمانی که دیدی عم
بزرگوار خود حسین را در کربلا که احاطه کرده اند دور اطرافش را اعداء پس نشود که ترک
کنی مبارز شدن و جهاد کردن با دشمنان رسول خدا و خدا را و نباید که بخل کنی در
فدا کردن روح او را برای او و هر چند عم بزرگوارت اذن جدال ندهد تو تجدید
عود نما و التماس کن تا او را راضی گردانی و اذن از او حاصل نمائی تا انکه بسعادت

پرالم میزدند و از برای دعوت عروسی بعضی روی خود را بجانب قبر جد بزرگوار
خود کرده واجداه میگفتند و بعضی روی خود را به نجف کرده و بناله و اعلیاه افغان
میکشیدند و بعضی روی خود را به بقیع کرده صدای ملجاه عروس و داماد جناب فاطمه
طاهره را و بعضی دیگر پدر داماد حضرت امام حسن را برای مجلس عروسی دعوت مینمودند
و بالجمله در روز عاشورا بنوعیکه بعرض شیعیان و محبان رسید گذشت تا کار رسید
پس از تهیه اسباب عروسی آقای مظلومان و سردار شهیدان و پناه بیکسان جناب
سید الشهداء بدست مبارک خود قبائی را که از امام حسن بیادگاری داشت
قامت موزون و سرو روان داماد نوجوان خود بیاراست و عمامه آنجناب را بر فرق
همایونش گذاشت و دست ید اللهی را حنا کرده بیک دست دست داماد را گرفته
و بدستی دیگر دست فاطمه نوعروس دختر خود را گرفته و در میان ایشان که رشک
حور و غلمان بودند اجرای صیغه عقد فرموده پس بهمراه ایشان تشریف برده و در خیمه
علیحده دست ایشان را بدست یکدیگر داده در عوض اینکه شادی کنان از حجله گاه ایشان
بیرون تشریف بیاورد گریه کنان بیرون تشریف آورد این انتقام رفتار بیوفا چرخ
با این عمل معامله مرحوم شنید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

روز دیگر بعد از حمد بر خدا و نعت بر رسول و بر سر مطلب چون کلام در شکر نعمت
لطف او لطفیست بیرون از عدد فضل او فضلیست افزون از شمار که هر نفسی

دو نعمت

زبانی بایدمان شکر یک نعمت نگویی از هزار چنانکه گفت مردی بخارکش بجوان
بخود مغرور خارکش پیری با دلق درشت پشته خاری همی بردی بپشت
لنگ لنگان قدمی برمیداشت هر قدم دانه شکری میکاشت کای فرازنده این چرخ بلند
وی نوازنده دلهای نژند کنم از جیب نظر تا دامن چه عزیزی که نکردی با من در دولت
برخم بگشادی تاج عزت بسرم بنهادی حد من نیست ثنایت گفتن گوهر شکر
عطایت سفتن نوجوانی بجوانی مغرور رخش پندار همی راند ز دور آمد آن
شکرگذاریش بگوش گفت کای پیر خرف باش خموش عمر خود را تو بخواری باختی عزت
از خواری همی نشناختی پیر گفتا که چه عزت بر از این که نیم بر در تو خار حزین کای
فلان چاشت بده یا شام نان آب که خورم واشام شکر گویم که مرا خوار نساخت
بخسیسی چو توگرفتار نساخت بره حرص شتابنده نکرد بر در شاه و گدا بنده نکرد
داد با این همه افتادگیم عز آزادی و آزادگیم قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ
السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ یعنی خدای بیرون آورد شما را از شکمهای
مادران شما که نمیدانستید چیزی را از دفع مکاره و جلب منافع از خود و داد بشما گوش
و چشمها و دلها که تعقل کنید در مصنوعات و جزئیات اشیاء را بحواس دریابید
و در تدبیر معاش و معاد خود نظر کنید شاید شکر کنید بر این نعمتها در جای دیگر
از کلام الله میفرماید فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ

میفرماید حضرت بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده از روزیهای حلال
و شکر کنید نعمت خدا را پس ای برادران فراموش نکنید از شکر نعمتهای حضرت سبحان
و این همه نعمتهای فراوان چه از نان و چه از غیر آن و از همه آن بالاتر تن درستی
جان قدر شناس آن که اگر یک دندان تو درد گیرد فریاد الامان همه نزدیکان
و همسایگان از تو گریزان شود برادر جان نعمتها آن که دانستی قدر تن درستی جان
زنهار مغرور مشو بزیادتی نان و زراعت زارعان که هرگاه نعوذ بالله غضب نمود
حضرت منان اثری نمی‌ماند از آن و پشت دست خواهی گزید بدندان و خواهی بود در
ندامت از آن وقت تو را چه چاره ای بیچاره که از کف داده آنهمه نعمتهای فراوان
و چنین مدان در این عالم امکان که تبدیل نعمت همیشه در کار است با این همه کفران نعمت و دری
این کان ناگاه که حکم میشود از رزاق انس و جان که ای آسمان باران مباران و ای زمین
گیاه مرویان بلی آنوقت میبینند مردمان که زمان فراوان دیگر نمیدانند قدر آن نعمته
در هر مکان بخصوص طایفه زنان می بینید که همه چیز ارزان و نشنیده اند کلام
پیغمبر آخر الزمان که بعایشه بیان فرمود در وقتیکه چشم مبارکش افتاده بود بر پاره
از نان برداشت ادب نمود و جان و فرمود که عایشه گرامی بدار نان را که چون نعمت
خالق بیچون از دست کسی بیرون رفت دیگر بآسانی بر نمیگردد چون حکایت حرمت
نان آمد بمیان این حدیث را بشنو کاشف اسرار حقایق مولانا جعفر بن محمد الصادق
فرمودند که روزی که روزی جناب حضرت رسول فرمودند که گرامی بدارید

نان را

نان را که عمل کرده الله در نان آنچه در میان عرش است تا زمین و آنچه در زمین است از
مخلوقات خدا تا نان بعمل آمده است حکایت یکی از کار تجار میرفت بزیارت خانه خدا مردی
همیان خود را از کمر گشوده بود و مشغول شغلی شده بود وقت حرکت از نظر وی رفت
و چند منزل برفت دید همیان که سه هزار دینار در آن بود فراموش شده اصلا
از رفتن مال اختلال در احوال آن عقیدت سگالی بهم نرسید و گفت شکر خدای را
که در راه او مالم رفت و رو بمقصد خود میرفت بعد از مراجعت از زیارت مردی
شد بیمونه بضاعت از بسیاری شماتت عیال خود را برداشت و سفر اختیار کرد
تا رسید بمزرعه که در آن کاروانسرائی بود خراب شب شد در آنمکان منزل نمود
شبی بود بسیار سرد و تاریک و زوجه او حامله در آنحال او را درد زائیدن
گرفت و وضع حمل او شد و اظهار گرسنگی بشوهر خود کرد یک دانگ و نیم نقره با خود
داشت برداشت و آمد بزحمت تمام اندکی شیره و روغن خرید و برخود میلرزید
که در همین اثنا پای او لغزید و افتاد و تمام بریخت و ظرف شکست این تاجر شاکر
مشغول شد بشکر گذاری و لیکن یادش آمد از گرفتاری زوجه و خجالت در زن
از پس شروع نمود بگریه دکان دار از صدای گریه او بیدار شد سوال نمود سبب گریه را
و او حکایت کرد دکاندار گفت اینهمه گریه و بیقراری چرا گفت اینهمه بیقراری من از
آنست که شاید نتوانم در مرتبه امتحان صبر کنم وقتی از من سه هزار دینار از دست
رفت و ابدا آه نکشیدم گفت در کدام منزل سه سه هزار دینار از کف تو رفت

کفت که فلان منزل پس دکان دار او را بخانه خود برد با عیال و چند روز مهمان
داشت و بعد همیان زاد در پیش او نهاد که سه هزار دینار بی‌چون مرد نظر نمود
همیان خود را دید پرسید که کجا یافتی کفت همان مکان که تو فراموش کرده بودی من
رسیدم و برداشتم و طوری شد که نتوانستم خرج کنم تا این زمان که بدست
صاحبش رسید بلی برادر باید شاکر بود فرمود رسول رب ودود جمعیکه در زمان
انحضرت بودند که میخواهید حدیثی برای شما نقل کنم عرض نمودند که بلی یا رسول الله
فدای تو باد پدران و مادران ما پس حضرت فرمود پیغمبری بود پیش از شما که او را
دانیال میکفتند و او یک کرده نان داشت میخواست که در کشتی بنشیند حضرت
دانیال ان کرده نان را بکشتیبان داد پس کشتیبان ان کرده نان را بدور انداخت و کفت که
من چه میکنم این نان را در پیش ما در زیر دست و پا ریخته همیشه پایمال چون دانیال
این حال را دید دست بدرکاه رب مجید برداشت و عرض کرد ای پروردکار نان را
کرامی دار که چنین خوار و زار در میان بندکان است پس وحی فرمود ملک
سوی اسمان که باران مبار و ای زمین کیاه مرویان پس باران از ایشان قطع شد
و قحط شد بدید امد وکار بجائی رسید که یکدیکر را میخوردند از انجمله دو زن را
فرزند بود هر یک قرار دادند که فرزند خود را بخورند از هر دو زن ان طفل
بخورند فرداشب بمقتضای قرار داد امد بخانه ان زن و کفت طفل خود را بیاور تا
بمادر خود او بخفت و ان زن اشک از چشمهای خود فرو ریخت و از این قرار به راه

اندکار

ان کار کریخت و امتناع نموده پس بخاصمه خود را در انحال خدمت حضرت دانیال اوردند
فرمود که کار بانجا رسیده عرض کردند بلی ای پیغمبر پس دست بدرکاه ملک برداشت و کفت
الهی رحم نما بر اطفال این بیچارکان و بکناه کشتیبان بر ایشان مکیر پس خداوند سمیع بصیر
بر صغیر و کبیر ایشان رحمت فرمود باسمان که باران ببار و بزمین که باران ببار و ای
زمین کیاه برویان و اکر میخواهی بدانی که دوستان خدا چکونه شکر نعمتهای جناب
اقدس الهی را بجامی اورند بشنو در انکه امده که روزی عیسی روح الله بدرکاه ملک علام
عرض کرد که الهی دوستی از دوستان خود را بمن بنما خطاب رسید که ما را دوستی است
در فلان بیابان او را دریاب انجناب امد بشتاب زنی را دید افتاده در اقتاب
که نه دست دارد و نه پا و نه چشم و موریه مکس بر ان بیکس هجوم اورده در ان
بیابان زبان بشکر خداوند کشوده میکوید الحمد لله علی نعمائه والشکر علی الائه حضرت
روح الله چون او را چنین شاکر دید درکاه الراغب درکاه متعال او را دید
بر این احوال و این کلمات را شنید بدین منوال سلام کرد جواب داد و علیک السلام
یا روح الله فرمود تو چشم نداری و را ندیدی از کجا او را شناختی ان زن عرض نمود
که ان دوست که ترا باین راه نمود بمن اعلام کرد فرمود انجناب که تو را نه چشم است
و نه پا و نه دست بکدام نعمت خدا مشغولی بذکر الهی و شکر ان نعمت را میکنی کفت
الحمد لله دلی داده شاکر و تنی صابر و زبانی ذاکر که خداوند را بیکانکی یاد میکنم
و هرچه الات معصیت بود خداوند کریم از من برداشت اکر چشم داشتمی بنا محرم

نکر بستمی و اکر دست داشتمی چیزهائی بر زمین نشستی برداشتمی و اکر پا میداشتم پای بجا
بر میداشتم این همه نعمت که خداوند عزت داده چرا شکر نعمت او را بجا نیاورم فرمود
ان برکزیده حضرت باری تو را غمخواری و پرستاری که میکند در این بیابان کفت
انکه هفت زمین و هفت اسمان را نکاه داشته کفت تو را ارزوئی هست کفت اری
ارزوئی است کاهی دلم بسوی وی نکراهت ان خداوند میخواهم که این غم از دلم برود
پس حضرت روح الله چون بار ره راه امد دید روشنی ان شیر رسیده کفت سبحان الله
کمان بیزن بمراد خود رسید بلی برادران اینطریق بوده حالت شکر کذاران و ما
و شما چنین بر امده ایم در طریقه کفران نعمت حضرت سبحان و نمی اندیشیم از زوال ان
پس ای عزیز قدر بدان این نعمت فراوان را و شکر کذاری کن در هر ان ما بندکان نزدیکی
خوان این پایه بوده ایم کوی سعادت از کرم شر ربوده ایم بنجه منتی بسفره نعمت
نشسته ایم بیطاعتی به بستر راحت غنوده ایم ما را بهانه کرم خویش کرده اند
در هر سرای انعمه احسان نبوده ایم کامی نرفته دامن مقصد کرفته ایم تخمی نکشته
حاصل مطلب مطلب ربوده ایم بر مادر فزایش نعمت کشوده اند چندانکه ما بغفلت
غفلت فزوده ایم عزیز من حرمت نعمت خدا را باید داشت و همت را بران کماشت
که ان هر نعمتی تخم سعادتی کاشت و در هیچ ان فرو کذاشت ان نعمت و شکر خداوند نکرد
و من و شما با این ملاحت قلیل انعمه فر نعمت که ببرکت حضرت رسالت پناه که
خداوند عزت رحمت فرموده و ما را چنین پنبه غفلت در کوش و اویلاه کر چو غفلت

بجهت نعمتی

چه قدر از جام محبت بیامد هوش شده ایم و عجا طرهانیز رسید با این همه نعمت که رب
کرامت فرموده ای انکه ادعای انداری که تو هم شکر کذاری خواهی یا پنداری انعمه نالد وزاری
و سفر اری برای نان بی خورشی که بدست اوری ره که باین خواری و تو که این همت در
پیش خود میکذاری و از هیچ جاجز نداری و یک کلمه حمد و شکر بر زبانت جاری نمی شود
تو پنداری که در درکاه حضرت باری شکر کذاری یا بسیار با اعتباری حاشا
و کلا که چه قدر شرمساری و خواری و چنین نداری عادت نموده بر بیچاره یاری
اینقدر بدان که حضرت سبحان در هیچ حال از تو فراموش ندارد و تو چرا از ذکر او
فراموش کنی فراموشت نکرد ایزد در انحال که بودی نطفه مدفون مدهوش
روانت داد و طبع و عقل و ادراک جمال نطق و رای و فکرت و هوش ده انکشت مرتب
کرد بر دست دو بازو بیت مرکب کرد بر دوش کنون پنداری ای ناچیز همت
که خواهد کردنت روزی فراموش انصافا که ما و تو بسیار کافر نعمتیم و غافل
از ولی نعمتیم و با این احوال طالب جنتیم مکر من باب اللطف و المتفضل ببرکت سید
رسل لحوری لشوید و در بعضی ان اخبار است که امام الجان صادق ال محمد صلی الله
علیه واله فرمود که پدرم نلوش میداشت که دست مبارکش را بالعدی چیزی که در
او چیزی از طعام بوده باشد برای تعظیم طعام امام خود میکید باکودکی که چیزی
انجناب بود میمکید و میفرمود طعامی که از خوان افتاده بر میچینم و خادم می بخشد
ای عزیز حرمت بدار انعمه نعمتهای پروردکار و زنهار در لیل و نهار غافل

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری چه پسند
که غافل شدند از نعمتهای الهی بوسوسه ابلیس لعنت پناهی و خداوند تعالی ایشان
لباس جوع را پوشانید شکر منعم واجب آمد در خبر ورنه بگشاید در خشم و سقر
ای عزیز همه را برای ما و شما خلق فرموده و ما را برای معرفت خود همه فرمان تو را
می برند تو فرمان خدا را ببر و نعم ما قیل اگر باد و برف است و باران و میغ وگر رعد
چوگان زند برق تیغ همه کاردارند و فرمان برند که تخم تو در خاک می پرورند
وگر تشنه مانی ز سختی مجوش که سقای ابر آب آرد بدوش بامر تو بهار فراش
وار همی گستراند بساط بهار عسل دادت از نحل و من از هوا رطب دادت
از نخل و نخل از نوای خور و ماه و پروین برای تواند قنادیل سقف سرای
تواند ز خارت گل آورد و از نافه مشک زر از کان و برگ تر از چوب خشک
بدست خودش چشم و ابرو نگاشت که محرم باغیار نتوان گذاشت توانا که
او نازنین پرورد بالوان نعمت چنین پرورد بجان گفت باید نفس بر نفس
که شکرش نه کار زبانست و بس خدایا دلم خون شد و دیده ریش که می بینم انعامت
از گفت بیش نگویم دد و دام و مور و سمک که فوج ملایک بر اوج فلک هنوزت
سپاس اندکی گفته اند که از صد هزاران یکی گفته اند برو سعدیا دست
و دفتر بشوی براهی که پایان ندارد مپوی حالا بشنو تا حقیقت شکر را عرض کنم
بدانکه شکر را سه اصل است علم و عمل و حال اما علم شکر شناختن نعمت است

از منعم و

از خداوند تبارک و تعالی و اما عمل هم بدل تعلق دارد و هم بزبان بلکه تمام اعضای
انسان و اما حال آن شادی دلست که بی اندیشه نعمت حاصل شود و تا مرد
واضح نشود چنین حالی نمیشود اما علم آنست که بدانی آنچه نعمت که هست از
بالا و پست بدن تو شکیک احدی نیست شریک الا که مختص است بخداوند پس بدین
و تا در آن نعمتها دیگر را بینی یا آنکه اسباب در میان بینی شکر تمام نکرده چنانچه هرگاه
سلطان تو را خلعت دهد چنان دانی که خلعت سلطانی بعنایت وزیر بوده است
شکر پادشاه را نکرده بلکه قدری از وزیرست و قدری از سلطان دانستی مرادی چنان
لیکن اگر بدانی که خلعت بتوقیع رسید و توقیع بقلم و کاغذ در این نیست نقصانش
سهل است که اگر چنان دانی که خزانه دار بتو داد این هم عیب ندارد بشرط آنکه بدانی
در دست آقای صندوقدار یا خزانه دار چیزی نیست از خودش هر چه هست
از سلطانست و او مسخر است چون حکم سلطان بشود خلاف نمیشود و اگر
حکم نشود ابدا نمیدهد کذلک اگر تو نعمت روی زمین را از باران و میغ بدانی
و نجات کشتی را از باد راست که مرغوبست اینجا شکر تو راست نیاید لیکن هرگاه
بدانی که ابر و باران و آفتاب و کواکب و هر چه هست تمام در قبضه قدرت حق تعالی
چنان مسخرند مثل قلم در دست کاتب که قلم را اصلا حکم نباشد در این نوع از شکر
عیبی بنظر نمی آید و هرگاه نعمتی بتو رسید که آدمی بتو داده و تو او را از ابزار بدانی
باز در نقصانی و تو نمیدانی که اگر نبود خواست حضرت سبحانی بتو نمیداد یک قرص

نانی چه جای نعمتهای باین فراوانی بی از آن داد که خالق عباد فرستاد براو موکلی
که عبارتست از داعیه که در دل او انداخته که بلا فلان چیز را که نفع
و خیر تو در آخرت یا در دنیا در آنست که اینرد طمع اینجهان یا آنجهان بتو میدهد
و اگر این نباشد که ملاحظه دنیا و آخرت یا خیر نیابد و نه آخرت بلا العکس حبه
و دیناری بتو نمیداد پس هرگاه دانستی که تمام بنی نوع انسان مانند صندوقدار
سلطان میباشند و در دست ایشان چیزی نیست و ایشان مانند قلم اند
در دست کاتب آن وقت خواهی توانست که شکر بجا آوری بلکه همین معرفت عین شکر است
دیده خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن این بود علم شکر اما عمل
که هم تعلق داشت بدل و زبان و تمام اعضای انسان شرح آن برادر جان بر سبیل
اختصار بدان که اما بدل آن تو ربوده که در بهشت هر کس هر نعمت که دیدی رسید و
حسد نبری و همه خلق را خیر خواهد و چشم دل از نعمتهای فراوان که در بهشت
مهمان میباشد بپوشد و اما زبان آنکه شکر کند بر هر نعمت و الحمد لله گوید در
همه احوال و اظهار شادی از ولی نعمت کند چنانچه فرموده که وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ
فَحَدِّثْ گر بهر موی دو صد جان برم شکر موئی ناورم چونه بکرم بد بسی
کردم نکو پنداشتم هیچ جای آشتی نگذاشتم ابن بابویه رضی الله عنه روایت کرده است
که حضرت یوسف با لشکر خود گذشت بر زلیخا در حالتیکه بر روی خاک ره نشسته
بود شوکت و سلطنت یوسف را دید و گفت حمد خداوندی را سزاست که پادشاها

بعصین

بمعصیت ایشان بنده گردانید و بندگان را بطاعت و شکر و صبر ایشان پادشاه گردانید
محتاج شده ام بر ما تصدق کن یوسف فرمود که نعمت خدا را حقیر شمردن و کفران نعمت
مانع روزیش میگردد پس باز گشت کن بسوی خدا تا چرک گناه را بآب توبه از تو
بشوید بدرستیکه محل استجابت دعا و شرطهای پاکیزه گی دلها و نیکی و صفای عملهاست
زلیخا گفت هنوز تلافی و تدارک گناهان گذشته را نکرده ام شرم دارم از
خداوند عالم که طلب رحمت از او نمایم هنوز این بنده گریه و آب دیده گان خود را
نریخته و بدن در بوته طاعت و عبادت نگداخته و کار خود را نساخته فرمود
یوسف پس سعی کن و اهتمام در لیالی و ایام در طاعت ملک علام که باب توبه گشوده است
پیش از آنکه عدد ایام و ساعات عمر منقضی شود و مهلت زندگانی سر آید و فرمود
یوسف پوست گاوی پر نمایند از طلا و بدهند زلیخا گفت روزی الیه از خانی
خداوند اگر مقدر و مقرر شده میرسد و من تا اسیر غضب و سخط خالق خود بوده ام
فراوانی نعمت و راحت را چه میکنم یکی از زنان حضرت یوسف عرض نمود که این
زن که بود که از سخنان خود جگرم را پاره نمود حضرت فرمود که این زلیخا بود
که دایم فرح بود و شادی در روزگار و اکنون گرفتار در دام انتقام پروردگار
شد پس یوسف او را بعقد خود در آورد باکره دید پرسید که با آنکه سالها
شوهر داشتی چگونه است که باکره بودی عرض کرد که شوهرم عنین بود و قادر
نبود بر مقاربت زنان باری احدی نمیتواند احدی از عهده شکر گذاری بر خیزد

از نعمتهائی که خداوند عالم مرحمت فرموده برایل چه جای اینکه ما کمان بکنیم که بواسطه
شکرگذاری نعمتهای پروردگار عالم به بهشت برویم برادر جان عرض کردم که
من باب المفصل است والا درایق و در نعمت نظر کن و در این آیت عمل تا ابد ببین
که خدای عز و جل چه قدر مرحمت فرموده خداوند عالم در قرآن میفرماید
بر بندگان که كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ
غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ یعنی بخورید از پاکیزه‌ها و حلالها که شما را روزی کرده‌ایم و از حد
در مگذرید یعنی ستم نکنید یا ذخیره نه‌نهید برای روز دیگر باشد فرو نگذارید
که لشکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقود یا آنکه نعمت را بمعصیت صرف نکنید
که اگر چنین کنید پس حلال میشود بر شما غضب من و هر که برا و فرود آید غضب
و خشم من فقد هوی پس تحقیق افتاده در هاویه یا آنکه هلاک شد نعوذ بالله
من غضب الله و من سخط الله اورده اند که عابدی در زمان سابق در عبادت و ریاضت
شاق و بر نفس خود فایق آمد در سر کوهی منزل نموده و بعبادت حضرت ودود
اقدام مینمود و همه روزه در روزه و شبها اهتمام تمام در عبادت ملک علام
در انجا مینمود و پروردگار درختی از انار در دم غار برای او از برای و چشمه آب
حضرت وهاب بوی ارزانی داشت و او تخم عبادت میکاشت و لحظه دست از طاعت
بر نمیداشت تا آنکه خواست از رب ودود که در سجود قبض روح او شود که روز
قیامت سر از سجده بردارد خداوند اجابت کرد و عندلیب گلشن جلیل جبرئیل خدمت

حدیثه

برگزیده رب جلیل صاحب مقام محمود محمد صلی الله علیه و آله عرض نمود که در لوح محفوظ
دیدم که چون سر از سجده بردارد در روز قیامت بفرماید حضرت عزت که برو از
باب فضل و رحمت داخل شو بجنت پس عرض کند بدرگاه حضرت متعال که چه شد
اجر و مزد عبادتهای ششصد سال که امروز برحمت خود مرا در بهشت جای
میدهی بفرماید جناب اقدس الهی بفرشتگان که حساب او را بکنید چون حساب
او را بکنند ششصد سال عبادت او در درگاه پروردگار مقابل شود با یک دانه انار
ای بیچاره تبه روزگار برو فکری برای خود بردار پس بفرماید خداوند عالم که
شکر نعمتهای دیگر کجاست چون عابد این کلام شنود سر خجالت پیش انداز دخطاب
رسد که بکشید او را در دوزخ پس فریاد برآورد که بد کردم غلط کردم بر من ترحم
نمای و مرا ببخش بحق و داخل بهشتم نمای پس خداوند رحیم رحم نماید و او را بخشایش
و در بهشت برایش بگشاید ای وای ای وای هرچه میکردم قبلی نعمتم دادی دلی
حق شناس کر زبان کردم به بیداد نعمت صد یکی نتوانم از شکر تو گفت
ای برادر چه جواب ملک اکبر را در صف محشر خواهیم داد که ما همه و فور نعمت از
لطف خدای عزت و مائی ما بیکان بی بضاعت از حد در گذشته‌ایم و تخم غفلت
در زمین دل کشته‌ایم نه هرگز در صدد اصلاح خود و شان غیر بلکه شب و
روز در چاره خود و دیگران بسیار عمر خود را برباد داده‌ایم و خداوند کریم در
کتاب عظیم فرموده که كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ یعنی

بخیزید و بیاشامید از روزی که خدا شما را داده و از حد در مگذرید در روی
زمین در حالتیکه فساد کنندگان و تبه روزکاران اند فرمودند حضرت صادق
علیه السلام که هرگاه کسی آب بخورد و یاد لب تشنه حسین علیه السلام کند صد هزار
گناه از نامه عمل او محو میشود و صد هزار حسنه در نامه عمل او ثبت میشود و صد هزار
درجه در بهشت برای او بلند میشود ای کاش دنیا و دین کی فراموش خاهم کرد
از قتیلی که لب تشنه با هزار و هشصد و پنجاه و یک جراحت بر زمین افتاده و هر کس که
میرسید ضربتی بر بدن شریفش میزد راوی گفت در اینحالت عبدالله کودکی بود
آنحضرت امام حسن علیه السلام چون دید که تمامی اهل بیت پراسیمه و مضطرب شدند
سوال نمود که عمها شما را چه میشود گفتند که ای نور دیده میخواهند کافران عموت را
بکشند پس آن کودک بی اختیار بیرون دوید از خیمهگاه بجانب قتلگاه دنبال عمش
مرحوم سید در لهوف میفرماید فخرج عبد الله بن الحسن بن علی و هو غلام
لم یراهق من عند النساء یشتد حتی وقف الی جنب الحسین فلحقته زینب بنت علی
لتحبسه فابی وامتنع امتناعا شدیدا فقال لا والله لا افارق عمی حاصل مضمون حدیث
اینست که ناگاه عبدالله پسر حضرت امام حسن که کودک بود از خیمه زنان دامن
سراپرده میکشان گریان و نالان بیرون آمد و حضرت سید دید که خود را نزد عم غریب
بیکس خود رسانید پس جناب زینب خاتون خود را باو رسانید و میخواست که او را
نگاه دارد و آن کودک صبر نمیکرد پس آنحضرت در میان میدان بصدای بلند فرمود

لم یخیر

که ابحر ای خواهر او را نگاه دار پس هر چند آنمظلومه مبالغه مینمود که او را نگاه دارد آنطفل میگفت
بخداوند عالم قسم که از عموی خود مفارقت نمیکنم و نخواهم کرد پس آن کودک پی پدر خود را
بعموی مجروحش رسانید و میگفت که ایعم بزرگوار ما کودکان و زنان آب نمیخواهیم برخیز تا
بخیمهگاه رویم پس ملعونی که بحر بن کعب یا حرمله ابن کاهل لعین بود تیغی حواله آنحضرت کرد
پس آنطفل گفت یا ابن الخبیثة اتقتل عمی یعنی ای حرامزاده میخواهی عموی مرا بکشی و دست را
سپر عموی خود کرد پس آن ظالم تیغ فرود آورد و دست آنطفل را قطع نمود آه آه و اعماه
کرد در بعضی وارد شده است که پوست زیر بغل او جدا نشده بود و دست او در پهلوی او انا حارث
آویخته بود پس آنطفل فریاد کرد که یا اماه در کجی یعنی ای عموی بزرگوار مرا دریاب پس آنطفل
آنمظلوم در بغل خود گرفت و فرمود که ای فرزند برادر صبر کن در آنچه بر تو وارد شده و جزای
خیر از خداوند بخواه و در این ساعت بآبا صالحین خود ملحق خواهی شد پس حرمله
حرامزاده ملعون تیری زد و آنطفل را در دامن مظلوم کربلا شهید کرد و در حدیث است
که زینب خاتون علیها السلام ناله و گریه میکرد و میفرمود که ای پسر برادر کاش مرده
بودم و ترا بر اینحال مشاهده نمیکردم آه آه و امصیبتاه که آنطفل معصوم مظلوم جان
شیرینش در دامن عم بزرگوارش با شیبانه قدس پرواز کرده و بآبا صالحین و
اسلاف راشدین خود ملحق گردید ای دوستان وای ناله کنندگان چه آباد درآنحالت
بران بزرگوار چه گذشت مگر دوستان و شیعیان میتوانند مصایب سید
مولای خود را بشنوند و محزون و گریان نگردند تروا الله بلکه بمحض استماع آنچه

مقدس مظلوم کربلا وان کرفتار وادی محنت وبلا مجروح نه کالان میکردند زیراکه
همه مصائب انغریب شهید جکرشکاف است وخصوصا بعضی ازانها که محبت خالص را
قدرت برکفتن وصبر بر شنیدن ان نیست وایکاش که قبل از شنیدن انها از مادر
متولد نشده بودیم یامرده بودیم وحال که مطلع شدیم ایکاش که بتوانیم در عوض اشک
خون از چشمهای خود جاری کنیم وایکاش که بتوانیم ازکریه هلاک شویم مثل انکه در کتب
احادیث معتبره وارد شده است که انوقتیکه انغریب شهید بر زمین افتاده بود
ودر نهایت تشنکی بود وزبان معجز نظامش در دهان مبارکش خشکیده بود
وان هرکس حرچه اب میطلبید از احدی جواب نمی شنید تا انکه شمر ملعون بنزدیکی
تمکاه امد وفریاد زد که ای انت یا حسین یعنی در کدام کوشه افتاده ای حسین پس
انجناب جواب داد که در اینمکان در خون طپانم اه اه وا مزاه که جون ان بیحیا که خدا
هرکز دهان انشقی را از اتش جهنم خالی نکرداند پیش امد وکفت که ایا شربتی از اب
میطلبی هذا المطلب محال ولکن ابشر بالنار الحمراء او شرب الحميم یعنی این مطلبی است محال
ولکن بشارت میدهم ترا ای حسین که حال هلاک میشوی و وارد جهنم میکردی
ودر عوض اب خوشکوار فرات ابهائی که در جهنم جوشیده خواهی اشامید پس انکافر
عنید بجانب خیمهای انمظلوم غریب وحید رویده ونیزه خود را بر خیمها میزد ومیکشید
ومیکفت که علی بالنار احرقه علی من فيه یعنی اتش بیاورید که خیمه او را با هرکس که
درانست بسوزانم پس ان بیکس غریب ان نداء را شنید فرمود که ای پسر ذی الجوشن

فرز

قوتی که میخواهی اهل وعیال مرا بسوزانی امید وارم که خدا وند ترا باتش غضب
خود بسوزاند پس شبث ابن ربعی پیش امد وانملعون را ازان فعل زشت سرزنش
کرد واو خجالت کشید وبمکان خود بر کردید ودر کتاب مصائب المعصومین روایت
شده که هلال ابن نافع کفت که با اصحاب عمر ابن سعد علیه اللعنه بودم پس ناکاه
ازمیان لشکر بیرون امده بنزدیک انمظلوم رسیدم دیدم که انجناب متوجه
احوال خود شده وجراحات بدن خود را ملاحظه میفرماید بخدا وند عالم قسم
که هرکز ندیده بودم کشته مجروح بخون اغشته را که خوشروتر از او بوده باشد
ودر حالیکه که نور صورت منور او وحسن جمال او مرا از فکر قتل او بیرون برده
بود وشنیدم که از شدت تشنکی اب میطلبید وشخصی از لشکریان جواب میداد
که لا تذوق الماء حتى ترد الحامية وتشرب من حميمها یعنی نخواهی اب اشامید
تا انکه وارد جهنم شوی وان ابهای جوشیده جهنم بیاشامی پس انجناب او را جواب
داد که شمر چنان است که من وارد جهنم شوم وان ابهای ان بیاشامم بلکه وارد میشوم
برجدم رسول خدا صلی الله علیه واله وهم نشین او خواهم بود در خانه ومنزل او
خواهم بود در قصر بهشت ونزد بزرکوارم علی ابن ابیطالب علیه السلام واز شراب طهور
جنت خواهم اشامید ودر نزد ایشان شکوه اینکه بر من ظلم وستم کرده اید خواهم نمود
پس چون ان بزرکواران این سخنان را شنیدند همه از بی شرمان بی ایمان یکدفعه
بغیظ در امدند وامادهٔ قتل انمظلوم شدند حتی کان الله لم يجعل في قلب احد

منهم من الرجز شيئا يعني هيچ كي بر حالي بودند كه گويا خداوند در قلبهاي ايشان
احساس رحم خلق نفرموده بود اراده كرد دراغال عمر ابن سعد ملعون نزد آن
شهيد آمد و مي خواست خود را نزد آن يكي را بقتل رساند فقال عليه السلام
يا عمر انت بنفسك تريد قتلي يعني فرمود اي عمر تو خود ميخواهي كه بدست خود مرا
بكشي و شهيد نمائي پس آن شقي بد عاقبت خجالت كشيد و بمكان خود رجعت نمود
الا لعنة الله على القوم الظالمين وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون انا لله
وانا اليه راجعون

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا يتكل الا على عفوه ورحمته الراجون ولا يحذر الا خشيته و
سطوته الخائفون الذي استدرج عباده من حيث لا يعلمون وسلط عليهم الشهوات
وامرهم بترك ما يشتهون وابتلاهم بالغضب وكلفهم كظم الغيظ فيما يغضبون
وامتحنهم بحبهم ليعلم صدقهم فيما يدعون وعرفهم انه لا يخفى عليه شيء مما يسرون
وما يعلنون والصلوة والسلام على محمد رسوله الذي تصير تحت لوائه
النبيون وآله الذين هم الائمة المهديون والسادة المرضيون المنتجبون
صلوة توازي عدد ما كان من خلق الله وما سيكون ويحظى ببركتها الاولون
والآخرون فقد قال الله تعالى في كتابه الكريم وعبرتم خطابه العظيم اعوذ
بالله من الشيطان الرجيم يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا عسى ربكم

ان يكفر

ان يكفر عنكم سيئاتكم ويدخلكم جنات تجري من تحتها الانهار يوم لا يخزي الله النبي
والذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا
نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير حق سبحانه و تعالى در كتاب مستطاب خود ميفرمايد
كه اي اهل ايمان توبه كنيد توبه نصوح يعني توبه خالص از براي خدا كه شايد پروردگار
شما بپوشاند گناهان شما را و كفاره كند آنها را و داخل كند شما را در بهشتها كه جاري
ميشود از زير آنها نهرها و در جاي ديگر ميفرمايد وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون
لعلكم تفلحون يعني توبه كنيد و بازگشت معقولي نمائيد بسوي خدا همه شما اي جماعت
مومنان كه شايد رستگار شويد و در سوره نوح ميفرمايد كه استغفروا ربكم انه كان
غفارا و در سوره آل عمران ميفرمايد كه والمستغفرين بالاسحار و در جاي ديگر ميفرمايد
وبالاسحار هم يستغفرون و از پيغمبر رحمت و غمخوار امت اعني حضرت رسالت جناب محمد
صلي الله عليه و آله ماثور است كه آنحضرت فرمودند الا اخبركم بدائكم ودوائكم قالوا بلى
يا رسول الله قال دائكم الذنوب ودوائكم الاستغفار يعني آيا خبر دهم شما را كه درد شما
چه چيز است و دواي شما چيست عرض كردند بلي يا رسول الله خبر دهيد ما را فرمود
درد شما گناهان است و دواي شما استغفار است و فرمودند كه بسيار استغفار
كنيد تا گناهان شما را رسوا نگرداند و فرمودند كه چون بنده گناهي كند دل او
سياه شود و چون توبه كند صيقل پذيرد و نيز فرموده اند كه خوشا حال كسي كه يافت
شود در نامه عمل او در زير هر گناهي استغفاري و در كتاب نهج البلاغه از حضرت

امیر المؤمنین و قبلة العارفین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که عَجِبْتُ لِمَنْ یَقْنَطُ
وَمَعَهُ الْاِسْتِغْفَارُ یعنی عجب دارم از کسی که از رحمت خدا ناامید شود و حال آنکه
با او است استغفار و نیز در کتاب مستطاب مذکور است که کَانَ فِی الْاَرْضِ اَمَانَانِ مِنْ
عَذَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَرُفِعَ اَحَدُهُمَا فَدُونَکُمُ الْآخَرَ فَتَمَسَّکُوا بِهِ اَمَّا الْاَمَانُ الَّذِی رُفِعَ
فَهُوَ رَسُولُ اللّٰهِ وَاَمَّا الْاَمَانُ الْبَاقِی فَهُوَ الْاِسْتِغْفَارُ یعنی در زمین دو امان است
از عذاب خدای سبحانه و تعالی پس یکی از آنها برداشته شد پس شما الدیگر را بگیرید
و چنگ زنید بآن اما آن امانیکه برداشته شد او پیغمبر است و اما آن امانیکه باقی
مانده پس آن استغفار است پس حضرت امیر این آیه را تلاوت فرمود که وَمَا کَانَ اللّٰهُ
لِیُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِیهِمْ وَمَا کَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ یعنی عادت الله جاری نشده
که خدا عذاب کند ایشان را و حال آنکه مثل تو پیغمبری در میان ایشان باشی و عادة الله
جاری نشده است که عذاب کند ایشان را و حال آنکه ایشان استغفار میکنند و در
کتاب درر و غرر از آن سرور مسطور است که فرموده که مَنْ اُعْطِیَ الْاِسْتِغْفَارَ لَمْ یُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ
وَمَنْ اُعْطِیَ الدُّعَاءَ لَمْ یُحْرَمِ الْاِجَابَةَ و این چند شعر منسوب است بآنحضرت که یَا مَنْ عَدَا
ثُمَّ اعْتَدَی ثُمَّ اقْتَرَفْ ثُمَّ انْتَهَی ثُمَّ ارْعَوَی ثُمَّ اعْتَرَفْ اَبْشِرْ بِقَوْلِ اللّٰهِ فِی آیَاتِهِ اِنْ
یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفْ یعنی ای آنکسیکه در معصیت خدای عادی و سرکش
شدی و از حد در گذشتی و کسب معاصی کردی پس بفکر خود افتادی و دست از آن
برداشتی پس باز ایستادی و بدرگاه خدا توبه کردی و اعتراف بروسیاهی خود نمودی

بشارت باد

بشارت باد ترا که چنین آیه هست در میان آیات کریمه قرآنی که اِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ
مَا قَدْ سَلَفْ یعنی اگر گناهکاران باز ایستند از معاصی کنند خدای تعالی گناهان ایشان
بخشیده میشود بشرطیکه توبه باشد نه اصرار که آن نعوذ بالله استهزا است به پروردگار
و در اخبار وارد است اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ یعنی کسیکه توبه کرد مثل
کسی است که گناه نکرده است و بالجمله خدا و رسول و اهل بیت صلوات الله علیهم توبه
و استغفار را در آیات و اخبار بسیار خطاکاران را امر بآن نموده اند و در خصوص آن
سفارشها و تاکیدها فرموده اند پس ای عاصی تو هرگاه نجات میخواهی که به بهشت
و نهر عین الحیوة برسی باز گشت کن بسوی خدا از معاصی تو مرده عاصی توبه کن
تا دوباره زنده شوی ای برادر جان توبه کن از گناهان در این ماه رمضان
که این جان و این مشت استخوان طاقت عذاب نیران ندارد بد بسی کردم و نکو
نپنداشتم هیچ جای آشتی نگذاشتم ای شب افروز سحر خیزان راه همچه شب دارم
دل و نامه سیاه حالت من گشته چون صبح نخست بی ثبات و خود نما
در هست رحم کن بر غفلت و نادانیم پس که خواند گر تو بیرون رانیم ای
امید ناامیدی کوی تو هر دو عالم را اشارت سوی تو زان عنایتهای بی‌علت
که هست این زپا افتاده را مفکن ز دست پیش از آن کز من توانائی رود
رحمتی کن کز من رسوائی رود دانشم از عالم تحقیق بخش بر طریق مصطفی توفیق بخش
و در حدیث آمده که بنده گناه میکند پس تذکر میشود و بعد از بیست و پنج سال

بی استغفار میکند پس بی امرزد حقتعالی گناه او را و نیست بنده که گناه کند
مگر انکه خدای تعالی او را مهلت میدهد تا هفت ساعت پس اگر توبه کرد نوشته
نمیشود برا وان گناه و دیگران فواید استغفار اینست که روزی را زیاد میکند
و انسان را خوشبوی معطر میدارد و بوی بد گناهان او را رسوا نمیگرداند و صحیفه
عملش که بلا امیر بود سفید گرداند و نور میدهد و توبه از نعمتهای عظیمه است که
حقتعالی باین امت کرامت فرموده است و به برکت پیغمبر اخر الزمان و اهل بیت او
در این امت اسان گردیده است زیرا که در امم سابقه توبه دشوار بود چنانچه در
گوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شود
و چون گناه میکردند بر در خانه ایشان نوشته میشد و در این امت گناهان ایشان را
پوشیده است و گاه بود که در امتهای سابق از یک گناه میبایست که تمام سال یا هفتاد سال
یا صد سال توبه کنند و در این امت موافق روایات مردی بیست سال یا سی سال
یا چهل سال یا صد سال گناه میکند و توبه میکند و یک طرفة العین نادم و پشیمان
میشود خدا همه را باو می بخشد و در امتها سابق بعد از توبه غذاهای لذیذ بر ایشان
حرام بود و در این امت غذاهای لذیذه بعد از توبه بر ایشان حرام نیست و در ان
امتها هر گاه نجاست ببدن ایشان میرسید میبایست که ان را بمقراض ببرند و همچنین
و در این امت اب را پاک کننده گردانیده و با جمله این امت را در پوشانیدن گناهان
و توسعه دادن در توبه ایشان نعمتهای عظیمه شفقت فرموده از انجمله در کتب

معتبره

معتبره منقولست که حضرت رسول در اخرترین خطبه که خواندند بشارتها دادند
عاصیان امت خود را و مژدها شفقت فرمودند خطاکاران ایشان را و فرمودند
که من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته کسیکه توبه کند پیش از مرگ خود بیکسال
خدا توبه او را قبول میفرماید پس فرمود که ان السنة لکثیرة من تاب قبل موته بشهر
قبل الله توبته بدرستیکه یکسال هر اینه بسیار است هر کس توبه کند پیش از مرگ
خود بیکماه خدا توبه او را قبول میفرماید پس فرمود که ان الشهر لکثیر من تاب قبل
موته بجمعة قبل الله توبته بدرستیکه یکماه نیز بسیار است کسیکه توبه کند پیش از مرگ
خود بیکهفته خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود که ان الجمعة لکثیر من تاب قبل
موته بیوم قبل الله توبته بدرستیکه یکهفته نیز بسیار است کسیکه توبه کند پیش
از مرگش بیک روز خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود که ان الیوم لکثیر من
تاب قبل موته بساعة قبل الله توبته تحقیق که یکروز نیز بسیار است کسیکه توبه
کند پیش از مرگش بیکساعت خدا توبه او را قبول میفرماید پس فرمود که ان
الساعة لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته بدرستیکه یکساعت نیز بسیار است
کسیکه توبه کند پیش از انکه معاینه ببیند عالم اخرت را خدا توبه او را قبول
میفرماید گفته اند که ان فضل خداست که حقتعالی قابض ارواح را امر نموده که
میت را از انگشتان پایش قبض روح کند و خورده خورده بالا کشد تا بحلق
او رسد از برای اینکه او در این قدر زمان مهلت داشته باشد از برای

توبه کردن و وصیت نمودن و حلیت طلبیدن از خصمان خود و جاری نمودن کلمهٔ
طیبه بر زبان خود و پیوسته جان از تن او بیرون رود و ذکر خدا بر زبان او
باشد تا آنکه امید داشته شود باین عاقبت بخیری او   هرچه هست از قامت نا
ساز بی اندام ماست   ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست   پس ای عزیز زود توبه
کن و اصرار بر گناهان مدار که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که لا کبیرة مع الاستغفار
و لا صغیرة مع الاصرار نیست کبیره با استغفار و نیست صغیره با اصرار و معنی اصرار از معصوم
پرسیدند که چیست در جواب فرمودند که اصرار آنست که گناه بکند پس استغفار نکند
و حدیث نکند نفس خود را بتوبه و منقول است که ما اصرّ من استغفر و ان عاد فی الیوم
سبعین مرة یعنی اصرار نکرده است کسیکه استغفار میکند و اگرچه عود کند بگناه در روزی
هشتاد مرتبه   باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ   گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ   این درگه ما
درگه نومیدی نیست   صد بار اگر توبه شکستی باز آ   بر درگه دوست هر که آید هیچ
نبخشند   صد ساله گناه را بآهی بخشند   نومید مشو ز درگهش ای عاصی   اینجا آب
که کوثر است بکاهی بخشند   در حدیث آمده که عجز و زاری بنده گناهکار نزد خدا دوست
تر است از تسبیح قدوسیان عالم بالا قال الله تبارک و تعالی اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللّٰهِ لِلَّذِینَ
یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیبٍ فَاُولٰئِکَ یَتُوبُ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَکَانَ اللّٰهُ غَفُورًا
رحیما خلاق عالم برای بشارت گناهکاران امت سید عرب و عجم چنین میفرماید
که اینست و جز این نیست که قبول توبه بر خداوند جلت عظمته لازم است وعده

فرموده

فرموده است و الکریم اذا وعد وفا قبول توبه میفرماید از کسان آنچنان کسانی
که معصیت بدیشان از روی جهالت و نادانی سر زند نه از روی جحود و استکبار و مراد
نعوذ بالله من غضب الجبار و سید مختار و رسول حضرت پروردگار اینکار
کهربا در بار بجهة جماعت گناهکار در مقام اظهار رحمت حضرت آفریدگار میفرماید
اَکْثِرُوا مِنَ الْاِسْتِغْفَارِ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالَی لَمْ یُعَلِّمْکُمُ الْاِسْتِغْفَارَ اِلَّا وَهُوَ یُرِیدُ اَنْ یَغْفِرَ لَکُمْ
یعنی بسیار استغفار کنید بدرستیکه خدا تعلیم نکرده است شما را استغفار مگر
آنکه اراده نموده که شما را بیامرزد و اینقدر بدان که خداوند مهربان در نهایت
احسان و ما و شما غافلیم از الطاف حضرت سبحان شیخ ابو سعید میگوید که روزی
ذالنون مصری گفت از خانه بیرون رفتم در کنار رود نیل میرفتم ناگاه کژدمی را
دیدم که بتعجیل تمام میرفت چون بکنار آمد ایستاد کاسه پشتی از آب در آمد و
کژدم بر پشت او سوار شد از آب بیرون آمد با خود گفتم در این سری هست تا بین
رفت برای تماشا رفتم تا بدرختی رسیدم دیدم جوانی مست خوابیده و ماری بر
سینه او حلقه زده و قصد و عیار دارد که سر در دهان او کند عقرب او را زخمی
زد و مار گریخت من گفتم سبحان الله این نیست مگر اولیاء الله پیش رفتم دیدم
معلوم است که مست است تعجب من زیاده شد آوازی شنیدم که اگرچه مست است
لیکن بنده ماست است و اگرچه او در خواب است و لیکن خداوند او بیدار است
چون این شنیدم خروشیدم جوان بیدار شد و از من خجل شد و عذر خواست

کفتم ای جوان در این مار نظر کن و قصه را کفتم کریان و نالان شد و کفت شربت بادی
شد ای بی شرم که چنین خداوندی را معصیت کنی خداوند مهربانی کریم با مکافات چنین
کند با دوستان چه میکند کفتم که ای جوان در هنکام خوردن شراب و این عمل
ناصواب چه عمل نیکو از تو صادر شد کفت اینقدر میدانم که مادرم اب وضو
خواست بدون عذر حاضر کردم و امدم رو بمیخانه نهادم در میان راه عالمی را
دیدم که میخواهد سوار شود رکاب او را کرفتم و قدری دیکر رفتم سائلی از
من سوال کرد دیناری بسائل دادم معلوم شد که از برکت این سه عمل بود
که این قرب و منزلت را یافت چون برخاست کریان و نالان و خروشان روی اورد
در بیابان و رفت و اخر کار او را کویند بمرتبه رسید که بعد از ده سال را شفا
میداد پس ای مست باده محبت دنیا بیا بدرکاه حضرت کبریا و دست اندار
بدامان سید انبیا و سید اوصیا تا خداوند رحیم هم بر تو رحم کند و در معنی نصوح
اختلاف کرده اند معاذ جبل از برکزیدهای خدای عز و جل مقرب درکاه کریم متعال از رسول
با اجلال سوال کرد از معنی توبه نصوح فرمودند که چنان توبه بکند که دو مرتبه
بکناه عود نکند پس فرمودند بشیر که مانند شیر که از پستان دوخته شد دو
مرتبه بر نمیکردد و ابن مسعود فرمود که توبه نصوح کفاره همه کناهان است و بعضی
کفته اند که نصوح بمعنی نصیحت کردن است که نصیحت کند انسان نفس خود را بجا اوردن
و ندامت از کذشته و عزم بعود نکردن و بعضی کفته اند که استغفار نمودن از بایست

بدل

بدل و نکاه داشتن تن از کناه و بعضی فرموده اند که توبه ان است که قبول نمیشود مکر توبه
از خوف انکه قبول نشود و امید انکه قبول بشود و مدل وست بر طاعت و ندامت از
معصیت و بعضی کفته اند که توبه نصوح ان است که کناهان را نصب العین خود بدارد
و اشک حسرت از دیده ببارد و اه جان سوز از دل براورد قال بعض الحکماء انما
تعرف ذنبک فاجعل بینک و بین المعاصی حائطا من حدید و بدانکه اول توبه
نور معرفت و ایمان است که پدید اید و در ان نور ببیند که کناهان زهر قاتل است
و چون نکاه کند که او از این زهر بسیار خورده است و نزدیک است که هلاک شود
بضرورت پشیمانی و هراس در دلش پدید اید چون کسی بداند که زهر خورده است
پشیمان شود و بترسد و بجهت ان پشیمانی انکشت بحلق کند تا ان زهر که خورده بر
کرداند و بسبب این هراس تدبیری و علاج اینرا بکند که ان اثر که از زهر قاتل است از
خویشتن بیرون کند چون ببیند که هر شهوت که رسنده است چون انکبین و بداست
که در او زهر بوده است که در اغاز شیرین بوده است و باخر بلا در سال اسانی
پشیمانی پیدا شود و اتش خوف در میان جان او افتد چنانکه خویشتن را نا پاک
و هلاک بیند در این اتش خوف و پشیمانی شره شهوت کند و در وی سوخته
شود و ان شهوت بحسرت مبدل شود و عزم کند که کذشته را تدارک نماید و
در مستقبل هم مرتکب نشود و لباس جفا را خلع نماید و جبال و فا را بکستراند
و تمام حرکات و سکنات خویش را تبدیل نماید پیش از این همه شادی و عیش

و غفلت بود حالا هر که یستن در حسرت باشی و پیشتر با اهل غفلت بوده و
جهال و حال پریشان احوال و با ملال و ترسان از وبال رفت پنجاه هزار سال
و مجالست با اهل حال و ترک اهل قال پس خلاصه این مقال علی سبیل الاجمال آنکه
تو بر پشیمانی نیستانه و نرود وبال و اصلش میل بطاعت حضرت متعال و نرحش
تغییر و تبدیل احوال پس کسیکه مستغرق است در بحار گناه باید پناه ببرد بدرگاه الله که درد
از نور ایمان آگاه شود و با خبر شد آنکه لفظ استغفر الله را بگوید بزبان بدون اقرار
کردن بدل که این امر حیث مشکل تا خبر شد اجل رسیده و در زنا و شهد العضا
پوسیده و انجم کردن المحال در این احوال نفعی بتو اصلا نرسید از خوبی و تبادر
این دولت روزگار بر بده و این عذاب بجان خود خریده پس اگر کسی از خود رنجاند
طالب عفو کن و از گناهان در آن توبه کن که این همه عصیان و اطاعت شیطان ذمیم
او بودن اسباب این جهان در نزد عاقلان مذموم است و این معنی بسی معلوم است
که جهان ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفاداری امید نیست نه بر باد
رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام کسی زین میان گوی دولت برد
که در بند آسایش خلق بود بکار آمد آنها که برداشتند نه گرد آوریدند و بگذاشتند
بلکه باید سلطان ایمان در شهرستان بدن غالب و خود از روی شعف امور دین را
طالب شود که هر چه سلطان ایمان در این شهرستان بدن حکم کند همه اعضا و جوارح
بفرمان سلطان ایمان نه در طاعت شیطان باشد داخنی براه رجان که هر که راه

رود

رود در اطاعت شیطان او را ایمان تمام نبود برای این بود که جناب سید الانام و
برگزیده ملک علام این کلام فرمودند که هیچکس زنا نکند و مومن بوده و زنا
نکند و مومن بود در وقت دزدی پس در این حال دزدی یا زنا یا امثال آن نفات حسب
از ایمان و نیست در ملک بدن کان و ظلمت در جنود شیطان و لیکن ایمان را
شعب و شاخها بسیار است پس هر گاه بدانی که زنا نه هر قدر که هست هر که کند که تنها
ز هر میخورد نمیخورد پس در این حال سلطان شهوت ایمان او را منهزم نموده تا بغفلت
از نور ایمان ناپدید شده یا نور ایمان در دود و ظلمت شهوت پوشیده شده پس
با باطنی که از تخم معاصی خالی نبوده شره طعام و شره سخن لغو و رغبت و دوستی مال و
جاه و جور و حسد و کبر و ریا نمیدانم چه خواهی کرد در درگاه کبریا پس ای بی انصاف
بی حیا بیا به درگاه کبریا که اگر بیائی در باز است و اگر نیائی او بی نیاز است تو هر چه کنی
برای خود کنی و نفع او بخودت عاید میشود و الا اگر مرد بعاوز نماو بندهما
و انا دما صغیرما و کبیرما سفیدما و سیاه ما جن ما و انس ما همه ذباسیع شویم در
معصیت خدا وند جل جلاله بقدر ذره و خردلی نقص در سلطنت و مملکت او
بهم نمیرسد بولیعت برای خود است انچه میکنیم خلاصه عزیز من بنای سازش است
و نوازش و الا از ما طاعت ما بی نیاز است و باب رحمت او همیشه باز است
ای بتوان من در خود کرده باز انعمن و از طاعت من بی نیاز نفس مراکه است
سزای کی آخت گر نتوانی که توانی تو اخت پس حال که چنین است ای عزیز من

خدا رحمت کند ترا شب از رخت خواب راحت خود برخیز و برو به مسجد یا محل عبادت
خود و در ان ظلمت شب چند رکعت نماز کن و بعد از ان گناهان خود را بیاد
بخاطر خود بیاور و گریه کن پس دستهای خود را بلند کن و بالحاح و زاری شبیه نظیر
این را بگو یا رب بنده تو عذر خواه امدهام بگریه بحضرت بودهام و براه امدهام الکنون زی
عذر گناه امدهام بنده که با روی سیاه امدهام و در مجالس سابق ذکر شده که گریه
بر چند قسم است گریه خوف و گریه شوق و گریه محبت و گریه مصیبت و گریه وصال
و الحال قدری گریه خوف کن در بدانکه کشت طاعت باب دیده رسیده میشود و
قطره اب چشم هفت طبقه جهنم را سرد کرداند کدام اب چشم اب چشم گناهکاران
اب چشم عاصیان اب چشم یتیمان اب چشم مظلومان اب چشم محرومان اب چشم
پشیمانان اب چشم پریشانان اگر دست تو از اینها کوتاه هست گریه کن بر ان مظلومیکه
بدن اطهر خودش و جوانانش و اصحابش سه شبانه روز برهنه بریگهای گرم کربلا
افتاده بود بدانکه گریه که امید نجات در اوست بی شک گریستن بر سید الشهدا
علیه السلام است بحجة اکرم پیغمبر خدا فرموده مَنْ بَكَا اَوْ اَبْكَا اَوْ تَبَاكَا عَلَى الْحُسَيْنِ وَجَبَتْ
لَهُ الْجَنَّةُ هر کس بر حسین گریه کند یا انکه احدی را بگریاند یا انکه خود را شبیه بگریه کنندگان
بدارد بهشت برای سه طایفه واجب میگردد ای شیعیان حسین کشتی نجات
بندگان خداست و همه خلق و همه خلق انحضرت را شفیع خود ساخته اند بهر جهت
ببینید شاه و گدا سفید و سیاه شقی و سعید غنی و فقیر کوچک و بزرگ مرد و زن

جن

جن و انس شیعه و سنی کافر و مسلمان همه اظهار محبت و اخلاص نسبت بانحضرت
میکنند و همه چشم شفاعت دارند و هر یک بقسمی خدمت میکنند یکی گریه میکند
یکی دیگرانرا میگریاند یکی پا برهنه میکند و خدمت میکند یکی لباس سیاه میپوشد یکی
مرثیه انشاء میکند یکی در مدح او شعر میگوید یکی تالیف کتاب میکند یکی تعزیه
در خانه خود برپا میکند پادشاهان تعمیر قبر انشاه ملایک سپاه مینمایند اغنیاء
انبار و کاروانسرا در سر راه بانجاها برای زوارش میسازند شعرا مرثیها میگویند
منشیان نوحها برای او انشاء میکنند عوام اش و اب بفقراء میدهند و مجاورت
یکی بزیارت قبر مطهرش میرود یکی نذر او را اعانت میکنند نقارها بچرخ بر یکی
درهمی تحصیل میکنند و صرف روضه خوانی مینمایند اینست که شیطان ملعون
در هیچ مقامی پشیمانی بهم نرسانید مگر در ظهر روز عاشورا که ان ملاحظه
احوال سرور شهیدان و مشاهده جدال و غریبی و بیکسی انسید والا مقامی
رو سفیدان ان این فساد خویشیان و سرگردان گردید اولاد و اطبای خود را
طلبید و از هر یک چاره این کار را پرسید فرزندان او را اشاره بوسوسه در
قلب امام کردند ان لعین گفت نه چنین است که شما گمان کردهاید مظهر ایات حق باشد
دلش نور حق باشد همراه دلش کی کنی اند رد دل پاکش گذاره جز رضای
خدا پروردگار پس شیطان لعین در میان اسمان و زمین دو دست بمناجات
کشاد که ای کعبه حاجیان محبت و ای قبله محراب عبادت و ای نهایت ارزوی

محبان وای محبوب محبوبان مقرر فرموده که بهای خون حسین شفاعت کردنی
باشد اگر این عطا از برای کشته شدن است انبیا و اولیا همه این شربت را نوشیده‌اند
این عطا با ایشان نمودی بغیر از اینکه بر جد ایشان افزودی اگر بلا و قطعات
بشریان مقرر کرده و از پشت از این بلا که به او نسزاوار این عطیه عظمی و کافی
این موهبت کبری میباشد و منظور نظر الغیبی این بود که چون شدت بلا
افزاید وجد شربت آنحضرت تحمل این بلا نماید از سر بازار شهادت درخیزد
و بان الغیبی با خلال اشقیان پردازد پس نه الغفور هوا بنوعی گرم شد که از گرمی
روز قیامت نشان داد و عطش چنان بر وی روی نمود که در ارکان وجودش
خلل افتاد و چنان سوزش از جراحاتش بر پا شد که از آن تزلزل عرش اعلا
شد سوزش زخمش چنان طغیان نمود که همه ذرات سرگردان نمود
سوخت را از جماد و از نبات کشت در هم کار بار کاینات ساکنان عالم علوی
تمام جملة در حیرت از صبر آن امام کشته آشفته از آن احوالشان جملگی با
زبان حالشان کی خدای جسم دیده عالم بلا رحم کن بر این غریب مبتلا اما
هر قدر سوزش زخمش بیشتر میشد شوقش افزونتر میگشت و هر چه المش زیاد
تر میشد صبرش بر صبرش می‌افزود پس بر این احوال آن برگزیده ذوالجلال
از بسیاری خونی که از بدن شریفش رفته بود ساعتی توقف فرمود که بیاساید
ناگاه از آن سپاه دل سیاه سنگی بر پیشانی نورانیش آمد و خون بر رخسارش

جاری

جاری شد از دست مبارکش دامن پیراهن عربی برداشت که خون از رخساره نازنین
پاک کند ظالمی تیر زهرآلودی که سه شعبه داشت بر سینه مبارکش که صندوق
علم الهی بود انداخت و بر روایتی قلب مبارکش نوط رشد از تیر سه شعبه بیک آنحضرت
امد فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و خواست آن تیر را از پیش
روی مبارک بیرون آورد نتوانست چون شعبه‌ها فرو رفته بود از پشت
مبارکش سر در آورده بود آخر الامر آن تیر را از پشت سر مبارک بیرون آورد
و خون مثل ناودان جاری شد آه آه و تنها و غریب مظلوم بر روی خاک گرم
کربلا افتاده بود هر چند نظر باطراف و جوانب میکرد احدی نبود که با او تکلم نماید
زخمش ز ستارگان فزون بد جسمش غرق محیط خون بود هر گاه که نفس کشیدی
خونش ز هزار جا چکیدی هر چند نظر را میکرد از چهار طرف نگاه میکرد از
هیچ سو هیچ نبود یارش کاید بسرش در اضطرارش از نوک مژه عقیق میسفت
هر دم بزبان حال میگفت افسوس که مادری ندارم فرزند و برادری ندارم
کو جد کبار تا بنالم کو آن پدر بزرگوارم تا جان کنند جا میهمانان ازبس
نکنند جا میهمان یارب تو بحال من گواهی هر چند بود مرا تباهی بروایتی صحیحه که
مرحوم مجلسی اعلا الله مقامه در بحار الانوار متعرض است آنست که بعد از آنکه آن تیر را از آن بزرگوار
از پشت سر بیرون آورد خون مثل ناودان جاری شد کف شریف خود را در
زیر جراحت استوار کرد آنچه پر از خون میگردید بجانب آسمان میپاشید پس قطره

از آن خون بر غمگین دید و در حدیث است که تا حسین بن علی بن ابی طالب خون خود را
باسمان نریخته بود کسی سرخی در آسمان ندیده بود و این سرخی که در صبح و شام در اطراف
آسمان دیده میشود از اثر خون آن بزرگوار است و در حدیث دیگر است که آن اثر خون
علی اصغر است که مظلوم کربلا بکف شریف خود باسمان پاشیده است و در حدیث دیگر است
که آن سرخی که بر سر و بر کنار است در هر صبح و شام برای ابقای انتقام و برطرف نمیشود تا
قیام ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ تَحْتَهَا فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَخَ بِهَا رَأْسَهُ وَلِحْیَتَهُ وَقَالَ هٰکَذَا اَکُونُ حَتّٰی
اَلْقٰی جَدِّی رَسُولَ اللّٰهِ وَاَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِی وَاَقُولُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ قَتَلَنِی فُلَانٌ وَفُلَانٌ
آه آه که آن غریب شهید دفعه دیگر دست انور را به نزد جراحات تیر برده
و کفی از خون طلب کرده چند و کف انور و فرزند ساقی کوثر پر از خون ناب جگر گردید
همه آنرا نگار بر صورت عدیم المثال و بر ریش مبارک خود مالید و فرمود که بر همین حالت
خواهم بود تا آنکه بخدمت جدم رسول الله صلی الله علیه وآله فایز گردم در حالتیکه محاسن
خود رنگین کرده باشند و من خواهم گفت که یا رسول الله کشتند مرا فلان و فلان و بعد از آن
جراحت آن مظلوم را ضعف شدید عارض شد بحدیکه از مقاتله و دفع دشمنان توقف
فرمود و آرام گرفت کجا بود جدش محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا
و برادرش امام حسن مجتبی که آن غریب را یاری کنند و کجا بودند شیعیان و دوستان
و زوار آن و گریه کنندگان آن مظلوم که جانهای خود را فدای او فرموده کنند و در
حدیث وارد شده که چون آن کافران بیحیا سنگ کاران بر جفا دانستند که آن غریب پیاده

از کثرت

از کثرت جراحت و تشنگی و مشقت ضعف عارض شده و از مقاتله دست کشیده
هر یک حربه خود را برداشته بر سر آن ناتوان آمدند و بهر نوع اذیتی که میخواستند رسانیدند
و بجای خود برمیگشتند پس طایفه دیگری آمدند و هر چه میخواستند میکردند و
میرفتند پس فوج فوج آمده اذیتهای بسیار رسانیده و مراجعت میکردند حَتّٰی جَاءَ اِلَیْهِ
رَجُلٌ مِنْ کِنْدَةَ یُقَالُ لَهُ مَالِکُ بْنُ نُسَیْرٍ لَعَنَهُ اللّٰهُ فَشَتَمَ الْحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَرُوحِی
لَهُ الْفِدَاءُ وَضَرَبَهُ بِالسَّیْفِ عَلٰی رَأْسِهِ وَعَلَیْهِ بُرْنُسٌ فَامْتَلَأَتْ دَمًا فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ
لَا اَکَلْتَ بِهَا وَلَا شَرِبْتَ وَحَشَرَکَ اللّٰهُ مَعَ الظَّالِمِینَ آه از مظلومی که فرزند آن کند که آن
مخنث مالک بن نسیر بد بتقریب در کار حضرت آله که همه عالم فدای او شوند ناسزا
گفت و دشنام داد و باشمشیر خود ضربتی زد بر فرق همایون آن سرور عالمیان که عمامه
آنحضرت پر از خون شد پس آن جناب آنکافر را نفرین کرد و فرمود که هرگز بدست
نخوری و نیاشامی و خداوند ترا محشور فرماید با ظالمان پس آن ملعون عمامه آن
بزرگوار را برداشته چون بخانه خود رسید بزوجه اش گفت این عمامه حسین است
خونهای آن را بشوی پس زوجه صالحه او گریست و گفت وای بر تو ای ملعون حسین
را کشتی و دزدیدی عمامه او را والله که دیگر هرگز با تو مصاحبت نخواهم کرد پس
آن ملعون بخشم آمده و از جای خود برجست که بر او سیلی زند دستش بمیخ در خانه
خورد و میخ در آن نشست و دست او را پاره کرد و هر دو دست آن شقی از تاثیر نفرین
آنحضرت خشک شد و در تابستان از آن خون جاری بود و در زمستان مثل

چوب خشک و همیشه در فقر و ذلت بود تا آنکه به مرتبه اسفل رسید اللهم عذبه
عذابا یستغیث منه اهل النار

روز دیگر بعد از حمد بر خدا و نعت بر رسول بر و سر طلب قال الله تبارک و تعالی
فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم لولا فضل الله علیکم
ورحمته و ان الله تواب حکیم یعنی اگر نه فضل خدا بودی بر شما و بخشش و آنکه
خدا قبول کنند توبه است و حکم کنند صد دود در اینه شما فضیحت کردی که توبه
مددکار کننده نبودی و اگر نه سر حد کرم راه نمودی و در توبه نبودی که
در فیض گشودی زنگ غم از آیینه عاصی که زدودی که جمله کائنات کاهم
کردند مرد امن کبریات نشینند کرد و با آنکه جناب سید انبیاء و رسل
و مامور به امر قتل و شفاعت کننده سرپا حضرت محمد صلی الله علیه و آله روزی هفتاد
بار از بزرگوار استغفار میفرمودند با آنکه معصوم بودند محتمل که از این راه از
مقرب درگاه اله توبه میفرمودند که چون از برگزیده خالق بیچون روزگار از بزرگوار
در ترقی و زیادتی بود به هر قدم که از سید عرب و عجم برداشتی کمالات دیگر و معانی
رسیدی که از پیش در نزد او فرو محقر نمودی پس از آن قدم پیشتر برداشته
بودی توبه فرمودی و مثال این احوال این است که کسی کاری بکند که از آن کار درم
یا دینار تواند بدست آورد نهایت مشعوف است و اگر یکمرتبه رتبه به رساند
که تواند از آن پنجتومان بهم رساند از این مشعوف تر باشد و از آن ایالچی کردی

درم

درهم و دینار که کار خود را صرف نموده پشیمان است و چون برای او مرتبه حاصل
شود که تواند جواهری پیدا کند بعد از دیدن جواهر آبدار از آن روزگار که عمر
خود را صرف در پنجتومان مینمود پشیمان شود و افسوس خورد که چرا عمر خود را صرف
در آن مدت تمام نمودم از اینجاست که فرموده اند حسنات الابرار سیئات المقربین کما
ماها اینست و ایشان از این استغفار میکنند یا اینکه از آنجائیکه بمقتضای جنبه
بشری ها جناب و حضرت ابوتراب و باقی ائمه ما علیهم صلوات الله الملک الوهاب
الی یوم الحساب چه در خواب و چه در اکل و شرب و نکاح که بر ما مباح بلکه لازم است
شرع بوده و همینکه بر ما این ثواب است بر ایشان سیئات گویند چه هان
حال که از مقربان کریم متعال در این احوال بودند همان حالت خواب یا اکل و شرب
یا نکاح یکمقام بعدی بود از حضرت رب ودود پس از آن توبه میفرمودند یا آنکه اینکه
خداوند جل جلاله میفرماید که انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من
من ذنبک و ما تأخر موافق تاویل میتوان گفت که گناه امت بوده باشد چه ائمه
پدر و مادر این امت میباشند چنانچه فرمودند انا و علی ابوا هذه الامة و
هرگاه از طفل غلطی سر زند پدر و مادر ایشان در اندوه ایشانند و دیگر چون
بر عاقله امت توبه از این راه باشد که من ذنبک که در آیه مذکور شد یعنی از گناه
امت تو یعنی بوجود مبارک تو امرزیدم گناه امت تو را چه هرگاه فرزندی تقصیر
کند خطاب بپدرش میکنند که این چه حرکت بود که از فرزند تو صادر شد

خلاصه تفصیل این محول بجای دیگر است و در هر حال باید توبه کرد از گناهان
در هر آن با اینهمه معصیتهای فراوان که شیطان بد عهد دیگر است در رفقای
انسان خواجه افضل طوسی گفته است از هر چه نه از بهر تو کردم توبه ور بی تو
غمی خورده ام از آن غم توبه وان نیز که بعد از این برای تو کنم گر بهتر از آن توان
از آنهم توبه آری والله توبه توبه عمر عزیز بر باد رفت بمعصیت چنان رفتنی که
او را سوی ما باز گشتنی نیست و چنین زمان فرصت از دست داده ام
آه که فرصت همه بر باد رفت عمر نه بر قاعده داد رفت باغ جهان بوی وفائی
نداشت سبزهٔ او مهر گیاهی نداشت چرخ ستمگر ستم دین کرد عمر چنان رفت
که رو پس نکرد پس اینقدر بدانید ای غافل با این همه معاصی که شب از من و نطیعی بر سید
و توبه از ما ها ظاهر نمی شود با وجود این مراتب اگر از این چند حدیث ای برادر چشمان
تو نیاید و ندامت از معاصی که کرده حاصل نشود براندیش از آن روز نیکه نامها
پران شود بعضی را بدست راست دهند و بعضی را بدست چپ پس فرمان آید که
اقرأ کتابک ای زاهد باریا نامهٔ حسنات را بخوان ای بد نهاد بلجیت نامهٔ سیات را
بخوان ای پادشاه جبار و ای ظالم ستمکار نامهٔ ات را بخوان آه از آن نامهای سیاه
آه آه از آن صحیفهای پرگناه نمیدانی از آن روزی که گویندت بیا برخوان
سواد نامه عمری که سرتاسر خطا باشد اگر اعمال خیر اینست که ما امروز می آریم
نه بس رسوائیها فردا که بر ما حق روا باشد ای عزیزان و ای عاصیان و [illegible]ان و ای جوانان

پرگناه

پرگناه و ای پیران نامه سیاه چه اندیشه کرده اید و چه عذر ساخته اید که إِنَّ لَدَيْنَا
أَنْكَالًا وَجَحِيمًا وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا طعام چه باشد زقوم و غسلین و آشامه چه
باشد خون و چرکی که از فرجهای زناکاران بیرون آمده و در ریگهای جهنم جوش
آمده وارد شده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول بیفتاد و بیهوش شد
چون بهوش آمد فرمود ای امتان من از گناه توبه کنید و دور شوید از گناه ظاهر
باطن وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ ای برادران خدا رحمت کند شما را که توبه کنید
گریه کنید ای عزیز توبه را بتاخیر میندازید که دو خطر عظیم در تاخیر توبه هست یکی ترسم
که در تاخیر توبه تو هر گاه از یکی از آنها نجات یابی بیکی از آنها مبتلا شوی آنکه دل
ناگاه بیاید و گریبانت را بگیرد و گلوی جانت را گرفته خرخره در ضجرات افتد
بیدار نشوی از غفلت مگر آنکه ناگاه بی خبر حاضر شود و فوت شود وقت تدارک
و ابواب تلافی بسته شود و طلب کنی مهلت یکروزه و تاخیر یکساعت را
جواب گفته شود که نیست مهلتی ترا و وقت مهلت گذشت أَلَا يَا أَيُّهَا الْمَغْرُورُ
تُبْ مِنْ غَيْرِ تَأْخِيرٍ فَإِنَّ الْمَوْتَ قَدْ يَأْتِي وَلَوْ صَيَّرْتَ قَارُونًا بِسُلْطَانِ الْإِنْسِ
وَجَالِينُوسَ إِقْلِيمٍ وَحَاتِمَ فِي سِبَاءٍ وَأَفْلَاطُونَ مَنْطُوقًا بیا اگر عمرت ز هفتاد
رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت همه بر لهو بستی و ساختی بتدبیر رفتن
نپرداختی چه در روز محشر ترازو نهند منازل باعمال نیکو دهند
بضاعت بنه آنکه آری بری و گر مفلسی شرمساری بری که بازار چندانکه

اکنون تر قیمی دست داد لیر اکنون تر ز پنجه درم پنج اگر کم شود دولت درپیش
سر پنجه غم شود چه پنجاه سال از دست شد ندست غنیمت شمر پنج روزی که هست
اگر مرد مسکین زبان داشتی بفریاد و زاری فغان داشتی که ما را بغفلت
بشد روزگار تو باری دمی چند فرصت شمار رفتند عزیزان رفیقان
رسیدند بمنزل در خواب غروری تو هنوز ای دل غافل ای عزیز تو مرگی
از گناهان که خداوند نیست مهربان چه بسیار جوان که مردند و جان سپردند و
چه حکیمان حاذق که هر یک چاره مرگ را نتوانستند نمود و چه سلاطین که
روی زمین که همه با تاج و نگین که اثری از آثار آن جاه و اعتبار و آن شوکت
و آن دولت و آن عزت و آن لشکر نیست زین جهان تا آن جهان بسیار نیست
در میانه جز نفس دیوار نیست از سلاطین را شنیده‌ایم و ندیده‌ایم مکرر
کاروانسراها و مساجد و مدارس که اسامی ایشان ثبت است که هر یک القاب
نوشته‌اند سبحان الله از این چشمه‌های خیره که پادشاهان با اولادهای فراوان
و آن جواهر و خزاینی که دارند داشتند گذاشتند و رفتند و هم خاک ایسار روی
شدند چه شد آن همه اسباب عیش و سرور که اثر از سروران تاج بخش
گو نشان از خسروان تاجدار مقررات که بودند در زمانه بی شهان تخت
نشین خسروان شاه نشان چه عاصفات قضا از مهب قهر وزید شدند
خاک و زان خاک نیست هیچ نشان ای گناهکار تبه روزگار هرگاه دنیا

اینقدر

اینقدر بی اعتبار است که از خویش و بیگانه چه از داخل خانه و چه از خارج خانه
در این زمانه هر که را یاد کنی و بگوئی چه شد فلان گویند در قبرستان چه جا
آرام نشسته و دل از این دنیای پوچ بسته مکران عذاب گور و شور یوم النشور
حبسته تاریخ جهان قصه خورد و کلان در جنت در آن چه مردان چه زنان
در هر ورق صحیفان که فی عام کذا قد مات فلان ابن فلان ابن فلان بنگر
خیمه تا محل برانند که همراهان این عالم رفتند زن و فرزند و یار خویش و پیوند
برادر خواندگان کار رفتند نباید بستن اینقدر صحبتی دل که بر ایشان بنایی نباشد
ز اول خاک بود است آدمی زاد چنینگو بنگری آخر همانند یکی بر تربتی فریاد میکرد
که اینها پادشاهان جهانند بگفتم تخته از گور بر کن ببین تا پادشاه یا پاسبانند
بگفتا تخته بر کندن چه حاجت چه میدانم که مشت استخوانند ای بیچاره غافل تبه
روزگار شرمی بدار از آنکه که دل نهاد و فارغ ننشست پنداشت که تعلقی
و تاخیری هست که میخ مزن که خیمه میباید کند گو بار منه که بار میباید بست
بشنو نکته سنگان تو را اگر هوشی هست میکن غرای خود ترا اگر هوشی هست
امروز بدوش تراست تابوت کسان فردا است که تابوت تو هم بر دوشی هست
از آن در خطر است که بر آینه قلب تو اینقدر گرد معصیت نشیند که تیره شود و
بر جرم آن اینقدر ظلمت گناهان فرو رود که سیاه گردد و چنین آینه قبول صیقل
نمیکند و چنین قلبی را گاهی دل سیاه می نامند و گاهی دل سرنگون نام مینهند و

چنین قلبی رجوع نمی کند از معصیتی و توبه نمی کند از کناهان هرکز و دیباکه نمی اغامد
حال صاحب چنین قلبی بسوی پی بردانی با اوامر و نواهی شریعت پس سهل میشود
امر خدا و رسول در نظر او و زایل میکردد و تمام احکام الهی از قلب او و نفرت میکند
از قبول کردن اتباع او و منجر میشود امر او در اخر بسوی فاسد شدن عقیده او
و برطرف شدن ایمان او پس میمیرد بر غیر ملت بیضاء و بر غیر دین حضرت سید الانبیاء
یعنی کافر و بی دین میمیرد و بر کفر قبض روح او میشود این است از بدی خاتمه که مومنان
دایم پناه بخدا میبرند از ان نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا پس ای برادر
تو باش همچنانکه شاعر کفته چنان دیب المقل بین کن در این بازار که دست و پا بکوی کم
بوقت بر چیدن خدا رحمت کند کسی را که پهلو تهی کند از این دار غرور و میل کند
بسوی دار خلود و مستعد شود از برای مرک پیش از انکه کار از دست او در رود
بدان ای برادر که توبه تعریفی دارد و قبولی دارد و ناقبولی دارد و شرایطی دارد اما تعریف
ان موافق قول بعضی از عرفا رسیده خواست التوبة رجوع الابق عن الجراء السابق و بعضی
اخری انها ابتلا الاحشاء لما سلف من الفحشاء و بعبارة دیکر خلع لباس الجفاء
و بسط بساط الوفاء و اما قبولی و ناقبولی از بدانکه علما رضی الله عنهم در چند جا خلاف کرده اند
که ایا توبه تائب قبول است یا نه از انجمله در صحت توبه موقت مثل انکه توبه کند که یکسال الحال از کناه
نکند و محققین از ایشان کفته اند که حق انست که صحیح نیست و ایضا خلاف کرده اند
که ایا توبه از کناهان مجملا کافی است کافی است حتی صادقی که تفصیل را بخاطر بیاورند

و بعض

وایضا خلاف است در انکه کناهی که از ان توبه کرده است ایا توبه از ان باز واجب است
یا نه خواجه نصیر و علامه حلی رضی الله عنهما قائل شده اند که توبه از ان میشود و
و بعضی میکویند که نه و ایضا خلاف کرده اند در انکه اکر عزم بر ترک کناه را قبلا
بکند که قدرت بر عود بسوی ان کناه نداشته باشد مثل انکه بعد از زنا الت رجولیت
او را بریده اند و عزم کرد که دیکر عود بزنا نکند و توبه کند و همچنین فحاش و دروغکو
زبان او را بریده اند یا انکه ابرو بزن مردم میکرد و چشم او را کنده اند یا دست او را دست اذیت
بخلایق میرساند بریده اند و مانند این و عزم کرد که توبه کند و دیکر عود با نها
نکند ایا توبه این ها مقبول است یا نه اکثر علما کفته اند که مقبول است و قول نادری هست
که مقبول نیست و پس و جه دانسته اند و لکن اکر مرض مخوفی بهم رساند که یقین موت
بهم رساند مشهور انست که توبه او مقبول نیست و از بعضی ایات کریمه و اخبار
معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست و اما شرایط توبه پس
بدان ای برادر که توبه بمحض کفتن استغفر الله یا اتوب الی الله با خدایا توبه عمل نمی اید
اکر کسی این را بدون شرایط و بدون موافقت قلب بکوید تحریک لسان کرده و اثری بران
مترتب نیست مثل قول کازر غسلت الثوب یعنی این جامه را می شویم بمحض حرکت دادن
زبان جامه از چرکها پاک نمیکردد بلکه چاره نیست او را از اب کرم و صابون و دست
مالیدن و غیره نمیکویم این از ان نیست بلکه میکویم که این هست و علاوه چند چیز
دیکر هست که اکمال افعال توبه می شمارم اول انکه نادم و پشیمان شود از کذشته و

فی الخبر والدعا کفی بالندم توبة وفی الصحیفة السجادیة اللهم ان یکن الندم توبة الیک
فانا اندم النادمین وان یکن الترک لمعصیتک انابة فانا اول المنیبین وان یکن
الاستغفار حطة للذنوب فانی لک من المستغفرین و عزم ترک آن کند در آینده
واقرار بروسیاهی کند در حال و بالا میرود تا بجایی که در حق پیغمبران و صدیقان آن
چنانچه در کتاب مستطاب نهج البلاغة مذکور است که قائلی در حضور حضرت امیر المؤمنین
گفت استغفر الله حضرت فرمود ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار ان الاستغفار
درجة العلیین مادرت بعزایت نشیند آیا میدانی که استغفار چیست تحقیق که
استغفار درجه علیین است و هو اسم واقع علی ستة معان و آن اسمی است که
بر شش معنی واقع میشود اولها الندم علی ما مضی اول آن اینها ندامت و پشیمانیست
بر گذشته‌ها الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا دوم عزم بر ترک کردن اینها است
تا زنده است الثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس
لیس علیک تبعة سیم آنکه ادا کنی بسوی خلق حقوق ایشان را تا آنکه ملاقات کنی
خدا را پاک و پاکیزه و بر تو هیچ حقی و اشتغال ذمه نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی
هر فریضه که بر تو بوده و ضایع کرده پس ادا نمائی حق آن را پنجم آنکه هر گوشت حرامی
که بر بدنت روئیده آن را بحزن و اندوه بگدازی تا پوست باستخوان بچسبد و
در میان اینها گوشت تازه حلال روید ششم آنکه بچشانی بدن تلخی طاعت را هم
چنانکه چشانیده او را شیرینی معصیت پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و تفصیل آن

اجمال

اجمالی که در این حدیث شریف واقع شده اینست که بدانی که گناهان فی الجمله بر سه قسم
اند یکی آن اینها ترک واجبات است از قبیل نماز و روزه و زکوة و کفاره و غیر اینها پس
قضا میکنی آن اینها را آنچه ممکن است ترا دوم گناهانی است که میان تو و خداست مثل
شرب خمر و ضرب و غنا و دایره زدن و ربا و مانند اینها پس ندامت میکشی و عزم جزم
میکنی که دیگر عود باینها ننمائی سیم گناهانیست که میان تو و میان بندگان است
و این اینها اشکل ترند و صعب تراست و این هر چند قسم است گاهی میباشد در مال
و گاهی میباشد در نفس و گاهی میباشد در عرض و گاهی میباشد در حرمت و گاهی
در دین اما در خصوص مال پس واجب است بر تو که اداء آن کنی بصاحبش اگر ممکن
ترا و اگر ممکن نیست ترا بجهة فقر پس از او استحلال نما و اگر صاحبش مجهول یا مفقود
الخبر است یا مرده است و وارث ندارد پس تصدق کن از جانب او و اگر وارث دارد
بوارث او برسان و اگر ممکن نیست ترا پس بر تو باد به بسیار کردن حسنات و رجوع
بسوی قاضی الحاجات بتضرع و ابتهال در اینکه راضی گرداند او را از تو در روز قیامت
و اما در نفس با اینکه کسی را کشته یا زخم زده پس تمکین ده از نفس خود را از برای اولیاء
او و بگو که من پدر شما را کشته ام اگر خواهید از من قصاص کنید و اگر خواهید از من عفو
کنید و اگر ممکن نیست ترا پس بدرگاه احدیت رجوع کن و ابتهال و تضرع نما تا خدا
او را از تو راضی نماید و اما در عرض با اینکه غیبت کرده یا بهتان گفته یا فحش داده پس
حق او اینست که تکذیب کنی نفس خود را پیش آنکسی که گفته این را از نزد او یا استحلال

کنی از صاحبش هرگاه باعث زیادتی غیض یا تهیج فتنه نشود در اظهار کردن و اگر نه
رجوع بخدا کن که او را از تو راضی گرداند و استغفار بسیار کن از برای صاحبش
و اما در حرمت باینکه خیانت کرده نعوذ بالله در زن و جبر او یا در اولاد او
پس نیست بحیی در اینجا از برای استحلال کردن و اظهار آن نمودن بجهة آنکه
اظهار آن مولد فتنه بسیار و غیظ بیشمار میگردد بلکه باید تضرع کنی پیش حق
سبحانه تا راضی گرداند او را از تو و در مقابل آن خیر بسیار نسبت باو بکن پس اگر
ایمان باشی از فتنه و هیجان و حال آنکه بسیار کم است پس استحلال کن از او
و اما در دین باینکه کافر کرده او را یا گمراه کرده او را یا بدعتی در دین او کرده یا او را
دیگری در شک انداخته پس باید تکذیب کنی نفس خود را پیش روی کسی که این
عمل را باو کرده و اگر ممکن نیست پس بدرگاه احدیت رجوع کن و ابتهال و تضرع بسیار
نما شاید که حقتعالی از سر تقصیر تو درگذرد و بالجمله هرچه ممکن است تو را از راضی
کردن خصمان عمل میکنی و هرچه ممکن نیست تو را رجوع میکنی بدرگاه منان با جبال و
تصدق تا آنکه راضی کرداند ایشان از تو پس این بمشیت خداست در روز قیامت
و امید از فضل هم او است که هرگاه بالله تصدیق از قلب بنده بود پس راضی گرداند
خصمان او را از او و از خزانه فضل خود و اما در فسق و فجور که بخدا تعلق دارد مثل
زنا و شراب و لواطه و استماع اینها پس بغیر است که خود را پیش خلق نزد حاکم شرع مفتضح و
رسوا کرداند بلکه میان خود و خدا توبه کند و استغفار نماید روایت که در زمان

برجیتی

بیشتر زنی بود مخلصه نام در زهاد و عباد و قیام و شب عادت و قتی او را گفتند مادرت
در حال نزع است و از زندگی اخرین ملاقات تو را دارد ناچار از منزل خود در آمده در
بین راه جوانی فاسق چشمش افتاد بر چشم آن زن عفیفه تیر بی امان کمان خانه دل خسته جوان
عاشق بر آن کردید زن صالحه رو دید از نزد جوان گذشت جوان عقب او را گرفته می آمد
چون زن چنان دید مانند بید بر خود لرزید و دوید خود را انداخت در میان
خانه جوان چنان دانست که او فاحشه خانگی است و او را بمنزل خود دعوت کرد
خوشحال شد آن زن در را فرو بست و فریاد زد که ای جوان از من چه میخواهی گفت
عاشق بر تو شده ام ضعیفه گفت بر کجای من عاشق شده ای گفت بر چشم تو ضعیفه چون
این کلام را شنید چشمهای خود را برکند و بر طبقی نهاد و فرستاد بنزد آن جوان و گفت بگوید
که این چشمی است که تو بر او عاشق شدی و من با این چشم قرآن میخواندم چشمی که نامحرم او را
مشاهده کند نتوانم که قرآن را تلاوت کنم جوان چون دستمال از روی طبق برداشت
چشمش بر آن چشمها افتاد پس نعره زد و بیهوش شد چون بهوش آمد گفت ای زن
توبه کردم من از جمیع گناهان مرا حلال کن شاید خداوند مرا بیامرزد فرمود که هرگاه از
گناه توبه کردی دعا کن که چشم مرا خدا بمن برگرداند جوان گفت چون من فاسق و ده سال که
گناه میکردم که دعای من مستجاب شود زن فرمود که اگر از روی حقیقت باشد میشود
آن زن چشمهای خود را بر جای خود گذاشت و جوان دعا کرد که ناگاه بامر الله چشمهای او
بینا شد چونکه توبه او از روی حقیقت بود و قتی بما الدینا گفتند خداوند بهران

در قرآن میفرماید ثُمَّ اِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعدِ ذَلِکَ وَ
اَصلَحُوا اِنَّ رَبَّکَ مِن بَعدِهَا لَغَفُورٌ رَحِیمٌ پس بدرستیکه پروردگار تو مر آنانرا که کار
کردند بغفلت و نادانی و عدم تفکر در عاقبت کار پس باز گشتند بخدا پس از عمل
خود و باصلاح آوردن کار خود را بدرستیکه پروردگار تو از پس توبه هر اینه آمرزنده است
آن گناه را بجهت توبه و مهربانست که قبول میکند توبه را الغرض چنانچه اول کسیکه آمد
و سر راه بر حضرت ابی عبد الله علیه السلام گرفت حر بن یزید ریاحی بود
و چون لشکر کفر و اسلام را برابر یکدیگر دید چون میمنه خود لرزید مرتبه کرده گفتند
که تو از جمله شجاعان عرب میباشی و از این معنی قندیل بخود می لرزی فرمود که
خوف من نه از زیادتی لشکر است بلکه خوف من از صف محشرات و حضور محشرات
و جواب دادن خالق اکبر است پس گفت الله اکبر و مهیب زد بر مرکب و آمد بحضور
با امر النور رسید عرب و در کمال ادب پیاده شد و زمین ادب را بوسید تا آنکه
باد و دیده پر آب دست انداخت بر رکاب آنجناب و از دیده جگر خون پالید و اشک از
دیده میبارید پس هر دو دست را برداشت و بر سر گذاشت و گفت الهی التوبه
التوبه التوبه ای صاحب مقام محمود فرمود که ای حر خداوند توبه تو را قبول نمود
عرض کرد که ای فرزند رسول الله و ای خلیفة الله اول کسیکه آمد بر سر راه تو من بودم
میخواهم اول کسیکه خویش در رکاب شما نثار کند من باشم و در حدیث از کتب صحاح است
که چون عمر سعد علیه اللعنة دید که حر دست از یاری او برداشته و بجنگ آمده

مضطرب

مضطرب شد پس صفوان ملعون را که یکی از شجاعان نامدار بود طلبید و گفت برو
و حر را نصیحت کن و اگر قبول نکرد سر او را بیار و صفوان به نزد حر آمد و گفت ای حر آن
عقل تو بعید است که دست از یزید برداری و بجانب امام حسین روی که از مال دنیا
چیزی ندارد حر گفت وای بر تو ایها الملعون از خدا بی خبر یزید مردیست فاسق و فاجر
و حضرت امام حسین فرزند سید انبیاء است و عقل مادر او در جنت شده و جبرئیل
گاهواره جنبان او بوده و رسول خدا او را بجان خود خوانده آنکجا روا است که دست
از او بردارم و با اولاد زنا بپیوندم ای خبیث تو نیز این را میدانی لیکن حب دنیا ترا
مانع شده صفوان بی ایمان از این سخن در غضب شده و نیزه خود را حمله حر کرد و حر
نیزه او را رد کرده خدا را یاد نموده به نیزه خود او را از زمین در ربوده و بر زمین
گرفت چنانچه هر دو لشکر دیدند پس چنان بر زمین زد که استخوانهایش در هم شکست
پس فغان از هر دو لشکر بلند شد و صفوان سه برادر داشت هر سه یکدفعه بر حر
حمله کردند حر یکی از زین در ربود و چنان بر زمین زد که گردنش شکست و برادر دیگر
دیگری چنان تیغ زد که بدو نیم شد از بیم فرار کرده حر خدا را یاد نموده از عقب او
رفته چنان نیزه بر پشتش زد که از سینه اش بدر آمد و از اسب در غلطید و جان
بمالک دوزخ سپرد پس حر روی خود را بجانب مظلوم کربلا کرد و عرض کرد که یا مولای
هَل رَضِیتَ عَنِّی یعنی ای مولای من آیا از حر راضی شدی قَالَ نَعَم اَنتَ حُرٌّ کَمَا سَمَّتکَ
اُمُّکَ یعنی بلی از تو راضی شدم و تو آزادی در دنیا و آخرت چنانکه مادرت ترا نام

نهاده پس عرض کرد که ای مولای من اذن میدهی که دفعه دیگر بمیدان رفته جان فدای
جناب تو کنم حضرت او را اذن داده پس مثل شیر غران متوجه شده و هر طرف که رو میکرد
از شجاعان و دلاوران رجال هلاک می انداخت و از کشتها پشتها میساخت و
هر طرف که او رو میکرد لشکر فرار بر قرار اختیار میکردند پس چون لشکریان دیدند
که با این قسم محاربه حریف حر نمیشوند او را از اطراف تیرباران نمودند و آن شجاع نامدار
سینه خود را سپر بلا کرده بود و سعی میکرد که از پیش مولای خود بجانب دیگر نرود که
ناگاه عمر بن سعد علیه اللعنه غلام خود را با لوای و طلبید و در زیر آن لوا ایستاد
پس تیری در کمان گذاشت و بجانب امام مظلوم غریب انداخت و بعسکر خود گفت
که شهادت دهید که اول کسیکه تیر بجانب آن بزرگوار انداخت من بودم پس جمیع لشکر
او با او موافقت کرده و جمیع تیرها بر کمانها گذاشته بجانب لشکران بزرگوار انداختند
پس کسی نماند از لشکر آنحضرت مگر آنکه بعضی از تیرها مجروح شد و در حدیث وارد
شده است که در همان حمله پنجاه نفر از اصحاب آن بزرگوار کشته شدند و حر از قوت
و شوکت و شجاعتیکه داشت عرض تیر اندازان نشده مشغول مجاهده شد پس
چهل نفر از ان ملاعین را کشت و در حدیث دیگر است که چهل نفر سواره و پیاده
بدرک اسفل فرستاد و علی الدوام مقاتله میکرد تا آنکه اسب او را پی کردند پس حر
پیاده حرب میکرد و رجز میخواند پس در مقام جان نثاری مجاهده و مقاتله بسیار
نمود که در این بین اراده کرد که دست از مقاتله برداشته بخدمت امام برگردد ناگاه شهید

که هاتف

که هاتفی میگفت که اَیْنَ تَذْهَبُ یا حُر یعنی بکجا میروی ای حر بلکه حوریان جنان منتظر
منتظر قدوم تواند و چون حر این آواز را شنید در همان میان میدان رو بجانب
امام عالمیان کرده عرض کرد که یابن رسول الله بخدمت جدت میروم اگر پیغامی داری
بفرما پس امام مظلوم گریان شد و فرمود که ای حر دل خوش دار که ما هم از عقب سر تو میرسیم
بمجرد اینکلام خروش ناله از اصحاب امام علیه السلام و اهل بیت کرام بلند شد
پس حر حمله بر لشکر کرده چندان محاربه کرد که نیزه اش شکست پس شمشیر از نیام برکشید
و در دریای حرب غوطه ور گردید و بر فرق کسی که زدی او را دو نیمه کردی پس گاهی
بر میمنه و گاهی میسره و گاهی بر قلب و گاهی بر جناح تاختی و از کشته پشته ساختی تا
آنکه ملعونی نیزه بر سینه مهر طلیعه او زد که شکافت پس دیگر آن برای او قوت جدال
نماند پس دو نفر از لشکر شقاوت اثر چندان زخم بر او زدند که بر خاک هلاک افتاد
پس جمعی از اصحاب سعادت مآب دویدند و آن سعادتمند را از عرصه قتال برداشته
بخدمت جناب سید الشهدا آوردند و در بعضی از کتب اصحاب است که همینکه حر بر
زمین افتاد فریاد کرد که یابن رسول الله ادرکنی پس چون آواز حر برآمد آن پناه بی
کسان خود مرکب برانگیخت و بر قلب لشکر ابن سعد علیه اللعنه زد و آن ملاعین را متفرق
ساخته حر را در ربوده بنزد اصحاب آورد فدای مهربانی و التفات و دلجویی آن
بزرگوار شوم زیرا که در حدیث معتبر روایت شده است که از آن وقتیکه بخدمت آنجناب
کامیاب شد هنوز از برای او قلیل رمقی از حیات باقی بود پس آنسرور بر بالای سر او

و در بعضی از کتب است که سر او را بر دامن هلال گذاشت و باستین مرحمت غبار از روی
او پاک میکرد و دست مبارک مقدس خود را باطراف سر و صورت او میمالید
و مکرر میفرمود که اَنْتَ حُرٌّ کما سمّتک امّک وَاَنْتَ حُرٌّ فِی الدُّنیا وَاَنْتَ حُرٌّ فِی الآخِرَةِ
و الله هیچ شهیدی مثل یاران رسول صلی الله علیه و آله جناب سید الشهدا ارواحنا
له الفدا از چپ و یکی کشته نشد زیرا که آنجناب چون بر خاک هلال افتاده
دیگر کسی از دوستان باقی نمانده بود که آن بدن چاک چاک را بخیمگاه برساند
علاوه اگر دشمنان هجوم آورده هر یکی که بابر بالین آن مظلوم می آمد با آنجناب جراحتی
میرسانید آه و اعزیاه و امظلوماه که از کثرت آلات حرب که بر سر و روی آنجناب که جان ما
فدای او شود رسیده بود خون چشمهای آن بزرگوار را بحسب ظاهر گرفته بود و هر آن
میخواست که بجانب خیمگاه نظر نماید تا ببیند که چه بر سر اهل بیت و عیال او میاید دست
بر چشم خود میکشید و خونها را پاک میکرد ای دوستان و ای نالهکنندگان جان
شیعیان فدای مهربانیهای اهل عصمت شود زیرا که در حدیث است که چون
احوال شهادت حر بسمع شریف جناب سید الساجدین رسید و آنجناب مطلع گردید
که میهمان تازه ایشان را شهید کردند با غایت ضعف و بیماری و ناتوانی از بستر بیماری
برخواسته بر سر آن شهید آمده و باین اشعار برای او ناله و نوحه میکرد لَنِعْمَ الحُرُّ
حُرُّ بَنِی رِیاحِ صَبُورٌ عِندَ مُختَلَفِ الرِّماحِ وَنِعْمَ الحُرُّ اِذْ نادیٰ حُسَیناً فَجادَ بِنَفْسِهِ
عِندَ الصَّباحِ فَیا رَبِّ اَضِفْهُ فِی جِنانٍ وَزَوِّجْهُ مَعَ الحُورِ المِلاحِ و در بعضی از

در

کتب اصحاب است که آن وقت حر را بخدمت جناب سید الشهدا علیه السلام شرفیاب
کردند هنوز از او رمقی باقی بود پس چون دیده خود را گشود و سر خود را در دامن
جلال مولای خود یافت تبسم کرد و عرض کرد که ایفرزند رسول خدا از من راضی شدی
پس آنصاحب لطف و رحمت فرمود که ای حر چنانکه من از تو راضیم خداوند از تو نیز راضی
باشد پس حر علیه الرحمه از این بشارت روح پاکش باشیانه قدس پرواز کرد
انا لله وانا الیه راجعون   وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

روز دیگر بعد از حمد خدا

و نعت رسول بر سر خطبه قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم الصَّابِرِینَ وَالصَّادِقِینَ وَالْقَانِتِینَ وَالْمُنْفِقِینَ وَالْمُسْتَغْفِرِینَ
بِالْأَسْحَارِ یا فرموده خداوند عالم صبر کنندگان و راست گویان و فرمان برداران و
انفاق نمایندگان و طلب آمرزش کنندگان در سحرگاهان پس تو ای عاصی نامه سیاه
زیان کار نا امید مشو از رحمت پروردگار که اوست حضرت غفار در شبهای تار
که همه خوابند و تو بیدار برپا ایستاده در حضرت او زیده کار با گردن کج و شرمسار زار زار
آب از دیده بیار شیخنا البهائی علیه الرحمه میفرماید آب دیده و خون دل میدهد
چشم تا جارجیت حاصل میدهد و لنا ایضا عهد جوانی گذشت در غم بود و نبود
نوبت پیری رسید صد غم دیگر فزود کارکنان سپهر بر سر دعوی شدند
آنچه بدادند دیر باز گرفتند زود حاصل ما در جهان نیست بجز درد و غم

هیچ ندانم چراست اینهمه رنج حسود نام جنون را بجود داد که تا قرار نیست چراغ شمع
نیر بهر کبود روزی حاتم طائی مجلسی آراسته بود و تمام بزرگان را خواسته بود
همه بر خوان احسان او نشسته بودند که ناگاه فقیر مسکینی بر ایشان داخل شده هم
دست او را گرفته بر تمام اکابر مقدم نشانید گفتند که ای حاتم چه مسکینی او را چرا بر همه
مقدم داشتی گفت شما را قدر و منزلت شما اینجا آورده و او را کرم ما اینجا آورده فلذا باید
حاتم منسوب بکرم روا نداشت که سینه برهنه از خوان کرم او محروم شود بلکه او را مقدم
داشت بر ایشان با آنکه مردی بود بر شان اللهی روزی که نیکوکاران بر سر خوان احسان
جنت بنشانی ما فقیران را با اینهمه پریشانی آیا از سر خوان کرم خود دور خواهی فرمود
حاشا بکرم تو ای اکرم الاکرمین و ای ارحم الراحمین و کلا ای تعمد بان که عملا منان نسبت
بگناهکاران رحیم و مهربان و در رعایت احسان است و دیگر از شرایط توبه این چند
چیز است که از کلام علما و احادیث استنباط میشود ۱ آنکه بعد از توبه از گناه غسل کند
حضور را سیدان که آن گناه کبیره ۲ لباس خود را تغییر دهد ۳ آنکه رفیق خود را تغییر دهد
۴ آنکه مجلس خود را تغییر دهد ۵ آنکه خوراک خود را تغییر دهد ۶ آنکه فراش و
بالین خود را تغییر دهد ۷ آنکه نیت خود را تغییر دهد ۸ آنکه کف خود را فراخ
گرداند ۹ آنکه ارزندهای خود را کوتاه گرداند ۱۰ آنکه زبان خود را از لغو نگاه دارد
۱۱ آنکه کند تا بسوی گناهان تفصیلی در برابر هر گناهی حسنه کند که تقابل
آن باشد بهمان قدر که آن گناه را کرده است بلکه وارد شده در خصوص کسیکه صوری

از جمله

آن کبوتر حرم کند است اینکه تصدق دهد بمسکینی و بدل صدقه را بهمان دستی کی
کند است از آنچی که کفاره کند شنیدن لهو و لعب را مثلا شنیدن قرآن و حدیث
و مسائل دینیه و کفاره کند مس خط قرآن را بی وضو با کرام و کثرت بوسیدن آن
و بسیار تلاوت نمودن آن و کفاره کند راه رفتن بمعصیت را براه رفتن بسوی
مساجد و معابد و قضاء حوائج مسلمانان و کفاره کند لغو و فحش دادن را بتلاوت
نمودن قرآن و دعا خواندن و سخن خیر در هدایت مومنین یا کارسازی او کردن
و امثال اینها که بعد از این مذکور خواهیم نمود انشاالله تعالی در خصوص هر هفت عضو
بدن از چشم و گوش و زبان و دست و پا و فرج و شکم ۱۲ آنکه در مکان خلوتی قرار گیرد
نمان کند و گریه کند و بگذارد روی خود را بر خاک و دستها را بدرگاه خدا بلند کند
با اشک جاری و قلب محزون و صدای بلند با گریه مخلوط و با زبان پریده جگر بلی
او از دل آتش گرفته و ذکر کند گناهها را یک یک و ملامت کند نفس خود را بر آنها
و توبیخ نماید آنرا و استغفار کند و پناه بخدا برد و بگوید شبیه و نظیر این را که خدایا
بد کرده ام خطا کرده ام مقصرم روسیاهم عفو فرما و اگر میتواند دعای توبه صحیفه
کامله را بخواند و بر حال خود بگرید وارد شده از حضرت رسول که آنحضرت فرمود که
میدانید که کیست تائب گفتند نه فرمود کسیکه توبه کند و خصمان را راضی نگرداند
تائب نیست و کسیکه توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسیکه توبه
کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تائب نیست راوی گوید که آنحضرت مثل اینکار را

بعینه در هر یک از مجلس و طعام او و فراش او و بالش او و نیت او و سخاوت او و دارو هایی
او هر یک هر یک فرموده و میفرموده که کسیکه توبه کند و مجلس خود را تغییر ندهد تایب
نیست و همچنین کسیکه طعام خود را تغییر ندهد و فراش و بالش خود را تغییر ندهد
و نیت خود را تغییر ندهد و دل خود را نکشاید و کف خود را فراخ نکرداند و دارو هاکی
خود را کتاه نکرداند و زبان خود را از لغو نکاه ندارد تایب نیست و هر که برین خصلتها
مستقیم باشد او توبه کار است و توبه او مقبول است و بالجمله توبه کامل از برای مومن
که از او توبه بوضوح میکوید انست که اول صفات رذیله را از خود بالمره پاک کند و
بعد از ان خود را بصفات حمیده متجلی کرداند در این وقت توبه او توبه است و استغفار
او استغفار است چنانچه محقق طوسی ره باین معنی در شرح اشارات اشاره فرموده
در انجا که میفرماید که مشهور است میان ارباب ذوق تکمیل از اتقی میباشد بدو چیز
به تخلیه و تحلیه همچنانکه مداوای مریض بدو چیز میباشد به تنقیه و تقویت و اول
سلب است و دوم ایجاب و از برای هر یک از این دو تا درجات است بحسب فضل الله
سبحانه ان ینفعنا الله بمنه و کرمه و در حدیث امده که هر فرد انسان بندکان توبه دارند
پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب و وصال و توبه
اصفیا و اولیا از نفس کشیدن بغیر یاد خدا است و توبه عوام از کناهان بندکان و
پشیمان شدن از افعال قبیحه که مرتکب شده و استغفار نمودن است و هر یک را مراتب
مراتب معرفتی و عملی است در اصل توبه ایشان و شرطش بطول می انجامد پس ای بی انصاف

کناهکار

کناه کار بمسارعت نما در استغفار چنانکه پروردکار میفرماید وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ
مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ و این ایه در جزو چهارم سی و
شش ایه بعد است بیا بدرکاه جناب اقدس الهی که هر چند مستغرق بحر کناهی اما خداوند دست
مهربان و چون مراد رجان زمان اجل و نزول موت ناکهانست و معلوم نیست پس
باید ادم هر دم را اخر دم بداند و تصور کند و از رجوع بدرکاه اله غافل نشود افسوس
که ایام جوانی بکذشت احوال دل چنانکه دانی بکذشت از مشرق صبح مرا پیری دمید
اوقات سرور کامرانی بکذشت أَنْتَ فِي غَفْلَةٍ وَقَلْبُكَ سَاهِي ذَهَبَ الْعُمْرُ وَالذُّنُوبُ كَمَا هِي
ما امی قلبت غافلان ذکر اله بمعصیت باقی و عمرت شد تباه چه بسیار از امر می
میباشد که فرصت توبه نمودن نمیشود و زود دشمن را ملال و دست خالی در
زیر خاک میکند غافل منشینی که ناکهانت ببرند رو توبه بکن که پیکانت ببرند
کوئی که به پیری برسم توبه کنم میترس از انکه نوجوانت ببرند مراد رحق هر که توبه را
شعار خود سازد که راحت خود را سازد و چنانچه فرموده اذا اذنب ذنبا قال
استغفر الله یعنی چون بوسواس ابلیس لعنت پناهی مرتکب کناهی الهی بنده میشود
در همان ان بر زخم عصیان مرهم استغفار میکذارد و چون در عقب هر سیئه حسنه
کند انسیئه را محو میکند إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ میباید که اقلا که حسنات
بر سیات زیادتی داشته باشد اکرچه کم باشد که خود باشد بر خلاف نباشد که کناه
زیادتی کند بر حسنات چنانچه شاهد برین مدعا دلیلکه در بنی اسرائیل وارد

بود ظالم و ستمکار و بسیار جبار و نود و نه نفر را کشته بود خواست که توبه کند امد
بدر صومعه عابدی گفت عابد من نود و نه نفر تا حال کشته‌ام و حال امده‌ام توبه کنم ایا
توبه من قبول میشود عابد او را براند و گفت دور شو از من که از اتش تو من هم
نسوزم پس ان عابد را هم بکشت که صد درست شد امد نزد عابد دیگر که در کشتگان
من عدد بصد رسیده ایا مرا توبه تمام قبول میشود عابد گفت که هر چند گناه بزرگ
باشد رحمت خدا از ان بزرگتر است پس گفت که از کجا دانم که توبه من قبول شد
عابد او را گفت که در این حوالی دو ده میباشد یکی از کفار و یکی از مسلمانان تو
اگر از راه ده مسلمانان رفتی توبه تو را پذیرفته باشند و اگر از راه ده کفار رفتی علامت
قبول نشدن توبه است چون امرد از عابد سر در راه رسید و نمیدانست که از کدام
راه برود اخر راه هر ایشی گرفته و رفتار قضا اجل او در رسید ملائکه عذاب و
ملائکه رحمت نازل شدند و هر یک از ایشان میگفتند باید در دست ما باشد خدای تعالی
وحی فرمود که بسنجید که به هر طرف که نزدیکتر است از ان ایشان و در دست انها باشد
چون پیمودند بقدر انگشتی بطرف مسلمانان بیشتر بود امر فرمود که بملائکه رحمت او را
بسپارید هنوز که زبان از کار نیفتاده و فرصتی داری و باب توبه مفتوح است دامن
چرکین خود را از چرک معصیت پاک کن که ادمی را دمی بیش نیست برو طمع از کرم
عصیان مشوی که نامه ز بالا بیند نه حبیبی کر اینه را اه کرد سیاه شود روشن
اینه دل زاه هنوز از سحر داری چه بیم بربند در عذر [illegible] کریم حیف

لمد

که عمر خود در این معاصی بگذرانی و حال انکه بدانی که دنیا فانی است و این همه ترحم حضرت
سبحانی بر بنی نوع انسانی اگر چه بر دوش تو کوه معصیت است لکن غم مخور که از حضرت
دوست کرامت است از خواجگان کرامت و از بندگان خطاست انجه [illegible] اید
چه باک از گناه ماست ما را امید خواجه بسی به ز طاعت است نومید بنده را که امید نیست
بهر خداست جز عجز و نیستی نپذیرند ارمغان از ما کیان کشت بدیه کاه کبریاست
سلطان عشق خیمه بر دوش نزد بهر و کون ما را چه غم ازانکه جهان سر بسر فناست
شاهد این ایه سوره مبارکه عنکبوت خداوند میفرماید فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ
صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ از اینجاست که ملا عثمان در قران بیان میفرماید
سی و هشت ایه بعد از جزو چهارم که وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا
وَهُمْ يَعْلَمُونَ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ پس باید که حسنات بر سیئات زیادتی داشته باشد عزیز من
این طول امل و قرب اجل چه خواهد شد ای بسته بخود سلسله طول امل تا چند
غره فریب از علم و عمل اندیشه ان کن که بزودی باشد ناگاه گریبان تو در دست
اجل بلی عزیز من چه عهدها که نکردی و چه توبه‌ها که از روی مستی نشکستی بمیدان
تاکی در این پستی هستی در در هر نیست چون تو طالبی ناپکارتر در عرصه کون نبود
ز تو خوارتر و زارتر دعوی کنی که نیست در اسلام همچو من [illegible] نکوتر از تو کنی و خوارتر

واز اخبار چنین مستفاد میشود که بعد از نزول عذاب توبه قبول نمیشود ولیکن میتوان
گفت که صحیح است مانند قوم یونس وقطع نظر از این در جائی که بنده مسکین با امام
امین بدرگاه حضرت رب العالمین زاری و بیقراری کند و چنگ بدامان محمد و
آل محمد صلی الله علیه وآله زند وایشان را شفیع بیاورد حاشا که کریم خالق عالم
به برکت سید عرب وعجم او را بینداز ند وحال آنکه اشرف واکمل از تمام موجودات
محمد صلی الله علیه وآله وآل او میباشند حالا بشنو این حکایت را تا آنکاه از درکاه
پروردکار امیدوار شوی و بدانی مقام سید انام علیه التحیة والسلام در درکاه
ملک علام چه مقام است منقولست که در بنی اسرائیل مردی بود فاسق وفاجر و تبه
روزکار و در مدت دویست سال مشغول معصیت پروردکار و بانی ظلم
فساد وجور و عناد بکار و عباد در اثنای این حال قبض روحش نمود ملک الموت و بنی
و بنی اسرائیل از جهة فوت او مشعوف شدند و شکرگذاری نمودند و پای او را گرفته
بمزبله کشیدند وانداخته رفتند پس جبرئیل امین بامر حضرت رب العالمین در رسید
بحضرت موسی پیغام رسانید که خداوند ودود فرمود که فلان بنده که در فلان مزبله
انداختند او را ببر و غسل او ده و بتکفین و تجهیز وی قیام واقدام کن و بنی اسرائیل را تمام
او کالت کن موسی کلیم بامر خداوند کریم او را ببرد تا او را دید همان فاسق است که دویست
سال در نافرمانی حضرت سبحانی بسر برده وچون مامور بود از حضرت و دود بتجهیز وی
قیام فرمود و چون از آن بدرکاه واجب الوجود عرض نمود که خداوندا مهلا این در روی زمین

این بد سبب رحمت بوی چه بود خداوند فرمود که ای پسر عمران آنچه بگویند مردمان
در حق گناهان آن بنده چندان است لیکن روزی را نظر میکرد در تورات ودر آنجا
نعت حبیب من پیغمبر آخر الزمان را دیده مهر حبیب من محمد صلی الله علیه وآله در دل او افتاد
بمرتبه که در وقتیکه نام حبیب من در آن مرقوم بود بر روی خود مالید حالا که خداوندیم
از برکت نام حبیب خود گناهان دویست ساله او را آمرزیدیم واو را از جمله مقربان
خود گردانیدیم و بدان برادر جان هرگاه کسی حاجت از درگاه حضرت عزت جل جلاله دارد
ایشان را شفیع کند البته خداوند بحرمت حضرت رسالت حاجت او را روا کند و در کرد
او رادواکند چنانچه شاهد براین است که شمع شبستان ایمان حضرت سلمان گفت
بجماعتی از یهودان که از منافقان بجهة اذیت آن سلمان را خواستند وسلمان از بابت
حرص در ایمان و رواج شریعت پیغمبر آخر الزمان که شاید بموعظه آن یکی از منافقان قبول
ایمان و اعراض از طریق شیطان و میل بدرگاه حضرت سبحان نماید از ولاشان ردی
با ایشان آمد ایشان گفتند که بگو ببینیم که محمد یتیم چه چیز میداند و چه میگفت تا اسلام کذاب
پس آن مفخر اولوالالباب در جواب ایشان فرمود که ای جماعت یهود این نوع سخنان با آن
رب ودود نگوئید وازخدا بترسید که او رسول آنجناب پروردگار است پس ان کفار
در جواب آن بزرگوار گفتند اینها را بگذار و بگو که چه میگفت پس ایشان کشته اند
کل شکفت وگفت که ای جماعت خبردار حضرت رسالت که هرگاه احدی از شما حاجت
بدرگاه حضرت عزت بوده باشد وشفیع بیاورد محمد و علی و اهلبیت او را بدرگاه حضرت

عزت الهیه خداوند تعالی اعلا حاجت او را روا کرد و همین تفصیل حبیب لبیب کاش جلیل
جبرئیل از جانب حضرت رب جلیل مرا خبر داد که خداوند فرمود پس جماعت یهود گفتند
که هرگاه اینست تو چرا شفیع نیاوردی بدرگاه اله محمد ابن عبدالله طه حبیب او را که
تو را غنی کرداند که از تو فقیرتر در مدینه کسی نیست گفت ای جماعت کفار خود تمام
دولت دنیای غدار را پای در رکاب اعتبار و شفیع او بردم بدرگاه پروردگار سید مختار
و حیدر کرار و اولاد اطهار او را و سه حاجت از درگاه حضرت عزت مسئلت نمودم
و هر سه را برآورد گفتند کدام است گفت یکی قلب شاکر و یکی لسان ذاکر و یکی تن صابر
گفتند منافقان بسلمان که ما را چه خبر از دل و زبان تو ولی تن صابر تو را در معرض
امتحان در آوریم بیست نفر یهود عنود چوبهای خود را بلند نمودند و بقدر یکساعت بر بدن
مبارکش زدند که خسته شدند و نشستند و می گفت سلمان که اللهم اجعلنی علی البلاء
صابرا گفتند سلمان بیا و در غیاب محمد بمحمد کافر شو پس فرمود سلمان بمنافقان که الله
منان در قرآن مدح مؤمنان فرموده که الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ و نخواهم که از این جماعت
خارج باشم پس باز برخاستند و زدند بقدریکه سلمان یکطرف و ایشان یکطرف افتادند
و از بسیاری زدن ملول شده بودند گفتند سلمان امروز بدست ما کشته خواهی
شد حالا بیا و شفیع بیاور ایشان را و نفرین نما در حق ما تا ببینیم دعای تو مستجابست و
ایشان مقرب درگاه خداوند یا نه گفت نفرین مخالف اصرار است من از خداوند می خواهم که بمن صبر دهد
و دیگر آنکه شاید در علم الهی گذشته باشد که یکنفر از شما جماعت کافر بشریعت پیغمبر قدم گذارد

و ایمان

و ایمان آورد یا از اصلاب شما بهم رسد نفرین چرا کنم پس آن جماعت کفار آن بزرگوار را
شروع نمودند بزدن ناگاه از آنجانب که حضرت رسول بود در بند شق شد و حجاب از نظر آنجناب
برداشته شد و چشم مبارک آن حضرت افتاد و چون نظر بسلمان افتاد فرمود سلمان عرض
کرد لبیک یا رسول الله فرمود نفرین کن در حق یهود که احدی از ایشان در اصلاب
ایشان نخواهد بود که ایمان آورد مسلمانان حجاب از نظر آنجناب برداشته شد که سلمان را
دید با بدن درهم شکسته بی اختیار فرمود سلمان چنانچه شنیدی نمیدانم کجا بود
که حجاب بر داشته شود و تماشا که حسین با گردن کج گرفتار در میان صد و بیست هزار
کفار نابکار و هرچند استغاثه مینمود کسی نبود که او را جواب دهد مگر شمشیرها و
نیزه ها و خنجرها و تیرها یکجا آب تشنه و یکجا العطش حرم محترم و یکجا فراق عباس و علی اکبر
و قاسم و عون و جعفر و باقی دیگر دل مبارکش پاره پاره و یکجا بدن نازنین از ضرب شمشیر پاره
پاره که ناگاه واویلاه تیری بر دهان معجزبیان آن فخر زمین و زمان زدند که دهان
انور و ریش محاسن از خون گردید پس سلمان بمنافقان فرمود که چه نفرین هم کنم حالا که شما از
ایشان در جواب سلمان گفتند که نفرین کن تا چه بجای ما افتد و سره شود و مار الله هم
شکند پس لبهای که پاره بر یاران آن بزرگوار بحرکت در آمد و شروع نمود نفرین بجهود
که ناگاه ببرکت محمد و آل محمد چوبها افعیهای عظیم شدند و درهم می شکستند استخوانهای
ایشان که فریاد ایشان را اهل مدینه میشنیدند پس صاحب مقام محمود فرمود اصحاب و
احباب را که بیائید برویم و مرتبه سلمان در درگاه حضرت سبحان ببینیم پس برخاستند

و آمدند یا رسول الله کجا بودی که با اصحاب بیایی و ببینی که بر یتیمانت ستم روا داشتند
که بسته بودند و سید سجاد را غل در گردن کرده بودند و اطفال تازیانه بر بدن آنها
زده بودند که خون از رگهای بدن شریف ریزان میشد و چون اهل بیت را چشم بر جمال
عظیم المثال آن مرکز دایره کرم متعال افتاد برای استقبال بیرون آمدند و آنجناب خطاب
فرمودند که ای ملاعین امر کردید تا اخلاق اطفال را ببینند پس اظهار اتفاق کردند و
بالعیدند و خدمت آنجناب عرض نمودند که ای خداوندگار درخواه که تا ما هم ازین
جهنم باشیم و این ملاعین را عذاب کنیم اما چون چشم مبارک آن سید الثقلین بجانب بدن
نازنین سلیمان افتاد که در هم شکسته شده بود احوال آنجناب تغییر کرد خداوند
یکی از اصحاب آنجناب بود امام حسین علیه السلام پاره جگر پیغمبر بود اگر چشم مبارک
پیغمبر بر آن بدن پاره پاره فرزندش میافتاد در آن حالتی که از صدر زین بر روی زمین
افتاده بود و این یهودان که حضرت در ... اهل حرم نموده بودند آن غریب
بیکس همینکه نفس میکشید مانند فواره خون از بدنش جاری میشد و با وجود این حال
هر لحظه آن مظلوم از زیر چشم بر خیمه گاه نگاه میکرد که ناگاه ملعونی نیزه بر پهلوی آنجناب زد
که از پهلوی دیگرش بیرون آمد زینب خاتون در در خیمه ایستاده بود دید بیرون دوید
... روی به عمر سعد کرد و فرمود که ای عمر تو ایستاده و نگاه میکنی و برادرم را
میکشند آن ملعون صورت را برگردانید ... آن ملعون ... و بر روی خود
... زینب خاتون گریانید و جا کرد و بمنزل خود عود نمود و پیوسته بر سر و سینه میزد

و سگهای بیابانی از اهل بیت و امر بقتل او میکرد و میگفت که عجلوا الیه یعنی زود بروید
کار او را بسازید و بزودی او را بکشید پس چهل نفر از سواران بجانب آن بیکس
حیران تاختند و هریک در قتل بر دیگری پیشی میگرفتند که سر آن سرور عالمیان را
از بدن جدا کنند که شبث ابن ربعی حرامزاده بر همگی سبقت گرفت و شمشیر خود را
برهنه در دست گرفته برای آنکه سر آن مظلوم را جدا کند پس آنحضرت با گوشه چشم حق
بینش که از خون پیشانیش پر از خون شده بود نگاهی بجانب آن کافر افکند که آن شقی
شمشیر از دست خود بیفکند و فرار را بر قرار اختیار کرد و همین نعره میزد و میگفت
مَعَاذَ اللهِ یا حُسَین اَنْ اَلْقیٰ اَباکَ بِدَمِکَ یعنی پناه میبرم بخدا ای حسین اینکه ملاقات کنم
در قیامت پدر بزرگوار تو علی ابن ابی طالب را در حالی که خون تو در گردن من
باشد پس سنان ابن انس ملعون که روی بسیار زشتی داشت و ریش
کوسج و صورت پیسی بر سر بالین آن غریب بیکس آمد که او را شهید کند پس آن غریب
کرده بر روی کار با آن چشمی که شبیه بود بچشم رسول مختار نگاهی بآن سگ غدار کرد پس او هم
جرأت پیش آمدن نکرد بلکه مراجعت نموده میگریخت و نعره میزد و میگفت که چه شده است
ترا ای پسر سعد غضب خدا بر تو باد ای ملعون اَرَدْتَ اَنْ یَکُونَ مُحَمَّدٌ خَصْمی
که در روز جزا محمد مصطفی خصم من بوده باشد پس مرد دیگر از پیش آمد و قصد
قتل آنجناب کرد آنحضرت نگاهی باو فرمود و فرمود اِرْجِعْ لَسْتَ اَنْتَ قاتِلی ای مرد برگرد
تو کشنده من نیستی و بدانکه من راضی نیستم که تو داخل آتش شوی و بسوزی چون

ازیرا این فی مهربانی از آن جناب مشاهده نمود عرض کرد خدایا تو شوم یا بن رسول الله
در این حال غم مامخور که و راضی نمیشوی که داخل آتش شوم پس شمشیر خود را
کشید و روی بعمر سعد علیه اللعنه کرد او ملعون سوال کرد که کار حسین را ساختی
گفت ای ظالم آمده‌ام که کار ترا بسازم و شمشیر خود را بلند کرد که بر او زند اشقی غلامان
خود را امر کرد که دوران تانه مسلمانرا گرفتند و جراحت بسیار بر بدنش زدند
پس چون از زندگانی خود ناامید شد روی بجانب آنحضرت کرده عرض کرد که یا ابن
رسول الله گواه باش که در راه محبت تو کشته شدم پس مرا در قیامت دریاب
و داخل بهشت فرما پس آن فرزند رحمة للعالمین بصدای ضعیف او را جواب
داد که فردای قیامت همین نحو که خواهش نمودی خواهم نمود پس آن نومسلمان را
که از دوستان تازه سید الشهدا علیه السلام بود بدرجه شهادت رسانیدند

انا لله وانا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله علام الغیوب
المطلع علی سرائر القلوب المتجاوز عن کبائر الذنوب العالم بما فی الضمائر من خبایا
الغیوب البصیر بسرائر النیات وخفایا الطویات الذی لا یقبل من الاعمال الا
ما کمل وخلص عن شوائب الریاء والشرک فانه المتفرد بالملک والملکوت فهو اغنی الا
غنیاء عن الشرک والصلوة والسلام علی محمد صلی الله علیه وآله الطیبین الطاهرین
المنزهین من الخیانة والاباطیل فقد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم

ومن

وَتَمَّ بِرٌّ مِن خَلْقِه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ
ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ و در جای دیگر میفرماید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
بدان ای برادر که بکنه جناب اقدس الهی ارحم الراحمین الله است و بکنایه دیگر انتقام
و جبار است و رحم نمودن و سطوت نمودن موافق حکمت و نظام دنیا و آخرت بمرتبه در
کار است و هر دو باید باشد و هر یک جائی دارد اگر رحم و گذشت در خلق نمود تمام
مردم امید عیش کارا نمود و اگر سطوت و عقاب در خلق نمود همه مردمان
اعتماد میکردند بر رحمت او و بر پشت میخوابیدند و احدی عبادت نمیکرد و هیچ کس ترک
معصیت نمی نمود پس هر دو در کار است و هر دو باید باشد لکن رحمت او همیشه بر غضب او
مقدم است و از برای رحمت خلق فرموده است این خلق را نه از برای عذاب و بهانه
میجوید از برای عفو و بهانه نمیجوید از برای عذاب و در مراتب غضب در هر جا که تندی
هست از خود ما است و اگر نه از جانب جناب او نهایت لطف است بجهت آنکه او مبنی
لطف و جود و کرم و مهربانی است و اینکه ما چو بمیریم با پای خود را میکشیم با دنیا
و آخرت ببلائی و عذابی مبتلا میشویم یا نعوذ بالله بجهنم میرویم خود میکنیم فی الحقیقه نه
جناب او سبحانه چنانچه فرموده است وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و تا رحمت
کردن عاصی بمرتبه نرسد که قبیح باشد نزد عقلا و مذموم باشد نزد ایشان هر اینه او
رحم میکند و خدا نکند که کسی به این مرتبه نرسد که قبیح باشد رحم خدا در حق او و حق تعالی
هیچ قومی را از اول دنیا تا آخر دنیا عقاب نکرده و عذاب ننموده تا آنکه رحم کردن بر او قبیح

کردید و در آن وقت ایشان را عذاب کرده است قال الله تعالی ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم و یعفوا عن کثیر هر رنج که میرسد بجانم از خود رسد که از کرده‌ام از هیچکس شکایتی
نیست از خویش بخویش در فغانم خود دست بر سلوده خویشم خارم که بپای خود نهادم
مرهم نهادم بود نشان غنی خود در هر دل بلای جانم هر کس از دست غنی مینالد
سعدی از دست خویشتن فریاد پس هر دو باید باشد و هر یک جای دارند و در دعای
آقای ما حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه است که و انت ارحم الراحمین فی موضع العفو
و الرحمة و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمة و اعظم المتجبرین فی موضع الکبریاء و
العظمة و آن جبر چنین ها آنکه مینماید که رحم خلاف در جای قبیح باشد ظلم و ستم کردن بر زیر
دستان است و مطلع تر آنکه فی الحقیقه از زیر دستان رعیت او حساب میشود که
چند روزی از برای نمایش و امتحان ایشان را زیر دستی او واداشته اند پس هرگاه تقصیر
زیر دست خود را عفو نمود خدا این تقصیرات او عفو خواهد فرمود و هرگاه از ایشان انتقام
نمود هر اینه خدا نیز از ایشان انتقام خواهد کشید و هرگاه ایشان تقصیر نداشته باشند و بر ایشان
ظلم میکند پس چنین شخصی لعین و مردود و در زمره الا لعنة الله علی القوم الظالمین
محسوب خواهد شد و در حدیث وارد است که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته یعنی
همه شما صاحب رعیتید و همه شما بازخواست کرده خواهید شد از رعیت خود پس در
این حدیث احدی نیست که رعیت و زیر دست نداشته باشد حتی آنکه زن و فرزند و خادم
و کنیز و حیوان و شاگرد و اعضا و جوارح رعیت اویند از صاحب ایشان بازخواست خواهد

شد

شد که آیا ایشان با رعیت چگونه سلوک نموده اند آیا با رعیت خود عدالت ورزیده اند
یا بر ایشان ظلم و ستم و تعدی کرده اند و بدانکه حق تو بر رعیت خدائی و زیر دستان
سید و مولائی هر وقت که میزنی بدانکه میخوری و هر زمان که احسان میکنی بدانکه بخود
احسان نموده کما قال الله تعالی ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها ظلم بکه
عالم پیداست همه عدل است و لی ظلم تمام است و در حدیث آمده که حق تعالی مظالم عباد را
انتقام کشد اگرچه کسی نظلم دستی بر کسی زند یا حیوان شاخ دار بر بی شاخی بزند
پس تو ای برادر مزن بر دست خود ظلم و ستم مکن و تا توانی انتقام مزن تا از حضرت جبار قهار
تان بانتقام نخوری هر زمان که دست خود را بلند میکنی که بر زیر دست خود بزنی
یاد کن طپانچه الهی را و هر وقت تازیانه بر سر رعیت خود میزنی بدانکه چیاملک الموت
سر تو را خواهد کوبید و هر لحظه که بچوب صدای انتقام حیوانی بلند میکنی بدانکه از
خدا چنان چوب بخوری که صدا نداشته باشد ولیکن صدای او عدالت رسد که اسما نه
چنانکه وارد شده است که مردی در رد قمشیکه احرام حج بسته بود روباهی را گرفته در تنور
آتش نزدیک بخوان زبان بسته میبرد و صورت او میسوزانید و او را بچه ولادت سایه
وان روباه بچه میزد و فریاد میکرد تا آنکه خود را ضایع کرد یعنی نقود خود و رفقای او
هر چند او را منع کردند فایده نبخشید پس او را بعد از این امر در جایی برای تخلی پس
در اثنای اینکه این مرد خوابیده بود ماری آمد و در دهان او داخل شد پس هر چند
تفحص کردند ماری در دهان او دست مضطرب شد بمرتبه که خود را ضایع کرد همچنانکه او

سر دباه خود را ضایع کرد پس انگشتر دست انار او بر داشت و برفت و ایضا او بر شده که
حضرت پادشاه پادشاهان و فریادرس دادخواهان تعالی شانه بحضرت داود وحی نمود
که ای داود قل للعلماء الجبابرة انی لم ابعثک لتجمع الدنیا ولکن لترد عنی دعوة
المظلوم وتنصره فانی آلیت علی نفسی ان انصره وانتقم له ممن ظلم بحضرته ولم ینصره یعنی بگو علماء
جبار که من ترا برای آن سلطنت نداده ام که مال دنیا بسیار جمع کنی بلکه بجهت آن
داده ام که یاری مظلوم کنی و نگذاری که دعا و داد خواهی او بدرگاه من برسد بدرستیکه
من قسم خورده ام بذات مقدس خود که نصرت او نمایم و انتقام وی بکشم از کسیکه در حضور
او ستم بر مظلوم رفته و یاری او نکرده است پس ای برادر هرگاه کسی تقصیر در اعانت مظلوم
نماید موجب بازخواست و انتقام باشد پس از ارتکاب خود ظلم چگونه خواهد بود بدرستی
که حضرت رسول ص فرمود که هیچ امیر و ستمکاری که بجان مقدس الهی من بدست او است هیچ
کس کسی را بناحق تازیانه نمیزند مگر اینکه در جهنم مثل آن تازیانه را میزند بدرستیکه
حقتعالی ذکر کرده است تازیانه انتقام را که اینها که قوت ایشان از تو بیشتر و جمعیت ایشان از تو
عظیم تر بوده است که بزبردست ظلم کرده و طغیان و زیاده نمودند و فساد را پیشه
خود نموده اند چنان زدند که صدای آن تا امروز مانده است و تا قیامت باقی خواهد
ماند قال الله تعالی الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد
وثمود الذین جابوا الصخر بالواد وفرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد فاکثروا
فیها الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک لبالمرصاد یعنی معروف است

که فرعونیان و قبطیان بودند که عذاب میکردند بنی اسرائیل را که زیر دست ایشان بودند
بعذابهای شدید از انجمله این تکلیف با ایشان مینمودند که این بیچارها کل کاری کنند
از برای ایشان پس امر میکرد که زنجیرها در پای ایشان ببندند که نگریزند و بار
کار کنند و کل را بالا برند و بریزند با آنها بر بامها و هر بار که یکی از ایشان می افتاد و
میمرد یا زمین گیر میشد و هیچ پروا نمیکردند یذبحون ابناءهم ویستحیون نساءهم و
دیگر این بود که پسرها را میکشتند و دختران و خواهران ایشان را بکنیزی میگرفتند
و بکارت ایشان را بکنیزی میگرفتند و بکارت ایشان را میبردند و از انجمله این بود که
هرگاه فرعون عذاب میکرد مردی را امر میکرد که او را برو میخوابانیدند و دست و پای
او را میکشیدند و چهار میخ بر آنها میکوبیدند در زمین و یا برو میخوابانیدند
کسی را بر بالای چوب یعنی و چهار دست و پای او را بچهار میخ بر تخته میدوختند
پس او را بر این حال میگذاردند تا میمرد پس باین سبب حقتعالی آن ملعون را در کلام
مجید خود بذی الاوتاد نام برده است و حقتعالی عز و جل پیوسته او را مهلت میداد تا
از طغیان او بجائی رسید که گفت ما علمت لکم من اله غیری یعنی ندانم از برای شما
خدائی غیر از خودم و چهل سال دیگر بعد از این کلمه او را مهلت داد و موافق روایت ثعلبی
آنست که حقسبحانه و تعالی وحی کرد بحضرت موسی ع که ای موسی تو را برسالت میفرستم بسوی
مخلوق ضعیف خود که طاغی شده است از بسیاری نعمت من و ایمن گردیده است از عذاب
من و دنیا او را مغرور گردانیده است بمرتبه که انکار حق من و پروردگاری من میکند

بعزت وجلال خودم سوگند که اگر نشان نبودی که میخواهم حجت خود را بر خلق خود تمام کنم
هر اینه بر او غضب میکردم غضب کردن جباری که از برای غضب و بغضب اینک آسمانها
و زمینها و کوهها و دریاها و درختان و چهارپایان اگر آسمانها را رخصت میدادم برا او
سنگ میباریدند و اگر زمین را رخصت میدادم او را فرو میبرد و میبلعید و اگر کوهها را
رخصت میدادم او را خورد میکردند و اگر دریاها را رخصت میدادم او را غرق میکردند
ولیکن چون در جنب عظمت من او حقیر و ذلیل بود او را مهلت دادم و حلم من شامل حال
او شد و من بی نیازم از او و از جمیع خلق خود پس بترسان او را از عذاب من و عقوبت
روز قیامت را بیاد او بیاور و بگو که هیچ کس تاب غضب من ندارد و بترسی از آنچه من
بر او پوشانیده ام از لباس ... بدرستیکه پیشانی او بدست من است چشم بر هم نمیزند
و سخن نمیگوید و نفس نمیکشد مگر بعلم من و تقدیر من پس بعد از چهل سال انا ربکم الاعلی گفت
یعنی منم پروردگار اعلای شما حضرت جبرئیل عرض کرد ای پروردگار من ایا ملکی از برای
فرعون را و حال آنکه چنین میگوید حقتعالی فرمود انما یقول مثل هذا عبد مثلک مثل
این را میگوید تا آنکه احسان خدا نسبت بفرعون بجا تمام شد و حقتعالی
اسبابی چید و بساط عیش و طغیان او را برچید و او را غرق کرد و از او اثری باقی نماند
و چون آن ملعون نجس در دریا غرق شد و آب مانند کوهها بر او واقع میشد گفت آمَنْتُ
بِاللهِ اَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا اِسْرائِیلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ پس حضرت جبرئیل کفی از
لجن گرفت و بر دهان او زد و اینست جواب خدائی و گفت آلْآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ

وَکُنْتَ

وَکُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ الحال ایمان آوردی و حال آنکه قبل از این عاصی بودی و در فساد
مشغول بودی در خبر است که حضرت سلیمان نبی بر شیاطین تنگ گرفت حقتعالی
او را بزودی قبض روح کرد و گویند مردی مو برچها را در طلس لغزش مبتلا نمود
خودش در راه سفر میکرد در چاه لغزش مبتلا گردید و زنی که بر احبس کرفتار کرده بود
مرد پس او را بحبس جهنم گرفتار کردند و کسیکه بخانه مردم بلا امر داخل شود دیگری بخانه
او بلا خواهد رفت و کسیکه با زن مردم می نشیند بداند که با زن او دیگری خواهد
نشست کَمَا تَدِینُ تُدَانُ و کسیکه غش کند بداند که غش کرده میشود و قال عبروا
آبائکم یبرکم ابنائکم و عفوا عن نساء الناس یعف عن نسائکم کسیکه اذیت بهمسایه خود
میرساند خدا خانه او را بهمسایه او خواهد داد من اذی جاره ورثه الله داره و کسیکه
چاهی میکند که برادر مومن خود را بچاه افکند خدای تعالی خودش را بآنجا خواهد انداخت
چنانکه مکرر از این غرایب امور و عجایب اتفاق افتاده و دیده و شنیده شده است
هر چه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی فرمودند که از خدا بترسید چنانچه از شیر
درنده بحذر رسید بجهة آنکه هلاک میکند و پروا ندارد گویند که بعلو الحی مغرور
که بسیار از بعلو از زمین بنده بود روزی در چهارسوق مانده کاو شلاخ
دار است قرطاقی میکرد و بخود میبالید تا آنکه سر سوی آسمان کرده گفت که لحمه را
بزمین ننهم احوال جبرئیل را بفرست تا او را بزمین زنم گویند که این مست مغرور
بیمار شد و در بستر بیماری مدت مدیدی افتاد و حقتعالی جان او را ضعیف و بیقوة کرد

کرموش لنکی امد و یکی از انکشتان پای او را بکزید و متورم و اعتقاد ربود که ابو شرار
بر زمین نند و او را از خود دور کند و پادشاهان عظمت که انجمه برخود میدانند
برخود میبالند اگر پشه‌ای از ایشان او را در رنجه کند تا صبح فریاد میکنند و درد و رنجانه میکردند
اگرچه جمیع اطبا ملازم حاضر باشند و عالمی گوید که شخص نجیلی مستجمع بود و ان کاهت
ذات و جلالت صفات بهیچ نمیرفت تا آنکه از ترس مردم و اینکه اگر خلق از جلد بر بندد
و کفت استخاره قران میکنم که من امسال بحج بروم یا نه این ایه امد کما انما المشرکین نجس
فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ یعنی غیر از این نیست که مشرکان نجسند باید نزدیک مسجد الحرام
ما نیایند و بالجمله هر یک از اینها نشانه‌ای از انتقام خدا است و ان در هر جا قصه‌ای است و از این
قبیل امور در هر عصری بر هر شخصی اتفاق افتاده است ما اکثر العبرت و اقل المعتبر عبرت
بسیار است و عبرت گیر کم است پس هر وقتیکه چوبی میخی ببینند که کرا چوب زده است
کدام حال چوب میخ زده و هر گاه دردی بدل او رسید ببینند که دل کرا ابرده او رنجه است
پس ای غافل و ای جاهل هر گاه اذیت بحیوانات و ثقالین کسی رساند و پاداش از او ببیند
پس اذیت مسلمان و اهل ایمان و زن و فرزند بیکناه و رعیت بی پشت و پناه چه خواهد
بود و اگر امروز چند تلخی زدی فردا خواهی خورد و اگر درد رسانی نزدی در عقبی خواهی برد
و اتان کمعان عت کردند بخشم و عذاب ما کرفتار شدند قارون ملعون فرمان نبرد
بزمینش فرو بردیم نمرود لعین عالم بغوید و عناد و جحود و استکبار کرد پشه لشکر را فرستادیم
تا مغز او را در کنار را اد بغداد فرعون طاغی باغی که نعره انا ربکم الاعلی زند غرقش کردیم و ان

کلاه

را آب باتش رسانیدیم و قابیل که برادر خود را کشت او را بموی سر در چشمه
افتاب معذب نمودیم و ابن ملجم ملعون که ولی ما را شهید نمود مرغی را بر او مسلط
کرده‌ایم که هر روز بدن پلید او را بچهار پاره کند و کوشت خبیث نجس او را بخورد
و اصحاب السبت که نافرمانی ما کردند ایشان را بصورت میمون مسخ کردیم و قوم لوط را
بسبب نافرمانی ما ایشان را بصورت خوک مسخ کردیم و قوم لوط را بسبب عمل
شنیع شهرهای ایشان را سرنگون کردیم و سنگ بر جسدهای پلید ایشان زدیم و جرابی
مال حاجیان را دزدید او را سوسمار کردیم و هر دیگر از سر برختان میلذ دید او را شب پره
کردیم و کسی زنا کرد او را سگ کردیم و هکذا الی اخر المسوخات و قوم عاد را که سرکشی نمودند
بباد هلاک نمودیم و قوم نوح را که ایمان نیاوردند باب غرق کردیم و قوم شعیب را بسبب کم
فروشی بصاعقه اسمانی سوختیم و اصحاب الرس را که پیغمبر خود را کشتند و زنان ایشان
مساحقه میکردند باتش هلاک نمودیم و هر یک از ظالمان و جباران را بتعبیری از تدبیر نمودیم
و فوج فوج بیخ و ریشه ایشان را از زمین کندیم و هر یک از طاغیان و سرکشان را از مخلوقات
یکی از این مسوخات مسخ کردیم و ایشان را روانه جهنم نمودیم صناد ید قریش که قصد هلاک
حبیب ما محمد کردند تا در غار غایب شد ما عنکبوت ضعیف را بر پرده در غار او فرستادیم
تا شر ایشان را دفع کرد در راه ما عنکبوت جولان نمی کند و پشه سپه سالاری کند و بسیار
دلیلی کند موری مذکری کند هد هد سنگی مسیحی کند سگی دربان هر فرمان برداری کند
کران عره کباب ما کردن کشی کنی هر که باان خط فرمان ما پیچد کذا رها انجا ان سر بر ایشان نجا

از پای درآید و سر کوب محنتش در انداختیم و هر کس که توانش کند و شکستگی پیش آرد
اینجا چون بدنش برآید و اینجا بر براق کرامت پای آرد هر فرخی از ظالمان که طغیان ورزند
یار ببندد کمان ما ظلم و تعدی نمایند ظالمی دیگر بر ایشان مسلط کردانیم که ایشان از بیخ
در ریشه کنند و حمد میکنم ذات مقدس خود را و ثنای برادران همه را میکویم از اعلا
و ادنی و شاه و گدا و تاجر تا جر مغرور مشوید و جرات بر معصیت و اذیت بر بندکان
هم مرسانید بامید آنکه خدا کریم است زیرا که کرم او و رحمت او مخصوص و مکانی دارد که ان
رحمة الله قریب من المحسنین و شاید که حضرت او سبحانه با تو بکرم و رحمت معامله
نکرد بعدل معامله نمود در آن وقت چه خواهی کرد همین احادیث فضل را شنیده احادیث
عدل را کی یا نشنیده یا بخاطر خود نگاه نداشته و اگر میخواهی بر تو بخوانم مستمع باش از انجمله منقولست
که من قتل عصفورا عبثا جاء یوم القیمة وله صراخ عند العرش یقول یا رب سل هذا فیم
قتلنی من غیر منفعة یعنی هر کس گنجشکی را عبث بکشد روز قیامت فریاد کنان نزد عرش
الهی آید و گوید خداوندا بپرس از قاتل من که چرا عبث مرا کشته و انصاد قال محمد
روایت شده که مردی بود در بنی اسرائیل و عبادت خدا میکرد روزی مشغول
عبادت بود و نماز میکرد ناکاه دید دو طفل خروسی را کرفته پرهای او را میکنند و آن
خروس میکرد پس آن عابد مشغول عبادت خود بود و اعتنائی نکرد و بفریاد آن خروس نرسید
پس خداوند قهار امر فرمود که آن عابد را زمین فرو برد و چنین فرو خواهد رفت تا روز
قیامت و در حدیث دیگر فرمود که شکار ماهی در روز شنبه بر بنی اسرائیل حرام بود و فوجی

باغی

ذکر مصیبت

باغی شدند و در روز شنبه شکار کردند خدا تعالی ایشان را بصورت میمون مسخ کرد پس ای
عزیزان و اید وستان بر ظاهر است که هرگاه قتل گنجشکی بی بازخواست نباشد پس خون
مسلمانان و مؤمنان چگونه پایمال میکردید و بالاتر از آن هرگاه شاه مردان و امام مؤمنان
و امیر مسلمانان یعنی حسین ابن علی ابن ابیطالب که یک پروازش جمیع آسمانهای هفت گانه است
و یک پروازش همه زمینهای هفت گانه است و اگر حجاب بالا میل کنی گام اول او در عرش
هفتمین است و گام دومش در عالم ملکوت واقع و گام سیمش در عالم جبروت و پروازش
فوق عقل اولست چنین کسی را بکشند و پر و بالش را بشکنند آه آه و سر او را در نزد
میاجش از بدن جدا کنند و در نزد صاحبش پر و بال زنند و بعد از کشتن نیزه ها
و شمشیرها کشیده بدن مجروح او را پاره پاره کنند و استخوانهای او را ریزه ریزه نمایند
نمیدانم حال قاتلان او چه خواهد بود و اگر آن شهید مظلوم در روز قیامت با سر بریده
بنزد عرش الهی آید و سر مبارک خود را بدست گرفته و بر قائمه عرش چسبد و فریاد برکشد
که ای قهار و ای جبار و ای خداوند بزرگوار بپرس از قاتلان من که بچه سبب مرا
کشتند و بچه جهت مرا چنین نحرها نمودند و بچه گناه سر مرا بریدند و بر نیزه ها کردند
و در شهرها کردانیدند و بچه تقصیر سنگ بر جبین مبارک من زدند و نعش مرا سنگ
باران کردند نمیدانم ای دوستان حال این مقدسه بکجا می انجامد ترسم اگر جزای قاتل
او چون رقم زنند یکباره بر جریده رحمت قلم زنند شیعیان حسین هرگاه عابدی ناله
خروسی را نشنود و اعتنا یاری نکند خداوند امر فرماید زمین را که او را فرو برد پس کسی

روز شنبه شکار ماهی کند بصورت میمون مسخ نماید آه آه نمیدانم چه خواهد کرد با اطفال بیکس
صدای العطش کودکان رسول خدا را شنیدند که از تشنگی فریاد میکردند و عجز و زاری
زنان حضرت رسالت را دیدند که از دست کفار مینالیدند و دل ایشان نسوخت
و ایشان را رها نکردند و سید الشهدا و اهل بیت او را که هریک کبوتران حرم بودند در
روز جمعه که شنبه مسلمانان است در وقت زوال که وقت رایج ماهیان قبل از
مرغ دانست او را بحرکت و اضطراب درآوردند تا آنکه او را شهید کردند و خون این کبوتر حرم را
ریختند و پر و بال او را بخون آمیختند و علی اکبر و علی اصغر که فرخ و جوجه او بودند آب
و دانه ندادند و ایشان را تشنه لب سر بریدند و پاره پاره کردند حال ایشان چه خواهد
بود و از کلام شریف خود آنحضرت است که در روز عاشورا فرمود یا قوم ان لم تقبلوا
مَقالی فراقبوا الجبار ذا المحال قد ملکت من الظماء المفانی لا تمنعوا فی جاریة الماء اتقوا
اینک هفتاد و دو نفر از برادران و فرزندان و خویشان و یاران مرا کشتید و حال
اراده کشتن مرا دارید بدانید که کودکان من از تشنگی هلاک میشوند مرا از این آب
روان جاری منع مکنید و بگذارید که این اطفال و زنان تشنه و گرسنه من کام را
که از نسل پیغمبر شمایند مقدار آبی بچشانم که جگرهای ایشان از تشنگی کباب است و روز
دیگر فرمود بگذارید که این بقیه اطفال که مانده اند بردارم و بطرف روم یا بلاد هند روم و
شرط میکنم که فردای قیامت با شما خصمی نکنم از اینکلمات غلغله از سپاه ابن زیاد برآمد همه
خاموش شدند و قوم پشیمانی میخوردند و گروهی زار زار گریه میکردند که شمر ولد الزنا

شبث ابن

شبث ابن ربعی و حجار ابن ابجر از سپاه پیش آمدند و گفتند ای پسر ابو تراب و اکذا این همه فریاد
و قصه برخود دراز مکن که بجای آب شربت ناگوار مرگ را باید بنوشی و اگر میخواهی نجات
یابی با یزید بیعت کن فرمود این خیالیست محال که از ترس جان با یزید بیعت کنم و حال
آنکه زحمت و تعب من یکساعت دیگر بیش نیست و همین صحبت کافیست از برای
حزن و گریه و ناله دوستان اینکه در کتاب بحار الانوار روایت شده است که چون
روز عاشورا تشنگی بر اهل و عیال و رجال و نساء و اصحاب مظلوم کربلا شدت
کرد آنجناب روانه جانب لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه شده و از برای اتمام حجت
میفرمود یا قوم اسقونی شربة من الماء یعنی ای قوم جرعه آب فرات بمن و دوستانم
بدهید بیاشامانید که از شدت تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده ایم و آن طایفه بی شرم
و حیا اصلا متعرض آن بزرگوار نشده جواب ندادند پس یکی از شیعیان که نام
او یزید بن حصین همدانی بود پیش آمد و عرض کرد که یابن رسول الله اذن میدهی
مرا که نزد اینقوم رفته ایشان را نصیحت کنم آنجناب او را اذن داد پس آمد در مقابل
ایشان ایستاد و فرمود که ای گروه خلایق بدرستیکه خداوند جلیل برانگیخت پیغمبر خود
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بحق از برای آنکه امر و نهی او را بخلق رساند و بندگان
او را بسوی خدا دعوت نماید و او را چراغ راه هدایت گرداند و هذا ماء الفرات تقع
فیه خنازیر السواد و کلابها و قد حیل بینه و بین ابنه یعنی و اینک آب فرات که خوکهای
سیاه و جانورها از آن وارد میشوند و آب خوشگوار میآشامند و در میان آن و

فرزند او حایل و مانع شده ای پس آن اشقیای بیحیا در جواب آن فدوی خاص
الحیا گفتند که تا چند این سخنان حبث و بیفایده میگوئی بس کن و امثال این کلمات
مگو فوالله لیعطشن الحسین کما عطش من کان قبله یعنی بحق خداوند قسم که تشنه
کشته خواهد شد حسین چنانکه تشنه کشته شد آنکسی که پیش از او بود یعنی عثمان
پس چون مظلوم کربلا وگرفتار بدست اشقیا شنید که دست انجناب را چنانکه شنید
جواب دادند او را امر فرمود که ساکت شو و بجای خود بنشین پس آن بزرگوار
یادگار حیدر کرار خود بنفس نفیس از جای برخواست و در میانه میدان بر شمشیر خود
تکیه کرده و روی منور خود را بجانب آنگروه شقاوت شکوه کرده بصدای بلند فرمود
انشدکم الله هل تعرفونی یعنی ای جماعت بد عاقبت شما را بحق خداوند قسم میدهم
که راست بگوئید که مرا میشناسید که کیستم قالوا نعم انت ابن رسول الله وسبطه
اه وا حزناه و وا مصیبتاه از شدت شقاوت کوفیان و شامیان بی ایمان که فریاد کردند
و گفتند که بلی ترا نیکو میشناسیم تو فرزند رسول خدا و فرزند دختر زادهٔ رسول
آنجناب بجهة تاکید و مبالغه فرمود که شما را بحق خدا قسم میدهم که میدانید که جدم
خدا است ایشان عرض کردند که خدا را گواه میگیریم که خوب مطلع و دانائیم که او
تو فرزند آنحضرتی پس فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که پدرم جناب علی ابن
ابیطالب علیه السلام است عرض کردند بلی بحق خدا که میدانیم که فرزند آنجنابی پس فرمود
که شما را بخداوند قسم میدهم که میدانید که مادرم فاطمه زهرا علیها السلام است دختر

پیغمبر

پیغمبر شما گفتند که بخدا قسم که این را هم میدانیم پس فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که
میدانید که جده من خدیجه بنت خویلد و از زنان مومنات این امت است گفتند
بخدا قسم این را هم میدانیم پس فرمود که بخدا قسم میدهم شما را که میدانید که جناب
حمزه سید الشهدا عموی پدر منست گفتند قسم بخدا که میدانیم فرمود که بحق خداوند
قسم میدهم شما را که میدانید که جعفر طیار که در جنت با ملائکه پرواز میکند عموی
منست گفتند بحق خدا که میدانیم پس فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که
این شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که من آنرا بکمر خود حمایل کرده ام گفتند
بلی بخدا که میدانیم پس دست مبارک را دراز کرده و بجانب فرق مقدس خود اشاره
کرده فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که این عمامه رسول خدا است که بر فرق
خود گذاشته ام پس آن اشقیا قسم یاد نمودند که میدانیم خدا لعنت فرماید آن ملاعین
را علم و دانشهای ایشان را بعملهای خود که از وقت که آنطاوس خوب بر زمین کربلا افتاده
برخواست و ننشست که ناگاه ملعونیکه خدا و ند هرگز دست او را از عذابهای جهنم خلاص
نگرداند از عقب سر آن سرور شهیدان را امد و عمودی بر فرق همایونش زد که فرق
مکرمش چون فرق بناحق شکافته بود رنز بزرگوارش علی ابن ابیطالب شکافت و همان
عمامه رسول خدا برهم دریده و پر از خون شد آه وا مصیبتاه که بهمین قدر اذیت
اکتفا نکرده آن عمامه را بغارت بردند و آن سر مقدس را بر نیزه کرده شهرها و دیارها
و محلات کوفه و شام و مجلسها گردانیدند و از جمله مجالسیکه آن سر مقدس را بردند یکی

مجلس عام یزید ملعون بود که از سر مطهر او در میان طشت طلا گذاشته و در مجلس شراب
حاضر ساخته بود و آن ملعون مشغول قمار بود و هر وقت که بر حریف خود غالب میشد
شراب نه هر بار میکرد و درد ته پیاله را در پهلوی طشتی که آن سر مقدس بود میریخت
و با چوب خیزرانیکه در دست آن ملعون بود اشاره بر لبهای آنجناب مینمود الا

لعنة الله على القوم الظالمين

عارض شده بود الحمد لله زایل شد و مامون نیز بخانه معاودت نموده و آتش غضبش
مشتعل شد و در صدد زهر دادن با حضرت برآمد وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي تجلى من سماء الذين نور بها الشمس والقمر محمد المصطفى وعلى
المرتضى سيد البشر ثم زين عرشه بقرطيه الحسن والحسين المسميين في التورية
بشبر وشبير والمدعوين بقرطي عرش الاله الاكبر ثم بالنجوم البازغة والغرة الطاهرة
من ذريتهما الانجم الزهر والسادة الميامين الغرر صلوات الله عليهم ما لاح نجم
وظهر وغاب عن افق السماء واستتر ولعنة الله على من عاداهم وتولى وكفر وادبر
فيقيم ويقعد واصلاهم في نار سقر السلام عليكم ايها الجالسون في مجلس عزاء الشهيد المظلوم
الغريب المسموم جميعا ورحمة الله وبركاته وبعد قال الله تبارك وتعالى في كتابه
الكريم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة
یعنی خدای تو خلق میکند و اختیار میکند هرکسی را که میخواهد از برای نبوت
و امامت و نیست از برای خلق اختیاری در اختیار کردن پیغمبر و امام از برای خود زیرا
که احتمال دارد اختیار مفسد بجای مصلح میرود و هرج و مرج لازم می آید و بعد از آن
میفرماید سبحان الله عما یشرکون یعنی پاک و منزه است خدا از آنچه ایشان برای او

میکردند در اینکه میگویند که اخبار این امور بدست خلق نیز هست د
مفسرین اهل سنت روایت کرده اند که این ایه را بجهه رد بر کسانی گفته اند که چرا خدا
پیغمبر را بدین بکری نداد نازل شد و نیز ایات دیگر هست که دلالت میکند بر اینکه
تعیین امام با خدا است و باید یقین قطع بدانی که وصی و خلیفه بلا فصل حضرت
رسول حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب است و این اعتقاد از اصول مذهب است
و بعد از این بزرگوار اولاد امجاد طاهرین او تا قائم ال محمد و کسیکه منکر این کلام
باشد از مذهب خارج است و در صورت تقصیر مخلد در جهنم خواهد بود و
اقتدا کردن باو و زکوة دادن باو و مانند اینها جایز نیست بدانکه شبهه نیست
در اینکه حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب و اولاد امجاد این بزرگوار از جانب خدا
و رسول منصوص بودند و خدا و رسول تصریح بامامت ایشان کرده اند و نیز این
بزرگواران افضل از همه رعیت خود بوده اند و معصوم از گناهان بوده اند
و صاحبان معجزات مصدقه بوده اند و نیز خلافت این بزرگواران در کتب معتبران
کذشته مذکور است پس همه شرایط خلافت در باره این بزرگواران موجود بود
و با وجود اینها از غیر این بزرگواران که اهل سنت ایشان را خلیفه میدانستند که علما
نالث باشند امور چند سر زده که منافات با خلافت دارد موفق اخبار احمد که
از اجله علمای اهل سنت است از سلمان محمدی که سلمان فارسی بوده باشد
روایت کرده است که وقتی بخدمت پیغمبر رسیدم دیدم که حسین را بر بالای ران

روز

خود نشانیده و چشم و دهان او را میبوسید و میفرمود تو سروری پسر
سروری و برادر سروری و پدر سرورانی و تو امامی و پسر امام و برادر امام
و پدر امامانی و تو حجت خدا و پسر حجت خدا و برادر حجت خدا و پدر حجتهای خدائی
که همه از صلب تو اند و نهمی ایشان قائم ایشان است و بسیار عجب است از علمای
اهل سنت که خود بیان این احادیث صریحه را روایت میکنند و با وجود این قول میکنند
و سخنان بیهوده در مقابل میگویند و بدانکه جماعتی از علما و صاحبان تواریخ نقل
کرده اند که مامون خلیفه عباسی ملعون علمای زمان خود را از اهل سنت جمع نمود و
انصاف در میان نهاد و بایشان کمال اطمینان داد و با ایشان مناظره نمود در باب نص بر علی
بخلافت و نصوص بسیار یک از برای او نقل شده بود ذکر نمود پس چهل نفر از علمای
اهل سنت همگی اقرار باینکه نصوص منقوله صحیح است و باینکه علی منصوص است بخلافت
و امامت و از جمله امامان و حجتهای خدا بر خلق حضرت رضا علیه السلام است و از
جمله معجزات مصدقه این بزرگوار اینست روایت شده که چون مامون ملعون حضرت رضا را
ولیعهد خود گردانید مدتی باران نیامد و جمعی از نزدیکان مامون که در نزد او تملق
مقرب بودند و کینه انحضرت در دلهای ایشان بود میگفتند تا علی ابن موسی الرضا
ولیعهد ماشده خدا تعالی باران از ما باز داشته است این سخن بمامون رسید
بخاطرش گران امد و از ان حضرت استدعای باران نمود حضرت قبول فرمودند
روز دوشنبه باتفاق اصحاب بصحرا بیرون رفتند انحضرت بمنبر برامد بعد از ان

حمد الهی بجا آورد و فرمود که ای معبود تو عظیم ساختی ما اهل بیت را پس توسل جستند
این خلق تو بما و امیدوار فضل و رحمت و نعمت تو را نمودند پس این جماعت را باران
بباشامان باران بنحوی که نافع بوده باشد و فیض بعیدجا و همه کس برسد و زیان رساننده
نباشد و میباید که ابتدای باران ایشان بعد از آن باشد که این جمعیت بمنزلهای
خود رسیده باشند راوی گوید قسم باخدا اینکه محمد را بحق مبعوث به پیغمبری
گردانید که هر آینه بادها در هوا بهم رسید ابرها برآمد و رعد و برق برپا شد
و مردمان بحرکت درآمدند و میخواستند که خود را از باران بکنار کشند حضرت
فرمودند که بحال خود باشید ای مردمان که این ابر برای شما نیست از برای اهل فلان
شهر است پس این امر گذشت تا ده مرتبه و در هر مرتبه حضرت میفرمودند از برای
فلان شهر است تا دفعه یازدهم که ابر بالا آمد و رعد و برق شد حضرت فرمودند که
ایها الناس این ابر را حق تعالی بجهة شما فرستاده پس شکر کنید خداوند را برای تفضل
او که بر شما نموده و برخیزید بمنزلهای خود بروید تا بمنزلهای خود نرسیده اید
شما نخواهد بارید بعد از آن خواهد آمد شما را از خیر و نعمت آنچه لایق بندگان کریم
خداوند باشد پس آن حضرت از منبر فرود آمد و بازگشتند و آن ابر نبارید تا بمنزلهای
خود مردم رسیدند بعد از آن باران عظیمی بارید و وادیها و حوضها و غدیرها و بیابانها
پر آب گردید و مردمان میگفتند گوارا باد بر فرزند رسول خدا کرامتهای خدا
و بعد از آن آنحضرت از منزل بیرون تشریف آورده جمع کثیری از خلق حاضر شدند

وخطبه

وخطبه مشتمل بر مواعظ و نصایح دلپذیر ادا فرمود و دلهای مردم را ببیانات
خود شاد گردانید و بدعای حضرت حق تعالی برکت در آن بلاد عظیم گردید
یکی از مقربان مأمون که او را حمید ابن مهران میگفتند و موالی ولیعهدی آن
ملعون را داشت و خار حسد آنحضرت را در جگر داشت بمأمون گفت یا امیرالمؤمنین
پناه میبرم برای تو از حق تعالی که تو را نگاه دارد از اینکه تاریخ خلفا شوی و مردمان
گویند که مأمون خلافت را از خاندان عباس بیرون کرد و بخاندان علی نقل کرد
تحقیق که بما و پیشوایان ما دشمنی نمودی که این ساحر فرزند ساحران را آوردی و ولیعهد
خود کردی بتحقیق که بی قدر و گمنام بود و پست و فراموش بود ظاهر و بلند مرتبه
و مذکورش ساختی و از این قبیل مزخرفات که در عیون اخبار الرضا بتفصیل مذکور است
گفت مأمون ملعون در جواب که این مرد پنهانی مردمان را به بیعت خود دعوت مینمود
خواستیم که او را ولیعهد خود سازیم تا مردمان را بسوی ما خواند و بپادشاهی و
خلافت ما اعتراف نماید تا آنکسانیکه بخلافت وی گرویده اند اعتقاد کنند که
آنچه ادعا میکرد در امر خلافت اصلا حقی ندارد و آن مخصوص ماست و ترسیدم
که اگر او را بحال خود واگذاریم رخنه او بکار ما بهم رسد که از او نتوانم
ساخت و اکنون دانستم که آنچه کرده ام خطا کرده ام و حال باید کاری بکنم که اندکی
مرتبه او را پست کنم و آن را از روی حیله کاری بکنم و وانمود نمایم که او استحقاق و
واهلیت این امر را ندارد و بعد از آن در باب او تدبیری کنم که بلای او از ما منقطع شود

ابن مهران گفت یا امیر المومنین بجا دار مباحثه او را بمن واگذار بدرستیکه من او را
و اصحاب او را ساکت میسازم و از قدر و مرتبه اش چیزی کم میکنم و اگر تقیه او نمیبود
نمیکردم و هیبت او در دلم نمی بود او را فرود می آوردم و بر مردمان ظاهر میکردم
که او شایستگی ولیعهدی را ندارد مامون ملعون گفت هیچ چیز نزد من خوشتر از
این نیست آن ملعون گفت اعیان اهل مملکت خود را از سرکردگان سپاه و قاضیان
و فقها را جمع ساز تا در حضور ایشان نقص او را ظاهر سازم تا بیشتر اغماض
او کرده و اغماضت بدل شد که اینها امانت و خیانت که از تو به اینجانب ظاهر شود
صواب بجا است پس مامون ملعون فضلا و اشراف رعیت را در مجلس وسیعی جمع کرد
خود نیز نشست و حضرت را هم در مرتبه که از برای او قرار داده بود نشاند پس آن
ملعون که متعرض شده بود شروع نمود در سخن گفتن گفت از تو حکایتها بسیار
کرده اند و وصف تو را از حد گذرانیده اند بمرتبه که اگر واقف شوی بر آنها از آنها بیزاری
خواهی جست کرد و بر ایشان انکار خواهی نمود اول آنکه دعا کرده و از خدا باران
طلبیده باران که همیشه میبارد پس این را از برای تو معجزه کرده اند و سبب آن تو را
بی مثل و مانند قرار داده اند و این امیر المومنین مامون که او را با هیچکس موازنه
نکند نیست مگر آنکه او راجح تر است مرتو را و تو را بمرتبه رسانیده که عهد ابی
پس از جمله حقوق او بر تو این است که روا نداشته باشی که دروغگویان بر شنا
تو و کرشان او دروغها بگویند حضرت فرمود که من منع نمیکنم مردمان را

از نقل

از مذاکره و گفتگوی نعمتهای الهی که مرا داده اگر چه از روی نشاط و کبر نمیفرمایم
و اما اینکه گفتی صاحب تو را بمرتبه رسانیده چنین نیست بلکه حق تعالی مرا بمرتبه عطا
فرموده لکن ولیعهدی مامون مرتبه پستی است آن ملعون بعد از استماع این سخنان برآشفت
و گفت ای پسر موسی از حد خود در گذشتی و از قدر خود تجاوز نمودی با آنکه حق تعالی
باران فرستاد که وقتش مقدر شده بود و از آن پیش و پس نمیشد آن را آیتی ساختی
که بآن کردی مباهات مانند آنکه گویا معجزه ابراهیم خلیل که سرهای مرغان را برید
گرفته اعضای آنها را متفرق بر سر کوهها گذاشت پس طلبید پس تعجیل تمام
آمدند و بر سرهای خود پیوستند بعد از آن بحرکت در آمدند باذن حق تعالی
پروان نمودند با آنکه عادت بباریدن او جاری گشته تو سزاوار نیستی از دیگری
که بدعای تو باریده باشد چنانکه تو دعا کرده دیگران نیز دعا کرده اند در این دعا
با تو شریک بوده اند از کجا که باریدن باران بدعای تو بوده نه بدعای دیگران
پس اشاره بدو صورت شیر که بر مسند مامون ساخته بودند و بروی حضرت
کرد و گفت اگر راست میگویی که باران بدعای تو باریده این دو صورت شیر را
زنده کن و ایشان را بر من مسلط گردان پس بسبب مرتبه آنحضرت سیاست قهاریه
موجه قلزم سخط جاری علی ابن موسی الرضا از استماع این سخنان خشمناک گشته
و بانگ بر آن دو صورت شیر زد که بگیرید این فاجر را و او را طعمه خود سازید
و از او عین و اثری باقی نگذارید پس یکبار آن دو صورت شیر مجسم شده از جای

خود جسد و انملعون را کرفتند و اعضای او را کوفتند در هم شکستند و خورد کردند
و خون را لیسیدند و ان قوم از او متحیر شدند بجای دیگر هم شیر یاری اولاد رسول
نموده اه اه چگونه دوستان و شیعیان میتوانند بشنوند ارام بگیرند که حیوانات
کار بر اولاد و عترت پیغمبر تنگ شده بود که از جانوران و درندگان صحرا مدد و یاری
میطلبیدند و این حکایت از قراریکه مجلسی اعلی الله مقامه و دیگران روایت کرده اند
که فضه خادمه حضرت فاطمه علیها السلام همسفر اسیران کربلا بود ناگاه شنید که زنان
میخواهند اسب بر بدن اقا و مولای او بتازند پس بخدمت خاتون خود جناب زینب امد
و کیفیت را عرض انمظلومه رسانید اه اه همه اسیران مشوش و مضطرب شدند و متحیر شدند
که چه علاج کنند پس فضه عرض کرد که ایسیدتی سفینه جاریه ازاد کرده رسول خدا
کشتی او در دریا شکست و او بر تخته چسبید تا انکه موج دریا او را بجزیره [illegible]
پس ناگاه نظر او بشیری افتاد و باو گفت ای شیر من ازاد کرده رسول خدایم مرا راه نشان ده
پس ان شیر پیش افتاد و همهمه میکرد که از عقب من بیا پس او را براه رسانید و من ام
در این بیابان شیری گمان دارم ایا ان شیر همی کنم او را خبر کنم بلکه او ما را یاری کند پس چون
انمظلومه حیران سرگردان این کلام را از فضه شنید فرمود ای فضه برو و بان شیر بگو
که دختر شیر خدا ترا سلام میرساند و میگوید که در این مصیبت ما را یاری کن پس فضه
خادمه بفرموده مادر اسیران بجانب انشیر روانه شد و چون نزدیک انشیر رسید ناله
از دل سوخته برکشید که یا ابا الحارث یعنی ای شیر میدانی انچه ان سر خود را الملک کرد

نمود

فرمود که أتدرون ما يريدون بنو امية ان يعملون على ابي عبد الله يعني ايا
ايا ميدانی که بنی امیه چه اراده دارند که فردا عمل اورند با بدن ابی عبد الله الحسین
يريدون ان يوطئوا الخيل ظهره اه اه و امظلوماه اراده دارند که اسب بر بدن مجروح پاره پاره
او بتازند در حدیث است که چون انشیر این خبر را شنید نعره از دل پر درد کشید و
امد تا داخل قتلگاه شهیدان کردید فوضع يديه على جسد الحسين پس دو دست بر پهلوی
ان بدن قطعه قطعه سوراخ سوراخ شده نشست و هر دو دست خود را از برای
محافظت کردن بر بالای جسد انمظلوم گذاشت پس چون ان بی ایمانان امدند که اسب بر انجا
بتازند ان شیر را دیدند پس عمر سعد سپاه جفا کار را از امدن انشیر خبر کردند پس انملعون
گفت این فتنه ایست از او مانش کنید و برگردید پس بگفته انملعون برگشتند و چون شیران
از خوردن حمید ابن مهران فارغ شدند رو به حضرت امام رضا کردند گفتند یا
ولی الله چه میفرمایی ما را امر باو کردیم بس با این دیگر بکنیم و اشاره بمامون ملعون
میکردند مامون از شنیدن سخنان شیران بیهوش گردید حضرت فرمودند گلاب بر او
افشاندند و بوی خوش بکار بردند تا بهوش امد بان شیرانه بار دیگر گفتند یا ولی الله
ما را رخصت میدهی او را بصاحبش ملحق سازیم حضرت فرمودند نه زیرا که خدا را در او تقدیری
قرار داده که او امضاء ان تقدیر را خواهد نمود شیران گفتند پس ما را چه میفرمائی حضرت
فرمودند بجای خود برگردید چنانکه بودید ان دو شیر بسوی مسند بازگشتند و بودند
همچنانکه دو صورت شدند که بودند چون مامون خاطر خود را از انشیران جمع نمود

حضرت را مخاطب ساخته گفت الحمد لله که حق تعالی شر حمید بن مهران از من دور کرد ای
یابن رسول الله این پادشاهی از جد شما بوده و الحال حق شما است التماس دارم که
که در مقام خود بنشینی و بر من منت نهی حضرت فرمود که اگر مایل بپادشاهی میبودم البته
در این مرتبه این قدر معطل نمیکردم حق تعالی جمیع مخلوقات را مطیع و منقاد من ساخته چنانچه
از این دو شب پیش که آن جماعت بفتوای ایشان را که از روی حقد و حسد میکشتند و میکوبیدند
انجمن میبینی حق تعالی مرا امر فرموده که بر تو اعتراض نکنم و در تحت حکم تو باشم چنانچه یوسف
در تحت حکم عزیز مصر بود بعد از این واقعه مامون همیشه در اندیشه بود تا عاقبت آن ملعون
آنحضرت را زهر خورانید در امالی و عیون در کیفیت زهر خورانیدن آنحضرت بانی
طریق بوده در روایت شده روزی حضرت ابو الصلت را طلبیدند و فرمودند داخل
قبه هارون شو از هر طرف از چهار اطراف قبر او یک کف خاک بیاور ابو الصلت چون
آن خاکها را آورد حضرت آن کف خاکی که از پس پشت آن ملعون برداشته بود بوئید
و بینداخت و فرمود که مامون خواهد خواست که قبر پدر خود را قبله من کند لکن
سنگی در اینجا ظاهر خواهد شد که چنین کلنگ داران خراسان جمع شوند و خواهند
که از جا حرکت دهند نتوانند آنگاه خاک بالاسر و پایین پا را بوئید بیفکند
پس خاک طرف قبله را بوئید و فرمود که زود باشد که قبر مرا در این موضع
حفر نمایند پس گفت ای ابو الصلت چون قبر مرا بکنند در اینجا رطوبتی ظاهر شود
پس بخوان دعائی را که بتو تعلیم میدهم تمام بخوان که بقدرت حق تعالی آب جاری گردد

دو

و قبر مملو از آب شود و ماهیان ریزه چند از آن آب ظاهر شود و نانیکه بتو میسپارم
در آن آب ریزه کن تا آن ماهیان بخورند آنگاه ماهی بزرگی ظاهر شود و آن ماهیان
ریزه را برچیند در آن حال تو دست بر آن آب گذار و دعائیکه بتو تعلیم مینمایم بخوان
تا آب بزمین فرو رود و قبر خشک گردد و باید این اعمال را در حضور مامون ملعون
بجا آوری و چون روز دیگر شد مامون آنحضرت را طلبید و چون آنحضرت بمجلس
شقی تشریف برد در آن وقت طبقی چند از الوان میوه ها نزد آن ملعون بود و آن ملعون
خوشه انگوریکه در بعضی دانه های آن زهر دوانیده بود در دست داشت
و بعضی از آن دانه ها را که زهر نیالوده بود از برای دفع تهمت خود میخورد اما
چون نظر آن ملعون بر آن بزرگوار افتاد از برای تعظیم از جای جست و دست در گردن
او کرد و میان دیده او را بوسید و او را برابر خود نشانید و آن خوشه انگور را
بدست آنحضرت داد و گفت یابن رسول الله از این انگور نیکوتر انگوری ندیدم
حضرت فرمود شاید انگور بهشت نیکوتر باشد پس مامون گفت یابن رسول الله
از این انگور تناول نمائید حضرت فرمودند مرا از خوردن این انگور معاف دار
آن ملعون مبالغه و اصرار نمود و گفت البته باید از این انگور تناول نمائید پس آنحضرت
آن خوشه انگور را گرفتند و چون سه دانه از آن تناول فرمودند حال آن بزرگوار
دیگرگون گردید و رخساره مبارکش متغیر شد باقی خوشه را بر زمین نهاد و متغیر
الحال از آن مجلس برخاست مامون ملعون گفت یابن عم بکجا میروی فرمود بآنجا که

مرا فرستادی پس انحضرت محزون و غمگین و نالان علیه السلام مبارك كشید از خانه ان
لعین بیرون امد نزد ابا الصلت گفت بمقضای فرموده انحضرت باوی سخن نگفتم تا
درای خود داخل گردید و فرمود که در خانه را ببند ابا الصلت میفرموده انحضرت
عمل نمود وان بزرگوار محزون و نالان بر فراش خود تکیه فرمود ابا الصلت میگوید در
فضای خانه نالان و غمگین ایستاده بودم ناگاه جوانی را دیدم که بسیار خوش رو
و خوشبو و شبیه ترین مردم بود بحضرت رضا در میان منزل دیدم که سیمای کمال
و امامت از جبین مبین مستبین ان جناب ظاهر بود بپیش وی شتافتم و سوال کردم
که از کدام راه داخل شدی که من درها را بسته بودم فرمود که ان قادر یکه مرا از
مدینه بیك لحظه بطوس اورده از درهای بسته مرا داخل گردانید پرسیدم
که مگر شما کیستید فرمود که منم حجت خدا بر تو ای ابا الصلت منم محمد ابن علی ابن موسی الرضا
پس امد تا که پدر خود را وداع نمایم انگاه در حجره که حضرت امام رضا بود در امد
و مرا نیز همراه خود برد اه اه چون چشم ان امام غریب بفرزند دلبند خود افتاد از جا
جست و یعقوب وار یوسف گم شده خود را در اغوش کشید و دست در گردن
وی در اورد و او را بسینه خود چسبانید و ما بین چشمهای او را بوسید و ای
و او را در رخت خواب خود کشید و صورت او را بوسید پس اسرار امامت را به
انجناب سپرد و از چند میگفت که من نفهمیدم و ابواب علوم اولین و اخرین
و ودایع حضرت سید المرسلین را بوی تسلیم نمود انگاه بر لبهای حضرت امام رضا

علی

كفنی دیدم از برف سفیدتر و حضرت امام محمد تقی از زیر لباس خود دست در
میان سینه پدر بزرگوار خود کرد و چیزی مانند عصفور بیرون اورد و
فرو برد انگاه ان غریب مسموم رو بقبله کرد و روح مقدسش بسوی ریاض جنان پرواز نمود اواه
جانم بفدای غریب مظلومی که در دم رفتن نه پدری نه برادری نه مادری نه
فرزندی که چشمهای او را ببندد و پاهای او را بقبله بکشد که بیکس که بود ديدم
رفتن قرین و همدم او بود شمر ذی الجوشن ملعون با شمشیر برهنه با پای چکمه در بر سینه
بهم رسید که یکقطره اب به لبهای خشك او برساند هلال ابن نافع میگوید که من
در میان لشکر عمر سعد بودم ملعونی امد ایها الامیر البشاره ان ملعون گفت چه
بشارت داری گفت کار حسین تمام شد هلال میگوید که با خود گفتم بروم ببینم که
فرزند فاطمه در دم رفتن چگونه از دنیا میرود اه اه همینکه رفتم دیدم ان جناب با خود
سخنی میگوید گوش فرا داشتم دیدم میگوید ای قوم بسیار تشنه ام تشنه
اسقونی شربة من الماء قبل الملوح برحمكم الله چه عرض کنم بدحم که اب بر لبهای خشکم برسانید
پیش از انکه روح از بدنم مفارقت نماید امیر ان عمر سعد که ای کار حسین تمام است
اذن میدهی که در این دم رفتن یکجرعه اب بر لب خشکش برسانم ان ملعون سکوت کرد
سکوت او را موجب رضای او دانستم امدم رکوه ابی که داشتم برداشتم
همینکه بنزدیکی قتلگاه رسیدم دیدم صدای تکبیر بلند شد همینکه نگاه کردم
دیدم سر حسین بالای نیزه هست پس حضرت امام محمد تقی فرمود ای ابا الصلت

آنگاه فرمود این خانه برو آب و تخته بیاور گفتم یا بن رسول الله در این خانه نه آب هست
و نه تخته فرمود که آنچه میفرمایم چنان کن و ترا به اینها کاری نباشد چون بخانه رفتم
آب و تخته را حاضر دیدم پس ثیابها برچیدم دامن بر زده مستعد آن شدم که آن
جناب را در غسل دادن مدد کنم فرمود دیگری هست که مرا اعانت نماید و ملائکه
مقربین مرا اعانت مینمایند و بتو احتیاج ندارم قربان آن بدن نیکو غسل او از آب
کردن او و اعضای او بود و گرد و غبار و خاشاک بیابان کفن و کافور او بود چون
آن جناب از غسل دادن بدن مبارک فارغ گردید گفت بخانه برو و کفن و حنوط بیاور
چون داخل شدم سبدی دیدم که کفن و حنوط بر روی آن گذاشته بودند برگرفتم
آنها را در آن خانه ندیده بودم برداشتم بخدمت حضرت آوردم پس بدن مبارک خود را
کفن پوشانید و بر مساجد شریفش حنوط پاشید و با ملائکه کروبیین و ارواح انبیاء
و مرسلین بر آن فرزند خیر البشر نماز کردند آنگاه فرمود تابوت را حاضر کن گفتم یا بن
رسول الله به نزد نجار بروم تابوت بگیرم فرمود که از خانه بیاور چون بخانه رفتم
تابوتی دیدم که هرگز در آن خانه ندیده بودم که دست قدرت حق تعالی از چوب سدرة المنتهی
ترتیب داده بود آوردم آه از برای حضرت رضا تابوت از بهشت می آید اما از برای حسین
آیا تابوت او رهنما بانو ... تابوت از نیزه کار آن چوبهای تیر و نیزه که بر
آن جسد مطهر وارد آمده بود پس حضرت بدن مبارک پدر را در آن تابوت
نهاد ناگاه تابوت بقدرت حق از زمین جدا شد و بلند شد و سقف خانه

شکافته شد آن تابوت بجانب آسمان بلند شد و امصیبتاه جانم بغلهای آن
بلکه در کربلا ... افتاده بود بعوض آنکه او را در تابوت گذارند او را
نمانکنند اما ده نفر اسبهای خود را نعل نو نموده بر آن بدن مطهر تاختند
و يُجَرُّ بالخيلِ بعدَ القتلِ عمداً سَحَقوا بخيولهم اعضای سینه بعلویش را ریز ریز نمودند
بعد از بلند شدن تابوت به آسمان از چشم ناپدید شد چون آن زمان واقع شد
گفتم یا بن رسول الله اگر مامون بیاید و آن حضرت را از من طلب نماید چه بگویم حضرت
فرمود خاموش شو که بزودی مراجعت خواهد نمود ای ابا الصلت اگر پیغمبری در مشرق
رحلت نماید و وصی او در مغرب وفات کند البته حق تعالی ارواح و اجساد
ایشان را در اعلا علیین با یکدیگر جمع نماید حضرت در این سخن بود که باز سقف خانه
شکافته شد و تابوت بزمین فرود آمد پس حضرت بدن پدر خود را از کفن در فراش
به نحوی خوابانید که گویا او را غسل نداده اند و کفن نکرده اند پس به ابا الصلت فرمود
در خانه را بگشا که مامون با امرا در در خانه ایستاده اند چون ابا الصلت در را
گشود مامون با سر و پای برهنه و گریبان چاک داخل خانه شد و بر فرق خود میزد
و میگفت ای سید و مولای من مرا طاقت مصیبت تو نیست پس آمد و بر
بالای سر آن حضرت نشست و گفت متوجه تجهیز او شوید و امر کرد که قبر شریف آن حضرت را
حفر نمایند چون شروع بحفر کردن نمودند آنچه آن حضرت خبر داده بود بظهور رسید
و چون در پس سر هرون لعین خواستند که قبر منور آن سرور را حفر نمایند زمین

انقیاد نکرد یکی از اهل مجلس اللعین گفت تا اقرار بامامت او نمیانی گفت بلی آن
مرد گفت که امام میباید در حیات و ممات بر همه کس مقدم باشد پس امر کرد که
قبر او در جانب قبله حفر نمایند چون بعد از حفر نمودند آب و ماهیان و اینجا را
آنحضرت خبر داده بود بظهور رسید همه کس را مامون ملعون دید و همین میگریست
و میگفت هم چنانکه حضرت در حال حیات معجزات و کرامات مینمود بعد از ممات نیز
کرامات و خارق عادات بر ما ظاهر کرد اینست بعد از آن جسدهای شهدا که
سه روز و بقولی هفت شبانه روز بر روی ریگهای گرم کربلا افتاده بود یکنفر بهم نرسید
که آن بدنهای نازنین را از آفتاب بدر برد و دفن نماید مگر اینکه بعد از آن
زمان مهاجران طایفه بنی اسد آمدند که اجساد شریفه را جمع نمایند هیچکدام را
نمیشناختند بجهت اینکه هر شهیدی بسر یا بلباس شناخته میشود و آن اجساد
مطهره نه سر داشتند نه لباس طایفه بنی اسد متحیر بودند که آیا چه کنند ناگاه
سواری از دور رسیدند همینکه نزدیک شد دیدند که رنگش شکسته و گرد غبار
یتیمی و اسیری بر عذارش نشسته موی پریشان و بر روی جراحتشان قطرات عبرات
از دیده همچون کشیده آب جاری و در کنار قتلگاه شهیدان ایستاده و با ایشان
میگوید که چرا سرگردان و متحیرید و انتظار که را میکشید عرض کردند که ما از برای دفن
این شهیدان آمده‌ایم و چون هیچ یک سر و لباس و نشانی ندارند ایشان را نمی
شناسیم آن بزرگوار فرمود که من همه ایشان را می‌شناسم شما نعش هر شهیدی را
بیاورید

که بیاورید من نام و نسب و اسم و رسم او را از برای شما بیان خواهم کرد پس هر
شهیدی را می‌آوردند آن بزرگوار اسم و رسم و نسب او را از برای ایشان
بیان میفرمود و آن جماعت او را دفن میکردند و امصیبتاه همگی آمدند عرض کردند
که نعشی در میان میدان افتاده که نه سر دارد و نه لباس و از کثرت جراحت
ما را قدرت بر حرکت دادن آن نیست پس آن بزرگوار با آن جماعت میگویند
روانه جانب آن نعش پر غمگسار گردیدند آه آه و امصیبتاه که چون دیده همچون
کشیده اشکبار بر آن نعش پاره پاره افتاد بی اختیار آه شرربار کشید و بر روی
افتاد و بر خاک کربلا میغلطید و مانند ابر بهار مینالید و اشک از دیده
حق بینش میبارید و میفرمود یَا قَوْمِ وَاللهِ هٰذَا ابْنُ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ یعنی ای جماعت
والله که این بزرگوار است فرزند خاتم انبیاء وَهٰذَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى یعنی فرزند
علی مرتضی وَهٰذَا مُهْجَةُ قَلْبِ الزَّهْرَاءِ ای قوم اینست جان قلب فاطمه زهرا و هٰذَا
أَخُو الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى اینست برادر امام حسن مجتبی هٰذَا وَاللهِ أَبِي الْحُسَيْنُ
الْمَظْلُومُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ ای جماعت والله پدر بزرگوارم حضرت امام حسین که
اوست آقای همه شهیدان پس آن جماعت چون آن مظلوم را شناختند همگی
خود را بگفتن وا اماماه و وا مظلوماه و وا حسیناه و وا شهیداه و امثال اینها مشغول کردند
و آن بدن مطهر را در همین جائیکه الان هست دفن کردند اما در
بغیر از امام دفن نمیکند حضرت امام زین العابدین باعجاز امامت آمد و جسد مطهر آن

حضرت بلکه ساير شيعيان را دفن کرد و اينجا حضرت سيد ابو الصلت گفته بود دفن انتفات

خود و کيفيت حضرتش و ظهور غرايب معجزات بعضي ديگران خوامي ياران خود بي گفته بود

و ان جمله ايشان هرثمه بود و چون امام رضا را دفن کردند مامون هرثمه را

طلبيد و با و گفت تو از ان حضرت چه شنيدي هرثمه انچه شنيده بود از خبر

از زهر دادن باو و غيره از ظهور معجزات و خوارق عادات با مامون نقل کرد مامون

که از ان شنيد رنگ بليد بش متغير شد کاهي زرد ميشد و زماني سرخ الگاه

بيهوش شد و در حال بيهوشي ميگفت واي بر مامون از خدا واي بر مامون از

شرمساري نزد رسول خدا واي بر مامون از مجازات نزد علي مرتضي الا لعنة الله علي

القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و الجنة للموحدين و النار للملحدين و المشركين

و العاصين و لعنة الله علي اعدا ائمتنا و مخالفيهم و معانديهم و مبغضيهم و غاصبي

حقوقهم و منکري فضائلهم اجمعين الي يوم الدين   در نسب و مطاعن

عمر بن الخطاب بروايت کتاب نهاية الطلب خطاب که از قريش بود و خطاب اسم

نيست بلکه لقب اوست و چون مردم او را بسيار خطبه مينمودند از اين جهت ملقب بخطاب

شد و خطبه بمعني امدن بمعني نکاح و بمعني جماع چون مادر خطاب جماع بسيار ميداد

و زنا ميکرد ابهذا بسر او مشهور بخطاب گشت و بروايت طرايف عمر در جاهليت بجر

جرائي مشغول بود و گويند که اباواجداد عمر تا هفت پشت حرامزاده بودند و

بروايت فصول الحق از ابو جعفر ابن سلامه که نزد اهل سنت از راويان پسنديده است

انست که خطاب در نيعه کرد و در بازار عکاظه دستار او را ميديدند و بروايت

صحاک کنيز زبير ابن عبد المطلب بود و متقبل بنشاء ابن مغيره شد و چون هشام

کان نابا داشت او را زير جامه حريري ميپوشانيد و بر بند زير جامه او قفل ميزد

که زنا نتواند داد و شتران هشام را بچراگاه برده ميچرانيد نفيل که جد عمر است غلامي

از غلامان قريش بود و بصحاک ميل بهم رسانيده بچراگاه شتران رفت خواست با او

زنا کند صحاک عذر اورد که بند زيرجامه من قفل دارد پس نفيل دستمالي اورا

بلد بخت او بخت تا کوشت بدنش کشيده شد و اندک اندک زير جامه او

اورد و با او زنا کرد و ميگي در اين کار بعيد تا خطاب بهم رسيد صحاک بسر او

همان صحرا انداخت شخصي او را برداشته بشير شتر پرورش داد چون بسر حد کمال

رسيد بحسب اتفاق نظرش بر صحاک مادر افتاد با مادر زنا کرد شکم مادر از

نطفه پسر گران بار گشته دختري از او در وجود امد که زنيب نام داشت

شد از ترس مولا دختر را در پارچه صوفي بپيچيد در ميان احشام مکرر انداخت

پس هشام ابن مغيره او را يافت و بمنزل اورد و او را صر تربيت کرد تا بزرگ شد

و او را حنتمه نام کرد و چون حنتمه بحد بلوغ رسيد بحسب اتفاق خطاب را نظر بر او افتاد

ومانتق جدال اونشد و با او مجامعت کرد عمر از تخم آن غدیر حاصل شد و امام جعفر صادق
فرمودند من جده خالته و والده واخته امه وعمه اجده ان يقضي الوحي وان ينكر
يوم الغدير بيعته يعني کسي که مادر خال وي او و پدر ابو بکر شد ومادر او خاله عمر
او باشد چنين کسي سزاوار است که با وصي حق که امام مطلق است دشمني کند
منکر بيعت روز غدير شود و چون عبد المطلب بر اين مقدمه وقوف يافت خطاب
الی کرده عقب سر او را تا حوالي کوش دعيان کوش و بر و جنس ... کرد و ضحاک
آنکه اخراج نمود و در طايف برد و عمر حرامزاده بعوض آنکه عبد المطلب خطاب را
... کرد خلافت را از امير المومنين غصب کرد در احسن الکبار منقول است که
روزی عمر با جمعي رفت ابو عبيده و عبد عباس بيا و گفتند که ما چنان تصور کرديم که
تو خلافت را به ابو بکر وا نميگذاري زيرا که قوت تو با ابا بکر زياد تر بود عمر گفت من
سخني با شما ميگويم بشرط آنکه آنرا فاش نکنيد ايشان قبول کرده عمر ايشان را بجا
برد و گفت من کار خلافت را به ابو بکر حواله کردم بسبب آنکه پير است و با خود ميگفتم
~~که ابا بکر بهمين زودي عمر طي در خلافت نميکند و حال جان خود را در کار خلاف~~
نميکند و حال جان خود را در کار خلافت مستحکم کرده و دندان در آن کار فرو
برده که من نميتوانم با او نزاع کنم اما مطاعن ابن حرامزاده در روز اول خلافت
خود ... با مال خود چهار صد کس به ولايات و قبايل عرب فرستاد که از مردم براي او بيعت
بگيرند و کساني که ابا کنند ايشان را بکشند و اطفال و عيال ايشان را اسير کنند

و در روز دوم خلافت نامها با کثر ولايات فرستاد که من بوصيت ابا بکر خليفه
و جانشين رسول خدايم و امام مسلمانانم و روز سيم باطراف بلاد اسلام
عمال و حکام فرستاد و روز چهارم بالاي منبر برآمد بدبختي بحر الرمش رسيد
بروايت صاحب کشاف گفت اي مردمان هر که مهر زنان را زياده از چهار صد درهم
کند او را حد زنم و آنچه زياده از چهار صد درهم باشد بگيرند داخل بيت المال
بکنم زني در مسجد از جا برخاست و گفت اي عمر گفته تو اولي است يا گفته خدا
عمر گفت فرموده خدا اولي گفت خدا ميفرمايد در سوره نسا وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ
قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا يعني اگر داده باشيد زنان را مال بسيار
بجهت صداق مگيريد از آنچه داده ايد عمر خجل شد و گريست و گفت كل الناس
افقه من عمر حتى المخدرات في البيوت سيم بروايت بين الصحيحين روزي
در ايام خلافت خود حکم برجم زن حامله نمود که زنا کرده بود امير المومنين فرمود
اگر تو را بر اين زن تسلط هست تو را تسلطي بر آنچه در شکم وي است نيست پس عمر گفت
لولا علي لهلك عمر چهارم احمد ابن حنبل در مسند خود روايت کرده که عمر
در ايام خلافت خود مجنوني را خواست حد زند امير المومنين فرمود حد شرع از
ديوانه زيرا که قلم تکليف از ديوانه برداشته شده است تا هشيار شود عمر گفت لولا
علي لهلك عمر پنجم بروايت اصحاب النواصب روزي عمر عثمان صبح که از ... چون
سلام داد بمردم گفت شما اعاده کنيد نماز را که من جنب بودم و سهوا نماز کردم

رفت که غسل کند و صحابه عنان را از سر گرفتند ششم غزالی در کتاب اسرار الطهارة
ذکر کرده که عمر با آنکه خود را خلیفه رسول خدا میدانست وضو میساخت
از کوزه مطهره نصرانیان بود و گویا ایه انما المشرکون نجس را نخوانده بود هفتم
بروایت انضاب النواصب روزی عمر شبانگاه گذارش افتاد بدر خانه
آنکه اهل او شراب میخوردند بر بام خانه بالا رفت که امر بمعروف و نهی از منکر نماید
اهل خانه که او را دیدند گفتند ای نسناس خناس وای شریرتر از آنکه
یوسوس فی صدور الناس درین جا کجا بودی و از کجا آمدی عمر گفت بظن آنکه
شما شراب میخورید آمدم که شما را زجر و منع نمایم اهل خانه گفتند ای عمر اگر از ما
یک تقصیر سر زده باشد از تو شش گناه سر زده اول آنکه خدا میفرماید و لا
تجسسوا یعنی تجسس احوال و عیوب مردم مکنید که خدا ستار العیوب است و تو
خود را خلیفه میدانی باید که سرپوش باشی نه پرده در دوم خدا فرموده
لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها
یعنی خوب نیست از پشت بام داخل خانها شدن و نیکی آنست که از خدا
بترسید و از درهای خانها در آیید و تو در را گذاشته مانند دزدان
از دیوار داخل خانه شدی سیم خدا میفرماید ان بعض الظن اثم و تو گمان بد
در حق ما بردی چهارم خدا فرموده ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و تو تحقیق
ناکرده بخانه ما آمدی و ما را رنجانیدی پنجم خدا میفرماید یا ایها الذین امنوا

لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا یعنی بی اذن داخل خانها مشوید
و تو بی رخصت و بی اذن داخل خانه شدی ششم خدا میفرماید و تسلموا
علی اهلها و چون داخل خانها شوید سلام کنید بر اهل خانه و تو سلام نکردی
پس عمر خجل و منفعل شده از خانه بیرون آمد هشتم آنکه قاضی نور الله شوشتری
در مجالس المومنین ذکر کرده که چون مردم با ابابکر بیعت کردند سلمان ابا کرد و
بیعت نکرد عمر ولد الزنا گفت یا سلمان اگر بنی هاشم تخلف کردند از بیعت
برای افتخار ایشانست با رسول و برای آنکه ایشان افضل خلقند بعد از
رسول صلعم تو را چه افتاده که تخلف میکنی سلمان گفت من شیعه ایشانم در دنیا
و آخرت بیعت میکنم با کسیکه ایشان بیعت کنند و تخلف میکنم از کسیکه
ایشان تخلف کنند پس او را بجهت بیعت آنقدر زدند که گردنش کج شد و
کج بود تا وقتیکه وفات کرد و زدن سلمان کفر است زیرا که مجلسی اعلی الله مقامه
از امیر المومنین روایت کرده که فرمود روزی در مجلس پیغمبر حاضر بودم و سلمان
در نزد پیغمبر نشسته بود که ناگاه اعرابی وارد شد و آن اعرابی عمر ابن الخطاب
بود و سلمان را از جای خود دور نمود و در جای سلمان نشست ناگاه
آثار غضب از چهره حضرت ظاهر گشت و عرق از جبین مبارکش جاری گردید
و چشمهایش سرخ شد پس فرمود ای اعرابی مردی را که خدا او را دوست
میدارد در آسمان و رسول خدا او را دوست میدارد در زمین ای اعرابی

ایا دو رسیکرد ای مریدا که هیچ مرتبه جبرئیل نزد من بیامد مکر انکه مرا از عجایب
بود سرپکار من امر نمود که او را سلام برسانم ای اعرابی سلمان از منست هر که
مرا و جفا نماید بر من جفا کرده است و هر که او را ایذا رساند مرا ایذا رسانیده و
هر که او را دور سازد مرا دور ساخته هر که او را نزدیک کرداند مرا نزدیک
کردانیده ای اعرابی البته در بارهٔ سلمان براه غلط مرو بدرستیکه حقتعالی مرا امر
نموده که او را مطلع سازم بر علم منایا و بلایا و انساب و فصل الخطاب ان اعرابی کفت
ایا ان مجوسی نبود که مسلمان شد حضرت فرمود من از جانب پروردکار با تو سخن
میکویم و تو با من زبان اوری میکنی بدرستیکه سلمان مجوس نبود بلکه شرک را اظهار
میکرد و ایمان را پنهان میداشت پس فرمود ای اعرابی فرا کرفتی انچه را که من او را تمام
و انکار مکن که از معدن جواهر بود و سلمان سعید بنجاه [illegible] سال بر دین
[illegible] پانور اقدم عمر کرد و در بعضی از کتب منقولست که چون سلمان محتضر شد زاذان خادم
عرض کرد که تو را که غسل میدهد فرمود انکه پیغمبر را غسل داد زاذان عرض کرد
که تو در مداینی و او در مدینه جواب داد چون چنین چند مرا دیا ها ای
و بجانب قبله کشید صدای سم اسبی خواهی شنید زاذان کوید پس سلمان
ان دیار رفت من چشمهای او را بر هم کذاردم و دستهای بر چند ادستم صدای
سم اسبی شنیدم که لمحه امدم بعقب در امیرالمومنین را دیدم سلام کردم
جواب سلام مرا داد و فرمود ای زاذان ابو عبدالله وفات کرد کفتم بلی پس

حضرت داخل شد و ردا از صورت سلمان برداشت تبسمی کرد و قصد کرد که
بجهة تعظیم امام برخیزد حضرت فرمود بحال خود باقی باش پس زاذان عرض کرد
ایا انکه میخواهی بجهة غسل سلمان حاضر سازم و کافوری مهیا نمایم کفنی حاضر
کنم فرمود خدا تو را رحمت کند ما امر نمودیم ملائکه رحمت را که اب از چشمه
سلسبیل بیاورند و کافور از سدرة المنتهی حاضر نمایند کفن از بهشت بیاورند
زاذان کوید ناکاه خیمهٔ سبزی بر سر پا شد و سطلهای طلا از اسمان فرود امد
و در ان خیمه کذاشته شد و امیرالمومنین بدست خود مشغول غسل سلمان
شد عرض کردم اکر اذن میدهید شما را اعانت کنم فرمود چهل هزار ملک همه
غسل سلمان حاضر شده اند شیعه اب غسل سلمان از چشمه سلسبیل امد اما
اب غسل حسین از دم شمشیرهای بنی امیه بود و کافور سلمان از سدرة المنتهی امد
اما سدر و کافور حسین خاکهای کرم کربلا کفن سلمان از بهشت امد اما کفن حسین
سم اسبهای بنی امیه بود زیاده از ربع ساعت جسد سلمان بر روی زمین نماند
بلکه امیرالمومنین بطی الارض امد و دفن کرد اما بدن حسین سه روز و سه شب
بر روی زمین افتاده بود بعد از غسل قطیفه سبزی از اسمان امد و در انجا
بر زمین کذاشته شد حضرت از ا کشود کفن لطیفی در ان بود و رقعه بر ان نوشته
که هذا هدیة من الله الغالب الی محب علی ابن ابی طالب پس حضرت بر ان کفن نوشتند
وَفَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بِغَيْرِ زَادٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ وَحَمْلُ الزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ

انا کان الوفود علی الکریم یعنی سلمان وارد میشوی بر کریم در حالتیکه زاد و توشه از اعمال الحسنه ندارد و با قلب سلیم و حمل نمودن زاد و توشه قبیح ترین همه چیزها است هرگاه شخص وارد شود بر شخص صاحب کرم پس او را کفن کرد چون خواست برو نماز کند هاتفی او را ندا داد ولی خدا اندکی تامل فرما تا حملة عرش و ملائکه اسمانها و ارواح مقدسه انبیا و اولیا حاضر شوند بر سلمان نماز کنند ناگاه صدای تکبیر بلند شد امام در کربلا هم صدای تکبیر بلند شد وقتی که سر امام بالای نیزه شمر ملعون تکبیر گفت و باقی لشکر با ان ملعون تکبیر گفتند هایل فقید ایست جزاک الله از رسول قربانی حسین تو نزد خدا قبول

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد از حمد خدا و نعت رسول ابن ابی الحدید ذکر کرده که عمر عیاض عامل مصر کرد ایشد پس خبر بعمر دادند که عیاض مال بسیار بهم رسانیده پس عمر کسی را فرستاد که اعمال او را از او بگیرد عمر و عاص گفت لعنت بر زمانی باد که من عامل ابن خطاب باشم والله دیدم او را و پدرش را که هر یک عبائی کهنه خشن پوشیده بودند که بزانو نمیرسید و بر گردن هر یک پشته هیمه بود و عاص بن وائل در جامهای ابریشم در بازو و نعمت غرق شده بود و الحال او خلیفه است و من زیر دست او هستم باین پستی که او دارد او که بروایت مسند احمد حنبل وقتی که حکم الهی

که در های خانه ها که در مسجد بود مسدود کنند الا در خانه امیر المومنین پس عباس التماس کرد که ناودانی که از خانه او بمسجد باشد حضرت رسول قبول نمود و بدست مبارک خود ناودانی از برای عم خود نصب کرده فرمود هر که این را بکند و عم مرا بیازارد از رحمت خدا دور است پس عمر بعدی در ایام خلافت خود از انجا میگذشت ابی از ان ناودان فرو ریخت بر جامه ان ملعون در غضب شد و حکم بکندن ان ناودان کرده و بعضی این حدیث را بخاطر او اورد فایده نکرد پس عباس امد بخدمت امیر المومنین گریان و نالان و کیفیت را عرض کرد حضرت برخواست و بمسجد امد و در انجا ایستاده و بقنبر فرمود تا ناودان را بجای خود نصب نمود و قسم یاد کرد برسول خدا که هر که این ناودان را بکند او را بذو الفقار بدو پاره میکنم

بروایت لوامع الانوار چون عمر ملعون خلافت را بظلم گرفت مردم از ظلم او بفغان امدند از این جهت او را قریب بهم رسید پس شبها بیرون نمی امد و بمسجد نمیرفت و در زیر زمین نقبی کنده بیشتر اوقات از انجا بمسجد میرفت و تا صبح روشن نمیشد بمسجد نمیرفت و این حدیث را افترا کرد که صلوا باخر الفجر فانه اعظم الاجر یعنی نماز صبح را خوب وقت کنید که اجر ان عظیم است و بروایت انصاب النواصب عمر در رکعت عمر خواست که تکبیر سوره بقره را باز بکرد مقتدیان شد چهار مرتبه بروایت جمع بین الصحیحین عمر داخل مسجد شد مسجد را خالی از مردم یافت پس امر کرد که مردم در جماعت نماز کنند و اول نماز تراویح و نماز ضحی نام نهاد امیر المومنین در زمان خلافت مردم را

نماز تراویح منع فرمود که بدعت است ایشان فریاد کردند واعمراه واعمراه این بدعت از نماز
منع میکنند بحجت آنکه قرار دادم که مردم در سفر روزه ماه مبارک رمضان بگیرند این بدعت
در زمان او بهم رسید بروایت انصاب النواصب عرض اینه داشت واقلح غلام مشغول
لواطه بود باو بروایت عبد الله ابن عباس طلاق در عهد رسول و در زمان ابا بکر این
طرفی بود که اگر در مجلسی سه لفظ طلاق میگفتند یکی حساب میشد عمر گفت این کار
بر مردمان دشوار میشود و سه طلاق را در یک مجلس قرار داد و تا حال این بدعت
در میان اهل سنت مسلوک است که اگر کسی گوید طلقتک ثلاث طلقات انت طالق سه طلاق
واقع میشود ششم آنکه در انصاب النواصب مذکور است که چون عمر حکایت معراج
پیغمبر شنید گفت چگونه میشود که بیک آن از مدینه بمسجد اقصی رود و از هفت آسمان بگذرد
بمقام قرب قاب قوسین او ادنی رسید و بعد از آنکه مراجعت نماید هنوز جامه خواب
گرم باشد و کوزه آبی که شروع بریختن کرده تمام نریخته باشد و همیشه در مجالس انکار
این سخن را میکرد تا روزی داخل خانه شد زنش را دید که اراده نان پختن دارد
بعمر گفت برو آب بیاور تا خمیر کنم عمر سبو را برداشته بطلب آب رفت چون بکنار آب رسید
آب بسیار صافی دید خاطرش رسید که در آب غوطه خورد پس برهنه شد و سر در آب
فرو برد چون سر از آب برآورد خود را در شهری دید که هرگز ندیده بود بصورت زنی
حسینی و چون مردم آن شهر مشاهده حال او کردند همگی عاشق او شدند یکی از آن جماعت
او را تصرف نمود و بخانه برد و از او ازاله بکارت کرد و در همان شب رحم او
نطفه از او بسته شد پس هفت سال عمر بصورت زنان در آن شهر بود و هر سال
فرزندی بجا آورد و بعد از هفت سال روزی بکنار آب آمد که غسل کند چون
در آب فرو رفت و بیرون آمد خود را بصورت اصلی دید و رخت و سبوی خود را در
کنار چشمه دید بسیار پریشان خاطر شد و بر کنار چشمه نشست و در فراق شوهر
گریه میکرد پس هر چند در آن چشمه زیر آب رفت که شاید یکبار دیگر بصورت زنان
جلوه کند و باشوهر خود مشغول شود اثری ظاهر نشد و عاقبة الامر مایوس شد
رخت خود را پوشید و سبو را پر آب کرده بخانه آمد زنش را دید که هنوز ...
پیش دارد روی تنور انداخته و پرسید که آیا دیر کردم زن گفت هرگز باین زودی آب نیاورده
بودی پس بر آن ملعون ظاهر شد که این امر عجیبه این بود که قول پیغمبر را در باب معراج
نبود هفتم ... واذا الموؤدة سئلت در انوار نعمانیه از عمر نقل میکند که گفت
بر احوال دختر سوخت در زمان جاهلیت و کیفیت آن اینست که امر کردم حفاری
که قبری از برای او حفر کند تا آنکه او را زنده در گور کنم چون دختر را آوردم هنوز حفار
مشغول قبر کندن بود پس من خاک را میگرفتم و حفار قبر را میکند قدری از آن خاک
بر ریش او رسید پس آن دختر خاک را از ریش او پاک میکرد پس من دلم برو سوخت
پس او را زنده در قبر گذاشتم پس چون اسلام ظاهر شد این قاعده منسوخ شد هشتم
در جمع بین الصحیحین مرویست که مردی در خلافت عمر نزد او آمد و گفت من
بیابان جنب شدم و آب نبود نمیدانم که مرا چه باید کرد پس عمر گفت هرگاه آب نیابی نماز مکن

عمار حاضر بود گفت ایعمر مگر فراموش شده که در فلان سفر در فلان شب بجنب اتفاق
مرا و ترا احتیاج بغسل شد و تو گمان نکردی پس آمدیم خدمت رسول خدا تو گفتی
یا رسول الله جنب شده ام و آب ندارم حضرت فرمود تیمم بکن باین قسم که دو دست را بر زمین
بزند و دستها را از بند تا سر انگشتان مسح کن و چون عمار این حکایت را نقل نمود
عمر انکار تیمم کرد تا آنکه عمار این آیه را خواند که خدا در سوره نسا میفرماید فان لم تجدوا ماء
فتیمموا صعیدا طیبا شیعه آیا کسی که احکام غسل و تیمم را نمیداند قابل مسند خلافت
آیا کسیکه سطل آب بجهة غسل کردن او از آسمان بزمین آید چنانچه در کتاب کاشف الحق
از انس ابن مالک روایت شده که در یکی از شبها من و ابابکر و عمر رفتیم در خانه پیغمبر
حضرت فرمود بروید بدر خانه علی که من نیز از عقب شما میآیم که آنچه امشب از برای او
واقع شده از برای شما بیان فرماید انس گوید ما رفتیم در خانه علی و دق الباب کردیم پس آنحضرت
از خانه بیرون آمد سلام کردیم حضرت جواب سلام را داد و فرمود آیا چیزی حادث
شده ابابکر گفت رسول خدا ما را در خانه تو فرستاده و اینک خود حضرت هم میآید در این
سخن بودند که پیغمبر خدا آمد و گفت یا علی آنچه امشب برای تو اتفاق افتاد از برای ایشان
نقل کن علی عرض کرد یا رسول الله مرا شرم میآید که بگویم حضرت فرمود یا علی ان الله
لا یستحیی من الحق بدرستیکه خداتعالی از سخن حق شرم نمیکند شما هم در اظهار حق
الحجره راست باشد شرم مکنید حضرت امیرالمؤمنین فرمود که مرا در این شب احتیاج بغسل
شد و آب حاضر نبود حسن را براهی و حسین را براهی برای آب فرستادم و ایشان

تمام احادیث دو روزه از کتاب زاد المعاد نقل شد

دیر آمدند و من دلگیر بودم که مبادا نمازم فوت شود ناگاه دیدم سقف حجره شکافته شد
و سطلی از آسمان بزمین آمد و دستمالی بر روی آن بود من دستمال را برداشتم و
سطل را پر از آب دیدم از آن غسل کردم و بر دستمال بدن را خشک کردم پس سطل و دستمال
بطرف آسمان بالا رفت و من خود را بنماز رسانیدم پس حضرت فرمود که آن آب کوثر بود
و آنکه آورد جبرئیل بود و دستمال از استبرق بهشت و سطل از سطلهای بهشت بود کیست
مثل تو یا علی و حال آنکه جبرئیل خادم تو بود شیعه اگر در مدینه ملائکه از برای او
آب آورند همچنین روز عاشورا وقتیکه تشنگی بر امام حسین و اطفالش غلبه کرد
و آنمظلوم در گوشه میدان ایستاده میفرمود شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی یعنی ای شیعیان من اگر آب خوشگوار بنوشید مرا
یاد کنید که مرا با لب تشنه کشتند و اگر بشنوید غریبی یا شهیدی را بر غریبی و شهیدی
من نوحه کنید در روایت فتوحات القدس ناگاه درویشی کاسه چوبین پر از آب
کرده بخدمت آنجناب آورد آن مظلوم آن کاسه را از دستش گرفت و آب از آن
بر زمین ریخت و فرمود ای درویش آب از برای ما لطف نیست نظر نما چون درویش
نگاه کرد چو بجای آب مروارید در آن بیابان بنظرش آمد پس آنحضرت کاسه درویش را پر
از ریگ کرد و بدرویش داد آن ریگها بالتمام ببرکت آن بزرگوار مبدل بجواهر
ابدار گشت الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین
از حضرت صادق مرویست که فرمودند از برای خدا میباشد در پشت این زمین
یعنی که روشنائی از خود اوست و در او خلق بسیاری میباشند که عبادت خدا
میکنند و شریک از برای او قرار نمیدهند و تبرا مینمایند از ابی بکر و عمر و بروایت دیگر
فرمود در پشت این آفتاب شما چهل آفتاب دیگر است که از برای آنها خلق بسیار
میباشند و پشت این ماه چهل ماه دیگر میباشد که خلق بسیاری دارد که نمیدانند
خدا خلق فرموده آدم را یا نه و خدا الهام بایشان نموده که لعنت بر ابا بکر و عمر میکنند و
این عبادت ایشان است و بروایت دیگر معصوم فرمود که در پشت این نطاق که عبارت است
از حجاب خدا نورچیکه را خلق فرموده که سبزی آسمان از او است و در پشت او هفتاد هزار
عالم دیگر خلق فرموده است که عالمی از آنها عدد جن و انس است و لعنت میکنند بر اول و دوم
و هم و بروایت قصص راوندی شخصی از امیرالمؤمنین سوال کرد که آیا پیش از خلقت آدم
در زمین خداوند خلقی را خلق فرموده است که عبادت او را نمایند فرمود بلی که
در زمینها خلقی بودند که عبادت الهی را مینمودند پس خداوند زمین را خلق نمود پیش
از آسمانها و بعد آسمانها را خلق فرمود پس خلق فرمود ملائکه روحانیین را که
از برای ایشان پرها بود که هر جا که میخواستند میپریدند پس این ملائکه را در آسمانها
جا داد که تسبیح و تقدیس الهی را مینمودند و از میان ملائکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل

مرکز

مرکزیدند پس بعد از آن خلق فرمود جن را که صاحبان پر بودند و آنها را جا داد در میان
طبقات زمین که میپریدند و آنها را پست تر از خلقت ملائکه خلق فرمود که نتوانند
بمقامات ملائکه پرواز کنند پس خلق فرمود در روی زمین خلقی را که پست تر از
جن بودند که صاحب جان و روح بودند و پر نداشتند و میچریدند و میآشامیدند
و نسناس شبیه خلقت ایشان است و اینها از [illegible] مانوس کرده بودند و ایشان
تسبیح الهی مینمودند و اجنه هم با آسمانها پرواز مینمودند و با ملائکه در آسمان میرفتند پس بعد از آن
از جن و نسناس معصیت الهی کردند و خون یکدیگر را ریختند و فساد در زمین
ظاهر نمودند و طایفه دیگر از جن که آنها را دیدند از ایشان دوری کردند پس خداوند
آنها را که معصیت کرده بودند بالهای ایشان را گرفت که دیگر نتوانستند بآسمانها پرواز کنند
پس خداوند خلقی دیگر را خلق فرمود که نه شبیه ملائک و نه جن و نه شبیه نسناس
بودند بلکه غیر از آنها بودند و در زمین راه میرفتند مثل حشرات الارض و از
گیاهها میخوردند و میآشامیدند و مرد و زن نداشتند لباس ایشان برگ
درختان بود و خوراک ایشان دانهای روی زمین بود پس خداوند ایشان را
دو طایفه نمود یک طایفه ایشان را در پشت مطلع آفتاب در پشت دریا قرار داد
و شهری از برای ایشان قرار داد که درازی آن دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار
فرسخ بود و قلعه آهنین از برای شهر ایشان قرار داد که زمین را پاره کرده است و بلندی
آن باسمانها میرسد و اسم این شهر جابلسا میباشد و همچنین شهری در پشت مغرب آفتاب

در عقب سر یا خلق فرمود و طایفه دیگر را در انجا قرار داد و اسم ان جابلقا باشد
و اهل جابلقا علم بجابرسا ندارند و اهل جابرسا علم بجابلقا ندارند و از احادیث ظاهر
میشود و در زهر الربیع المجالس و تاریخ ابو حنیفه دینوری مذکور شده که روزی حضرت
خاتم الانبیا محمد مصطفی چون از نماز فارغ شد درویشی برخواست و گفت یکهزار و
شصت درهم قرض دارم و طلبکاران مرا بسیار آزار میکنند دیگر یارای صبر
خرج بیکاه تو یا سید المرسلین ندارم استدعا آنکه کرم آنحضرت آنکه علاجی از برای
قرض من بکند در آنوقت قریب هزار و شصت نفر از مردمان در خدمت آنحضرت
حاضر بودند پس آنجناب روی مبارک بصحابه کرد و فرمود که هست از شما کسی
قرض این درویش را ادا کند و اگر یک کس نمیکند ده نفر متفق شده قضا و حاجت
او نمایند و اگر بر ده نفر مشکل است صد نفر اتفاق کنند و حاجت این را روا کنند
و اگر بر صد نفر مشکلست هر کسی یک درهم بدهد تا قرض وی ادا شود و حضرت
چند نوبت این سخن را تکرار فرمود و هیچکدام از حضار هیچ نگفتند پس شاه اولیا
علی مرتضی از جای خود برخواست و دست مبارک در کیسه کرده یکهزار و شصت
درهم بیرون آورده تسلیم آن درویش کرد و فرمود اینقدر قرض داری دیگر داری تا تمام
صرف ما یحتاج خود نما ابا بکر و عمر و عثمان چون این حال ملاحظه کردند پیش یکدیگر نشستند
و گفتند البته علی در شب دزدی میکند و روز برابر خلق کرم میکند و اگر
نه این زر که او بدرم میدهد از کجا میآورد پس با یکدیگر قرار دادند که امشب علی را

تمکین

تمکین میکنیم و او را در میان خلق رسوا میکنیم تا ببینیم که چه در کارات شاه ولایت مظهر
ایشان از دریافت و در راهی که عمر در آن راه کمین کرده بود در روانشد چون چشم عمر
علیه اللعنه بر حضرت افتاد بزبان کلابه و چاپلوسی گفت ای پادشاه آسمان سخاوت چه شود
که مرا امشب رخصت فرمائی تا در خدمت تو باشم و هر جا که روی در ملازمت
تو بیایم حضرت از کمال حسن خلق مصاحبت آن بد طینت را قبول نمود چون پاره راه رفتند
آنحضرت بعمر فرمود که چشم برهم زن بعد از آن بگشا عمر چنین نمود آنحضرت عمل نمود و چون
چشم گشود شهر عظیم که واصفان از وصف آن عاجز باشند ملاحظه کرد و اوضاع
بسیار غریب و عجیب در آن مشاهده نمود و مردم آن شهر را دید که همه انسان در
کمال حسن و جمال و در نهایت زیبائی و لطافت رخسار همگی ایشان مدح و ثنای
سرور اولیا علی مرتضی سلام الله علیه میکردند و بجز ذکر خیر آن قدوه اوصیا حرفی
دیگر را اکثر اوقات بزبان جاری نمیساختند پس حضرت شاه ولایت باتفاق آن
جماعت بمسجد تشریف بردند وقت نماز پیشین بود حضرت امیر المومنین پیش امام
و خلایق آن شهر بالتمام با آنحضرت نماز گذاردند و چون از نماز فارغ گردیدند آنحضرت
پنهان شدند بروایتی آن کلاب شاه ولایت داخل باغی شدند و مشغول نماز شدند
و ان ملعون را خواب ربود از خواب که بیدار شد جناب مولا را ندید از نبودن آن
خود پشیمان گردید خاک ملال بر سر خویش ریخت و با خود گفت دیدی که علی با
تو حیله کرد الحال من احوال المکره ان کسی سر و بکجا روم و بدرگاه که پناه برم بعد از

زمانی بصحرا بیرون شد و بدیشان رسید دید که شخصی گاو بر زمین میراند
و دیگری تخم می افشاند و در زمان غله سبز میکردید و میرسید و دیگری در عقب میدرود
و جمعی دیگران غلها را به انبار نقل میکنند چون عمر این غرایب را مشاهده کرد و عقل
از دماغش بیرون رفت و بسیار تعجب نمود و پیش رفت و اسم آن شهر را از آنجماعت
بپرسید شخصی که مهتر ایشان بود جواب عمر ملتفت نشد گفت این شهر را جابلقا
بنشست که قاف است و در این اطراف صد هزار شهر دیگر غیر از این شهر هست همه در
در کمال صفا و وسعت و در نهایت لطافت و رفعت هر یک از آن شهرها صد بار
بهتر از این شهر است که ما دران ساکنیم هر شهری صد فرسخ است و مردم همه از اهل
علم و فضل و ارباب دولت و نعمت‌اند همه خوش طبع و عاقل در میان ایشان جاهل
و مجنون نمیباشد و غم و محنت و اندوه ندارند از مرضها و بیماریها همیشه صحت و
سلامت‌اند و از پیری و سستی و مشقت و خواری بر کنارند همیشه جوانند و زور
و دایم در نشاط و سرور مردان و زنان در کمال الحسن و جمال‌اند و در نهایت
اخلاق حسنه و مکارم خصال طایفه زشت صورت و بد سیرت در میان
ایشان یافت نمیشود و کسی را با کسی دعوی و احتیاج بقاضی دیگر نمیباشد
بلکه همیشه ایشان در کمال شکفتگی و در غایت نشاط و خرمی بسر میبرند
هوای این محل همیشه چون فصل بهار میباشد و میوه‌ها دایم در بار میباشد
و اگر روزی هزار نوبت از درخت میوه بچینند بجای او دیگر بر بینند همیشه

صحرا

صحرا مملو از گل و لاله رنگارنگ میباشد و هزار نوع مرغان خوش الحان با نغمات
سرود مینمایند و عادت این شهر چنین است که گوسفندان هر هفت روز یکنوبت
میزایند و از هر کدام دو بره حاصل میشود و از بسیاری شیر گوسفندان جویهای
شیر همیشه روان میباشد و اسب و گاو هر یکماه یکنوبت میزایند و غلها از خود کندم
هر روز چندین نوبت پی در پی از زمین میروید و از غلها بوی مشک و عنبر می‌آید
نعمتها در مرتبه‌ای است که از بسیاری آن پوشش مردم این طرف از جنس اطلس و دیبا میباشد
هیچکس از کارهای یکدیگر راضی و شاد کردند سلطان و شحنه و قاضی میان آنجماعت
نمیباشد پادشاه و صاحب اختیار ایشان شاه ولایت حضرت علی ابن ابیطالب است
و روز و شب غیر از ذکر امیر المومنین بچیزی دیگر مشغول نمیباشند و هر قسم مشکلی
که ایشان را پیش آید شاه ولایت حل مشکل ایشان نماید و هر که از روی
دل کذارد بکفش لفظ یا علی از روی نیش برآورده شود و همه نعمتهای ایشان
از برکت علی ابن ابیطالب است و در آن جماعت از مرد و زن و صغیر و کبیر همه مدح
شاه ولایت و لعن بر عمر ابن الخطاب علیه اللعنه و العذاب میکنند اگر کسی کاری کند باید
که اول لعن بر عمر بن الخطاب کند و بعد از آن شروع در آن کار کند که اگر لعنت نکند
کار او تمام نشود و برکتی مبارک نشود عمر چون این سخنان بشنید بسیار بر خود
بلرزید و تغییر عظیمی در دل او پیدا شد و از زندگی خود بیزار گردید با خود گفت
که در راه عمر بیکار گرفتار شدی که هرگز ترا خلاصی نباشد وای بر حال من

تا کر چه جنبی با علی بد بها کردم اما اخر بمصیبتی عظیم کرفتار شدم و انحضرت ازمن
انتقام نیکو کشید و مرا از وطن مالوف اواره کردانید پس بزبان حیلدری
دنا باکی پیش امده پرسید که هیچ میدانی از اینجا تا مکه چه مقدار راه است
انشخص جواب کفت از اینجا تا مکه هفتاد سال راه است شنیده ام که در ان اطراف
فسق و فجور بسیار و محنت و خطر بیشمار است هیچکس را در ان جانب راحت
و صفا نمیباشد و مرک و بیماری بسیار میباشد و اکثر مردم ان طرف از صنف کرکی
شاه ولایت بیخبرند بلکه با ان سرور اولیا در مقام بغض و عداوت و ظلم و حسد
میباشند و سرکرده اهل ظلم شخصی است که اسم نحس او عمر بن الخطاب است و علم
دشمنان حضرت شاه ولایت ان بدبخت است و ان لعین اکثر مردم ان را از جانب
ان سرور برکردانیده است و ان راه حیدر را با کمی مردم اند یار را راه خود کردانیده
و اکثر تابع ان سیاه بخت شده اند و احرت خود را فروخته اند مکر جمعی اندکی
از بنده کان مخلص حضرت که تابع پیغمبر و امیر و پیروی معدن اند عمر یار شخص کفت ای مرد سعادتمند
از این اخبار و سخنان بسیار خوش شدم کشتم حال در حق من شفقت نموده حل مشکل من
رجوع کن تا و جمیعا ش مرا کفایت کند که من از شهر خود جلا شدم و دل از اهل خود کسیرا
نمیشناسم امر کفت مرد باینجا بیا و مشغول عمل زراعت شو تا تو را در معاش
بهم رسد عمر قبل کرد تخم بر داشت و بر زمین افشاند هیچ ثمری از ان حاصل نشد
سایر زارعین از فعل او بسیار تعجب نمودند و کفتند ای پیغمبر مکر فخ کار خود را

بدکر

بدکر علی ابتدا نکردی و بر عمر خطاب لعنت نمودی که کار تو چنین است شده و زری
از ان ظاهر نشود نمیدانی که هر که او کار چنین کرده تا لعن بر عمر نکنی کار او نمیکشاید
بر عمر لعنت کن و ببین که چکونه فرج در کار تو پیدا اید پس عمر بدبخت زبان کشود
و کفت صد هزار لعنت خدا بر عمر بن الخطاب و سایر دشمنان علی ابن ابی طالب
و عثمان چون این بکفت فی الحال دانه سبز شد و بکمال رسید و ان خبیث روز بروز
بر عمر لعنت میکرد بر خود و تخم میکاشت تا انکه روز جمعه در امد دید که مردم
انشهر همه زینتهای تمام کرده اند که شرح ان ممکن نیست در محله و هر کوچه
حوضها پر از شیر و عسل کرده و هر یک از ایشان طبقی پر از لعل و جواهر و زر
در دست کرفته منتظر قدوم شریف حضرت شاه ولایت بودند که ناکاه حضرت امیر المومنین
علی ابن ابیطالب اندر دروازه شهر داخل شد همکی در پای انحضرت افتادند و ان طبقها
نثار قدم مبارک انسرور کردند و همه تکبیر کویان در ملازمت انحضرت متوجه
مسجد کردیدند پس انجناب پیش ایستاد و با جماعت نماز جمعه کذاردند چون
از نماز فارغ شدند سفره پیش او بردند و انواع نعمتهای کوناکون و طعامهای
الوان کشیدند و اقسام میوه های رنکارنک حلوای لذیذ خوش رنک حاضر
ساختند پس همه طعام خوردند و چون از طعام خوردن فارغ شدند شکر
منعم حقیقی بجای اوردند و مدح و ثنای شاه اولیا نمودند عمر ملعون در کوشه بنظاره
نشسته و عقل از سر او بیرون رفته حیران ان اوضاع بود و در خود میلرزید
و از جان خویش بسیار میترسید که مبادا حضرت امیر المومنین او را دریابد

بیابان رسول سازد حضرت چون آن بدبخت را دید باشارۀ او را نزد خود خواند
و با او گفت که احوال چون میکذرانی و بچه کار مشغول میباشی الملعون باشارۀ
بخدمت آنحضرت عرض کرد یا علی توقع از مکارم اخلاق تو آنستکه مرا در میان
اینقوم رسوا نسازی که اگر ذره از احوال من بر ایشان معلوم شود مرا
پاره پاره سازند من از کردهای خود پشیمانم و توبه کردم که بعد از این خاک
آستان ترا عوض توتیا بر چشم خواهم کشید و از جمله سگان کوی تو خواهم بود
و از هر چه حکم فرمائی بجان فرمان بردارم من پیش از این قدر ترا نمیدانستم
حال دانستم که تو شیر خدائی و بعد از پیغمبر کسی قدر ترا چنانچه هست نمیداند
صد هزار لعنت بر کسی باد که با تو دشمن باشد پس حضرت فرمود ای مکار
غدار مرا بقول تو هیچ اعتباری نیست بهر حال از این جواهر و لعل و یاقوت که
خلایق اینشهر نثار من کردند هر چه خواهی بردار دامن و جیب و گریبان تا توانی
پر کردان عمر گفت یا علی من از وطن صد ساله دورم جواهر و لعل بچه کار من آید
حضرت فرمود غم مخور از آنکه ترا و بره بزودی توان بره پس عمر تا میتوانست کیسه و
گریبان و دامان خود از لعل و جواهر پر کرد و چون حضرت برخاست او نیز در عقب
آنحضرت روانشد تا آنکه از دروازه شهر پریان رفتند حضرت عمر را فرمود چشم
بر هم بگذار دیکبار عمر بفرموده آنحضرت عمل نمود چون چشم گشود خود را در مکه دید
در همان موضع که در کمین حضرت نشسته بود پس حضرت با آن بدبخت گفت ای عمر دیدی

ما چنین

ما چنین میباشد عمر از شرم و خجالت سر در پیش انداخت و براه خانه خود روانشد
و از اصبر و آرام نبود تا آنکه همان لحظه پیش ابوبکر و عثمان آمد و قصه خود را تمامی
پیش ایشان نقل نمود و گفتند که زنهار این سخنان پیش کسی دیگر اظهار مکن که
ما بعمر رسوا میکردیم و خلایق بالتمام انعام میکردند و متوجه خدمت آنحضرت
میشوند و حال دنیای ما تباه میشود پس از شیاه بخت عداوت آنسرور را از
سر گرفت و بحالت شقاوت اول عود نمود اما حکایت در رسالۀ اصل شدن
الملعون در کتاب مشارق الانوار از محمد بن سنان روایت شده که امیر المؤمنین
علیه السلام قبل از کشته شدن عمر بشارت قتل را باو داد و فرمود ای مغرور فریفته شده
بدنیا بدرستی که من می بینم ترا که کشته شده از زخم غلام مغیره که حکم کرده باشی در باب
او بظلم و جور و ستم پس او توفیق قتل تو یابد و بسبب قتل تو او مستوجب بهشت شود
و در حبیب السیر منقول است که روزی کعب الاحبار بعمر گفت که یا عمر بر تعبیه سفر آخرت خود
بپرداز که عمر تو زیاده از سه روز نمانده عمر چون مرضی نداشت از سخن کعب تعجب نمود
بپرسید که ترا این معنی از کجا معلوم شد جواب داد که در تورات هست و هنوز سخن
کعب تمام نشده بود که ابولؤلؤ وارد مجلس شد و از مغیره شکایت کرد که روزی
دو درهم از من مطالبه میکند گفت چکاره گفت آهنگر و نجار و نقاشم عمر گفت
با وجود سه هنر این مبلغ زیاد نیست و بروایة بهجة المناهج مغیرة ابن شعبه از
جانب عمر والی کوفه بود پس نامه نوشت بعمر که غلامی دارم ابولؤلؤ نام که اکثر بنده باشد

صنعتها را خوب میداند آهنگر است و نقاش اگر اذن میدهی بمدینه آید که مردم
مدینه از هنر او منتفع شوند و من نیز از صنعتهای او بهره مند گردم عمر در جواب
نوشت که او را بمدینه فرست پس مغیره ابو لؤلؤ را بمدینه فرستاد و با ابو لؤلؤ
قرار داد که هر ماه چهل درهم بمغیره بفرستد چون مدتی در مدینه ماند از
کسب او آن مقدار حاصل نمی شد که دراهم مذکور را بمغیره که آقای خود بود بفرستد
نزد عمر آمد و شکایت کرد که من نمیتوانم این قدر مال بمغیره که آقایم بفرستم تخفیف
بده عمر گفت چه صنعت داری ابو لؤلؤ هنرهائی که میدانست بیان کرد عمر گفت
تو چندین هنر داری و این مبلغ زیاد نیست ابو لؤلؤ در خشم شد مراجعت کرد
روزی چند بر آمد که گذار ابو لؤلؤ بر موضعی افتاد که عمر نشسته بود پس عمر او را
خواند و بروایت حبیب السیر گفت ای غلام شنیده ام آسیائی میتوانی بسازی
که باد آسیا را بگرداند برای ما آسیائی بساز که غلات بیت المال را در آنجا آرد
کنیم و بفقرا دهیم ابو لؤلؤ از روی غضب بعمر نگاه کرد و گفت از برای تو آسیائی
بسازم که همه مردمان ذکر آن کنند عمر باصحاب خود گفت این غلام مرا تهدید
مینماید پس ابو لؤلؤ با خود گفت که هیچ حسنه بهتر از این نیست که این ظالم
بیدین را بقتل رسانم پس بمکان خود رفته خنجری ساخت که دو سر داشت و دسته
از میان بود و نزدیک سحر داخل مسجد شد و در گوشه نشست و چون
عمر داخل مسجد شد از جا برجسته زخم بر ملعون زد و [illegible]

خلاصی نمود و یازده کس دیگر از پیروان آن بیدین را زخمی ساخت و بیرون آمد
و بروایت احسن الکبار عمر در زیر زمین نقبی کنده بود و شبها از مسجد بخانه
مجید سنت رسول ابو لؤلؤ در آن نقب پنهان شد و چون آمد که بمسجد رود
ضربتی بر عمر زد و او را بجهنم فرستاد پس ابو لؤلؤ آمد خدمت امیر المؤمنین
و کیفیت را عرض کرد آنحضرت علیه السلام ابو لؤلؤ را بکاشان فرستاد و دختر قاضی
کاشان را در ساعت ابو لؤلؤ عقد کرد و از ایشان فرزندان صالح بوجود آمد
و اهل کاشان ابو لؤلؤ را بابا شجاع الدین نام کردند و الحال نسل او در [illegible]
هستند بعد از مدتی خبر بمدینه رسید که ابو لؤلؤ در کاشان است جمعی را
فرستادند که او را گرفته بیاورند قاضی با مردم آن شهر مانع شدند و اهل کاشان
نامه ها نوشتند و بمدینه فرستادند که مدتی قبل از این کشته شد نخلیفه بابا
شجاع الدین باین شهر آمد و فرزندان از دختر قاضی بهم رسانید و مرقد
بابا شجاع الدین در بیرون شهر کاشان است و گنبد رفیعی دارد و مردم کاشان
در روز عید عمر در آنجا جمع میشوند و آنچه لازمه لعن و طعن است بجای آورند
پس عمر ملعون را بخانه بردند و حارث بن کلده جراح را طلبیدند چون بجراحت عمر
نظر کرد گفت شراب بیاورید چون عمر شراب نوشید از جراحتها از زخم شکمش بیرون
آمد گفت ای عمر این جراحت قابل علاج نیست وصیت کن که اجل تو رسید پس عمر
با شکم پر از شراب بجهنم واصل شد و بروایت احسن الکبار امیر المؤمنین [illegible]

عمر تشريف بردند و بر بالين عمر نشستند و عمر كريستن گرفت گفت يا ابا الحسن اكر من قبل از مردن نسيم
كه تو انفعال محبت بمن داري هر كز بهشت مقدم نميشدم حضرت فرمود يا ابن خطاب
كريه ازبراي تو نميكنم بلكه كريه ميكنم كه اكر فاطمه زنده بود و ترا برين حال ميديد
خاطر جمع ميشد كه دعايش مستجاب شده زيرا كه اين اثر دعاي فاطمه است كه شكم
تو دريده شده است بجهة آنكه وقتيكه تو قباله فدك را دريدي دعا كرد و عرض
كرد خدايا چنانكه پسر خطاب قباله فدك را دريد شكمش دريده شود بروايت
رياض الايمان عمر در حالت احتضار مكان و مأواي خود را در جهنم ديد گفت يا ليتني
كنت كبشا لقومي فسمنوني بايديهم ثم جائهم احب قومهم اليهم فذبحوني فجعلوا نصفي
شواء و نصفي قديدا فاكلوني فاكون عذرة و لا اكون بشرا يعني كاشكي من كوسفندي
ميبودم از قبيله خود و مرا فربه ميكردند تا آنكه دوست ترين قوم بديدن ايشان
مي آمدند پس مرا ميكشتند و نصف آنرا بريان ميكردند و نصف را خشك ميساختند
كه وقت ديگر بخورند و چون مرا ميخوردند نجاست ميشدم و انسان نميبودم كه با من
آن خواستي باشد و مرا معذب سازند و بروايت ربيع الابرار ميكفت لو ان ملأ الارض
ذهبا و مثله معه لافتديت به نفسي من هول المطلع يعني اكر تمام روي زمين از طلا پر
ميبود و مثل آن با او بود همه را فدا ميكردم از هولي كه ميبينم و بروايت كاشف الحق عثمان
بن عفان بر بالين عمر آمد و سر عمر را در كنار كرفت و كفت بشارت باد ترا به بهشت عمر آهي
كشيد و كفت دعني ويلي و ويل امي من النار يعني مرا رها كن واي بر من و واي بر من از آتش

كه براي

كه براي من افروخته شده پس آه ديكر كشيد و كفت الا ان لو كانت الدنيا فديتها
من النار و لم ارها يعني اكر در اين زمان دنيا از من ميبود فدا ميكردم از تحول دوزخ
آتش تا آنرا نبينم چه قدر شبيه است حال عمر بحال حجاج ابن يوسف ثقفي كه چون محتضر
شد در آنحال ميكريست وزير كفت سبب كريه امير چيست حجاج كفت با اسطه ظلمها كه
مرا اينعمر كردم وزير بسبيل خوش آمد كفت كه آنچه امير در مدت عمر خود كرده موافق عدالت
بوده و از امير خطائي سر نزده حجاج در جواب كفت بلي اكر در قيامت من امير باشم
تو وزير اين سخنها مسموع خواهد بود و در كاشف الحق از ابن عمر مرويست كه چون پدرم
محتضر شد فرستاد بطلب امير المومنين و التماس نمود كه نزد او حاضر شود چون آنحضرت
حاضر شدند عرض كرد مرا حلال كن حضرت فرمود هر كاه نزد دو مرد عاقل اقرار
كني كه بر من ظلم كردي من ترا حلال كنم پدرم رو بديوار كرد و ساعتي هيچ نكفت
بعد از ساعتي باز همان سخن را اعاده كرد و آنحضرت همان جواب فرمود پس اي ملعون
كفت النار و لا العار پس امير المومنين بيرون تشريف بردند و بروايت لوامع النور
آن ملعون ميكفت كاش مادر مرا نزادي و كاش كه پاي حيض زنان بودي پس كفت اي
فرزند اكر پدر يعني پدرت را بسوي آتش جهنم ميكشند چه چيز فدا ميكني كه او را
نجات دهد عبد الله كفت هر چه مال باشم از مال و فرزندان كفت اي فرزند
پيغمبر در حال حيات ميفرمود در جهنم چاه ويل تا بوتي ميباشد و دوازده نفر
از امت من در آن تابوت ميباشند اي عمر سعي كن كه يكي از آنها نباشي اي پدر حال

من آن تابوت را میبینم کرده و نفر در او هستند یکی ابابکر و یکی معاذ ابن جبل و من دانم

که سیم انعمی عباشم عبدالله که یعنی پاپدر گفتم چرا اطاعت علی نکردی چه دیدی که خوار

نشنیدی و خود را در عذاب ابدی انداختی گفت ای پسر علی میخواهد که شما را

قبر ابوبکر را و او را بیرون آورده بسوزانند و من این خبر را برخود قرار

نمیدهم و فریب علی را نمی خورم پس نعره کشید و بر دخش از مقعدش بیرون

رفت بلی عمر ان بار کند کشت بد در نرخ جر مقیم الشرامد بفغان گفت

که ای حی قدیم من ابسوزانند این سک زتو ماموریا روح را صحبت با جنس

عذاب است الیم